ترجمه

مجمع البیان

فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۲۷)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۲۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

رده بندی کنگره: BP۹۸ /ب ۹۵ت ۷۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

[جلد بیست و هفتم]

سوره الطارق ... ص : ۳

اشاره

مکّی و هفده آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳

ابیّ بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خداوند بعدد هر ستاره که در آسمانست ده حسنه باو عطا فرماید.

معلی بن خنیس از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده که هر کس در نماز واجبش سوره و السماء و الطارق بخواند در روز قیامت در نزد خدا مقام و منزلتی دارد و از رفیقان پیامبران و اصحاب ایشان در بهشت خواهد بود.

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳

چون خداوند سبحان سوره گذشته را بوعید و تهدید پایان داد این سوره را بمثل آن شروع نمود و شدیدتر از آن به اینکه اعمال خلق محفوظ است، و فرمود:

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷] ... ص : ۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ السَّماءِ وَ الطَّارِقِ (۱) وَ ما أَدْراکَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَیْها حافِظٌ (۴)

فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ (۶) یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلی رَجْعِهِ لَقادِرٌ (۸) یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ (۹)

فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ (۱۰) وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴)

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْداً (۱۶) فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً (۱۷)

ترجمه: ... ص : ۴

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند به پروردگار آسمان و آنچه در شب می آید (۲) و نمیدانی آنچه در شب آید چیست (۳) آن ستاره فروزانست (۴) هیچ کس نیست مگر اینکه برای او نگهبانی است (۵) هر آینه باید انسانی نگاه کند که از چی خلق شده (۶) از آب جهنده ی (بنام منی) ایجاد شده (۷) که از میان کمر مرد و سینه زن بیرون آید (۸) البته آن خدایی که (او را ایجاد کرد) بر زنده کردن و برگردانیدن او هر آینه توانا است (۹) روزی که سریره ها و باطنها ظاهر خواهد شد (۱۰) در آن روز برای انسان نیرویی و یاوری نیست (۱۱) سوگند به آسمانی که صاحب باران است (۱۲) و زمینی که دارای شکاف و گیاه است (۱۳) البته قرآن سخن قطعی

است (که بین حق و باطل جدا میکند (۱۴) و آن شوخی و مزاح نیست (۱۵) البته ایشان مکر میکنند حیله کردنی (۱۶) و منهم برای آنها نقشه ای دارم ضد و خلاف

مکر و حیله آنها حیله کردنی (۱۷) پس تو ای محمد (ص) کافرها را مهلت بده مهلت اندکی.

قرائت: ... ص : ۵

ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و حمزه (لما علیها) را بتشدید میم قرائت کرده و دیگران به تخفیف خوانده است، و در قرائت شواذ، ابن عباس مهلهم رویدا بدون الف خوانده است.

دلیل: ... ص : ۵

ابو علی گوید: کسی که «لمّا» را تخفیف داده، در نزد او (ان) مخففه انّ مشدّده ثقیله است و لام با آن همان لامیست که با ان مخففه داخل می شود که آن را از (ان) نافیه جدا کند و «ما» مانند آن ما که در قول خدا، فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ و عَمَّا قَلِيلٍ، صله است و آن برخورد بر قسم میکند، چنان که انّ مثقّله برخورد نموده است، و کسی که لمّا را مشدّد دانسته ان را نافیه گرفته مثل: ان، که در آیه فِيما إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ، و لمّا را در معنای الّا و آن برخورد و متلقی برای قسم است چنان که (ماء) تلقّی و برخورد بقسم مینماید.

ابو الحسن گوید: لمّا ثقیله در معنای الّا است و عرب این معنی را نمی شناسد، کسایی گوید جهت ثقیل بودن لمّا را نمیدانم:

و ابن عوف گوید: نزد ابن سیرین خواندم، إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا ... به تشدید، نه پسندید: زجاج گوید استعمال نشده لمّا در جایی مگر در دو مورد (۱) در اینجا و (۲) در باب قسم می گویی سالتک لمّا فعلتک بمعنای الّا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶

فعلت.

شرح لغات: ... ص : ۶

طرقنی فلان: یعنی آن گاه که شب نزد من آمد و اصل طرق دقّ، و کوبیدنست و از آنست مطرقه آلت کوبیدن.

و الطریق: راه است زیرا رونده آن را با پای خود می کوبد.

و الطارق: آنست که در شب آید که نیاز به کوبیدن در دارد برای آگاهانیدن، و پیامبر (ص) نهی فرمود که مرد شبی که از سفر رسیده با عیالش آمیزش کند مگر اینکه موی عانه خود را

چیده (و خود را صاف و تمیز کرده باشد) و موی پریشان و غبار آلود خود را شانه زده باشد.

هند دختر عتبه (زن ابو سفیان و مادر معاویه معروف بهند جگرخوار) گوید (نحن بنات طارق نمشی علی النمارق) ما دختران راه پیمایان و یا کوبندگان در شب هستیم که بر روی فرشتهای زیبا و نرم راه میرویم، مقصودش اینست که پدر مادر شرافت و بلندی مانند ستاره است.

شاعری گوید:

یا راقد اللیل مسرورا باوّله انّ الحوادث قد یطرقن اسحارا

ای کسی که شب را در خواب و باوّل شب که بیدار بوده ای خوشحالی، البته حوادث و رویدادها در سحرها وارد میشود.

لا تأمننّ بلیل طاب اوّله فربّ آخر لیل اجّج النارا

مأمون نباش البته به شبی که اوّلش خوش و پاک باشد، پس چه بسا شبی که آخرش آتشی را افروزد.

النجم: ستاره فروزانی است که در آسمان طلوع نماید، بهر کس که

ظاهر شود ناجم میگویند برای شباهتش به نجم، و به گیاه هم نجم گفته می شود، و نجم السن و نجم القرن هم میگویند.

الثاقب: ستاره روشن و نورانی است و ثقوب آن افروختن بنور آن می باشد و ثاقب آن روشنایی عالی بسیار و سخت بلند است.

الدفق: ریختن آب فراوانست باعتماد قوی و مانند آنست دفع، پس آبی که فرزند از آن تولید میشود دافق و جهنده است، و آن قطره ای است که ریخته میشود، و آن نطفه ای است که خدا فرزند را از آن خلق میکند.

و بعضی گفته اند ماء دافق یعنی مدفوق، آبی که بجهش ریخته میشود و مانند آنست شرکائهم و عیشه

راضیه.

الترائب: اطراف سینه است مفرد آن تربیه و آن از تذلیل گرفته شده حرکت آن مانند تراب است.

مثقب گوید:

و من ذهب یسئف علی تریب کلون العاج لیس بذی غصون

و بعضی از طلاء ناب که آویخته بر روی سینه است که مثل رنگ عاج سفید و برّاق و مزاحم باجله نیست.

و دیگری گوید:

و الزعفران علی ترائبها شرقا به اللبات و الصدر

و طلایی که برنگ زعفران است بر اطراف سینه او که به سبب آن سینه و صورتش روشن گردیده است.

الرجع: اصلش از رجوع است و آن آب فراوانی است که باد بر آن میگذرد آن را بر میگرداند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸

منخل در صفت شمشیرش گوید:

ابیض کالرجع رسوب اذا ما ثاخ فی محتفل یختلی

شمشیری که مانند رجع در ضربتش برّان هر گاه فرو رود در عضوی قطع میکند زجاج گوید: رجع بارانست زیرا می آید و قطع میشود و باز می آید و بند میشود.

الصدع: شکاف است و صدع الارض شکاف خوردن آنست به سبب روئیدن گیاهان و اقسام آن زراعتها و درختانست.

اعراب: ... ص : ۸

مَا الطَّارِقُ، ما استفهامیه و جمله مبتداء و خبر آن متعلّق به ادریک در محلّ مفعول دوّم و سوّم است، و قول خدا، یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ عامل در آن فعل مضمر است که دلالت میکند بر آن قول خدای تعالی، علی رجعه لقادر، و تقدیرش اینست یرجعه یوم ابلاء السرائر، بر میگرداند او را در روز ظاهر شدن سریرها و جایز نیست که مصدر در آن عمل کند زیرا که از صله آن میباشد، و فرق گذارده میان آنکه عاملش مصدر باشد و

یا فعل مضمر بقول او ... لَقادِرٌ، و جایز است که عامل در آن قول خدا القادر باشد، و رویدا صفت مصدر محذوف است، و تقدیرش امهالا رویدا میباشد.

تفسیر: ... ص : ۸

خداوند سبحان قسم یاد کرد، و فرمود (وَ السَّماءِ) یعنی سوگند به آسمان، و بعضی گفته اند به پروردگار آسمان، و ما در سوره قبل بیان کردیم قول در معنی سمارا (وَ الطَّارِقِ) و او کسی است شبانه می آید.

(وَ ما أَدْراکَ مَا الطَّارِقُ) و این جهتش اینست که این نام اطلاق

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹

میشد بر هر کس که در شب وارد میشد.

و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نمیدانست مقصودش چیست اگر بیان نکرده بود، سپس بیان کرد بقولش:

(النَّجْمُ الثَّاقِبُ) حسن گوید: یعنی آن ستاره روشنی است و اراده کرده بآن عموم را و آن جمع ستارگانست و ابن زید گوید: آن ستاره زحل و ثاقب بالاترین ستارگانست.

و بعضی گویند: از این نجم ثریّا را قصد کرده و عرب آن را نجم مینامند و فراء گوید: آن ماه است که در شب طلوع میکند و جواب قسم قول خدا است (إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَیْها حافِظٌ) (إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَیْها حافِظٌ) یعنی نیست هیچ نفسی مگر اینکه بر آن نگهبانست از فرشتگان که حفظ میکند عمل و قول و فعل او را و احصاء مینمایند آنچه از خیر و شرّ که اکتساب نموده است و کسی که (لما) بتخفیف قرائت کرده پس معنایش اینست بدرستی که هر نفسی برایش حافظ و نگهبانی است که آن را حفظ میکند.

قتاده گوید: حافظی از فرشتگانست که حفظ میکند عمل او

و رزق و اجل او را، سپس خداوند سبحان روز بعث را اعلان فرموده بقولش:

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ) مقاتل گويد: پس آن انسانى كه تكذيب روز قيامت ميكند بايد البته نگاه كند.

(مِمَّ خُلِقَ) يعنى پس هر آينه بايد نظر كند نظر تفكّر و انديشه و استدلال كه از چه خدا او را آفريده و چگونه آفريده، او را ايجاد كرد تا بشناسد كه آنكه او را در اوّل از نطفه اى خلق كرد قادر است بر اعاده او، سپس ياد كرد كه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰

از چه او را خلق كرده و فرمود:

(خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ) ابن عبّاس گويد: يعنى از آبى كه موسوم بمنى است و در رحم زن ريخته ميشود و فرزند از آن بوجود مى آيد.

فراء گويد: اهل حجاز در بسيارى از سخنانشان فاعل را بمعناى مفعول قرار ميدهند مثل سرّ كاتم يعنى راز مكتوم و مخفى، و همّ ناصب غصه و ليل نائم و ما قبلا اين ها را ياد كرديم، سپس خداوند سبحان اين آيات را ياد كرده و فرمود:

(يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ) بيرون مى آيد آن آب از ميان كمر و اطراف سينه.

ابن عباس گويد: آن موضوع گلوبند است از سينه، عطاء گويد: اراده كرده كمر مرد و سينه زن را، و فرزند نميشود مگر از هر دو آب.

ضحاك گويد: ترائب دو دست و دو پا و دو چشم است.

از عكرمه پرسيدند ترائب كدام است؟ گفت: اين است و دستش را روى سينه ميان دو پستانش گذارد.

مجاهد گويد: ميان دو شانه و سينه است، و مشهور در كلام عرب اينست كه آن استخوان

سینه و گودی گلو است.

(إِنَّهُ عَلی رَجْعِهِ لَقادِرٌ) حسن و قتاده و جبائی گویند: آن خدایی که او را ابتداء از این آب خلق کرد قادر است که او را بعد از مرگ زنده بر گرداند.

عکرمه و مجاهد گویند: که البته خدای تعالی بر برگردانیدن آب را در صلب قادر و توانا است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱

ضحاک گوید: که خدای تعالی برگردانیدن انسانی را آب چنانچه بوده است قادر است، و مقاتل بن حیّان گوید: میفرماید اگر میخواستم او را از پیری بجوانی و از جوانی بکودکی و از کودکی به نطفه برگردانم می توانم، و بهترین اقوال قول اوّل گفته جبائی و رفقای اوست.

(یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ) یعنی خدای تعالی قادرست بر بعث، و انگیختن او در روز قیامت، و معنای الرجع برگردانیدن چیزی است به صورت اوّلش.

و السرائر: اعمال بنی آدم و واجباتی است بر ایشان که واجب شده و آن اسرار بین خدا و بنده است، و تبلی یعنی این اسرار آزمایش میشود در روز قیامت تا خیرش از شرّش و صحیحش از باطلش شناخته شود و معلوم گردد چه کسی درست بجا آورده و کی آن را ضایع و فاسد نموده است.

و این با سند مرفوع از ابو درداء از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود خداوند چهار فضیلت را برای خلقش ضمانت کرده است (۱) نماز (۲) زکات (۳) روزه ماه رمضان (۴) غسل از جنابت را و آن سرائریست که خداوند فرمود (یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ).

و از معاذ بن جبل روایت شده که گفت سؤال کردم رسول خدا (ص) را که این سرائری

که بندگان در روز قیامت بآن آزمایش میشوند چیست؟

فرمود: سرائر کم اعمال شماست از نماز و روزه و زکات و وضو و غسل از جنابت و هر واجبی، برای اینکه تمام اعمال اسرار مخفی است پس اگر بخواهد مرد میگوید: نماز خواندم و حال آنکه نخوانده و اگر خواست گوید، وضو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲

گرفتم و حال آنکه نکرده، پس اینست قول خدا، يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ.

و بعضی گفته اند: خداوند اعمال هر کس را برای اهل قیامت ظاهر سازد تا بدانند بواسطه چه عملی خدا او را ثواب داده و برای مزید خوشحالی باشد، و اگر اهل عقوبت است عمل و گناهش را ظاهر سازد تا اینکه همه مردم بدانند به چه علّت عذاب شده است و این برای مزید عقوبت و غم و غصّه باشد، و سرائر آن چیزیست که پنهان داشته از خیر و شرّ و یا چیزیست که در دل خود پنهان داشته از ایمان و کفر.

از عبد اللّه بن عمر روایت شده که گفت خدا در روز قیامت هر سر و راز نهانی را ظاهر میکند پس برای عدّه ای خوشحالی خواهد بود و از چهرشان نمایان میباشد، و در چهره بعضی دیگر ناراحتی نمایان خواهد بود.

(فَما لَهُ) یعنی پس نیست برای این انسان منکر بعث و حشر.

(مِنْ قُوَّةٍ) نیرویی که او را از عذاب خدا منع کند.

(وَ لا ناصِرٍ) و نه یاوری که او را یاری کند از خدا، و القوّه یعنی قدرت و نیرو، سپس خداوند سبحان برای امر قیامت سوگند دیگری یاد کرد و فرمود (وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ) سوگند به

آسمانی که صاحب بارانست و این قول از اکثر مفسّرین است.

ابن زید گوید: مقصود از رجع، خورشید و ماه و ستارگان آسمانست که غروب میکند سپس طلوع مینماید.

و بعضی گفته اند: رجع السماء دادن او نعمتهایی است که از طرف آسمان حالا بصد حال بر مرور و گذشت زمانها میرسد پس بر میگردد به بارندگی و ارزاق بندگان و غیر از اینها. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳

(وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ) و سوگند بزمینی که صاحب شکاف است به سبب گیاهان و درختها شکافته و از آن گیاه و درختان بیرون می آید.

(إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ) این جواب قسم است، یعنی البته قرآن بین حق و باطل را جدا میکند بواسطه بیان کردن هر یک از آن دو، و از حضرت صادق علیه السلام هم همین روایت شده است.

و بعضی گفته اند: یعنی وعده بروز بعث و قیامت و زنده شدن بعد از مرگ قول فصل و گفته قطعی است که خلاف و شکّی در آن نیست.

(وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ) یعنی آن جدّی است و شوخی نیست، و بگفته بعضی یعنی قرآن برای بازی نازل نشده است سپس خداوند سبحان خبر داد از مشرکین قریش و فرمود:

(إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً) البته ایشان نقشه میکشند برای تو و مؤمنان بتو و قصد دارند که نور تو را خاموش کنند.

(وَ أَكِيدُ كَيْداً) یعنی من اراده میکنم امر دیگری بر ضدّ آنچه اراده مینمایند و تدبیر میکنم چیزی را که نقشه های آنها را نقش بر آب کند، پس این را کید نامیده از جهتی که برایشان مخفی میباشد.

(فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ) یعنی ای محمد مهلت بده

کافرها را و عجله در هلاکت آنها نکن و راضی باش تدبیر خدا را در باره ایشان.

(أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً) قتاده گوید: یعنی مهلت کمی، و مهلت دادن را اندک و قلیل قرار داده است، زیرا آنچه شدنی بدون شک اندک و کم است، و مقصود بآن روز قیامت است.

و بعضی گفته اند: مقصود روز بدر است، و مقصود اینست که عجله و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴

شتاب بر من در خواستن هلاک ایشان نکن بلکه کمی صبر کن که خداوند بدون شک آنها را کیفر خواهد داد یا بکشتن و ذلّت و خواری در دنیا یا بعذاب در آخرت.

ابن جنّی گوید: فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ، تغییر داد لفظ را برای اینکه خدا خواست تأکید کند مهلت دادن را و مکروه داشت تکرار همان لفظ را پس چون اعاده لفظ دشوار بود از آن منحرف شد، از آن بعضی بتغییر دادن مثال و منتقل شد از لفظ فعّل بلفظ افعل و فرمود امهلهم (و نفرمود مهّلهم) و چون تکرار سوّم مشقّت داشت ترک لفظ نموده و معنی را آورد و گفت رویدا، (و نفرمود امهلهم امهالا).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵

سوره اعلی ... ص : ۱۵

اشاره

بنا بر قول ابن عبّاس مکّی و بنا بر قول ضحاک مدنی، و نوزده آیه است بدون اختلاف.

فضیلت آن: ... ص : ۱۵

ابی بن کعب گوید: پیغمبر (ص) فرمود هر کس آن را قرائت کند خداوند باو عطا فرماید بعدد هر حرفی که خدا بر ابراهیم و موسی و محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نازل فرموده ده حسنه.

و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که پیغمبر (ص) این سوره را دوست میداشت و فرمود اوّل کسی که گفت سبحان ربی الاعلی میکائیل بود.

و از ابن عبّاس روایت شده که گفت چون پیغمبر (ص) قرائت می کرد سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی را میفرمود: سبحان ربّی الاعلی، و همین طور از حضرت علی علیه السلام و ابن عمر و ابن زبیر روایت شده که ایشان هم چنین میکردند، و جویبر از ضحاک روایت کرده که او چنین میگفت و می گفت هر کس سوره اعلی را بخواند، پس اینکار را بکند، یعنی بگوید سبحان ربّی الاعلی.

ابی بصیر از حضرت ابی عبد اللّٰه صادق علیه السلام روایت کرده هر که در نماز واجب و یا نافله اش سبح اسم ربک را قرائت کند باو گفته می شود در روز قیامت از هر در بهشت که خواستی داخل شوی داخل شو.

و عیّاشی باسنادش از ابی حمیصه از علی علیه السلام روایت کرده که گفت من بیست شب پشت سر علی علیه السلام نماز خواندم، پس قرائت نکرد مگر سبح اسم ربک را، و فرمود: اگر میدانستند چه فضیلتی است در این سوره هر آینه آن را هر مردی در هر

روز بیست مرتبه قرائت میکرد، و البته هر کس آن را قرائت کند مثل آنست که خوانده است صحف موسی و ابراهیم علیه السلام را که وفا بعهد خود نمود (در ذبح فرزندش).

و از عقبه بن عامر جهنی روایت شده که گفت چون آیه فسبح باسم ربک العظیم نازل شد پیغمبر (ص) فرمود آن را در رکوعتان قرار دهید و چون سبح اسم ربک الاعلی نازل شد فرمود: آن را در سجودتان قرار دهید.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره گذشته چون خداوند متعال سوره قبل را بذکر وعید و تهدید کفّار پایان داد، این سوره را بذکر صفات عالی و قدرتش بر آنچه میخواهد شروع نموده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷

[سوره الأعلى (۸۷): آيات ۱ تا ۱۹] ... ص : ۱۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدى (۳) وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعى (۴)

فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحْوى (۵) سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى (۶) إِلاَّ ما شاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما يَخْفى (۷) وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى (۹)

سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشى (۱۰) وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرى (۱۲) ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴)

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا (۱۶) وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى (۱۷) إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى (۱۸) صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى (۱۹)

ترجمه: ... ص : ۱۷

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) به پاکی بستای نام پروردگارت را که برتر است (۲) آنکه آفرید و درست کرد (آفرینش هر یک را) (۳) و آنکه تقدیر نمود پس راه نمود (۴) و آنکه بیرون آورد (از زمین گیاه) چراگاه را (۵) و گردانید آن را (از پس خرمی) سیاه و تیره (۶) بزودی بخوانیم بر تو (قرآن را) پس فراموش نکنی (آن را) (۷) مگر آنچه را که خدا خواهد (که از یاد تو ببرد) زیرا خدا میداند آشکار و آنچه را که نهان است (۸) و توفیق دهیم تو را برای شریعت آسان (۹) پس پند ده (مردم را) اگر سود دهد پند دادن (و اگر ندهد) (۱۰) بزودی پند پذیرد کسی که بترسد (از خدا) (۱۱) و کناره گیرد از موعظه بد بخت تر (کافر) (۱۲) آنکه در

در آتش بزرگتر (۱۳) سپس آن بدبخت تر نمی میرد (در آتش تا بیاساید) و نه

زنده باشد (۱۴) حقا که رستگار شد آنکه پاك باشد (از شرك) (۱۵) و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز گذارد (۱۶) بلکه برگزینید زندگانی دنیا را (و کار آخرت را نمی سازید) (۱۷) و آخرت بهتر و پاینده تر (از دنیا) است (۱۸) البته این سخن در کتابهای پیشینیان نیز هست (۱۹) کتابهای ابراهیم و موسی.

قرائت: ... ص : ۱۸

کسایی (قدر) بتخفیف قرائت کرده و آن قرائت علی علیه السلام است، و دیگران (قدّر) بتشدید خوانده اند.

ابو عمرو و روح و زید و قتیبه، یؤثرون با یاء خوانده و قاریان دیگر (تؤثرون) با تاء قرائت کردند.

دلیل: ... ص : ۱۸

در پیش گفته شد که قدر با تخفیف با قدّر با تشدید بیك معنی است پس هر دو خوب است، و تؤثرون بتاء بنا بر خطاب است (بل انتم تؤثرون) و یاء بر این است که او اراده کرده بدبخت ترین مردم را، و روایت شده که ابن مسعود و حسن بل یؤثرون قرائت کرده اند.

شرح لغات: ... ص : ۱۸

الاعلی: مانند الاکبر است و معنایش عالی و بزرگ بسلطنت و قدرتش میباشد و تمام ما سوای او در تحت سلطنت اویند، و این اقتضاء مکانی نمیکند، فرزدق گوید:

انّ الذی سمك السماء بنی لنا بیتا دعائمه اعزّ و اطول

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹

البته آنکه آسمان را بلند کرده و برای ما خانه ای بنا نموده که پایه ها و ارکان آن عزیز و طولانی تر است.

الغثاء: چیزیست که سیل آن را بر کنار وادی و صحرا می افکند از گیاه و علفها و اصل آن مخلوط از جنسهای پراکنده است و عرب مردمی را که از قبائل مختلف جمع شوند اخلاط و غثاء گویند.

الاحوی: سیاه و ما فی سیاه است، ذو الرمه گوید:

لمیاء فی شفتیها حوه لعس و فی اللثات و فی انیابها شنب

سبزه رویی بود که در لبانش نیز زیبایی سمره بود و در لثه ها و دندانهایش برودت و خنکی بود، شاهد این بیت کلمه حوّه است که بمعنای سبزه آمده و شاعر در این بیت توصیف میکند آب دهان زنها را.

قرحاء حوّاء اشراطیه و کفت فیها الذهاب و حفتها البراعیم

بستانی که در وسط آن گلهای سفید و گیاهان سبزی که در سبزی متمایل به سیاهی است و باران در آن جاری و

جمع شده و گل اطراف آن را فرا گرفته است.

الاقراء: شروع کردن قرائت است نزد قاری بشنیدن برای اصلاح کردن غلط و اشتباه و قاری تلاوت کننده است، و اصلش جمع است زیرا که آن جمع حروف میکند.

النسیان: رفتن معنی است از خاطر و مانند آنست سهو و نقیض آن ذکر و یاد بود است.

السهو: رفتن علم ضروری به چیزی است که عادت بر دانستن آن جاری شده است و آن رفتن معنی از خاطر و نظر نیست، ابو علی جبائی گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰

آن ذهاب و رفتن معنی است، و آن از فعل خدای تعالی است (یعنی خدا نسیان و سهو عارض میکند بسبب بعضی از عوارض).

اعراب: ... ص : ۲۰

الاعلی محتمل است که مجرور و صفت برای ربّ باشد و محتمل است که منصوب و صفت برای اسم باشد، احوی منصوب بر حالیت از مرعی میباشد، و تقدیرش اخرج المرعی احوی یعنی سیاه برای شدّت سبزی فَجَعَلَهُ غُثاءً یعنی: آن را خشک نمود تا مانند خس و خاشاک گردید، و ممکن است صفت برای غثاء باشد و تقدیرش غثاء اسود باشد، و قول اوّل که گفته زجاج است بهتر است.

ما شاءَ اللَّهُ در محلّ نصب بنا بر استثناء است و تقدیرش، سنقرؤك- القرآن فلا- تنساه الّا ما شاء اللّه ان تنساه برفع حکمه و تلاوته، به زودی میخوانیم بر تو قرآن را پس آن را فراموش نکن مگر آنچه خدا خواهد که فراموش نمایی به برداشتن حکم آن و خواندن آن، و این گفته حسن و قتاده است.

(إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى) شرط و جزایش محذوف و دلالت میکند بر

آن قول خدا، فذكّر، و تقديرش ان نفعت الذكرى فذكرهم است.

تفسير: ... ص : ٢٠

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ابن عبّاس و قتاده گويند يعنى بگو سبحان ربّى الاعلى.

و بعضى گفته اند يعنى تنزيه و پاك كن پروردگارت را از هر چيزى كه لايق و شايسته مقام ربوبى او نيست از صفات مذمومه و افعال قبيحه، زيرا تسبيح آن تنزيه و پاك كردن خداى است از آنچه شايسته او نيست مثل

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ٢١

اينكه بگويى، لا اله الّا هو، پس نفى كنى چيزى را كه جايز در صفت او نيست از شريك گرفتن در عبادت او با اقرار به اينكه او در الوهيتش يكتاء بى همتاء است.

(نه مركّب بود و جسم نه مرئى نه محل بى شريك است و معانى تو غنى دان خالق)

و از اسم اراده مسمّى (و حقيقت لا حدّى (را نموده، و بعضى گفته اند:

اسم را ياد نمود، و مقصود بآن تعظيم و بزرگداشت مسمّى است چنانچه لبيد گويد:

(الى الحول ثم اسم السلام عليكما) تا يك سال سپس ... سلام و درود بر شما باد.

و خوب است قارى هر گاه اين آيه را قرائت كرد بگويد: سبحان ربّى الاعلى گر چه در نماز باشد، حضرت باقر عليه السلام فرمود، هر گاه خواندى سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، بگو سبحان ربّى الاعلى گر چه در خاطر و باطنت هم باشد.

و الاعلى: بمعناى قادر و توانايى است كه هيچ قادرى تواناتر از او نيست غالب و قاهر بر هر كس.

و بعضى گفته اند الاعلى: صفت اسم است، و معنايش سبّح اللَّه بذكر اسمه الاعلى، تسبيح و تنزيه كن بياد نام اعلاى

خدایت، و نامهای نیکوی خدا تمامش اعلی است.

ابن عبّاس گوید: بنام اعلای پروردگارت نماز بخوان.

(الَّذِی خَلَقَ) آن خدایی که خلق را بیافرید (فَسَوَّی) و در میان آنها در باب احکام و اتقان تساوی قرار داد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲

کلبی گوید: هر صاحب روحی را خلق کرد، پس دو دست و دو چشم و دو پای آن را مساوی قرار داد.

زجاج گوید: انسان را خلق کرد و قامت او را مستوی نمود، یعنی او را مانند چهار پایان منکوس و سر پائین قرار نداد.

و بعضی گفته اند: موجودات را ایجاد کرد بموجب اراده و حکمتش پس مستوی نمود خلق آن را که شهادت بر وحدانیّت او دهند.

(وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی) یعنی تقدیر فرمود خلق را بر آنچه را که آنها را ایجاد نمود از صورتها و هیئتها و جاری ساخت برای ایشان اسباب معایش آنها از روزیها و قوّتها آن گاه آنها را بدینش هدایت فرمود بشناسایی توحیدش باظهار دلیلها و شاهدها.

و بگفته بعضی: یعنی تقدیر فرمود روزی آنها را و ایشان را هدایت بطلب و کسب آن نمود، و بعضی گفته اند تقدیر نمود آنها را بر آنچه حکمتش اقتضا نمود، پس ارشاد و هدایت نمود هر حیوان را به آنچه در آنست از منفعت و ضرر حتّی اینکه خدای سبحان طفل نوزاد را هدایت به پستان مادرش فرمود و جوجه را هدایت بطلب روزی از پدر و مادرش فرمود و چهار پایان و پرندگان را هدایت فرمود که هر کدام پناه بما در برده و از او طلب معیشت و روزی کنند (یعنی از پستان او و یا

منقار او روزى بجويند) منزّه و بزرگ است خداى جهان.

مقاتل و كلبى گويند: تقدير كرد نر و ماده را و نر را هدايت نمود كه چگونه از ماده خود كام جويى و توليد مثل كند.

مجاهد گويد: آنها را هدايت براه خوب و بد نمود.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ٢٣

سدى گويد: تقدير نمود فرزند نه ماه يا كمتر يا زيادتر (نه ماه انسان متعارف، شش ماه گوسفند دوازده ماه شتر، و چهار سال فيل) در شكم مادر مانده، و هدايت فرمود كه چون كامل شد خارج شود.

و بعضى گفته اند: تقدير فرمود منافع در اشياء را و هدايت نمود انسان را براى استخراج از آن، پس بعضى را غذاء و بعضى را دواء و برخى را سمّ و زهر قرار داد و هدايت فرمود به آنچه نياز است براى استخراج آنها از كوه ها و معدنها كه چگونه استخراج كند و چگونه عمل نمايد.

(وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعى) آن خدايى كه بيرون آورد چراگاه ها را يعنى گياه رويانيده از زمين براى منافع و قوت تمام حيوانات.

(فَجَعَلَهُ) پس آن را بعد از سبز بودن قرار داد.

(غُثاءً) خشك و خاشاك مانند خاشاكى كه بالاى آب سيل مى بينى.

(أَحْوى) يعنى سياه بعد از آنكه سبز بود، و اين جهتش اينست كه گياه وقتى خشك شد سياه ميشود.

و بعضى گفته اند: يعنى بيرون مى آورد علف و آنچه را كه چهار پايان چرا ميكنند سبزه سير كه متمايل بسياهى است از زياد سبز بودن، پس آن را خشك ميگرداند بعد از آنكه تر و تازه بود و آن قوت و خوراك چهار پايان است در دو حالت (حالت

تری و حالت خشکی) پس پاک و منزّه است خدایی که چنین تدبیر و تقدیر فرمود:

و بعضی گفته اند: خدای تعالی این مثل را برای نابودی دنیا زده که بعد از خرّمی پژمرده میشود.

(سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی) یعنی: بزودی بر تو قرائت قرآن را شروع

میکنیم پس آن را فراموش نکن.

بعضی میگویند: یعنی بزودی جبرئیل قرآن را بر تو بامر ما میخواند پس آن را حفظ نموده و فراموش نکن.

ابن عبّاس گوید: هر گاه جبرئیل بر پیغمبر (ص) بوحی نازل میشد پیغمبر از ترس اینکه مبادا فراموش کند میخواند آیه را و هنوز جبرئیل از آخر ابلاغ وحی فارغ نشده که پیغمبر (ص) از اوّل شروع میکرد، پس چون این آیه نازل شد، دیگر چیزی را فراموش نکرد. «۱»

(إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ) حسن و قتاده گویند: مگر آنچه را که خدا خواهد که از یاد تو ببرد بنسخ آن از برداشتن حکم آن، و تلاوت آن، و بنا بر این پس انساء از یاد بردن نوعی از نسخ است و البته بیان آن در سوره بقره در ذیل آیه، ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِها ... گذشت.

و بعضی گفته اند: یعنی مگر آنچه خدا خواسته است که انزال آن را بر تو تأخیر اندازد پس آن را قرائت نکن.

و برخی گفته اند: إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ مانند استثناء در قسم ها است گر چه از او نسیان را نخواسته باشد.

فراء گوید: خدا نخواسته که آن حضرت علیه السلام چیزی را فراموش کند، پس آن مثل قول او، خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ، جاودان

در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین باقیست مگر آنچه پروردگارت بخواهد و حال آنکه نمیخواهد. و مانند گفته قائل است

---

(۱)- بعضی از بزرگان فرموده اند که زیاد خواندن این آیه (سَنُقْرِئُکَ- فَلا تَنْسی) برای رفع نسیان و فراموشی مؤثر و مجرّب است. مترجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵

لأعطیتک کل ما سئلت الّا ما شئت و الّا ان اشاء ان امنعک، هر آینه آنچه تو خواستی بتو خواهم داد مگر آنچه که بخواهم ندهم و باز دارم و قصدش اینست که او را منع نکند و محروم ننماید، و مانند آنست استثناء در ایمان، پس در این آیه بیانی برای فضیلت پیغمبر (ص) و اخبار باین است که آن حضرت با امّی بودنش قرآن را حفظ میکرد و جبرئیل علیه السلام سوره های بزرگ قرآن را «۱» یک بار بر آن حضرت میخواند و آن جناب به همان یک مرتبه که می شنید حفظ شده و فراموش نمی کرد، و این دلیل بر اعجاز نبوّت آن حضرت است.

(إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما یَخْفی) یعنی اینکه خداوند سبحان میداند آشکارا و نهان را.

و الجهر: بلند کردن صدا است و ضد آن حمس و آهسته گویی است و مقصود اینست که خداوند سبحان حفظ میکند برای تو آنچه آشکارا و با صدای بلند و آنچه اخفاء نمودی آن را و آهسته گفتنی و از آنچه خواسته است که آن را ضبط نموده و حفظ نمایی.

---

(۱)- سوره های بزرگ قرآن هفت سوره است، ۱- بقره ۲- آل عمران ۳- نساء ۴- اعراف ۵- انعام ۶- مائده ۷- سوره انفال و برائه و اعتقاد و مذهب

ما امامیّه بر این است که پیغمبر (ص) معصوم است، از خطاء و سهو و هر دوی آن تنافی با عصمت دارد زیرا سلب وثوق، و اعتماد به پیغمبر (ص) میکند. برای اینکه هیچ مسلمانی نیست مگر اینکه احتجاج به قول پیغمبر و یا فعل او می کند و چون تجویز خطا و سهو در آن حضرت شد، سلب اطمینان از او نشده و دیگر تمسّک بگفته او نمی شود نمود. مترجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶

(وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرى) اليسرى: آن فعلی از مادّه یسر است و آن سهولت و آسانی کار خیر است، و مقصود اینست که ما تو را موفّق میکنیم برای شریعت سهل و آسان، و آن شریعت خالص و پاک است و وحی را بر تو آسان و سهل میکنیم تا حافظ آن شده و فراموش نکنی آن را و عمل بآن نموده و مخالفت با آن ننمایی.

ابی مسلم گوید: یعنی آسان کنیم بر تو از الطاف و تأیید چیزی که اثبات کند تو را بر امر رسالتت و سهل سازد بر تو مشکلات تبلیغ رسالت را و صبر بر آن را، و این بهترین چیزیست که گفته شده است در باره این آیه زیرا که آن متصل بقول خدا، سنقرؤك فلا تنسی است، پس مثل آنست که خداوند سبحان امر کرده او را به تبلیغ و وعده نصرت باو داده و وی را امر بصبر فرموده است.

جبائی گوید: یسری عبارت از بهشت است و آن بزرگ ترین توانگری و سهولت است، یعنی ما آسان کنیم بر تو دخول بهشت را.

(فَذَكِّرْ) امر فرمود، پیغمبر (ص) را که مردم

را تذکّر داده و ایشان را موعظه نماید.

(إِنْ نَفَعَتِ الذِّکْری) تـذکّر مسلّما سودمنـد است در عمـل کردن به ایمان و امتناع و خودداری کردن از معصیت، زیرا که آن شرط حقیقی نیست و آن اخبار از این است که قطعا در زیادتی طاعت و منتهی شدن از معصیت سود برد و منتفع شود، چنانچه میگویند: از او بپرس اگر سؤال نفع دهد.

و بعضی گفته اند: موعظه کن ایشان را اگر موعظه سود بخشد یا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷

نفعی ندهـد زیرا که آن حضـرت مبعوث شـده برای موعظه و تـذکر و بیم دادن پس بر اوست تـذکّر در هر حـال، نفع دهـد یا ندهد، و حالت دوّم عدم (نفع) را یاد نکرد، مانند آیه شـریفه سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِیلَ تَقِیکُمْ- بَأْسَکُمْ، لباسهایی که شما را از گرما نگه میدارد، و لباسهایی که شما را در جنگ حفظ میکند، و خداوند سبحان بر تفصیل دو حالت اعلام فرمود بقولش:

(سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشی) یعنی بزودی متعظ میشود بقرآن کسی که از خدا ترسیده و از عقاب و مؤاخذه او بهراسد.

َ یَتَجَنَّبُهَا)

دوری میکند از موعظه و تذکّر.

لْأَشْقَی)

یعنی بدبخت ترین گناهکاران، زیرا برای گنهکاران درجاتی است در شقاوت و بدبختی، پس بزرگترین آنها از جهت درجات آنست که کفر بخدا و یکتایی او ورزیده و غیر او را پرستیده است.

ابو مسلم گوید: اشقی و بدبخت تر از دو طایفه آنکه در گناه غوطه می زند و آنکه از یاد خدا و موعظه دوری مینماید.

(الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْری) حسن گوید: آنکه ملازم میشود بزرگترین آتش را که آتش دوزخ باشد و آتش کوچک

را که آتش دنیا باشد.

فراء گوید: آتش بزرگ طبقه زیرین از دوزخ است.

(ثُمَّ لا ـ یَمُوتُ فِیها وَ لا ـ یَحْیی) آن گاه نمی میرد پس راحت شود (وَ لا یَحْیی) و نه زنده میشود حیاتی که او را سود بخشد بلکه حیات و زندگی او و بال بر او است که آرزو میکند زوال و پایان آن را برای آنچه را که از انواع عذابها و شکنجه ها برای اوست در آن زندگی، و بعضی گفته اند: وَ لا یَحْیی یعنی روح زندگی را احساس نمیکرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی) عطاء و عکرمه گویند: یعنی رستگار است کسی که پاک کند خود را از شرک و بگوید لا اله الّا اللّه (محمد رسول اللّه علی ولیّ اللّه، مترجم).

ابن عباس و حسن و قتاده گویند: یعنی مسلّما به منتهی آرزوی خود رسیده کسی که بسبب اعمال صالحه و ورع پاک و منزّه شده است.

ابن مسعود گوید: تزکّی یعنی رستگار است کسی که زکات مالش را داده است، و میگفت خدا رحمت کند کسی که تصدّق داده زکات مال و زکات فطرش را داده، سپس نماز بخواند و این آیه را قرائت میکرد.

ابن عمر و ابن العالیه و عکرمه و ابن سیرین گویند، مقصود دادن زکات فطر و نماز عید است و این معنی مرفوعا از حضرت ابی عبد اللّه (ع) هم روایت شده است. اشکال و پاسخ آن:

اگر گفته شود چگونه این قول درست است و حال آنکه این سوره مکی است، و در مکّه نه نماز عیدی وجود داشت و نه زکات و نه فطره ای.

می گوییم: محتمل است که اوائل

سوره در مکّه نازل شده و پایانش که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، در مدینه نازل شده باشد.

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) ابن عبّاس گوید: یعنی خدا را به یکتایی یاد کن (و برای او شریکی تصوّر نکن).

و بعضی گفته اند: خدا را در موقع نماز در قلبت یاد کن و امید ثواب و خوف و عقاب او را داشته باش زیرا که خشوع در نماز بجهت ترس و امید خوف و رجاء است.

و بعضی گفته اند: نام خدا را در موقع دخول بنماز یاد کن و به این اسم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹

نماز را شروع کن یعنی بگو اللّه اکبر، بجهت اینکه نماز منعقد نمیشود مگر به این تکبیر (و در روایت نبوی رسیده که نماز اوّلش تکبیر و آخرش تسلیم و سلام است).

و بعضی گفته اند: که نمازت را شروع کن به: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و نماز پنجگانه را با بسم اللّه بخوان «۱».

سپس خداوند سبحان خطاب به کفّار کرده و فرمود:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ) یعنی بلکه شما ای کفّار اختیار میکنید.

(الْحَياةَ الدُّنْيا) زندگی دنیا را بر آخرت و برای آن کار میکنید و آن را آباد می نمائید، و در باره آخرت فکر و اندیشه نمیکنید.

بعضی گفته اند: این خطاب عام است بر مؤمن و کافر بنا بر اعم و اغلب در امر مردم که برای دنیا فعّالیت و کوشش نموده و قدمی برای آخرت بر نمی دارند.

عبد اللّه بن مسعود گوید: دنیا برای ما حاضر و آماده و برای ما طعام و نوشابه های خود و لذتها و خرّمیهایش را بشتاب مهیّا ساخته، ولی آخرت

-(۱)

اهل سنّت غالبا در نمازهای واجب و نافله بسم اللّه نمی خوانند بلکه بجای بسم اللّه نام سوره را برده و بدون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ حمد و سوره را میخوانند، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند آنها دزدیدند بزرگترین آیه از قرآن را که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ باشد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: علامت مؤمن پنج است:

۱ - ۵۱ رکعت نماز واجب و مستحبّ ۲- پیشانی بخاک گذاردن در سجده ۳- انگشتر دست راست کردن ۴- زیارت اربعین ۵- بسم اللّه را آشکارا و بلند خواندن. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰

برای ما توصیف شده و از نظر ما هم دور و پنهان است، پس ما دنیای نقد را گرفته و آخرت نسیه و آینده را رها ساخته ایم.

سپس خداوند سبحان در امر آخرت ترغیب کرده و فرموده:

(وَ الْآخِرَةُ) یعنی سرای آخرت که بهشت است.

(خَيْرٌ) یعنی برتر.

(وَ أَبْقى) و باقی تر و دائمی تر از دنیاست.

و در حدیث آمده کسی که آخرتش را دوست بدارد بدنیایش زیان زند و کسی که دنیا را دوست بدارد به آخرتش ضرر رساند.

(إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى) یعنی البته آنچه را که یاد کرد از قولش (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) تا چهار آیه، هر آینه در کتابهای پیشینیانست که قبل از قرآن نازل شده که رستگاری در نماز خواندن و زکات دادن است و نیز یاد شده برگزیدن مردم دنیا را بر آخرت، و حال اینکه آخرت بهتر از دنیا است.

و بعضی گفته اند: یعنی کسی که خود را تزکیه کند و خدا را یاد نماید و نماز بخواند او ممدوح

و ستوده در کتابهای اوّلین است چنان که ممدوح و ستوده در قرآن است.

سپس خداوند سبحان بیان نموده که صحف اولی چیست و فرمود:

(صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى) و در این آیه دلالت است بر اینکه بر ابراهیم علیه السلام هم کتابی نازل شده بر خلاف قول کسی که پنداشته است که کتاب نداشته، و مفرد صحف صحیفه است.

از ابی ذر (ره) روایت شده که گفت عرض کردم یا رسول اللَّه انبیاء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱

و پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر.

پرسیدم، انبیاء مرسل چند نفر بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر و ما بقی پیامبران نامرسل بودند، گفتم آیا آدم پیغمبر بود؟ فرمود آری خداوند با او سخن گفت و او را بدست خود و ید قدرتش بیافرید.

ای ابا ذر چهار نفر از پیامبران عرب بودند:

۱- هود ۲- صالح ۳- شعیب ۴- پیغمبر تو، گفتم یا رسول اللَّه چند کتاب از طرف خدا نازل شده؟ فرمود: یکصد و چهار کتاب، ده کتاب از آنها را بر آدم فرستاد، و پنجاه کتاب بر شیث نازل کرد و بر اخنوخ که ادریس باشد سی کتاب فرستاد، و بعد تورات را بموسی و انجیل را بعیسی و زبور را بداود و قرآن را (به پیغمبر اسلام محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم).

و در حدیث آمده که در صحف ابراهیم علیه السلام مذکور است که برای عاقل سزاوار است که حافظ زبانش و عارف بزمانش و اقبال بشأن و مقامش داشته باشد.

و بعضی گفته اند: که تمام کتب سماوی در ماه رمضان نازل شده است.

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲

سوره الغاشيه ... ص : ۳۲

اشاره

در مكّه نازل شده و باجماع مفسّرين و قاريان ۲۶ آيه است.

فضيلت آن: ... ص : ۳۲

ابىّ بن كعب از پيامبر (ص) روايت نموده كه فرمود هر كس آن را قرائت كند خداوند حساب آن را آسان كشد.

ابو بصير از حضرت ابى عبد اللَّه صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود هر كس ادامه دهد قرائت (هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ) را در نمازهاى واجب و يا نافله اش خداوند او را در دنيا و آخرت مشمول رحمت خود فرموده و او را در روز قيامت ايمنى از عذاب و شكنجه هاى آتش دهد

توضيح و ارتباط اين سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۲

چون خداوند سبحان آن سوره را به ترتيب در آخرت پايان داد و اينكه آن بهتر از دنياست شروع نمود اين سوره را نيز ببيان احوال آخرت و فرمود:

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳

[سوره الغاشيه (۸۸): آيات ۱ تا ۲۵] ... ص : ۳۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ (۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ (۲) عامِلَةٌ ناصِبَةٌ (۳) تَصْلى ناراً حامِيَةً (۴)

تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶) لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِها راضِيَةٌ (۹)

فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ (۱۰) لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً (۱۱) فِيها عَيْنٌ جارِيَةٌ (۱۲) فِيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)

وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)

وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (٢٠) فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ (٢١) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ (٢٢) إِلاَّ مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ (٢٣) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَكْبَرَ (٢۴)

إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ (٢۵)

ترجمه: ... ص : ٣٣

بنام خداوند بخشاینده مهربان (١) قطعا آمد بتو خبر فرا گیرنده (قیامت که سختیهای آن همه را فرا گیرد) (٢) چهره هایی در آن روز ذلیل اند (٣) کار کننده و رنج برنده اند (۴) در آیند بر آتشی بر افروخته

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٢٧، ص: ٣۴

(۵) بایشان دهند از چشمه های بغایت گرم (۶) نیست دوزخیان را طعامی مگر از ضریع (گیاه خاردار) (٧) ضریع نه کسی را فربه میکند و نه دفع گرسنگی مینماید (٨) چهره هایی در آن روز تر و تازه است (٩) برای کوشش خود (که در دنیا کرده اند) خشنودند (١٠) در بهشتی هستند (که دارای قصرهای) بلند است (١١) نشنوند در آن سخن بیهوده را (١٢) در آنجا چشمه ای روانست (١٣) در آنجا تخمهایی برافراشته است (١۴) و کوزهایی بیدسته و لوله (در کنار آن چشمه) نهاده شده (١۵) و

بالشهایی پهلوی یکدیگر نهاده شده است (۱۶) و فرشهای گسترده شده (۱۷) آیا نمی نگرند بسوی شتر که چگونه آفریده شده است (۱۸) و بسوی آسمان که چگونه افراشته شده است (۱۹) و بسوی کوه ها که چگونه نهاده شده است (۲۰) و بسوی زمین که چگونه پهن شده است (۲۱) پس پند بده (مردم را) فقط تو پند دهنده ای (۲۲) نیستی تو برایشان مسلّط (۲۳) لیکن هر که روی بگرداند (بعد از پند دادن) و کافر شود (۲۴) پس خدا عذابش کند عذاب بزرگتر را (۲۵) البته بسوی ماست بازگشت ایشان (۲۶) پس بیگمان بر ماست حساب ایشان.

قرائت: ... ص : ۳۴

اهل بصره غیر سهل و ابو بکر، تصلی، بضم تاء قرائت کرده و دیگران بفتح تاء خوانده اند، و ابن کثیر و اهل بصره غیر سهل لا یسمع بضم یاء لاغیه را برفع خوانده و باقی قاریان لا تسمع بفتح تاء و لاغیه بنصب قرائت کرده اند، و ابو جعفر ایابهم به تشدید یاء و باقی بتخفیف یاء خوانده اند و از علی علیه السلام روایت شده است، ا فلا ینظرون الی الإبل کیف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵

خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت بفتح اوائل و ضم تاء، آیا پس نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه آفریدم و بآسمان که چگونه بر افراشتم و بسوی کوه ها که چگونه نهادم و بسوی زمین که چگونه گستردم.

و از ابن عبّاس و قتاده و زید بن اسلم و زید بن علی الا من تولی به تخفیف روایت شده است.

دلیل: ... ص : ۳۵

دلیل کسی که تصلی گوید آیه شریفه، سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ و قول خدا إِلَّا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيم، و دلیل کسی که تصلی قول خدا ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ و صلوه مانند اصلوه است و لا غیه مصدر بمنزله عاقبه و غافیه است و ممکن است که صفت باشد مثل اینکه می گویی (لا تسمع فیها کلمه لاغیه)، نمی شنوی در آن کلمه لغوی و اوّل بهتر است برای قول خدای تعالی:

لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً، نمیشنوند در بهشت لغوی را، و لا تسمع بنا بر اینکه بفاء فعل برای مفعول به باشد نیکوست، برای اینکه خطاب عینا مصروف بیک نفر نیست.

و بنا بر اینکه بفاء فعل برای

فاعل باشد نیز خوب است بنا بر شیاع در خطاب اگر چه برای یک نفر باشد، و بنا بر این است، آیه و اذا رأیت ثمّ رأیت نعیما، و ممکن است که خطاب به پیغمبر (ص) باشد و هر یک از تاء و یاء در تسمع و یسمع نیکوست بنا بر لفظ و بنا بر معنی.

و امّا قول خدا، ایّابهم بنا بر تشدید، ابو الفتح گوید ابو حاتم انکار کرده این قرائت را برای اینکه آن را حمل کرده بر مثل کذبوا کذابا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶

و این جایز نیست زیرا واجب است اوّابا گفته شود، برای اینکه آن فعال پس صحیح است بجهت احتمال تغییر بسبب ادغام مثل قول ایشان اجلوذ اجلواذا.

ابو الفتح گوید: ممکن است که واو را قلب به یاء از باب اواب اگر چه متحصّن است بسبب ادغام در حال نیکو بودن برای تخفیف نه از جهت وجوب چنان که گفته اند، دیّمت السماء در دوّمت آسمان دائما میبارد.

گوید:

هو الجواد ابن الجواد بن سبل ان دیّموا جاد و ان جادوا وبل

اوست بخشنده پسر بخشنده پسر سبل، اگر همواره بخشند و اگر نبخشند بسیار عطا کند و زیاد بخشش نماید.

و گوید: ممکن است از آب یؤب بنا شده باشد، فیعلت، و اصلش ابویت بوده و مصدرش ابواب، پس واو بواسطه یائی که ما قبلش ساکن است قلب بیاء (ایّاب) شده، و ممکن است اوبت فوعلت باشد و مصدرش بنا بر وزن فیعال مثل حیقال از باب حوقلت باشد. اصمعی گوید:

یا قوم قد حوقلت او دنوت و بعد حیقال الرجال الموت

ای فامیل من قطعا

من پیر و خمیده و یا نزدیک به پیری و فرتوتی شدم و بعد از شکسته شدن مرد مرگ است.

پس ایواب گردیده و او را قلب بیاء کرده ایّاب گشته است.

و امّا قرائت حضرت امير المؤمنين على عليه السلام، پس مفعول در تمام آن آیات محذوف است برای دلالت معنی بر آن، یعنی چگونه خلق کردم اشتر را و چگونه بلند نمودم آسمان را و چگونه نهادم کوه ها را

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷

و چگونه گسترش دادم زمین را، و کسی که الا من تولی، قرائت کرده، پس الا را افتتاح کلام دانسته (من) را شرط و جزاء آن را، فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ يعنی پس او را خدا معذّب نماید، و در سابق در چند موضع اقوال در آن ذکر شد.

شرح لغات: ... ص : ۳۷

الغاشیه: فرو گرفته شده، از باب غشیه، یغشاه غشیانا و اغشاه غیره هر گاه قرار دهد آن را یغشی و غشاه بمعنای آنست، نصب الرجل ینصب نصیبا پس او نصب و ناصب است هر گاه در عمل برنج و زحمت افتد.

الآنيه: آنست که به نهایت گرمی و داغی برسد.

الضریع: گیاهی است که شتر میخورد و برای او نه ضرر و نه سودی دارد، و آن را ضریع نامیده اند، زیرا امر آن مشتبه بآن شده پس گمان کرده ایم، مثل غیرش از گیاهان است، و اصل در مضارعه مشابهت- است.

النمارق: مفروش نمرقه و نمروقه است بمعنای بالش و متّکا است.

الزرابی: فرشهای گرانقدر گسترده شده مفردش ذربیه است.

المصيطر: متسلّط و مسلّط بر غیر است و بقهر و غلبه، میگویند فلانی تصیطر علی فلان، زید مسلط بر عمر است مثلا، و صیطر هر گاه

تسلّط و غلبه کند.

ابو عبید گوید: مصیطر و مبیطر در کلام عرب سوّمی ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸

اعراب: ... ص : ۳۸

(کَیْفَ خُلِقَتْ) ممکن است در محل نصب بنا بر حالیت از خلقت باشد و ممکن است در موضع نصب بنا بر مصدریت باشد، و جمله کَیْفَ خُلِقَتْ متعلّق به ینظرون باشد، برای اینکه نظر مؤدّی بعلم میشود.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى، استثناء منقطع است، و سیبویه استثناء منقطع را بکلمه لیکن تقدیر نموده و فراء به سوای.

تفسیر: ... ص : ۳۸

اشاره

(هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ) ابن عبّاس و حسن و قتاده گویند:

خطاب به پیغمبر (ص) است، یعنی قطعا آمده بتو خبر روز قیامت که احوال و سختی آن همه مردم را فرو میگیرد یک مرتبه.

محمد بن کعب و سعید بن جبیر گویند: غاشیه آلتی است که فرا می گیرد چهره های کفّار را بعذاب و شکنجه، و این مانند قول خدا، تَغْشى وُجُوهَهُمُ النَّارُ، فرا میگیرد و میپوشاند چهره های ایشان را آتش.

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ) چهره هایی که در این روز ذلیل و سر شکسته است، یعنی بواسطه عذابی که فرا میگیرد آنها را و شدایدی که مشاهده میکنند ذلیل و خوارند، و مقصود از این صاحبان وجوه چهره هایند، و فقط ذکر وجوه برای اینست که ذلّت و سرشکستگی از آن ظاهر میشود.

و بعضی گفته اند: مقصود از این وجوه و چهره بزرگانست، می گویی آمد نزد من وجوه بنی تمیم یعنی بزرگان ایشان.

مقاتل گوید: مراد از آن چهره ها تمام کفّارند زیرا که آنها از عبادت پروردگار سرپیچی کرده و تکبر نمودند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹

(عامِلَةٌ ناصِبَةٌ) کنندگان رنجبران.

اقوال در این آیه ... ص : ۳۹

۱- حسن و قتاده گویند: یعنی کنندگان در آتش و رنجبران در آن، گویند، آنها در دنیا برای خدای سبحان کار نکردند، پس در آتش فعّالیت و کوشش کنند و رنج و تعب برند که سلاسل و غلهای آتشی را از خود دور سازند و علاج کنند.

ضحاك گوید: آنها را تکلیف کنند که از کوهی که از آهن است در آتش بالا روند، کلبی گوید بصورت و چهره هایشان در آتش کشیده میشوند.

۲- عکرمه و سدی گویند: مقصود اینست که معصیت کنندگان در دنیا رنجبران

در آتشند در روز قیامت.

۳- سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابی الضحی از ابن عبّاس گویند:

کنندگان زحمتکش و رنجبران در دنیا عمل و زحمت میکشند بر خلاف آنچه خدای تعالی ایشان را بدان امر فرموده و ایشان رهبانان و اصحاب صوامع و اهل بدعت ها و آراء باطله اند خداوند اعمال ایشان را در بدعت و ضلالت قبول نکند و اعمالشان باطل و بیهوده ثوابی بر آن داده نشود حضرت ابو عبد اللَّه صادق علیه السلام فرمود: هر ناصب و دشمنی نسبت به ما اگر عبادت کند و کوشش کند مصداق این آیه خواهد بود عامِلَةٌ ناصِبَةٌ.

(تَصْلی ناراً حامِیَةً) ابن عبّاس گوید: می افکند آتشی بسیار سوزنده که شعله آن افروخته است بر دشمنان خدا.

و بعضی گفته اند: یعنی: البته گروه نواصب ملازم میشوند سوختن به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۰

آتشی را که در نهایت حرارت است.

(تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ) یعنی و سقایت میشوند از چشمه سوزانی که حرارت و گرمیش در کمال و غایت گرمی است.

حسن گوید: جهنّم از روزی که خلق شده بر آن چشمه افروخته است، پس آن گروه را تشنه بر آن اندازند و این است شراب ایشان سپس طعام آنها را یاد نموده و فرمود:

(لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ) برای ایشان طعامی نیست مگر ضریع، و آن قسمتی از خار است که بآن شبرق میگویند، و اهل حجاز آن را ضریع مینامند وقتی خشک شود و آن پلیدترین طعام است و هیچ چهار پایی آن را نمیخورد، و ضحاک از ابن عبّاس از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده

که میفرمود ضـریع چیزی است در آتش شبیه خار تلـخ تر از زهر و بدبوتر از مردار و سوزنده تر از آتش خداوند آن را ضـریع نامیده است.

ابو درداء و حسن گویند: خداوند بر اهل آتش گرسـنگی فرسـتد تا نزد ایشان برابر و معادل عذاب آتش آنها را شـکنجه دهد، پس التماس طعام کنند، پس به آنها طعامی که صاحب غم و غصه باشد دهند که گلوی آنها را بگیرد، پس بخاطرشان آید که در دنیا غصّه ها و گلوگیریها را به سـبب آب بر طرف میکردند، پس طلب آب کنند و خداوند سبحان هزار سال ایشان را تشنه نگهـدارد، سـپس بآنهـا از چشـمه ای سوزان و داغی آب دهنـد که گوارا نباشـد، و هر وقت آنهـا را بـآن چشـمه نزدیک کنند پوست صورتشان کباب شده و جدا گردد و چون بشکمشان برسد آن را قطع و پاره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۱

نمایـد، و این است مفـاد آیه کریمه (وَ سُـقُوا مـاءً حَمِیمـاً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ) به ایشان داده شود آب گرم و سوزانی که دل و روده آنها را پاره کند، و چون این آیه نازل شد مشـرکان گفتند، ما شتران خود را بوسـیله ضـریع و خار چاق میکنیم، و دروغ گفتند زیرا شتر لب بآن نمیزند و خداوند سبحان بجهت تکذیب آنها فرمود:

(لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ) یعنی ضریع نه گرسنگی را بر طرف می کند و نه کسی را چاق مینماید.

حسن گوید: من نمیدانم ضریع چیست و نشنیدم از اصحاب محمّد صلّی اللَّه علیه و آله چیزی در باره ضریع.

مجاهد و قتاده گویند: آن زهر است، و بگفته بعضی

ضریع بمعنای مضرع است، یعنی ایشان را خوار و ذلیل میکند.

ابن کیسان گوید: آن را ضریع نامیده اند برای اینکه خورنده آن تضرّع و زاری میکند در خوردن آن برای خشونت و سختی و شدّت تلخی آن و خواستار عفو از خوردن آن میشود.

سعید بن جبیر گوید، آن گوگرد است که هم بدبو است و هم سنگ آتش است: سپس خداوند تعریف فرمود اهل بهشت را و فرمود:

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ) چهره هایی که در آن روز متنعّم بانواع نعمتها است و اثر نعمت و سرور بر چهره های آنها نمایان، و صورتهای آنها روشن و نورانی است.

(لِسَعْيِها) برای کوشش آنها در دار دنیا.

(راضِيَةٌ) خشنودند وقتی که بسبب اعمال نیکشان بایشان بهشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۲

داده میشود، و مقصود اینست برای ثواب سعی و کوشش و عملشان از طاعتها خشنودند اراده فرموده به اینکه منفعت و سود اعمالشان و پاداش عبادتشان ظاهر شد خشنود میشوند از او و او را سپاس میگویند و این چنان است که گفته میشود، عند الصباح یحمد القوم السری، هنگام صبح مردم سپاس میگویند راه پیمایی شب را.

(فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ) یعنی در بهشتی که قصور و درجات آن عالی و بلند است.

و بعضی گفته اند که بلندی بهشت بر دو گونه است:

۱- علو و بلندی شرافت و جلالت. ۲- علو مکان و منزلت، بمعنای اینکه اشراف بر غیرش دارد و آن پاک ترین چیزهاییست که در بهشت است و برای آن درجات و مراتبی است که بعضی بالای دیگرست، چنانچه آتش را درکاتی است.

(لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً) در بهشت سخنی که فایده نداشته باشد شنیده

نمیشود، و بگفته بعضی کلامی که لغو و بیهوده باشد شنیده نمیشود، مانند قول آنها نابل و دارع یعنی صاحب تیر و زره، حیطه گوید:

(او غررتنی و زعمت انک لابن بالصیف تأمر) آیا فریب دادی مرا که پنداشتم که در زمستان صاحب شیر و خرمایی.

(فِيها) یعنی در این بهشت.

(عَيْنٌ جارِيَةٌ) چشمه روانی است، بعضی گفته اند آن اسم جنس است و برای هر انسانی در قصرش از بهشت چشمه روانی است از هر شراب و نوشابه ای که بخواهد، و در چشمه های روان از زیبایی و لذّت و منفعت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۳

آن قدریست که در خاطر کسی نباشد، و برای همین چشمهای اهل بهشت توصیف شده است.

و بعضی گویند: چشمه های اهل بهشت در غیر جدول و شکاف زمین جریان دارد و آن باراده صاحبش روان میشود.

(فِيها) یعنی در این بهشت.

(سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ) تختها و کرسی های برافراشته، ابن عبّاس گوید:

تخته های آن از طلای زینت شده بزبرجد و در و یاقوت، و ما دامی که صاحبش نیامد بر افراشته و بلند است وقتی صاحبش اراده نشستن بر آن کند برای او فرود آید تا بر آن نشسته آن گاه بلند شود تا جایگاهش قرار گیرد و السرر، جمع سریر و آن تخت و نشیمنگاه سرور و خوشحالی است.

و بعضی گفته اند: بلند شدن آن برای اینست که مؤمنان به نشستن بر آن تمام اطراف خود را به بینند.

(وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ) ظرفها و پارچهای بی دسته و لوله بر کنار چشمه های روان گذارده شده که هر وقت مؤمن بخواهد از آن بنوشد آن را پر از شربت و شراب

پاک میابد، و اکواب ابریق ها و پارچها و تنگ های بی لوله و دسته هستند که برای شراب میسازند.

و بعضی گفته اند: آنها ظرفهای از طلا و نقره و جواهر زر که در جلوی آن نهاده شده و با آن آنچه بخواهند از مشروبات مینوشند و از بس زیباست از دیدن آنهم لذّت میبرند.

(وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ) یعنی پشتیها که در کنار یکدیگر چیده بر هیئت مجالس شاهان دنیا بهم پیوسته و متّصل میباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۴

(وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ) و فرشهای بسیار قیمتی و زیبای گسترده و پهن شده و ممکن است که بمعنای قطعه فرشهای گسترده در مجالس باشد.

عاصم بن ضمر، از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت اهل بهشت را یاد فرمود و گفت می آیند و داخل بهشت میشوند، پس مشاهده میکنند که فرشهای منازلشان از لؤلؤ و مروارید بافته شده و تختهای برافراشته و پارچ ها و ظرفهای نهاده شده و پشتیهای متّصل بهم و فرشهای زیبای پهن شده است، و اگر نه اینکه خدای تعالی برایشان تقدیر فرموده بود هر آینه چشمانشان بآنچه میدیدند کور میشد، با همسرانشان معانقه کرده و بر تختها مینشینند و میگویند (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا) سپاس خدایی را که ما را به این نعمتها هدایت فرمود:

قتاده گوید: چون خداوند تعریف بهشت و آنچه در آن است نمود گمراهان تعجّب از آن کردند، پس خداوند سبحان نازل فرمود:

(أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) آیا نمی نگرند بسوی شتر که چگونه آفریده شده، و شتر متاعی از معیشت و وسائل عیش و زندگی آنها بود، پس میفرماید، آیا پس نگاه نمیکنند

در آن و آنچه خدا بیرون آورد از آنها از میان چرک و خون شیر خالص و گوارایی برای نوش کنندگان، می گوید، چنانچه این را برای ایشان آفریدم، همین طور برای اهل بهشت در بهشت خواهم نمود.

ابی عمرو بن علاء و زجاج گویند: یعنی آیا عبرت نمیگیرند به نگاه کردنشان بشتر و آنچه خدا بر آن ترکیب فرموده از شگفتیهای خلقت که آن با تمام بزرگی و قوتش کودکی صغیر آن را خوار میکند و آن رام و مطیع او میشود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۵

تسخیر خدا آن را برای بندگانش پس آن را میخوابانند و بر آن سوار میشود آن گاه بلند میشود، و در غیر آن از چهار پایان نیازی بخوابانیدن آن نیست و بر هیچ کدام آن چیزی حمل نمیشود مگر آنکه آن حیوان ایستاده است، پس خداوند این آیه را بایشان ارائه داد تا بسبب آن استدلال کنند بر توحید خدا.

از حسن سؤال از این آیه شد و باو گفتند فیل که بزرگتر از شتر است در شگفتی، چرا خدا نفرمود أ فلا ینظرون الی الفیل کیف خلقت؟

گفت امّا فیل پس از خاطر و ذهن عرب دور است و معهود بآن نیست و پس از فیل خوک است که عرب سوار بر آن نمیشود و گوشتش را نمیخورد، و شیرش را نمیدوشد، ولی شتر از بهترین مال عرب و نفیس ترین چیزهاست نزد ایشان، هسته خرما میخورد و بچه می آورد و شیر میدهد، و یک کودکی افسار او را گرفته و بآن بزرگی جثه و هیکلش هر جا که خواهد او را میبرد، و حکایت شده

که موشی افسار شتری را گرفته و آن را هدایت مینمود و میکشید تا موش داخل سوراخش شده و افسار را کشید و شتر خوابید و دهانش را نزدیک سوراخ موش گذارد «۱» (وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ) یعنی چگونه خداوند آن را بالای زمین افراشته و میان اینها این فضاء و هوایی که قوام زندگی خلق بآنست قرار

---

(۱)- و با زبان حال میگفت ای میزبان عزیز من بدعوت و راهنمایی تو در منزل تو آمدم ولی چکنم که منزلت محقّر و گنجایش میهمان بزرگی چون مرا ندارد، ای موش عزیز مگر نشنیده ای که گفته اند:

یا نکن با فیل بانان دوستی یا بنا کن خانه ای در خورد فیل

(مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۶

داده سپس چیزهایی در آن ایجاد نموده از بدایع خلقت مانند خورشید و ماه و ستارگان و معلّق بآنها فرمود منافع خلق و اسباب زندگانی ایشان را.

(وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ) یعنی آیا تفکّر و اندیشه نمی کنند در خلقت خداوند سبحان کوه ها را که چگونه بمنزله میخهای زمین و ساکن کننده زمین است که اگر آنها نبودند هر آینه زمین اهلش را فرو میبرد.

(وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ) یعنی چگونه خداوند زمین را پهن نموده و گسترش داد و اگر نبود این گسترش هر آینه استقرار بر زمین درست نمیشد و انتفاع بآن ممکن نبود، و این از نعمتهای خدای سبحان است بر بندگانش که نعمت منعمی برابر آن نشود، و در آن دلیلهایی بر توحید خداست که اگر تفکّر و اندیشه کنند در آن هر آینه خواهند دانست که برای ایشان صانع و آفریدگاریست

که ایشان را آفریده است و موجدیست که آنها را ایجاد کرده است، و چون خداوند سبحان ادلّه را ذکر کرد پیامبرش را امر به تذکّر بآنها نموده و فرمود:

(فَذَکِّرْ) پس تذکّر بده ای محمد (ص) و تذکیر و تعریف ذکر و یاد بود است به بیانی که فهم و نفع بسبب تذکّر و یادآور بزرگ واقع میشود، زیرا آن راه علم و دانش است باموری که محتاج بآن میشود.

(إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ) فقط تو مذکّر و یاد آوری مر ایشان را بنعمت های خدایی نزد ایشان و بآنچه واجب است بر ایشان از شکر و بندگی در مقابل آن نعمتها، و خداوند تعالی واضح و آشکارا نمود راه حجّتها و دلیلها را در دین و تأکید نمود نهایت تأکید را بچیزی که تقلید در آن گنجایش ندارد، بگفته اش: (إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ) و قول او، وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۷

الْمُؤْمِنِینَ

و قول او، إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ، و لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ، و یَتَفَکَّرُونَ.

جبائی و ابی مسلم گویند: مقصود به فذکّر هم اینست که ایشان باین دلیلها تذکّر بده و امر کن بایشان که استدلال کنند بآن بر توحید پروردگار و تنبیه کرد ایشان را بر آن.

(لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ) یعنی تو بر ایشان مسلط نیستی و تسلّط آن چنان نداری که امکان داشته باشی که ایمان را داخل در قلوب ایشان نمایی و مجبور نمایی ایشان را بر آن فقط بر تو واجب است که انذار نمایی و بیم دهی مردم را، پس شکیبا باش بر ترسانیدن و تبلیغ رسالت و دعوت بسوی حق.

و

بعضـی گفته اند: تو الآن بر آنها مسلّط نیستی تا اینکه با آنها مبارزه و مقاتله کنی اگر با تو مخالفت کردند، و این پیش از نزول آیه جهـاد بوده پس بسـبب امر بجهـاد منسوخ شـده است و صورت صـحیح اینست که این نسـخ نیست بجهت اینکه بـا اکراه و ناراحتی قلبی جهادی نیست، و خلاصه مقصود اینست که تو فقط مبعوث شـدی برای یاد آور نمودن و تذکّر دادن و کسـی که دعوت تو را نپذیرفت و قبول نکرد بر تو چیزی نیست.

(إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ) حسن گویـد: مگر آنکه پشت کرد و کفر ورزیـد یعنی اعراض از ذکر کرده و از تـو نپـذیرفت و بخـدا و بآنچه از جانب خدا آوردی کافر شد.

و بعضـی گفته انـد: یعنی مگر آنکه اعراض کنـد و کافر شود، پس تو برای او مـذکّر و یادآور نیستی زیرا او از تو نمی پـذیرد، پس مثل اینکه تو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۸

او را تذکّر نداده و یادآور نشده ای.

(فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَكْبَرَ) پس او را خـدا عذاب کند عذاب بزرگتر و آن خلود و ابدیّت در آتش است و هیچ عذابی بزرگتر از آن نیست سـپس خداونـد سـبحان یـاد آوری نمود که بازگشت آنها بسوی اوست و فرمود (إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ) یعنی البته بسوی ماست بازگشت ایشان بعد از مرگ.

(ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ) سپس البته بر ماست پاداش اعمالشان و این جامع بین وعد و وعید است، و معنایش اینست که امر آنها تو را ناراحت و مشغول نکند، زیرا آنها اگر چه با تو دشمنی ورزیده و آزارت کردند، پس بازگشت تمام

آنها بحکم ماست و از ما فوت نمیشوند و پاداش و کیفر کردارشان بر ماست و بزودی چشمت روشن شود از عذابهای گوناگون که به بینی دشمنانت در دوزخ بدان معذّب و گرفتار هستند.

ترتیب: ... ص: ۴۸

سؤال: چگونه ذکر شتر و آسمان و کوه و زمین متّصل بذکر تعریف بهشت و نعمتهای آن میشود؟

جواب: متصل و پیوست باوّل سوره میشود و ضمیر در قول خدا:

(ینظرون) بر میگردد بکسانی که تعریفشان کرد بقول خودش (عامِلَةٌ ناصِبَةٌ) و اینکه چون عقاب ایشان و ثواب مؤمنان را یاد نمود، برگشت بر ایشان بسبب احتجاج و استدلال بشتر و آسمان و کوه و زمین، و چگونگی دلالت آن بر وجود صانع حکیم و دانا، و مقصودش اینست که چرا این گروه نگاهی در صنایع خدا نمیکنند تا او را بشناسند و عبادت کنند (از ابی مسلم).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۹

و بعضی گفته اند: که چون خداوند تختهای بهشتی و ارتفاع آنها را یاد کرد، کفّار قریش تعجّب کرده از آن و گفتند چگونه بر آنها بالا میروند پس خداوند سبحان شتر را بآنها نشان داد و اینکه آن چگونه تسخیر بنی آدم شده است با بزرگیش تا اینکه میخوابد برای سوار شدن بر آن و بعد از آن بلند میشود، و چگونه خداوند سبحان آسمانها و زمین و کوه ها را محکم نموده برای ردّ کردن بر این مردم و البته خداوند سبحان این چهار چیز را مخصوص و مختص بذکر و یاد آوری نمود برای مجرای اینکه همه مردم در معرفت و شناخت آنها یکسانند «۱».

---

(۱)- در تفسیر برهان محدث بحرینی در ضمن تفسیر

آیه کریمه «إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ، ده روایت مفصّل و مختصر از کلینی و شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه نقل نموده که مفاد و مضمون تمام آنها اینست که مقصود از الینا و علینا آل محمد علیهم السلام هستند.

برای نمونه دو حدیث آن را از کلینی یاد آور میشوم، در کافی شریف باسنادش از جابر از حضرت ابی جعفر باقر روایت نموده که فرمود ای جابر هر گاه روز قیامت شود خداوند عزّ و جل اوّلین و آخرین را برای داوری زنده نماید، و امیر المؤمنین علی علیه السلام خوانده شود پس بپوشاند رسول خدا (ص) را حلّه سبزی که ما بین مشرق و مغرب را روشن کند، و مثل آن را بر علی علیه السلام بپوشاند آن گاه آنها بالا روند سپس ما را بخوانند پس حساب مردم را بما واگذار نمایند، پس ما به خدا سوگند اهل بهشت را در بهشت داخل نمائیم و اهل آتش را در آتش اندازیم ...

و در حدیث دیگر از سماعه باسنادش نقل نموده که گفت در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته بودم و مردم در دل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۰

دنباله پاورقی از صفحه قبل:

شب مشغول طواف بودند، پس فرمود: ای سماعه، الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم، بسوی ماست بازگشت این مردم و بر ماست حساب ایشان، پس آنچه گناه بین ایشان و خدای تعالی است ما حتما از خدای تعالی خواسته ایم که برای ما آن را صرف نظر نموده و عفو فرماید و خداوند اجابت فرمود و آنچه بین ایشان و مردم است ما

از ایشان خواهانیم که بما ببخشند، و آنها پذیرفتند و خداوند عزّ و جلّ بایشان عوض آن را مرحمت فرماید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۱

سوره فجر ... ص : ۵۱

اشاره

در مکّه نازل شده، سی و سه آیه حجازی و سی آیه کوفی و شامی بیست و نه آیه بصری است.

اختلاف عدد آیات: ... ص : ۵۱

در چهار آیه است، ۱- و نعمه ۲- فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، هر دوی این آیه حجازی است ۳- بجهنّم حجازی و شامی ۴- فی عبادی کوفی است.

فضیلت این سوره: ... ص : ۵۱

ابیّ بن کعب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود، کسی که آن را در ده شب اوّل ماه ذی حجّه بخواند خداوند او را بیامرزد و کسی که در سایر روزها بخواند برای او در روز قیامت نوری باشد.

داود بن فرقد از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود، سوره و الفجر را در نماز واجب و مستحبّ خود بخوانید، زیرا آن سوره حضرت حسین بن علی (ع) است، کسی که آن را بخواند در روز قیامت با حضرت حسین (ع) در درجه او از بهشت باشد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۵۱

چون خداوند سبحان آن سوره را به این پایان داد که بر گشت، و حساب مردم بسوی خدا و با خداست، این سوره را شروع کرد بتأکید این معنی هنگامی که سوگند یاد فرمود که او در مرصاد و کمینگاه است، و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۲

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰] ... ص : ۵۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ الْفَجْرِ (۱) وَ لَيالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ (۴)

هَلْ فِی ذلِکَ قَسَمٌ لِذِی حِجْرٍ (۵) أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ (۶) إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ (۷) الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ (۹)

وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ (۱۰) الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلادِ (۱۱) فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ (۱۴)

فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ (۱۶) کَلاَّ بَلْ لا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ (۱۷) وَ لا تَحاضُّونَ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ (۱۸) وَ تَأْکُلُونَ التُّراثَ أَکْلاً لَمًّا (۱۹)

وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) کَلاَّ إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکًّا دَکًّا (۲۱) وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنَّی لَهُ الذِّکْری (۲۳) یَقُولُ یا لَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیاتِی (۲۴)

فَیَوْمَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ (۲۷) ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً (۲۸) فَادْخُلِی فِی عِبادِی (۲۹)

وَ ادْخُلِی جَنَّتِی (۳۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۳

ترجمه: ... ص : ۵۳

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند به سپیده صبح (۲) سوگند بده شب ذی حجّه (۳) سوگند بجفت و طاق (۴) سوگند بشب آن گه که بگذرد (۵) قطعا در این سوگندها سوگندی قانع کننده برای خردمند (۶) آیا ندیدی که چه کرد پروردگار تو با قوم عاد (۷) عادی که آنها را ارم مینامند دارای قامتهای بلند بودند (۸) قبیله ای

که مانندشان آفریده نشد در شهرها (۹) و با قوم ثمود آنان که بریدند سنگ را به وادی قری (۱۰) و با فرعون که دارای لشکرها (یا میخها) بود (نیز چه کرد) (۱۱) آنان که طغیان کردند در شهرها (۱۲) و بسیار کردند در آن شهرها تباهی را (۱۳) پس بریخت بر ایشان پروردگار تو تازیانه عذاب (نوعی از عذاب) را (۱۴) البته پروردگار تو در کمینگاه است (۱۵) و امّا آدمی هنگامی که بیازمایدش پروردگارش (به نعمت) و گرامی دارد او را (بمال) و نعمت دهد او را (بانواع نعمتها) گوید پروردگار من بزرگداشت مرا (۱۶) و امّا هنگامی که آزمایشش کند (بسختی) و تنگ گیرد بر او روزیش را پس بگوید پروردگار من خوار کرده است مرا (۱۷) نه چنانست بلکه گرامی نمیدارید یتیم را (۱۸) و ترغیب نمیکنید یکدیگر را بر طعام دادن به بینوا (۱۹) و میخورید مال میراث را خوردنی مجموع (جمع میان حلال و حرام میکنید) (۲۰) و دوست میدارید مال را دوست داشتنی فراوان (۲۱) نه چنانست آن گه که شکسته شود زمین شکستنی از پس شکستنی (۲۲) و بیاید (فرمان) پروردگارت و بیایند فرشتگان (بعرصه محشر) صفی از پس صفی (۲۳) و آورده شود در آن روز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۴

جهنّم آن روز یاد کند گناهان را یا پند گیرد آدمی و از کجا باشد او را سود یاد کردن یا پند گرفتن (۲۴) آدمی میگوید ای کاش من پیش میفرستادم برای زندگانی خود (کردار خوبی) (۲۵) پس در آن روز عذاب نکند مانند عذاب خدا هیچ کس (کسی را) (۲۶)

و بند ننهد مانند بستن خدا هیچ کس (کسی را) (۲۷) خدا به هنگام مرگ بمؤمن گوید ای نفس آرام گرفته (بیاد خدا) (۲۸) برگرد بسوی پروردگارت در حالی که راضی و پسندیده باشی (۲۹) پس در آی در زمره بندگان من (۳۰) و داخل شو به بهشت من.

قرائت: ... ص : ۵۴

اهل کوفه غیر عاصم، الوتر بکسر واو قرائت کرده و دیگران به فتح خوانده اند.

ابو جعفر و ابن عامر، فقدّر بتشدید قرائت کرده اند و باقی از قاریان بتخفیف خوانده اند:

(لاـ یکرمون) همین طور ما بعد آن را با یاء خوانده و قاریان دیگر با تاء قرائت کرده اند، و اهل کوفه و ابو جعفر لا تحاضّون قرائت کرده.

کسایی و یعقوب و سهل لا یعذّب و لا یؤثق بفتح خوانده و قاریان دیگر لا یعذّب و لا یؤثق بکسر قرائت کرده اند، اهل مدینه و ابو عمرو و قتیبه از کسایی، و اللیل اذا یسری باثبات یاء در وصل و حذف یاء در وقف قرائت کرده و قاریان دیگر بحذف یاء در وصل و وقف خوانده اند.

قواس و بزی و یعقوب (بالوادی) باثبات یاء در وصل و وقف قرائت کرده، و ورش باثبات یاء در وصل و حذف آن و در وقف و باقی از قاریان به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۵

حذف یاء در وصل و وقف خوانده اند.

اهل مدینه، اکرمنی و اهاننی باثبات یاء در وصل و حذف آن در وقف قرائت کرده اند، و قواس و بزی و یعقوب باثبات یاء در وصل و وقف خوانده اند.

ابو عمرو باکی ندارد هر طوری قرائت شود با یاء و غیر یاء، و عبّاس از او بحذف یاء بدون تخییر

روایت کرده و باقی از قاریان بحذف یاء در دو قرائت در وصل و وقف خوانده اند.

و در قرائت نادره، ابن عبّاس بعاد ارم ذات العماد خوانـده و از ضـحاک هم همین روایت شـده، و روایت شـده که ابن عبّاس و عکرمه و ضحاک و ابن سمیفع، فادخلی فی عبدی قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۵۵

ابو علی گویـد: حـدیث کرد برای مـا محمـد بن سـری که اصـمعی میگفت برای هر فردی وتر و طاق است و اهل حجاز آن را فتحه دهنـد و وتر گوینـد در فرد و در ذحـل وتر کسـره دهنـد، و قیس و تمیم در هر دو معنی (فرد و ذحل) کسـره دهنـد، و در وتریکه بمعنی افراد است میگوینـد، اوترت و انا اوتر ایتارا، یعنی کارم را تنها کردم، و در وتر بمعنای ذحل گوینـد وترته اتره و ترا و تره، ابو بکر گوید: وترته فی الذحل البته او را از اهل و مالش جدا ساختیم.

و کسـی که یکرمون و ما بعـد آن را با یاء خوانـده پس برای اینست که ذکر انسان را مقدّم داشـته است و مقصود بآن جنس و کثرت است بر لفظ غایب و ممتنع نیست در این چیزهایی که دلالت بر کثرت میکند که یک بار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۶

حمل بر لفظ شود و بار دیگر حمل بر معنی گردد.

و کسـی که بـا تاء قرائت کرده، پس بنا بر معنای، قل لهم ذلک، است و معنای، لا تحضون علی طعام المسـکین، تأمرون به و لا تبعثون علیه بآن امر میکنید و انگیزش بر آن ندارید، و لا تحاضون تتفاعلون به است.

و قول خدا، لا

يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ، معنايش لا يعذب تعذيبه است، پس عذاب را در جاى تعذيب گذارده چنانچه عطاء در جاى اعطاء در قول شاعر

«و بعد عطائك المائه الرتاعا» پس مصدرى كه آن عذابست اضافه بمفعول به شده مانند «دعاء الخير» و مفعول به انسانست كه جلوتر ذكر آن شد، در قول خدا، يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ.

و الوثاق نيز در جاى ايثاق است، و امّا كسى كه لا يعذب قرائت كرده پس گفته است كه معنايش اينست كه در روز قيامت احدى متولّى و متصدّى عذاب خدا نميشود، و در آن روز امر امر اوست و براى غير او اصلا كارى نيست، اين يك قولى است.

و بعضى هم گفته اند: يعنى احدى در دنيا عذاب نميشود مثل عذاب خدا در آخرت، و مثل اينكه قائل اين قول حمل كرده بر اينكه اگر حمل كند آن را بر ظاهر معنايش اين خواهد بود عذاب نميشود هيچ كس در آخرت مانند عذاب خدا و بديهى است كه عذاب نخواهد شد هيچكس در آخرت مانند عذاب خدا فقط عذاب كننده خداى تعالى است پس از ظاهر عدول باين كرده.

و اگر گفته شود كه معنى چنين است، در اين روز عذاب نميكند هيچ كس كسى را عذاب كردنى مانند عذاب كردن كافرى كه در پيش ذكر آن شد

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۷

پس مصدر بمفعول به اضافه شود چنانچه در قرائت اوّل اضافه شد و فاعل ذكر نشد، چنانچه ذكر نشد در مثل قول خداى تعالى (مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ) معنى در هر دو قرائت يكسان بود، و مراد از احد فرشتگان هستند كه متولّى و متصدّى عذاب

اهل آتش هستند، و این مانند قول خدا، يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ، روزی که در آتش بر صورتشان شنا میکنند و قول خدا، إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ و اگر به بینی زمانی که فرشتگان کافرها را میزنند صورتها و پشتهای ایشان را و قول خدا، (لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) برای ایشانست عمودها و گرزهای آهنین شبهه ای نیست که این قول اولی است، و فاعل این فرشتگانند.

گوید و دلیل قول کسی که یسری با یاء گفته در حال وصل و یا وقف این است که فعل در حال وقف حذف از او نمیشود، چنانچه از اسماء حذف میشود مثل قاض و غاز پس می گویی: هو یقضی و انا اقضی پس یاء ثابت میماند و حذف نمیشود چنانچه از اسم حذف میشود مثل هذا قاض و اثبات یاء در وقف بهتر از حذف نیست، و این برای اینست که البته آن فاصله است، و تمام آنچه در کلام حذف میشود و آنچه در آن اختیار میشود که حذف نشود مانند القاضی بالف و لام هر گاه در قافیه و یا فاصله باشد حذف میشود، و این حروف از نفیس ترین کلام است و قطعا حذف آن نیکو نیست چنانچه سائر حروف ثابت است و حذف نشود.

پس قول در اینکه فاصله ها و قافیه ها در مواضع وقف و موضع و محل تغییر است، پس چون وقف حروف صحیحه بسبب تضعیف و ساکن شدن و روم حرکه تغییر میکند این حروف هم در آن تغییر می کند بجهت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۸

مشابهت زیادی بحذف، آیا نمی بینی که نداء وقتی

در موضع حذف قرار می گیرد بسبب ترخیم و حذف حروف صحیحه لازم میدانند حذف را در بیشتر کلام برای حروف تغییر کننده و آن تاء تأنیث است، پس همین طور لازم شده حذف در وقف برای این حروف تغییر کننده پس تغییر آن را حذف قرار داده اند و مراعات نکرده اند آنچه در حروف صحیحه رعایت شده، پس بین آن و بین زائد در حذف بسبب جزم مثل لم یغفر و لم یرم و لم یخش تساوی دانسته اند و جاری کرده اند آن را مجرای زائد در اطلاق در مثل

«و بعض القوم یخلق ثمّ لا یغری» «۱» و بعضی مردم قصد میکنند سپس انجام نمیدهند، و ما یمرّ و ما یحلو، و آنچه تلخ و آنچه شیرین است چنان که گفتند

«اقوین من حجج و من دهر» «۲» یعنی گذشته از اوّل سالها و از اوّل دهر، و برای همین اختیار شده در حذف فاصله ها و قافیه ها و همین طور است قول خدا، جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ، بهتر در آن حذف است هر گاه فاصله باشد اگر چه بهتر اثبات یاء است اگر فاصله نباشد.

و کسی که در وصل یسوی با یاء خوانده و در وقف بدون یاء پس او قائل باین شده هر گاه وقف بر آن نکند بمنزله غیر آن شده از مواضعی که وقف

---

(۱)- جزئی از بیتی است که تمامش اینست:

و لانت تغری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثمّ لا یغری

یعنی تو هر گاه قصد کردی انجام میدهی ولی بعضی از مردم قصد میکنند ولی نمیکنند.

(۲)- اوّل این بیت اینست

لمن الدیار بقنه الجهر اقوین من حجج و

من دهر

، یعنی گذشتند از اوّل سالها و از هر روزگارها. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۵۹

بر آن نمیشود، پس حذف از فاصله نشده وقتی وقف بر آن نشود چنانچه از غیر آن حذف نمیشود، و حذف آن برای خاطر وقف است هر گاه وقف شود.

و کسی که اکرمن و اهانن بدون یاء خوانده در وصل و وقف نکرده پس او مانند آنست که در وصل و وقف یسر خوانده است برای اینکه ما قبل آن در فاصله کسره است.

و کسی که آن دو کلمه را با یاء در وصل خوانده مانند آنست که یسری در وصل باثبات یاء و بحذف یاء در وقف خوانده است.

و روایت سیبویه از ابی عمرو که او ربّی اکرمن و ربّی اهانن بر وقف قرائت کرده است.

و کسی که إرم ذات العماد خوانده پس معنایش را جعلها رمیما گرفته، آن را خاکستر قرار داد، رمت هی و استرمت و ارمها غیرها.

ابن جنّی گوید: و امّا قرائت (بعاد ارم) پس بنا بر اینست که او اراده کرده اهل ارم این شهر پس مضاف را حذف نموده و آن مقصود اوست مانند قول خدای تعالی (بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ).

گوید: و قول خدا، فی عبدی لفظه آن لفظ واحد است ولی معنایش جمع است یعنی عبادی بندگان من و این برای اینست که او قرار داده (عبادی) را مانند واحد (عبدی) یعنی خلافی بین ایشان در بندگی او نیست چنانچه مخالف انسان نیست، پس مانند قول پیغمبر (ص) میگردد که میفرماید

(و هم ید علی من سواهم)

و غیر او گوید معنایش فادخلی جسم عبدی، ای روح پاک و ای نفس

آرام داخل بدن بنده من شو.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۰

لغات: ... ص : ۶۰

الفجر: پاره شدن عمود صبح است (که مانند دم گرگ در مشرق افق ظاهر میشود) خداوند برای بندگانش شکافته است شکافتنی آن گاه که آن را در افق مشرق ظاهر میکند به پشت کردن شب تاریک و آمدن روز روشن، و آنها دو فجر است:

۱- فجر مستطیل است و آن سفیدیست که از جهت درازی و طول بالا میرود مانند دم گرگ و آن در شرع حکمی ندارد.

۲- آن سپیدی است که کشیده و در افق و فضای آسمان پراکنده میشود و آن اوّل وقتیست که در ماه رمضان خوردن و نوشیدن در آن حرام است برای کسی که میخواهد روزه بگیرد و آن اوّل روز است.

الحجر: عقل و خرد را گویند و اصل آن منع است می گویند حجر القاضی علی فلان ماله، یعنی قاضی منع کرد فلانی را از تصرّف مالش، و عقل منع میکند از کارهای زشت و قبیح و تنفّر میدهد از فعل آن.

العماد: جمع آن اعمد و آن پایه ای است که بر آن بنا گذارده میشود و در قوّه و شرافت استعمال میشود، میگویند فلانی بلند است شرافتش و یا نیرویش، شاعر گوید:

و نحن اذا عماد البیت خرّت علی الاخفاض نمنع من یلینا

و ما هر گاه پایه خانه بر اثاث و متاع خانه فرو ریزد منع مینمائیم کسی را که در کنار و جوار ما باشد از اینکه باو صدمه ای وارد شود، شاهد این بیت کلمه عماد است که بمعنای زوال قوّه و نیروی مالی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص:

الجوب: یعنی قطع و بریدن نابغه شاعر جاهلیّت گوید:

اتاک ابو لیلی یجوب به الدجی دجی اللیل جوّاب الغلاه غشمشم

ابو لیلی آمد نزد تو در حالی که قطع میکرد سیاهی و تاریکی شب را قطع کردن و طی کردن بیابان و صحراء طولانی را و غشمشم طولانی و دراز است، شاهد این بیت کلمه یجوب است که بمعنای قطع میکند است.

السوط: تازیانه معروف است، فراء گوید: سوط اسم است برای عذاب اگر چه نباشد سپس گفته شده بتازیانه و اصل سوط خلط و آمیختن چیزیست بهم، پس سوط یک قسمت عذاب است که گوشت و خون را بهم آمیخته و مخلوط میکند چنانچه تازیانه خون و گوشت را بهم مخلوط میکند شاعر گوید:

أ حارث انا لو تساط دماؤنا تزایلن حتی لا یمسّ دم دما

ای حارث البته اگر خونهای ما ریخته شود زایل و نابود گردد تا اینکه خونی بخونی بر خورد نکند؟

المرصاد: یعنی کمینگاه و طریق بر وزن مفعال از باب رصده یرصده رصدا آن گه که مراعات کند آنچه از او میشود تا مقابله کند بآنچه مقتضی میشود.

اللم: یعنی جمع و لممت ما علی الخوان، المه لمّا هر گاه تمام را خوردی مثل اینکه میخورد آنچه جمع شده و چیزی را از چیزی تمیز نمی دهد.

الجم: یعنی کثیر بسیار بزرگ و جمه الماء معظم و آب زیاد است و جم الماء فی الحوض آن گه که جمع شود و زیاد گردد، زهیر گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۲

فلمّا وردن الماء زرقا جمامه وضعن عصیّ الحاضر المتخیّم

و چون زنان مسافر وارد شدند بر آن آب

و صفاء و زلالی آن را دیدند عازم شدند که در آنجا اقامت نمایند.

الدک: بمعنی خط بلند است بسبب گشودن و باز کردن میگویند اندک سفام البعیر آن گه که در پشت آن گسترش یافته و پهن شود و شتر را دکاء گویند آن گه که چنین باشد و از آنست دکّان برای استواء و مستوی بودن آن، شاعر گوید:

لیت الجبال تداعت عند مصرعها دکّا فلم یبق من احجارها حجر

ای کاش کوه ها در موقع افتادن و کشته شدن او از هم پاشیده شده و فرو میریخت و از سنگهای آن سنگی هم باقی نمانده بود، شاهد این بیت (دکّا) است که بمعنای از هم پاشیدن و پهن شدن آمده.

الوثاق: بمعنای بستن است، و اوثقته یعنی شددته او را محکم بستم.

آیه مذکور (فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ) جواب قسم قول خدا إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ، است و بعضی گفته اند: جواب آن محذوف است تقدیرش اینست هر آینه البته قبض خواهد نمود بر هر ستمکار ظالمی یا هر آینه حق و داد هر مظلوم را از ظالمش خواهد گرفت، آیا ندیدی چه کردیم ما با عاد و فرعون و ثمود هنگامی که ظلم و ستم کردند و جاری کرد ارم را بر عاد عطف بیان یا بنا بر بدلیّت، و جایز نیست که آن صفت باشد چون غیر مشفق است فقط ارم غیر منصرف است برای معرفه بودن و تأنیث آیا نظر نمیکنی بقول خدا، ذاتِ الْعِمادِ.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۳

و کسی که اضافه کرده و گفته، بعاد ارم در قرائت نادره پس آن در

نظر و نزد او بمنزله قول ایشان زید بطّه است برای اینکه آن لقب است که اسم باو اضافه میشود.

و ثمود در محلّ جرّ است یعنی (و بثمود) و آن نیز غیر منصرف است زیرا آن اعجمی و معرفه، عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ تقدیرش علی اطعام طعام المسکین است پس مضاف آن حذف شده است، و جایز است که طعام اسم و قائم مقام اطعام باشد مانند قول لبید.

باکرت حاجتها الدجاج بسحره لا عل منها حین هبّ نیامها

سبقت و پیشی گرفتم خروس را در سحر خیزی برای اینکه بنوشم مرّه بعد مرّه هنگامی که خوابها از خواب بیدار شوند یعنی برای احتیاج و نیاز من بآن بکور، پس آن مفعول له است.

التراث: اصل آن وراث از ورثت و لیکن تاء بدل از واو شده و مانند آنست که تجاه که اصلش و جاه از واجهه، و جواب اذا در قول خدا، إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ قول خدا (فَیَوْمَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ) است، پس و قول خدا صَفًّا صَفًّا مصدر است وضع شده محل حال یعنی در حالی که صف صف بودند.

تفسیر: ... ص : ۶۳

اشاره

(وَ الْفَجْرِ)

خداوند سبحان سوگند خورده بسپیدی روز، عکرمه و حسن و جبائی گویند: آن شکافتن صبح هر روزی است، ابو صالح از ابن عبّاس هم آن را روایت کرده است.

و بعضی گفته اند: آن فجر ذی حجه است زیرا که خدای تعالی ایّام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۴

آن را بان مقرون و نزدیک داشته و فرمود:

(وَ لَیالٍ عَشْرٍ) مجاهد و ضحاک گویند: آن ده روز ذی حجّه است.

قتاده گوید: فجر اوّل محرّم است برای اینکه سال در

آن روز نو میشود ابی مسلم گوید: فجر روز عید قربانست برای اینکه در آن قربانی واقع میشود و متّصل بده شب میگردد.

ابن عبّاس گوید: اراده فرموده بفجر تمام روز را.

ابن عبّاس و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاك و سدّی گویند مراد از لیالی عشر ده روز اوّل ذی حجّه است و مرفوعا هم این مطلب روایت شده است خداوند آن ایّام را شرافت داده برای اینکه مردم در آن برای کارهای خیر شتاب کنند.

ابن عبّاس در روایت دیگری گوید: آن ده روز آخر ماه رمضان است و بعضی گفته اند: آن ده روز موسی بن عمران علیه السلام است برای سی شبی که خدا آن را تمام کرد میقات موسی را (و فرمود، وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ ...)

(وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ) حسن گوید: یعنی سوگند بجفت و طاق از عدد ابو مسلم گوید: آن یاد آوری حساب است برای بزرگی آنچه در آنست از منفعت و نعمت بچیزی که ضبط میشود بسبب آن از مقدارها و حسابها.

«گفتار بزرگان در معنی شفع و وتر» ... ص : ۶۴

ابن زید و جبائی گویند: شفع و وتر جفت و طاق تمام موجودات است که خدای تعالی آفریده برای اینکه تمام موجودات یا جفتند و یا طاق.

عطیه عوفی و ابی صالح و ابن عبّاس و مجاهد گویند: شفع خلق خدا

است برای اینکه فرمود وَ خَلَقْناکُمْ أَزْواجاً ... و وتر خدای تعالی است و آن روایت ابی سعید خدری از پیغمبر (ص) است.

و بعضی گفته اند: شفع و وتر نماز است، و از آنست نماز شفع و نماز وتر (که جزو نوافل شب

است و آن روایت ابن حصین است از پیغمبر (ص) «۱» ابن عبّاس و عکرمه و ضحاک گویند: شفع روز قربان (عید اضحی) و وتر روز عرفه است، و روز عرفه بسبب موقف فرد و طاق (روز نهم) است که طاق میباشد.

و بعضی گفته اند: شفع روز ترویه و وتر روز عرفه است، و این قول از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

ابن زبیر گوید: که شفع و وتر در قول خدای عزّ و جلّ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلاـ إِثْمَ عَلَیْهِ، کسی که در دو روزی شتاب و تعجیل کند گناهی بر او نیست، و کسی که تأخیر نماید نیز بر او گناهی نیست، پس شفع نفر اوّل و و وتر نفر دوّم و اخیر است، و او سوّم است و امّا لیالی العشر پس هشت روز از اوّل ذی حجّه و روز عرفه و روز قربانست.

ابن عبّاس گوید: مقصود از وتر آدم است که بسبب زوجه و همسرش

---

(۱)- نوافل شب یازده رکعت است هشت رکعت که چهار دو رکعتی باشد نافله شب و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر و در این رکعت بعد از سوره حمد آیه الکرسی و سه بار سوره توحید و قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس و پس از آن قنوت و در قنوت بعد از دعاء فرج و هر دعا که خواستی هفتاد مرتبه استغفار و چهل مؤمن را دعا کن و بعد سیصد مرتبه بگو العفو، العفو، و این مترجم عاصی محمد بن علی رازی را هم از آن چهل مؤمن قرار بده، جزاک اللّه

خیر الجزاء.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۶

حوّاء شفع و جفت شد.

مقاتل بن حیّان گوید: شفع روزها و شبهاست و وتر آن روزیست که بعد از آن شب نیست و آن روز قیامت است.

و بعضی گفته اند: شفع صفات مخلوقات و آفریده های خدا و تضادّ آنست عزّت و ذلّت وجود، و عدم، قدرت و عجز، علم و جهل، و مرگ.

و وتر صفات خدای تعالی است، زیرا او موجودیست که عدم و نیستی ندارد، توانا و قادریست که عجز ندارد، عالم و دانائیست که نادانی و جهل بر او روا نیست، و حیّ و زنده ای است که مرگ ندارد.

و بعضی گفته اند: مقصود از شفع، علی و فاطمه سلام اللَّه علیها است و مراد از وتر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله است.

و بعضی گفته اند: مراد از شفع صفا و مروه، و مقصود از وتر بیت الحرام است.

(وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ) در معنای این آیه اختلاف کرده اند بر دو وجه ۱- اینکه اراده کرد جنس لیالی را چنانچه فرمود، وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ قسم خورد بشب آن گه که سیاهش بگذارد، پس برود تا بسبب روشنایی سپیده صبح منقضی و سپری شود، پس در سیرش بر مقدارهای مرتبه و آمدنش بروشنایی هنگام سپری شدنش اوّل دلیل است بر اینکه فاعل و مدبّر آن ممتاز بعزّت و جلالت و منزّه و متعالی از اشتباه و امثال است و بعضی گفته اند: علّت اینکه سیر را اضافه بشب و لیل کرده برای اینست که لیل و شب سیر میکنند بمسیر خورشید در فلک و انتقال آن از افق بافق دیگر.

قتاده و جبائی گفته اند: إِذا یَسْرِ یعنی اذا

جاء وقتی که آمد و بسوی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۷

ما اقبال نمود و اراده نموده هر شب را.

۲- وجه دیگر اینکه مقصود از آن لیل یک شب معیّن باشد از میان شبها (شب قدر و یا شب فطر و یا شب عید قربان).

مجاهد و عکرمه و کلبی گویند: مقصود از آن شب لیله مزدلفه و شب مشعر الحرام (شب عید اضحی) است که مردم در آنجا جمع میشوند به طاعت خدای تعالی در آن شب حجّاج سیر میکنند از عرفه بسوی مزدلفه سپس در آنجا نماز صبح را گذارده و بسوی منی صبحگاهان حرکت میکنند.

(هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ) یعنی در آنچه را که از سوگندها یاد شد اقناع کننده ای هست برای صاحب عقل و خرد که تعقّل و اندیشه کنند در باره قسم و آنچه بآن قسم خورده و این تأکید و تعظیم است برای آنچه قسم بآن واقع شده است، و مقصود اینست که کسی که صاحب خرد و عقل باشد میداند که در آنچه خداوند تعالی از این چیزها که بآن قسم خورده است عجائب و دلائلی است بر توحید و یکتایی خدا که واضح میکند از عجائب و شگفتیهای صنع و بدایع حکمت او، سپس بین قسم و جواب آن فاصله جمله معترضه قرار داد، و فرمود:

(أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ) آیا ندیدی چه کرد پروردگارت بعاد ارم صاحب تکیه گاه و قوّت و نیرو، و این خطاب به پیغمبر (ص) و تنبیه کفّار است بنا بر آنچه را خدای سبحان بامّت های گذشته نموده هنگامی که کافر

بخدا و پیامبران او شدند، و حال آنکه عمرهای ایشان طولانی تر و نیرویشان سخت تر بود، و عاد قوم حضرت هود (ع)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۸

بودند.

و در باره ارم بنا بر اقوالی اختلاف کرده اند، ۱- اینکه آن اسم برای قبیله ای باشد، ابو عبیده گوید: آنها دو عاد بودند، عاد اوّل آن ارم و آن همانست که خداوند تعالی در باره آنها فرمود (وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولی) محمد بن اسحاق گوید او جد عاد است و آن عاد بن حوص بن ارم بن سام ابن نوح، و کلبی گوید: او سام بن نوح است که عاد منسوب باوست.

مقاتل و قتاده گویند: ارم قبیله ای از قوم عاد بودند در میان ایشان پادشاهی بود و آنها بسیار زبر دست و قوی بودند و عاد پدر آنها بود.

۲- ابی سعید مقیری و سعید بن مسیب و عکرمه گویند: ارم نام شهری است و گفته شد آن مشتق است، محمد بن کعب قرظی گوید: آن شهر اسکندریّه است.

و بعضی گفته اند آن شهریست که شدّاد بن عاد بنا کرد، پس چون آن را تمام کرد و خواست داخل شود خداوند او را بصیحه ای که از آسمان فرود آمد هلاک نمود.

۳- جبائی گوید: آن نه قبیله است و به شهر است، بلکه آن لقب عاد است و باین لقب معروف بود، و از حسن روایت شده که او بعاد ارم باضافه میخواند.

و بعضی هم گفته اند: که آن اسم عاد دیگر بوده و برای او دو اسم بوده است، و کسی که آن را بلد و شهر گفته، تقدیرش در آیه اینست بعاد صاحب ارم.

ابن عبّاس گوید:

قول خدا، ذاتِ الْعِمادِ، یعنی ایشان در بهار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۶۹

اهل چادر و ستونهای سیّار بودند، که چون گیاه ها تمام میشود بمنازل خودشان بر میگشتند. (در روایت عطاء و کلبی از قتاده).

ابن عبّاس و مجاهد از قول عرب گفته اند: یعنی صاحب نعمت، و شدت و مردان دراز قامت بوده اند، سپس خداوند سبحان آنها را توصیف کرد، و فرمود:

(الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ) یعنی مانند این قبیله را در درازی قامت و قوّت و بزرگی اجسام نیافریده، در شهرها و ایشان همان مردمی بودند که میگفتند، کیست که از ما نیرومندتر باشد، و روایت شده که مردمی از ایشان سنگ بزرگی بر میداشت و آن را بر قبیله می افکند و آنها را هلاک میکرد.

حسن گوید: ذاتِ الْعِمادِ یعنی صاحب بناهای بزرگ بلند، ابن زید گوید: ذاتِ الْعِمادِ در احکام ساختمانی که مانند آن خلق نشده یعنی مثل بناهای آنها در شهرها ساخته نشده بود در محکمی و استحکام

قصّه إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ ... ص : ۶۹

وهب بن منبه گوید: عبد اللَّه بن قلابه در پی شتری که از او فرار کرده بود بیرون رفت و در بین آنکه جستجو میکرد در صحراهای عدن که در آن شهر در بیابان واقع شد که بر آن قلعه محکمی بود و در اطراف آن قلعه ها قصرهای بسیاری بود و پرچمها و برجهای بلند، پس چون بآن نزدیک شد گمان کرد که در آن کسی است تا از شترش بپرسد، پس از مرکبش پیاده شد و آن را بست و شمشیرش کشیده داخل در قلعه شد و چون وارد قلعه شد دید دو لنگه در بزرگ دارد که

از آن بزرگ تر دری

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۰

ندیده بود و دید هر دو لنگه در مرصّع و زینت شده بیاقوت سفید و سرخ است.

پس چون این را دید وحشت کرده و یکی از دو در را باز کرد، پس دید شهریست که مانند آن را ندیده است، و دیده آنجا قصرهایی است که بالای هر یک از آنها غرفه ها و بالای آن غرفه ها نیز غرفه های دیگر است که با طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت بنا شده و دستگیره های این غرفه ها مانند دستگیره دروازه شهر است و این غرفه مقابل و برابر یکدیگر قرار دارد، و مفروش است تمامی آنها بلؤلؤها و بندقه های بسته از مشک و زعفران.

پس چون آن مرد مشاهده این جواهرات نفیسه را کرد و هیچکس را هم ندید ترس او را گرفت سپس نگاه بخیابانها و کوچه های آن نمود و دید در هر کوچه از آنها درختهایی است که تمامی میوه دارد و در پای این درختان نهرهایی جاری است که آب آن از قنات هایی از فضّه و نقره است که آب آن سفیدتر از خورشید و آفتاب است.

پس آن مرد گفت: بخدایی که محمد صلّی اللَّه علیه و آله را به حق و درستی مبعوث نمود، خدا در دنیا مثل این را ایجاد نکرده است همانا این همان بهشتی است که خدای تعالی در کتابش تعریف کرده است، پس با خودش بر داشت از آن لؤلؤها و بسته های مشک و زعفران، و نتوانست از زبرجدها و یاقوتها چیزی را بکند و بیرون رفت و بر گشت به یمن و آنچه میدانست اظهار کرد و

مردم فهمیدند امر او را پس خبرش به این و آن رسید، تا بگوش معاویه رسیده و او را طلبید و تمام قصّه و قضایا را

برای او گفت.

پس معاویه در پی کعب الاحبار فرستاد و چون آمد گفت ای ابا اسحاق آیا در دنیا شهری از طلا و نقره هست گفت آری، و تو را خبر می دهم بآن و آنکه آن را بنا نمود شدّاد بن عاد بوده و امّا مدینه و شهر آن إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ است که خداوند تعالی آن را در کتابش تعریف کرده و فرموده (الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ).

معاویه گفت داستان آن را برایم بگو گفت: عاد اوّل عادی که قوم هود بودند نبود، و قوم هود از فرزندان اویند، و برای عاد اوّل دو پسر بود بنام شدّاد و شدید، پس عاد مرد و پسرانش شدید و شدّاد ماندند، و پادشاهی کرده و از روی قهر و غلبه بلاد را گرفتند و متصرّف همه عالم شدند، سپس شدید مرد و شدّاد ماند و به تنهایی سلطنت و پادشاهی کرد و تمام پادشاهان زمین از او تمکین و پیروی نمودند.

پس دلش خواست شهری مانند بهشت بسازد و از روی سرکشی و طغیان بر خدای سبحان، پس دستور داد این شهر ارم ذات العماد را برای او بنا کنند، و فرمان داد برای ساختمان آن صد مهندس و معمار و استاد را که با هر کدام آنها هزار نفر کارگر بود، و نوشت بتمام پادشاهان دنیا که برای او آنچه از جواهر است جمع آوری نموده و ارسال نمایند

و آن معمارها با کارگرانشان مدّت طولانی کار کردند در ساختمان آن شهر و چون از آن فارغ شدند بر آن حصار و قلعه ای قرار دادند و اطراف آن حصار هزار قصر بنا کردند.

سپس پادشاه با لشکرش و وزرایش بسوی آن حرکت کرده و چون

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۲

نزدیک آن رسیدند خداوند عزّ و جل بر او و کسانی که با او بودند صیحه ای از آسمان فرستاد و تمامی را هلاک نمود و هیچکس از ایشان را باقی نگذارد و بزودی در زمان و عصر تو مردی از مسلمانها که سرخ روی کوتاه قدّی که بر ابرویش خالی باشد و بر گردنش نیز خالی برای پیدا کردن شترش در آن صحراها بیرون میرود داخل آن شهر میشود، و آن مرد هم در کنار معاویه نشسته بود، پس کعب باو متوجّه شده و گفت بخدا سوگند اینست آن مرد.

سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ) یعنی و چه کرد بقوم ثمودی که صخره ها و کوه ها را سوراخ کرده در وادی و بیابانی که فرود میآمدند مقصود (وادی القری) است.

ابن عبّاس گوید کوه ها را سوراخ کرده.

چنانچه خداوند تعالی فرمود، و میتراشیدند از کوه ها منازلی برای سکونت خود.

(وَ فِرْعَوْنَ) یعنی و چه کرد بفرعون چنان که موسی را بسوی او ارسال نمود.

(ذِی الْأَوْتادِ) ابن عبّاس گوید: یعنی صاحب لشکرهایی که محکم میکردند کار او را، و خدا آنها را (اوتاد) نامید زیرا آنها ارتشبدهای لشکر و ارتش او بودند که بوسیله ایشان امر او و تسلّط او قائم و پا بر جا بود مجاهد از ابن مسعود

نقل کرده که میگفت، فرعون وقتی میخواست مردی از بنی اسرائیل را شکنجه دهد و عذاب کند او را محکم به چهار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۳

میخ بر زمین کشیده و کوبیده و میگذارد تا میمیرد، گوید: همسرش (آسیه) را بچهار میخ کوبیده و آسیایی بزرگ بر سینه اش گذارد تا مرد، و بیان آن در سوره (ص) گذشت.

(الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلادِ) مقصود عاد و ثمود و فرعون است که سرکشی کردند یعنی در شهرها بر پیامبران خدا طغیان نمودند و در آنجاها مرتکب به نافرمانی خدا شدند.

(فَأَکْثَرُوا فِیهَا) یعنی بسیار کردند در روی زمین یا در شهرها.

(الْفَسادَ) کلبی گوید: یعنی کشتار و گناه ها را سپس بیان فرمود خدای سبحان آنچه بایشان در دنیا نمود به اینکه فرمود.

(فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذابٍ) زجاج گوید: پس قرار داد تازیانه ای که ایشان را بسبب آن زد عذاب و شکنجه آنها.

و بعضی گفته اند: یعنی ریخت بر سر ایشان پاره ای از عذاب را مانند عذاب با تازیانه ای که شناخته شده مقصود عذاب و شکنجه با تازیانه است.

قتاده گوید: البته هر چیزی را که خدا بسبب آن عذاب کند آن سوط و تازیانه و شلّاق خدایی است، پس بر عذاب مجاز اسم شلّاق را اطلاق و اجرا نموده، تشبیه فرموده خداوند سبحان عذابی را که بآنها روا داشت و بر آنها القاء فرمود بریختن عذاب پی در پی بر آن تا هلاکش نمود.

(إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ) کلبی و حسن و عکرمه گویند: یعنی البتّه پروردگار تو هر آینه در کمینگاه و کنار راه ستمکارانست پس هیچکس از او فوت نمیشود و مقصود

اینست که چیزی از اعمال ایشان از او فوت نشود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۴

زیرا او میشنود و می بیند تمام گفتار و کردار آنها را، چنانچه چیزی فوت نمیشود از کسی که او در کمینگاه است.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود یعنی البتّه پروردگار تو قادر است بر اینکه کیفر کردار اهل گناهان را بدهد.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مرصاد پلی است بر صراط و راه بهشت است هیچ بنده ای که مظلمه و حق بنده ای بر گردن او باشد نمیتواند از آن عبور و تجاوز کند.

عطاء گوید: یعنی پاداش هر کسی را میدهد و داد مظلوم را از ظالم و ستمکار میستاند.

بیک مرد اعرابی گفتند پروردگار تو کجاست؟ گفت در کمینگاه است و مقصود او مکان نیست، از علی علیه السلام پرسیدند، پیش از آنکه آسمانها و زمین را خلق کند پروردگار ما کجا بود؟ فرمود این سؤال از مکانست و خدا بود و مکانی نبود.

و از ابن عبّاس روایت شده در این آیه، گوید بر پل جهنّم هفت پاسگاه و بازداشتگاه است که بنده را نگه داشته و از او باز پرسی میشود در توقفگاه اوّل از توحید شهادت ان لا اله الّا اللّه میپرسند اگر درست جواب داده به پاسگاه دوّم عبور میکند، و در آنجا از نماز میپرسند اگر آن را تمام و کمال آورده باشد به توقفگاه سوّم می آید، و در آنجا از زکات او میپرسند پس اگر تماما پرداخته باشد بچهارم میرسد و از روزه سؤال میشود اگر آن را کاملا گرفته باشد به پنجم عبور میکند،

و در آنجا از حج پرسیده میشود ..؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۵

آنجا از عمره می پرسند اگر عمره را تمام آورده باشد اجازه مرور به هفتم می دهند، و در آنجا از مظالم بندگان و حق الناس سؤال میشود، پس اگر از آن سالم بیرون رفت که به بهشت میرسد، و گرنه گفته میشود بفرشتگان نگاه کنید، پس اگر برای او عمل مستحبّی باشد اعمال او را بسبب آن تکمیل می کنند، پس چون فارغ شد او را بسوی بهشت هدایت میکنند، سپس خداوند تقسیم کرد احوال بشر را و فرمود:

(فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ) یعنی و امّا انسانی هر گاه امتحان شود به نعمتهای الهی آزمایش گردد.

(فَأَكْرَمَهُ) پس او را بسبب مال اکرام نماید.

(وَ نَعَّمَهُ) و او را نعمت دهد بآنچه بر او از انواع نعمتها توسعه داده است.

(فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ) پس خشنود شود بسبب این و خوشحال گردد و بگوید پروردگار من برای بزرگواری من و مقام من در نزدش این نعمتها را عطاء نمود. یعنی تصور کند و پندارد که او بر پروردگارش بزرگوار است از جهتی که دنیا را متوجّه او نموده است.

(وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ) و اما هر گاه او را بفقر و تهی دستی آزمایش نمود.

(فَقَدَرَ) یعنی روزی او را کم کرد و او را در تنگنای زندگی قرار داد و تنگ و سخت نمود.

(عَلَيْهِ رِزْقَهُ) بر او روزی او را و قرار داد آن را بر اندازه آنچه به او رسد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۶

(فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ) پس

میگوید پروردگار من مرا توهین نمود یعنی می پندارد که این یک اهانتی است از خدا و میگوید پروردگار من مرا ذلیل نمود بواسطه فقر و تهی دستی، سپس گوید:

(كَلَّا) نه چنانست که او گمان کرده و پنداشته زیرا من کسی را غنی و توانگر نمیکنم برای بزرگواری او و او را فقیر نمیکنم برای موهون بودن آن نزد من، و لکن من وسیع میکنم بر هر کس که خواهم و تنگ میگیرم بر هر کس که خواهم باندازه آنچه حکمتم ایجاب کند و مصلحت اقتضا نماید به جهت مبتلا کردن بشکر و صبر، و فقط گرامی بودن حقیقت بسبب طاعت و بندگی و موهون بودن بسبب معصیت و گناه است.

سپس خداوند سبحان بیان نمود آنچه را که بسبب آن مستحق اهانت و خواری میشود، و فرمود بلکه اهانت نمودم کسی را که اهانت کردم بعلّت اینکه ایشان معصیت مرا نمودند، و فرمود:

(بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) بلکه یتیم را گرامی نمیدارید و او آنست که پدر ندارد، یعنی از آنچه خدا بشما داده بایشان نمیدهید تا آنها را از ذلّت سؤال و گدایی بی نیاز کنید، زیرا آنها کفیلی ندارند که قیام به کارها و نیازمندیها آنها کند، و حال آنکه پیغمبر (ص) فرمود من و کفیل یتیم مانند این (دو انگشت شهادت و میانه) با هم در بهشت هستیم.

مقاتل گوید: قدامه بن مظعون در خانه امیه بن خلف یتیم بود و دفع میکرد حق او را از او یعنی او را محروم مینمود، پس بنا بر این احتمال دو معنی دارد:

۱- اینکه شما باو احسان نمیکنید، ۲- شما حق او را از میراث

نمیدهید، بنا بر اینکه عادت کفّار بر این جاری شده بود که یتیم را محروم میکردند از میراث و ما ترک پدرشان.

(وَ لا تَحَاضُّونَ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ) یعنی تشویق نمیکنید بر اطعام کردن بآنها و امر نمیکنید، بتصدّق دادن بر آنها و کسی که (لا تحاضون) قرائت کرده قصد کرده این را که بعضی از شما دیگری را بر این عمل ترغیب نمیکند، و معنایش اینست که اهانت کاریست که شما از ترک اکرام یتیم و منع صدقه از فقیر نمودید، نه آنچه پنداشته اید.

و بعضی گفته اند: مقصود اینست که شما مال خود را بآنها باین عنوان دهید پس هر گاه نکردید موجب اهانت شما بایشان میشود.

(وَ تَأْكُلُونَ التُّراثَ) یعنی میراث را، ابی مسلم گوید: یعنی اموال یتیمان را گوید قصد نکرده میراث حلال را زیرا ملامت و سرزنشی برای خورنده آن نیست.

حسن گوید: سهم خود را میخورد و حق یتیم را هم میدهد و اینچنین بود که مردم جاهلیّت و صدر اسلام زنان و کودکان را ارث نمیدادند، و اموال ایشان را میخوردند.

و بعضی گفته اند: میراث را در آنچه میخواستند و اشتها و میل نفسشان بود میخوردند و فکر و اندیشه در بیرون کردن حقوق واجبه آن نمیکردند.

(أَكْلًا لَمًّا) سخت بودند در خوردن تمام آن، حسن گوید: (أَكْلًا لَمًّا) اینست که بخورد سهم خود و سهم و حق دیگری را.

ابن زید گوید: اینست که آنچه بدستش میرسد بخورد و فکر نکند اینکه میخورد آیا پلید است و یا پاک حلال است یا حرام.

(وَ

تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا) دوست دارید مال را دوست داشتنی.

ابن عبّاس و مجاهد گویند یعنی: بسیار سخت دوست دارید، و مقصودش اینست که شما دوست دارید جمع کردن مال را و بآن هم ولع و حرص دارید و در کار خیر آن را انفاق نمیکنید.

و بعضی گفته اند: از زیادی حرصشان دوست داشتند مال زیاد را پس از راه حرام جمع کرده و در راه نامشروع و حرام هم خرج میکردند و اندیشه ی در عاقبت و پایان کار نمیکردند سپس خداوند سبحان فرمود (کَلَّا) یعنی شایسته نیست که کار چنین باشد.

مقاتل گوید: آنچه در باره یتیم و مسکین مأمور بودند نمیکردند.

و بعضی گفته اند: (کلّا) زجر است، تقدیرش اینست که اینطور نکنید، سپس آنها را ترسانیده و فرمود:

(إِذا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا) یعنی آن گاه که هر چیزی در پشت زمین از کوه و ساختمان و درختان شکست تا اینکه زلزله شد و چیزی بر زمین باقی نماند و پی در پی این کار را نمود.

ابن عبّاس گوید: دُكَّتِ الْأَرْضُ یعنی روز قیامت زمین کشیده میشود کشیدن پوست دبّاغی شده.

ابن قتیبه گوید: کوه های زمین کوبیده میشود تا همه صاف و مساوی میگردد، و مقصود اینست که زمین مساوی و صاف میشود و تمام خانه ها و قصرها و عمارتهای آسمان خراش و ساختمانهای دویست طبقه و برجها و مناره ها خراب و نابود میشود تا زمین مانند صحراء صاف و مسطّح میگردد که هیچ پستی و بلندی در آن مشاهده نمیشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۷۹

(وَ جاءَ رَبُّكَ) حسن و جبائی گویند یعنی امر پروردگار تو و حکم و محاسبه او از بندگان

آمد.

ابی مسلم گوید: آمد امر چنانی او که دیگر امری و حکمی با او نیست بخلاف حال دنیا.

و بعضی گفته اند: جلال و عظمت آیات او آمد، پس آمدن عظمت و جلال ربوبی را بجهت بزرگداشت آمدن امر او قرار داد.

و بعضی از محققین گفته اند: یعنی آمد ظهور پروردگارت به جهت ضرورت معرفت باو، بعلّت اینکه ظهور معرفت بچیزی است که قائم مقام ظهور و رؤیت آن چیز شود و چون معارف بخدا در این روز ضروری و بدیهی خواهد بود این معرفت مانند ظهور و تجلّی او خواهد بود برای خلقش پس گفته شد جاءَ رَبُّکَ، یعنی شبهه بر طرف و شک برداشته شد چنانچه برداشته میشود موقع آمدن چیزی که در او شک میشود، و خداوند بالاتر و منزّه است از آمد و رفت برای قیام براهینی که غالب و دلیلهایی که ظاهر و آشکار است که خدای سبحان جسم نیست (نه مرکّب بود و جسم نه مرئی نه محل) (وَ الْمَلَکُ) یعنی فرشتگان می آیند.

(صَفًّا صَفًّا) عطاء گوید: اراده کرده اند صفوف فرشتگان را و اهل هر آسمانی صفی جداگانه هستند.

ضحاک گوید: آن گه که زلزله روز قیامت شود، اهل هر آسمانی صفی محیط بزمین خواهند بود و بکسانی که در زمین هستند، پس صفوف ملائکه هفت صف خواهد بود، پس این است قول خدا صَفًّا صَفًّا و بعضی گفته اند: یعنی صف بسته شده مانند صفوف مردم در نماز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۰

صف اوّل میآید، پس صف دوّم و بعد از آن صف سوّم آن گاه بهمین ترتیب برای اینکه این شبیه تر است بحال استواء از تشویش و

پراکندگی پس تعدیل مساوی بودن و تقویم بهتر خواهد بود.

(وَ جِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) یعنی در این روز جهنّم را حاضر میکنند.

تا اینکه مستحقین عذاب را عقاب کنند در آن و اهل موقف محشر ببینند هول و منظره بزرگ آن را، و در روایت مرفوع از ابی سعید خدری روایت شده که چون این آیه نازل شد رنگ صورت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تغییر کرد و از چهره منیرش شناخته شد تا اینکه بر اصحاب پیامبر (ص) سخت شد از آنچه از حال آن حضرت دیدند و بعضی رفتند خدمت علی (ع) و گفتند یا علی امر تازه ای پیش آمده که ما اثر آن را در چهره پیغمبر (ص) دیدیم، پس علی علیه السلام آمد و از پشت سر پیغمبر را در آغوش گرفت و میان دو کتف حضرت را بوسید، سپس گفت ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما امروز چه حادثه ای شده است؟

فرمود: جبرئیل آمد و برای من قرائت کرد (وَ جِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) گوید عرض کردم چگونه آن را آورند، فرمود، می آورند آن را هفتاد هزار فرشته که آن را میکشند با هفتاد هزار زمام و زنجیر، پس تکانی میخورد تکان خوردنی که اگر آن را رها کنند تمام اهل محشر را خواهد سوزانید، سپس من اعتراض بجهنّم میکنم پس میگوید: مرا با تو ای محمد چکار خداوند بتحقیق حرام کرده گوشت تو را بر من، پس هیچ نفسی نمیماند مگر اینکه میگوید نفسی نفسی و محمد صلّی اللَّه علیه و آله میگوید ربِّ امّتی امّتی سپس خداوند سبحان فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص:

(يَوْمَئِذٍ) يعنى روزى كه جهنّم را مى آورند.

(يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ) يعنى پند گرفته و كافر توبه ميكند.

(وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرى) زجاج گويد: يعنى و از كجا براى او توبه باشد و بعضى گفته اند: يعنى انسانى بخاطر ميآورد آنچه را كه تقصير و تفريط كرده است زيرا يقينا ميداند آنچه را كه باو وعده داده شده پس چگونه تذكّر او را نفع دهد، براى او اثبات تذكّر نموده سپس آن را از او نفى نمود، بمعناى اينكه او بسبب آن منتفع نشود پس مثل اينكه نبوده است و شايسته بود در وقتى متذكّر شود كه برايش مفيد باشد، پس خداوند سبحان حكايت كرد آنچه را كه كافر و گنهكار جنايتكار بر نفس خود ميگويد و آرزوى آن را بقول خودش ميكند، و فرمود:

(يَقُولُ يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَياتِي) يعنى آرزو مى كند كه اى كاش طاعات و حسنات را براى زندگى بعد از مرگش و يا آرزو ميكند عملى را كه به جهت زندگى ابدى بجا آورده بود، بقولش (يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَياتِي) اى كاش مقدّم ميدانستم براى زندگى ابديم عمل صالح و شايسته اى براى آخرت چنانى ام كه موتى در آن نيست، سپس خداوند سبحان فرمود:

(فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ) يعنى پس در اين روز عذاب نمى كند عذاب خدا را هيچكس از خلق خدا.

(وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ) و نميبندد بستن او را يعنى بستن خدا را احدى از خلق خدا و مقصود اينست كه در دنيا احدى عذاب نميكند مانند عذاب خدا كافرين را در اين روز و زندانى نميكند هيچكس در دنيا مثل وثاق و زندان خدا كافرها را در

روز قیامت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۲

و امّا قرائت بفتح عین در یعذب و یوثق روایتی از ابی قلابه وارد شده است گوید: برای من خواند کسی که پیغمبر (ص) برای او قرائت کرده بود، (فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذَّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَ لا يُوثَقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ) و مقصودش اینست که عذاب نمیشود احدی عذاب شدن این کافر را.

اگر بگوئیم که آن کافر عینی و مسلم است یا عذاب کردن این صنف از کفّار است و ایشان کسانی هستند که یاد شده اند در آیه کریمه (لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) ... و این اگر چه اطلاق دارد پس بهتر اینست که مراد و مقصود تقیه باشد، بجهت اینکه ما میدانیم که ابلیس عذابش سخت تر و زندانش دشوارتر است از آن کافران.

و بعضی گفته اند: یعنی کسی جز او بگناهان او مؤاخذه نمیشود و تقدیرش اینست که هیچکس معذّب بعذاب او نخواهد شد برای اینکه فقط او مستحق بعذاب اوست و خداوند احدی را مؤاخذه بجرم و گناه دیگری نمیکند.

(يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) ای آن چنان نفسی که اطمینان شده ای حسن و مجاهد گویند: بسبب ایمان آن چنان ایمانی که دارای یقین و تصدیق بثواب و بعث و اطمینان حقیقت ایمانست.

ابن زید گوید: مطمئنّه ایمن شده به بشارت به بهشت در موقع مردن و در روز قیامت.

کلبی و ابی روق گویند: مطمئنّه آنست که صورتش سفید و کتاب، و پرونده عملش بدست راستش داده شود، پس در این موقع است که خاطر جمع شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۳

(ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ) بسوی پروردگارت برگرد، ابی صالح گوید:

در موقع مرگ باو

گفته میشود برگرد بسوی پروردگارت.

عکرمه و ضحاک گویند: در موقع بعث و انگیزش باو گفته میشود حسن گوید: یعنی برگرد بثواب پروردگارت و آنچه از نعمتها که برای تو آماده ساخته است.

و بعضی گفته اند: برگرد بجایی که در آن امر و نهی اختصاص بخدای سبحان دارد، نه بخلق او.

ابن عبّاس گوید: مقصود اینست که برگرد بصاحبت و بدنت، پس خطاب بروح میشود که به کالبد و پیکره خود برگرد.

(راضِیَةً) در حالی که خشنود و مسرور بثواب خدا باشی.

(مَرْضِیَّةً) و پسندیده باشد اعمالی را که بجا آورده ای.

و بعضی گفته اند راضی و خشنود از خدا باشد بسبب آنچه برای او آماده ساخته است پسندیده باشد و پروردگارش از او راضی باشد بسبب آنچه از طاعت خدا که بجا آورده است.

و بعضی گفته اند در دنیا راضی بقضاء و اراده خدا باشد تا خدا هم از او راضی باشد و از افعال و عقاید او خشنود باشد.

(فَادْخُلِی فِی عِبادِی) پس داخل شو در گروه بندگان شایسته من که انتخاب شده اند آنهایی که از آنها راضی هستم، و این نسبت تشریف و تعظیم است.

(وَ ادْخُلِی جَنَّتِی) و داخل شو بهشت چنانی که شما را بآن وعده دادم و نعمتهای آن را برای شما در آن مهیّا کردم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۴

ترتیب و نظم: ... ص : ۸۴

جهت پیوست و اتصال قول خدا (فَأَمَّا الْإِنْسانُ ...) بما قبلش در آن دو قول است، «۱» اینکه آن متّصل شود بقول خدا (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ ...) یعنی او در کمینگاه است برای اعمال آنها، بر او چیزی از مصالح ایشان مخفی نیست، پس اگر کسی را اکرام کرد از

ایشان بنوعی و قسمی از نعمتهایی که آن صحت و سلامتی و مال و فرزندان است به جهت امتحان و آزمایش پندارد که این واجب بوده است، و هر گاه روزی او را تنگ گرفت پندارد که این اهانت بر او بوده و حال آنکه خداوند سبحان تمام این کارها را میکند برای مصالح (۲) (۲) اینکه مقصود از اینکه او در کمینگاه است برای ایشان که متعبّد سازد ایشان را بآنچه را که آن اصلح است برای ایشان و آنها پندارند که خداوند بندگانش را از اوّل اکرام و یا اهانت میکند و حال آنکه چنین نیست بلکه اکرام و اهانت نتیجه استحقاق است و بندگان تحت استحقاق قرار نمی گیرند مگر بعد از تکلیف و امّا قول خدا (بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ)، پس وجه اتّصال و پیوست آن بما قبلش اینست که خداوند رد کرد بر ایشان گمانشان را که خدا از جهت اهانت و خوار ساختن روزی آنها را تنگ گرفته است، پس خداوند سبحان بیان نمود که اهانت برای آنست که یاد نمود نه برای آنچه گفتند «۲»

(۱، ۲)- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از حضرت جعفر بن محمد (ع) روایت نموده در باره این آیه (يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ...) تا آخر سوره، فرمود در باره علی (ع) نازل شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۵

سوره بلد ... ص : ۸۵

اشاره

در مکّه نازل شده و باجماع مفسّرین بیست آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۸۵

ابی بن کعب گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود، کسی که آن را قرائت کند خدا او را امان از خشم خویش در روز قیامت عطا فرماید:

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود هر کس سوره بلد را در نماز واجبش بخواند در دنیا معروف شود که از صالحین است و در آخرت معروف گردد که برای او در نزد خدا مکان و مرتبه است و از رفیقان پیامبران و شهیدان و صالحین خواهد بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره بسوره قبل: ... ص : ۸۵

چون خداوند سبحان سوره فجر را بیاد نفس مطمئنّه پایان داد در این سوره بیان کرد جهت اطمینان را و اینکه باید نظر در راه معرفت خدا باشد و این را بقسم و سوگند تأکید کرده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۶

[سوره البلد (۹۰): آيات ۱ تا ۲۰] ... ص : ۸۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ (۲) وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ (۴)

أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مالاً لُبَداً (۶) أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ (۹)

وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳) أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴)

يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹)

عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ (۲۰)

ترجمه: ... ص : ۸۶

بنام خداوند بخشاينده مهربان (۱) سوگند ياد ميكنم باين شهر (مكّه) (۲) و حال آنكه تو فرود آمده اى بدين شهر (۳) و سوگند ياد ميكنم به پدر (آدم ابو البشر) و آنچه زاده است (۴) هر آينه آفريديم انسانى را در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۷

سختى و رنج (۵) آيا پندارد آدمى كه توانايى ندارد بر (عقاب) او هيچ كس (۶) آدمى ميگويد ضايع كردم (در عداوت پيغمبر) مال فراوان را (۷) آيا آدمى پندارد كه (هنگام گناه) او را كسى نديده است (۸) آيا قرار نداده ايم براى او دو چشم (كه بدان ببيند) (۹) و زبانى و دو لب (كه بكار آيد) (۱۰) و راهنمايیش كرديم بدو راه خير و شر (۱۱) پس آدمى نگذشت از عقبه (در مخالفت با نفس رنج نكشيد) (۱۲) و چه چيز تو را دانا كرد كه عقبه چيست (آن

عقبه) (۱۳) رهانیدن بنده ایست (از بردگی) (۱۴) یا خورانیدن طعام در روز واماندگی (۱۵) یتیمی را که دارای خویشی باشد (۱۶) یا بینوای خاک نشینی (۱۷) و باشد آن کس از آنان که ایمان آورده اند و سفارش کردند یکدیگر را بشکیبایی و سفارش نمودند یکدیگر را بمهربانی (۱۸) آن گروه اصحاب دست راستند (۱۹) و نگرویدند بآیات (و معجزات) ما ایشان اصحاب دست چند (۲۰) بر ایشان در دوزخ آتشی سرپوش نهاده شده است.

قرائت: ... ص : ۸۷

ابو جعفر لبّدا، بتشدید قرائت کرده و دیگران بتخفیف قرائت کرده اند، ابن کثیر و ابو عمرو و کسایی، فکّ رقبه او اطعم، خوانده اند و قاریان دیگر فک رقبه، برفع و اضافه قرائت کرده و، او اطعام را بتنوین خوانده اند.

و ابو عمرو و اهل کوفه غیر عاصم مؤصده را با همزه قرائت کرده و باقی قاریان بدون همزه خوانده اند، و یعقوب اختلاف کرده از آن و در قرائت نادره حسن، فی یوم ذا مسغبه خوانده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۸

دلیل: ... ص : ۸۸

لبد، ممکن است مفرد بر وزن زمّل و جبّا باشد و ممکن است جمع لا- بد باشد، و امّا قول خدا فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ، ابو علی گوید مقصود در آن و ما ادریک ما اقتحام العقبه فک رقبه او اطعام، یعنی اقتحام آن یکی از این دو تا است یا این قسم از کاری است تقرّب و نزدیکی بحق میآورد پس اگر این تقدیر را نکردی و کلام را بر ظاهر خودش گذاردی معنایش چنین میشود.

العقبه فک رقبه و حال آنکه عقبه فک نیست بعلّت اینکه آن عین است و فک رقبه حدث است و خبر سزاوار است که در معنی مبتداء باشد و مانند آنست قول خدا، وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، یعنی حطمه نار اللّه است، و مثل آنست، وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ نارٌ حامِيَةٌ و همین طور قول خدا، وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ، یوم یکون کالفراش المبثوث، و معنای القارعه یوم یکون الناس، زیرا القارعه مصدر است پس اسم زمان خبر از آنست، پس این جمله ها از ابتداء و خبر تفسیر این

چیزهایی است که ذکرش مقدّم شد از اقتحام عقبه و حطمه و قارعه، چنانچه قول خدای تعالی، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ تفسیر وعده خداست، و قول او فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ معنایش، فلم یقتحم است و وقتی لا بمعنای لم باشد لازم نمیآید تکرار آن چنانچه با لم تکرار لازم نمیآید، پس اگر در جایی مثل، فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى تکرار شد، پس آن مانند تکرار لم در قول خدا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا است.

و قول خدا ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا، یعنی میباشد مقتحم عقبه و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۸۹

آزاد کننده بنده از کسانی که ایمان آورده اند، پس البته اگر او از مؤمنان نبود سودی و نفعی قرب و نزدیکی او بایشان ندهد، و جایز است توصیف کردن روز را بقول خدا، ذی مسغبه چنانچه جایز است که گفته شود لیله نائم و نهاره صائم، شبش خواب و روزش را روزه دار است و مانند آن و کسی که افکّ رقبه یا اطعم قرائت کرده پس جایز است که آنچه ذکر شده از فعل تفسیر اقتحام عقبه باشد، پس اگر گفتی این قسم تفسیر به فعل نشد، بلکه تفسیر بمبتدا و خبر شده مانند قول خدا، نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ و قول خدا، نارٌ حامِيَةٌ، پس آیا قرائت دیگری رجحان ندارد.

گفته شده که ممکن است که كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ تفسیر قول خدا، وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ بنا بر معنی باشد، و مسلّما آمده که مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، تفسیر کرده مثل را بقول خودش خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ، و پنداشته اند که ابا عمرو

احتجاج کرده بقول خدا، ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا برای قرائت فَكَّ رَقَبَةٍ مثل اینکه چون آن فعل بوده واجب شده که معطوف علیه مانند آن فعل باشد، و گاهی ممکن است که این مانند قطع و جدای از اوّل و استیناف باشد مثل اینکه اعلام کند که فکاك رقبه از برده باین است که از کسانی باشد که ایمان آورده اند، بعلّت او بسبب ایمان احراز ثواب بنده آزاد کردن میکند پس هر گاه ایمان را منضمّ بفعل قربی که ذکرش گذشت نکند نفعی آن بنده آزاد کردن ندارد.

و تقدیرش اینست سپس بودن او از کسانی که ایمان آوردند، پس این آمده آمدن قول خدا، كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ وَ شَهِدُوا.

چگونه خدا هدایت نماید مردمی را که کفر ورزیدند بعد از ایمانشان و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۰

گواهی دادند، اراده کرده پس اگر گواهی دادن را و اوصدت الباب و آصدته دو لغت هستند، پس کسی که مؤصده همزه نداده احتمال داده دو امر را ۱- اینکه بر لغت کسی باشد که اوصدت گفته.

۲- اینکه از آصدت باشد پس همزه را تخفیف داده و قلب بواو کرده چنانچه در جونه و تؤوی، و کسی که همزه داده مؤصده، پس او از آصدت گرفته، و ابو عمرو همزه ساکنه را ترک و تبدیل بواو کرده هر گاه منضم بما قبلش شود مثل یؤمنون و مؤمنین و تبدیل بالف نموده هر گاه ما قبلش مفتوح تبدیل بیاء، هر گاه ما قبلش مکسور باشد و در مثل قول خدا مؤصده تبدیل نمیشود بلکه با همزه است زیرا مؤصده با همزه

لغت کسی است که گوید آصدت الباب، و الباب مؤصده، و ابو عمر و بنا بر این لغت است پس همزه را ترک شود هر گاه نیاز شد که لغت را ترک شود و از آن منتقل به لغت دیگر شود، و همین طور ترک نشود همزه در قول خدا (تُؤْوِی إِلَیْکَ) برای اینکه اگر آن همزه را تبدیل بواو شود و حال آنکه بعد از آن واو است اجتماع دو واو شود و اجتماع آن دو واو از همزه ثقیل تر است و همین طور هر گاه فعل مجزوم باشد و لام الفعل آن همزه بحال خودش باقی خواهد بود و البته تبدیل نمیشود مثل قول خدا، إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ زیرا اگر آن را تبدیل بواو کنند لازم میشود که بسبب جزم حذف شود چنانچه در یغزو می گویی، لم یغز همچنین (إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ) تبدیل به الف نشود نیز باین معنی و همین طور قول خدا، أَثاثاً وَ رِءْیاً، قلب و تبدیل بیاء نشود برای اینکه اشتباه برّی از روی من الماء میشود، پس این چهار حال و مورد ترک نمیشود همزه در آن هر گاه احتیاج شد بترک لغتی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۱

و انتقال بلغت دیگر شود، و هر گاه همزه در موضع و محل جزم قرار گرفت و هر گاه معنی در کلمه ای اشتباه بکلمه دیگر شود، و هر گاه ترک همزه مؤدّی و منجر باجماع دو واو گردد، پس این مطلب را بفهم و کسی که ذا مسغبه قرائت کرده آن را مفعول اطعام قرار داده، و یتیما بدل از آن است و ممکن است

که یتیم صفت ذا مسغبه باشد مثل قول تو که می گویی رأیت کریما عاقلا و ممکن است که صفت بعد از صفت که کریم است باشد.

لغات: ... ص : ۹۱

الحل: الحال و آن ساکن است، و الحلّ بمعنای حلال است و رجل حلّ و حلال یعنی محلّ مقیم و ساکن.

الکبد: در لغت شدّت و سختی امر است و از آنست تکبد اللین هر گاه غلیظ و سخت شود و از آنست کبد برای اینکه آن خون غلیظ است که بسته میشود و تکبد الدم هر گاه مانند کبد گردد.

لبید شاعر گوید:

عین هلّا بکیت اربداذ قمنا و قام الخصوم فی کبد

لبید برای برادرش که در جاهلیّت مرده مرثیه میخواند و میگوید ای چشم آیا برای اربد گریه نمیکنی زمانی که ما قیام کردیم و دشمنهای ما هم در سختی قیام کردند، شاهد این بیت کبد است که بمعنای سختی و شدّت است.

و اللبد: بسیار از تلبد الشی ء هر گاه بعضی از آن بر بعضی دیگر ترکیب شود و از آنست لبد میگویند ما له سبد و لا لبد، ندارد چیزی نه کم و نه زیاد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۲

اصل النجد: علوّ و بلندی است و نجد را نجد نامیده اند برای بلندی آن از گودی تهامه و هر بلندی از زمین نجد است و جمع آن نجود است امرؤ القیس

غداه غدوا فسالک بطن نخله و آخر منهم جازع نجد کبکب

صبحگاهان دویدند و سیر کننده بودند بطن نخله و دیگری از ایشان یک قطعه ای از ارتفاعات نجد و کبکب را پیمود، شاهد این بیت کلمه نجد کبکب است که ارتفاعات زمین

را گوینـد، و اراده کرده راهی در ارتفـاع و بلنـدی را و کبکب کوه است و در مثل آمـد (النجـد من رای حضـنا) هر کس کوه حضن را ببینـد داخل نجد شده است، و رجل نجد بین النجده یعنی مردی که زرنگ و نیرومند است در کوهنوردی و بالا رفتن بر قلّه آن، و استنجدت فلانا فانجدنی یعنی از فلانی کمک خواستم بر رفتن بالای قلّه پس مرا یاری کرد، و تشبیه کرد راه خیر و شرّ را بدو طریق بلند برای ظهور آنچه در آن دو است.

الاقحام: دخول بر چیزی است بشدّت، گفته میشود اقتحم و تقحم و اقحمه و قحمه غیره بسختی و شدّت وارد شده.

العقبه: راهیست که برای بالا رفتن از کوه از آن بسختی بالا میروند (و در فارسی بآن گردنه چون گردنه اسد آباد همدان و ...) میگویند و صعود آن بسبب تنگی راه و خطر سقوط خواهد بود.

و بعضـی گفته انـد: عقبه گردنه تنگی است در سر کوه که مردم آن را میپیمایند، پس تشبیه فرمود نفقه در وجوه خیر را بآن و عاقب الرجل صاحبه، هر گاه در مورد و بدل او قرار گرفت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۳

و الفلـك: فرقی است که منع را زایـل میکنـد و با آن متمکّن میشود از کاری که قبلا متمکّن نبود ماننـد گشودن قیـد و غل (از دست و گردن اسیر) زیرا بسـبب گشودن و بـاز کردن آن مـانع برطرف میشود و ممکن میشود برای او تصـرّفی که قبلا ممکن نبود، پس گشودن گردن و آزاد کردن برده تفریق و جدا کردن میان آن و میان حال

بردگی و رقیّت را بسبب لزوم آزادی و باطل کردن بردگی و بندگی.

المسغبه: سال مجاعه و گرسنگی، سغب، یسغب سغبا، پس او ساغب است هر گاه گرسنه باشد.

جریر شاعر گوید:

تعلّل و هی ساغبه بلیها بانفاس من الشبم القراح

شراب دوّم را نوشید و حال آنکه بچه های او گرسنه و تشنه بودند بیک جرعه آب خالص خنک، شاهد این بیت کلمه ساغبه است که بمعنای گرسنه باشد المرقبه: خویشاوند و نمیگویند فلانی قرابت من است بلکه میگویند ذو قرابتی با من خویشاوندی یا خویشی دارد برای اینکه آن مصدر است چنانچه شاعر گوید:

یبکی الغریب علیه لیس یعرفه و ذو قرابته فی الحی مسرور «۱»

بر او شخص غریبی که او را نمیشناسد گریه میکند و حال آنکه خویشان او در

---

(۱)- در تاریخ است که عبید جهمی از کهنسالان عرب بمعاویه گفت از عجیب ترین چیزی که دیدم اینست من از مرده ای که او را دفن میکردند گذشتم پس بر او گریستم و اشعاری در مرثیه او خواندم که از آن بیت مذکور بود، پس بمن گفتند آیا این اشعار را میشناسی که چه کسی گفته است، گفتم نه، گفتند همین مرده که بر او گریستی گوینده این قصیده است و او عثیر بن لبید عذری است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۴

بین قبیله خوشحال و مسرورند.

الترب: حاجتمند سخت و تهیدست بیچاره است بنا بر گفته عرب که میگوید (ترب الرجل) زمانی که فقیر و نیازمند شد یعنی خاکنشین شد.

تفسیر: ... ص : ۹۴

(لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ) مفسّرین تمامی اجماع و اتفاق کرده اند بر اینکه این سوگند ببلد حرام و آن مکّه معظّمه

است و در سوره قیامه بیان لا أَقْسِمُ گذشت.

(وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ) یعنی و تو ای محمّد مقیم و ساکن بمکّه هستی و آن محلّ تو است و این تنبیه و اعلام است بر اینکه شرافت بلد بشرافت آنست که بآن مقیم است (پیامبری که دعوت کننده بسوی توحید پروردگار و اخلاص بندگی اوست) و بیان اینست که احترام و بزرگداشت مکّه برای اوست و خدا سوگند بمکّه خورده برای خاطر (پس شرافت مکه بواسطه) آن حضرت است و برای اینست که آن حضرت در آن سکونت و اقامت دارد، چنانچه مدینه را طیّبه نامید برای اینکه آن شهر بحیات و ممات آن حضرت پاک شد.

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و عطاء گویند: یعنی و تو محل هستی در این بلد و آن ضد محرم است، و مقصود اینست که برای تو حلال است کشتن هر کس از کفّار را که در آن ببینی و این هنگامی بود که مأمور شد در فتح مکّه بکشتن کفّار قریش، پس خداوند برای آن حضرت حلال کرد تا اینکه مقاتله کرد و کشت و البته آن بزرگوار صلّی اللَّه علیه و آله فرمود حلال نیست برای احدی قبل از من و حلال نیست برای احدی بعد از من و حلال هم نشد قتال با کفّار برای من در این بلد مگر یک ساعت از روز، و این وعده ای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۵

از خدا به پیامبرش (ص) بود که حلال کند برای آن حضرت مکّه را تا در آن جنگ کند و آن را بدست او بگشاید و او در

آن محلّ و آزاد باشد که آنچه را میخواهد از کشتن و اسیر کردن بنماید و خداوند سبحان این کار را کرد پس آن حضرت از روی غلبه و کراهت مردم مکّه داخل مکّه شد و کشت ابن خطل را که در مسجد الحرام به پرده کعبه آویخته بود و مقیس بن صبا و غیر آنان را.

ابی مسلم گوید: یعنی سوگند نمیخورم باین شهر و حال آنکه تو در آن هتك حرمت میشوی و عرض و شخصیت و حیثیت و آبروی تو را میبرند و تو را احترام نمیکنند، پس برای این بلد احترامی نمانده وقتی حرمت تو را هتك نمودند، و این معنی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود که قریش شهر مکّه را احترام می نمود ولی حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله را اهانت و هتك حرمت میکرد، پس خدا فرمود: لا أُقْسِمُ بِهذَا- الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ، اراده کرده که ایشان هتك حرمت تو را در مکه حلال دانسته پس تو را تکذیب نموده و ناسزا گفتند در حالی که عادتشان در مکّه بر این بود که هیچ مردی در آنجا قاتل و کشنده پدر خود را نمیگرفت و بودند که شاخه ای از درخت حرم را بگردن آویخته پس بسبب این عمل در امان میشدند پس حلال دانستند از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله چیزی که از غیر آن حضرت حلال نمیدانستند، پس آنها را سرزنش کرد بر این عمل سپس عطف فرمود بر سوگندش و فرمود:

(وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ) حسن و مجاهد و قتاده گویند: یعنی آدم (ع) و ذریّه آن و

این سوگند برای اینست که چون ایشان مخلوقی و آفریده ای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۶

عجیب تر از آن آفریده اند و ایشان آباد کنندگان دنیایند.

حضرت ابی عبد اللّٰه صادق علیه السلام فرمود: یعنی آدم (ع) و فرزندان او و از پیامبران و اوصیاء و پیروان ایشان.

ابی عمران جونی گوید: یعنی ابراهیم خلیل علیه و علی نبیّنا و آله السلام و فرزندان او، گوید چون سوگند ببلد و شهر مکّه خورد پس از آن سوگند بابراهیم خورد چون او بانی آن شهر است و بفرزندان عرب او زیرا ایشان مخصوص ببلد میباشند.

ابن عبّاس و جبائی گویند: یعنی هر پدر و فرزندش.

ابن جبیر گوید: یعنی سوگند به پدر کسی که برای او تولید فرزند میکند و بچه میآورد، و ما ولد یعنی آنکه عاقر است و فرزند نمی آورد، پس ما، نافیه است و این بعید است برای اینکه تقدیرش این خواهد بود، و ما ما ولد، پس ماء اوّل که موصوله یا موصوفه است حذف شده است.

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ) ابن عبّاس و سعید بن جبیر و حسن گویند: یعنی در تعب و سختی و رنج، گوید: متحمّل میشود مصیبتهای دنیا و سختیهای آخرت را، و گفت فرزند آدم همواره متحمّل سختی و ناراحتی میشود تا از دنیا بیرون رود.

و بعضی گفته اند: یعنی انسانی را ایجاد کردیم در سختی از حمل و زائیده شدن و شیر خوارگی و جدا شدن از شیر و معیشت و زندگی او و مرگ او و آن گاه خداوند سبحان ایجاد نکرده که متحمل شدائد شود باندازه ایکه آدمی زاده متحمّل میشود و حال آنکه او با این عمل

ناتوان ترین خلق خداست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۷

و بعضـی گفته اند: در کبد یعنی ایسـتاده بر دو پایش بطور مستقیم و راست و هر چیزی که خلق شده است برو و سرافکنده راه میرود مگر انسان که راست و منتصب خلق شده است، پس کبد بمعنای اسـتواء و اسـتقامه است و آن روایت مقسم بن عبّاس و قول مجاهد و ابی صالح و عکرمه است.

و بعضـی گفته انـد: مقصودش شـدت امر و نهی است یعنی آن را خلق کردیم تا اینکه ما را عبادت کند بعبادتهای دشوار مانند غسل جنابت در سـرما و برخاسـتن از خواب لذیـذ برای نماز پس شایسـته است برای او که بداند که دنیا منزل سـختی و رنج و تعب و بهشت خانه راحت و نعمت است.

(أَ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْـدِرَ عَلَیْهِ أَحَـدٌ) یعنی آیـا این انسـان گمان میکنـد که هر گاه گناه خـدای تعالی را نمود و مرتکب کارهای زشت شـد کسـی بر عقـاب و عـذاب او قـدرت نـدارد، و این بـدگمانی است، و این اسـتفهام انکاریست یعنی نبایـد البته چنین گمانی برد.

حسن گوید: یعنی آیا پندارد این مغرور بمالش که احدی قدرت ندارد که مالش را از او بستاند؟

قتاده گوید: آیا گمان میکند که از مالش سؤال نمیشود که از کجا تحصیل کرده و در کجا صرف کرده است.

کلبی گویـد: آن انسـان ابو الاشـدّین مردی از جـح بود که بسـیار نیرومنـد و هیکـل دار بود بطوری که در بازار عکاظ بر روی پوستی می نشست و ده نفر آن را میکشیدند از زیر او پس آن پوست قطعه قطعه میشد و او از جای خود بلند نمیشد،

سپس خداوند سبحان از گفته این انسان خبر داد و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۸

(یَقُولُ أَهْلَکْتُ مالًا لُبَداً) یعنی مال بسیاری در عداوت و دشمنی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله صرف کردم و باین جنایتش افتخار میکرد.

مقاتل گوید: که او حرث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بود و جهتش این بود که او گناهی مرتکب شد پس از رسول خدا (ص) فتوا خواست پیامبر (ص) او را امر فرمود که کفّاره دهد، پس گفت از وقتی که وارد دین محمّد (ص) شدم مالم در کفّارات و صدقات تمام شد.

(أَ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ) آیا میپندارد که کسی او را نمیبیند، قتاده و سعید بن جبیر گویند: که از او مطالبه کند که از کجا آورده و در چه مسیری خرج کردی.

ابن عبّاس از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمودند، روز قیامت که شود نگذارند قدمهای بنده ثابت باشد مگر اینکه از چهار سرمایه از او بپرسند ۱- از عمر او که در چه مسیری فانی نمود (در راه عبادت و یا در طریق معصیت).

۲- از مال او، که از کجا جمع نمود و در چه راهی صرف نمود.

۳- از علم او که چگونه عمل کرد بآن.

۴- از محبّت و دوستی ما خاندان رسالت.

کلبی گوید: که او دروغ گو بود، انفاق نکرد آنچه گفت، پس خداوند سبحان فرمود، آیا گمان میکند که خدای تعالی ندیده او را که کرده یا نکرده انفاق نموده یا انفاق ننموده، سپس خداوند سبحان نعمتهایی را که بر او انعام فرموده تذکّر داد تا استدلال کند بآن بر توحید خودش، پس

فرمود (أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ) آیا برای او دو چشم قرار ندادیم تا ببیند به ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۹۹

سبب آن آثار حکمت پروردگار را.

(وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ) و آیا برای او قرار ندادیم زبانی که بسبب آن سخن گوید و بیان ما فی الضمیر خود نماید و بسبب دو لب استعانت بجوید بر بیان کردن (و یا آنجا نباید سخن گوید لب فرو بندد).

قتاده گوید: نعمتهای خدا بر تو آشکار است پس آن را برایت بیان فرمود تا اینکه شکر و سپاس گویی و عبد الحمید مداینی از ابن حازم روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: خداوند تعالی میفرماید، ای پسر آدم اگر زبان تو با تو در آنچه بر تو حرام است نزاع نمود، من تو را بر آن بدو طبقه (بنام لب) یاری نموده ام پس آن را بر هم بگذار (و سخن مگو) و اگر دیدگانت با تو بر بعضی چیزها و دیدنی ها که بر تو حرام نموده ام نزاع نمود، پس تو را بدو مژده یاری کرده ام مژگان بر هم نه و از دیدن چشم فرو بند و اگر عورتت با تو منازعه نمود بآنچه بر تو حرام کرده ام پس تو را با دو طبقه و دوران یاری کرده ام پس آن را فرو بند و حفظ کن.

(وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ) علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده گویند، یعنی راه خیر و راه بد.

سعید بن مسیب و ضحاك گویند: یعنی او را ارشاد کردیم به دو پستان مادرش که چگونه از آن شیر بمکد و بنوشد،

و در روایت دیگر از ابن عبّاس هم نقل شده و روایت شده که بحضرت امیر المؤمنین (ع) گفته شد که مردمی میگویند که مقصود از قول خدا، وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ آن دو پستانند فرمود نه آنها راه خیر و شرّ هستند.

حسن گوید: بمن رسیده که رسول خدا (ص) فرمود ای مردم آن دو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۰

نجد راه خیر و راه شرّ است، و راه شر محبوب تر بسوی شما از راه خیر قرار داده نشده.

و اگر گفته شود چگونه راه خیر مانند راه شرّ بلند و رفیع شده و حال آنکه معلوم است که در شرّ رفعت و بلندی نیست، پاسخ اینکه هر دو راه را ظاهر و آشکار نموده برای مکلّفین، پس خداوند سبحان هر دو را نجد نامیده برای ظهور و بروز آن و ممکن است که راه شرّ را هم نجد نامیده از این جهت باشد که چون حاصل میشود در اجتناب از سلوك و ارتکاب آن بلندی و شرافت چنانچه حاصل میشود شرافت و مقام در طریق و پیمودن راه خیر.

و بعضی گفته اند: که این بر عادت عرب است که هر گاه اتفاق بر بعض وجوه کنند تثنیه دو امر نمایند، و لفظ یکی از آن دو را بر دیگری جاری سازند مثل قول ایشان قمرین (یا شمسین) در شمس و قمر.

فرزدق گوید:

أخذنا بآفاق السماء علیکم لنا قمراها و النجوم الطوالع

ما گرفتیم افقها و راههای آسمان را بر شما برای ماست ماه و خورشید، و ستارگان روشن و درخشان آن شاهد این بیت کلمه قمراهاست که بمعنای ماه و خورشید آمده.

و مانند

این بسیار است: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ) در این آیه چند قول است:

۱- یعنی این انسان عقبه را نه پیموده و از آن نگذشته است و بیشتر موردی که این وجه استعمال میشود بتکرار لفظ (لاء) است چنانچه خداوند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۱

میفرماید فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی یعنی تصدّق نداد و نماز نگذارد و چنانچه حطیئه شاعر گفته است:

و ان کانت النعماء فیهم جزوا بها و ان الغموا لا کدّروها و لا کدوا

و اگر نعمتهایی در میان ایشان باشد آن را انعام کنند و اگر هم انعام کنند نه منّت گذارند و نه کم دهند، شاهد این بیت تکرار لفظ لاء است در لا کدروها و لا کدوا.

و گاهی بدون تکرار آمده در مثل قول شاعر:

ان تغفر اللهّم تغفر جما و ایّ عبد لک لا الیما

بار خدایا اگر میآمرزی تمام گناهان را بیامرز و کدام بنده ای از بندگان تو است که گناه نکرده باشد، شاهد این بیت تکرار نشدن لام است.

۲- اینکه بر طریق و صورت دعاء بر او باشد به اینکه گردنه ای را نپیماید چنانچه گفته میشود:

لا غفر اللّٰه له و لا سلم، خدا او را نیامرزد و نجات ندهد و سلامتی ندهد، و معنایش اینست از گردنه دوزخ نجات نیابد و از آن نگذرد.

۳- ابن زید و ابی مسلم و جبائی گویند: یعنی پس آیا از عقبه و گردنه نمیگذرد میگویند و بر این معنی دلالت میکند قول خدای تعالی:

ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ (سپس بودند از کسانی که ایمان آوردند و تواصی بصبر و تواصی بمرحمت

و نیکی نمودند.)

و اگر نفی را اراده کرده بود کلام متصل نشده بود.

سیّد مرتضی (علم الهدی) قدّس اللّه روحه فرماید این وجه جدّا ضعیف است برای اینکه کلام حق تعالی از لفظ استفهام خالیست و حرف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۲

استفهام را هم حذف کردن در این موضع زشت و قبیح است، و بر عمر ابن ابی ربیعه عیب گرفته شده که میگوید:

ثمّ قالوا تحبّها قلت بهرا عدد الرّمل و الحصی و التراب «۱»

پس گفتند که آیا دوست میداری ثریا دختر عبد اللّه را گفتم دوست میدارم او را دوستی که غالب شده است مرا غالب شدنی بشماره ریگ و سنگریزه ها و خاک، شاهد این بیت در همزه استفهام است قبل از تحبّها یعنی:

أ تحبّها.

و اما قول ایشان که نفی اراده شده باشد کلام متّصل نشود، پس چیزی نیست برای اینکه معنای فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا این است یعنی نپیمودند و ایمان نیاوردند و امّا مقصود از عقبه چند قول است:

۱- اینکه آن مثل است، خدای تعالی آن را زده برای چهاد با نفس و هوا و شیطان در اعمال خیر و احسان پس خداوند آن را مانند تکلیف بالا رفتن از گردنه سخت و دشوار قرار داد پس مثل اینکه گفته است بر نفس خودش تحمّل سختی نکرد بآزاد کردن برده و اطعام کردن بینوا و آن قول خداست.

---

(۱)- این بیت از قصیده عمرو بن ربیعه مخزومی است که به ثریا دختر عبد اللّه بن حارث هشیمیه که او را رها کرد نوشته و اوّلش اینست،

ذکرتنی من بهجه الشمس لما طلعت

من دجنه و سحاب

، تا اینکه گوید

ثمّ قالوا ... و بعد از آن گوید:

سلبتنی محاجه السکّ عقلی فسلوها بما یحل اعتصابی

(مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۳

(وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ) یعنی: چه تو را دانا کرد که عقبه چیست یعنی پیمودن گردنه چیست، سپس ذکر کرده و فرمود.

(فَكُّ رَقَبَةٍ) و آن خلاص کردن آنست از اسارت بردگی ...

۲- حسن و قتاده گویند، که آن حقیقت گردنه است، آن گردنه سختی است در آتش غیر از جسر جهنّم، پس آن را بطاعت خدای عزّ و جل بپیمائید و از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمودند: البته در سر راه شما گردنه دشواریست که سنگین بارها از آن عبور نمیکنند و من قصد دارم که سبک کنم از شما گذشتن از این گردنه را.

و از ابن عبّاس نقل شده که میگفت که آن گردنه خود آتش است و از او نیز روایت شده که آن گردنه ای است در آتش.

۳- اینکه از مجاهد و ضحاک و کلبی روایت شده که آن پل و راهیست که بر جهنّم مانند دم و لبه شمشیر زده میشود، باندازه رفتن سه هزار فرسخ هزار فرسخ مستقیم و آسان، و هزار فرسخ سر بالایی و هزار فرسخ سرازیری و در دو طرف آن چنگ و قلّابهای تیزی تیز هست مثل اینکه آن خار سعدان است، پس مردمی که از آن میگذارند بعضی بسلامت و رستگاری عبور میکنند و بعضی مخدوش، و بعضی هم سرنگون در آتشند، پس بعضی از مردم مانند برق جهنده از آن میگذرند (اللّهمّ اجعلنا منهم آمین

یا رب العالمین و برخی مانند باد تند میگذرند و بعضـی مانند سواران تکتاز عبور میکنند و بعضـی مانند مردی که میدود از آن عبور میکنند.

و بعضـی از آن عبور میکنند مانند مرد زرنگ و سـبک و بعضی بر او میخزند خزیدنی و بعضی از مردم هستند از مردان و زنان که میلغزند، و بعضی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۴

از آنها هم سرنگون در آتش میشوند، و پیمودن آن بر مؤمن همانند میان نماز عصر و مغرب است.

سفیان بن عینیه گوید: هر چیزی که خداوند سبحان آن را با لفظ (وَ ما أَدْراکَ) فرمود پس خدای تبارک و تعالی بآن خبر داده و هر چیزی که (وَ ما یُدْرِیکَ) فرمود، پس آن را خبر نداده است.

و از براء بن عازب روایت شـده که یک مرد اعرابی نزد پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله آمد، و گفت یا رسول اللَّه مرا تعلیم فرما و بیـاموز عملی که مرا داخـل بهشت نمایـد، فرمـود: اگر (در حـال احرام) تقصـیر کردی و زنی را خطبه نمـودی هر آینه متعرّض مسـئله ای شـدی بنـده ای آزاد کن و برده ای را از قیـد بردگی برهـان، گفت آیا این دو یکی نیسـتند؟ فرمود آزاد کردن بنـده اینست که تنهـا باشـی بـآزاد کردن آن رقبه و برده و فـک الرقبه آنست که کمک کنی در قیمت آن برده و صـدقه بر خویشان ظـالم و سـتمکار بنفس خود یعنی ارحـام گنهکـار و اگر اینها نبودنـد پس طعام دادن بگرسـنه و سـیراب کردن تشـنه و امر کن بمعروف و کارهای نیک و نهی کن از منکر و کارهای زشت و اگر چنانچه

طاقت این را نداری، پس زبان خود را حفظ کن مگر از خیر و خوبی.

عکرمه گوید: معنای فَکُّ رَقَبَةٍ اینست که رقبه ای را بسبب توبه از گناه آزاد کند، و بگفته جبائی مقصودش آزاد کردن نفس اوست از عقاب و عذاب آخرت بسبب طاعتها و عبادتها.

(أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ) یا طعام دادن بمسکین محتاج

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۵

در روزگار سخت یعنی روزگار گرسنگی.

ابن عبّاس گوید: اراده کرده بمسغبه گرسنگی را، و در حدیث از معاذ بن جبل رسیده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که گرسنه ای را سیر کند در روز سخت و گرسنگی خداوند او را در روز قیامت از دری از درهای بهشت وارد نماید که از آن در داخل نشود مگر کسی که این عمل را انجام داده باشد.

و از جابر بن عبد اللّه (انصاری) رسیده که گفت رسول خدا (ص) فرمود، از موجبات مغفرت و آمرزش طعام دادن مسلمان گرسنه است.

و از محمد بن عمر بن یزید روایت شده که گوید: گفتم بحضرت ابی- الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، بدرستی که برای من پسری است که سخت مریض است، فرمود او را امر کن که تصدّق بکفی از طعام کند بعد از قبضه و کف دیگر، بدرستی که خداوند متعال میفرماید: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) و آیه را تلاوت نمود.

(یَتِیماً ذا مَقْرَبَةٍ) یعنی اطعام کردن به یتیمی که صاحب خویشاوندی از قرابت نسب و رحمیّت باشد و این تحریص و تشویق بر مقدم داشتن خویشان نیازمند است بر بیگانگان در طعام دادن و احسان کردن.

(أَوْ مِسْكِيناً) یعنی: یا فقیر و تهی دست.

(ذا مَتْرَبَةٍ) که از شدّت فقر و ناداری خاک نشین شده باشد.

مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده که او میگفت، او افتاده در خاک است که چیزی او را نگه نمی دارد، و این مثل قول ایشانست که میگویند فقیر مدقع، که از دقعاء گرفته شده و آن خاک است، سپس خداوند سبحان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۶

بیان نمود که این قربت و خویشاوندی سودمند و نافع است با ایمان و فرمود (ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا) یعنی آن گاه بوده باشد با این بنده آزاد کردن و اطعام نمودن از جمله مؤمنانی که بر ایمانشان استقامت ورزیدند.

(وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ) و سفارش نمودند بر واجبات خدا و صبر از معصیه خدا یعنی بعضی از ایشان توصیه و سفارش نمودند بعضی دیگر را.

(وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) و سفارش کردند بعضی از ایشان بعضی دیگر را به ترحّم و احسان بر اهل فقر و صاحبان مسکنت و بینوایان، و بگفته بعضی سفارش کنند بر ترحّم و محبّت و مرحمت در بین خودشان، پس ترحّم کنند تمام مردم همدیگر را.

(أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ) ایشان یاران دست راست و راستگرایانند جبائی گوید: میگیرند یا میروند از طرف راست و پرونده خود را به دست راستشان میگیرند.

حسن و ابی مسلم گویند: ایشان یاران یمن و برکت بر خود هستند.

(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا) و آن کسانی که کافر شدند بآیات ما بحجّتها و دلیلهای ما و تکذیب کردند پیامبران ما را.

(هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَةِ) یعنی پرونده خود را با دست چپ گرفته و از دست چپ آنها میگیرند، و

بگفته بعضی ایشان یاران شومی هستند بر خودشان.

(عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ) ابن عبّاس و مجاهد گويند يعنى: مطبقه بر ايشان است آتش بسته شده.

مقاتل گويد: يعنى اينكه درهاى دوزخ بر ايشان بسته است پس

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۷

برايشان درى گشوده نشود، و از ايشان غم و غصّه بيرون نرود و تا آخر الابد راحتى بر ايشان داخل نشود.

نظم و ترتيب: ... ص : ۱۰۷

وجه پيوست قول خداى سبحان (أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ) بما قبلش اين است كه يعنى چگونه اين انسانى خيال ميكند كه خداى سبحان او را نمى بيند و حال آنكه او همان خدائيست كه او را آفريد و براى او دو چشم قرار داد و چنين و چنان نعمت داد.

و بعضى گفته اند: آن متّصل است بقول خدا: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي كَبَدٍ، يعنى ما او را آزمايش كرديم وقتى تكليف باو نموديم، سپس علّت آن را روشن ساختيم به اينكه براى او دو چشم قرار داديم.

و بعضى گفته اند: متّصل است بقول خدا: أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ، و معنايش اينست، چگونه چنين گمانى ميكند و حال آنكه ما او را ايجاد كرديم و اعضاء او را هم كه ببيند بسبب آن و سخن بگويد بوسيله آن ايجاد كرديم «۱».

---

(۱)- حاكم حسكانى در شواهد التنزيل صفحه ۳۳۲ گويد:

قوله تعالى، فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، فرات ابن ابراهيم باسنادش از ابان بن تغلب، از ابى جعفر عليه السلام روايت نموده كه از آن حضرت سؤال شد از قول خداى تعالى، فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، پس آن حضرت دست مبارك را بر سينه خود زده و فرمود: عقبه ما خاندان رسالتيم، كسى كه

از آن بگذرد نجات یابد ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۸

سوره و الشمس ... ص : ۱۰۸

اشاره

(مکّی است) ۱۶- آیه است از نظر مکّی ها و مدنی الاوّل و ۱۵- آیه است از نظر دیگران، اختلاف آن در آیه (فعقروها) است که آیه است از قرائت مکّی و مدنی اوّل.

فضیلت آن: ... ص : ۱۰۸

ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود هر کس آن را قرائت کند پس مثل آنست که تصدّق داده است هر چیزی را که خورشید و ماه بر آن تابیده است.

معاویه بن عمار از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده است که کسی که بسیار بخواند سوره و الشمس و ضحاها و سوره و اللیل اذا یغشی و سوره و الضحی، و سوره الم نشرح را در روز و شبش هیچ چیز نماند در حضور او مگر اینکه روز قیامت بنفع او گواهی دهد حتی موی او و پوست او و گوشت و خون و رگها و عصب و استخوان او و تمام آنچه از زمین روید، و پروردگار عالم تبارك و تعالی گوید: قبول کردم شهادت شما را برای بنده ام و پذیرفتم آن را برای او، او را به بهشتهای من ببرید تا هر کدام را دوست داشت انتخاب کند، پس آن را باو دهید بدون منّتی از من و لیکن رحمت و فضل من است بر او پس گوارا باد، گوارا باد بر بنده ام.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۰۹

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۱۰۹

چون خداوند متعال آن سوره را بذکر مؤصده پایان داد در این سوره بیان نمود که نجات و رستگاری از آتش بر افروخته برای آنست که نفس خویش را از تزکیه از اخلاق رذیله نماید، و آن را مؤکّد کرد به اینکه قسم یاد کرد بر آن و فرمود:

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵] ... ص : ۱۰۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها (۱) وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها (۲) وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها (۳) وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها (۴)

وَ السَّماءِ وَ ما بَناها (۵) وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها (۶) وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها (۷) فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها (۹)

وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها (۱۱) إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها (۱۲) فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْياها (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها (۱۴)

وَ لا يَخافُ عُقْباها (۱۵)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۰

ترجمه آيات: ... ص : ۱۱۰

بنام خداوند بخشاينده مهربان (۱) سوگند بخورشيد و پرتوش (۲) سوگند بماه آن گه كه از پى آفتاب رود (۳) سوگند به روز آن گه كه پديد آرد مهر را (۴) سوگند به شب آن گه كه بپوشاند خورشيد را (۵) سوگند بآسمان و آنكه بنا كرده است آن را (۶) سوگند بزمين و آنكه بگسترده است آن را (۷) سوگند بنفس آدمى و آنكه عدالت بكار برده است در آفرينش وى (۸) پس الهام كرده است بدو ناپاكى آن را و پرهيزكاريش را (۹) قطعا رستگارست هر كه نفس خويش را پاكيزه كند (۱۰) و حقّا بى بهره ماند و زيان كرد هر كه گم كرد نفس خود را (۱۱) تكذيب كردند. قبيله ثمود بسبب سركشى خود (صالح را) (۱۲) آن دم كه برخاست بدبخت ترين قبيله (قدار بن سالف) (۱۳) پس گفت بديشان فرستاده خدا واگذاريد شتر ماده خدا را و آشاميدنش را (۱۴) پس تكذيبش كردند و پى كردند شتر را پس هلاكت را يكبارگى فرستاد بر ايشان پروردگارشان بسزاى گناهانشان،

و یکسان کرد عذاب را بر همه (۱۵) و نترسد خدا از سرانجام آن هلاکت.

قرائت: ... ص : ۱۱۰

اهل مدینه و ابن عامر با فاء قرائت کرده اند (فلا یخاف) و همین طور است در قرآنهای اهل مدینه و شام، و از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام هم همین روایت شده ولی دیگران از قاریان با واو (و لا یخاف) خوانده و در قرآن هایشان با واو نوشته اند.

دلیل: ... ص : ۱۱۰

ابو علی گوید: و او ممکن است که در محل حال باشد یعنی، فسوّاها ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۱

غیر خائف عقباها، یعنی ترسی نداشته باشد که در چیزی مورد تعقیب قرار بگیرد از آنچه را نموده است، و فاعل یخاف ضمیریست که بر میگردد بقول خدا، ربّهم، و بعضی گفته اند ضمیر بر میگردد به صالح نبیّ (ع) که مبعوث بسوی ایشان بود.

و بعضی گفته اند: اذا انبعث اشقاها و هو لا یخاف عقبیها یعنی نمیترسد از اقدام او و بر آنچه آمد او را از آنچه بر او نهی شده بود، پس فاعل یخاف عاقر و پی کننده شتر است بنا بر این وفاء برای عطف بر قول خدا، فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها است، پس نمیترسد مثل اینکه پی گیری می کند تکذیب ایشان و پی کردن ایشان یعنی نترسیدند.

شرح لغات: ... ص : ۱۱۱

ضحی الشمس: اوّل وقت طلوع خورشید، و ضحی النهار اوّل وقت بودن آن و اضحی یفعل کذا، آن گاه که آن را در وقت اوّل روز انجام دهد و ضحی یکبش او غیره هر گاه آن گوسفند را در اوّل وقت روز از ایّام قربانی ذبح کند سپس زیاد استعمال شد تا اگر در غیر این وقت هم ذبح شود گفته میشود، ضحی در روز کشت و الطحو و الدحو بیک معناست گفته می شود، طحا بک همک یطحو طحوا هر گاه منبسط شود تو را به مذهب و رفتن دوره علقمه گوید:

طحا بک قلب فی الحساب طروب «بعید الشباب عصر حان مشیب»

منبسط شد قلب تو در حساب شادمانی و سرور، دور است زمان جوانی وقتی که پیری آمد.

و گفته میشود طحا القوم بعضهم، بعضا

عن الشی ء آن گاه که دفع

کنند و دور نمایند دور کردنی که شدید الانبساط باشد.

و الطواحی النور: آن گه که لاشخوارها در اطراف کشتار جمع شوند و پرهای خود را منفرش نمایند. و اصل الطحو، گسترش وسیع است.

دسّا: گفته میشود دسا فلان یدسو دسوا فهو داس نقیض و ضد زکا، یزکو، زکا، فهو زاک است، و بعضی گفته اند که اصل دسا دسس است پس تبدیل شده یکی از دو سین ها بیاء چنانچه گویند، تظنیت بمعنای تظنون و مانند آنست (تقضی البازی اذا البازی کسر) که معنای آن در چند صفحه قبل گذشت، و تقضی البازی بمعنای تقضض است، و البته این کار را میکنند برای کراهیّت تضعیف.

و طغوی و طغیان: بمعنای تجاوز از حد است در فساد و رسیدن به نهایت و غایت تباهی و ستمکاری و در قرائت حسن و حماد بن سلمه:

(بطغویها) بضم طاء آمده و بنا بر این مصدر بر وزن فعلی مانند رجعی و حسنی میباشد.

و انبعث: پذیرفتن انگیختگی است میگویند (بعثته علی الامر فانبعث له) او را بر کاری برانگیختم پس پذیرفت آن کار را.

السقیاء: حظی و نصیبی از آب است.

و العقر: بریدن گوشت است بطوری که خون جاری شود و آن از عقر- الحوض یعنی اصل آنست، و العقر نقص چیز است از اصل بنیه حیوان.

و الدمه: تردید حال مستکره است و آن دو برابر و دوبله شدن دشواری آنست، مؤرج گوید: دمدمه هلاکت است باستئصال ابن اعرابی گوید:

دمدم یعنی عذاب کرد عذاب کردنی تامّی.

اعراب: ... ص : ۱۱۳

واو وَ الشَّمْسِ که

اوّلین واو است برای قسم و سوگند است و سایر واوها در ما بعد آن عطف بر آن است تا قول خدا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها، و آن جواب قسم است، و تقدیرش لقد افلح، است.

و ماء در قول خدا، وَ ما بَناها وَ ما سَوَّاها مصدریه است و تقدیرش و السماء و بنائها و الارض و طحواها و نفس و تسویتهاست و گفته شده که ما در این مواضع و آیات بمعنای من است، یعنی و الّذی بناها آنکه آنها را بنا نمود و از اهل حجاز حکایت میشود که ایشان وقتی صدای رعد را میشنوند میگویند: سبحان ما سبحت له یعنی منزّه است آن کسی که تسبیح گفتم برای او، و قول خدا، ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْياها منصوب بفعل مضمر است یعنی حذر و دوری کنید از شتر ماده خدا و بگذارید آب خوردن او را.

تفسیر: ... ص : ۱۱۳

(وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها) البته گذشت که برای خدای سبحانست که به آنچه میخواهد از خلقش سوگند یاد کند برای اعلان کردن بر بزرگی قدر و مقام آن و بسیاری انتفاع و سودمند شدن بآن.

مجاهد و کلبی گویند: و چون قوام عالم از حیوان و نبات به طلوع خورشید و غروب آنست خداوند سبحان سوگند یاد کرده بخورشید و تابش آن و نور آن و منتشر شدن آنست، و بگفته قتاده مقصود تمام روز است، و بگفته مقاتل مراد حرارت و گرمی آنست مثل قول خدای تعالی در سوره طه، وَ لا تَضْحى ، یعنی حرارت آن تو را اذیت نکند.

(وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها) یعنی سوگند بماه آن گه که در پی خورشید آید

ترجمه مجمع

پس از نور خورشید اکتساب کند و در پشت آن سیر نماید، گویند، و این در نصف اوّل از ماه است آن گاه که خورشید غروب کند از پی آن ماه در آید در اضائه و جانشین آن شود در نور روشن کردن جهان.

حسن گوید: از پی آن در آید شب هلال که اوّل شب هر ماهی است آن گه که خورشید غروب و سقوط کرد ماه دیده شود موقع غایب شدن خورشید و بگفته بعضی در شب پانزدهم ماه با غروب خورشید طلوع میکند، و بعضی گفته اند در تمام ماه از پی خورشید آید امّا در نصف اوّل از پی آن و خورشید جلوی آنست و ماه پشت خورشید است و در نصف آخر ماه از پی غروب خورشید طلوع نماید.

(وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها) یعنی سوگند بروز آن گه که روشن کند تاریکی را و آن را برطرف نماید و کفایت از ظلمت جایز است، و آن را یاد نکرد برای اینکه معنا معروف و مشتبه نیست.

و بعضی گفته اند: معنایش اینست، وَ النَّهارِ آن گه که خورشید آن را ظاهر و هویدا نمود روز را مجلّی و آشکار کننده روز نامیده اند برای ظهور جرم خورشید در آن.

(وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها) سوگند بشب آن گه که بپوشاند خورشید را تا پنهان شود و آفاق را تاریک نموده و سیاهی شب آن را بپوشاند.

(وَ السَّماءِ وَ ما بَناها) مجاهد و کلبی گویند: سوگند بآسمان و آنکه آن را بنا نمود، و بگفته عطا و آن کسی که آن را ایجاد کرد.

و بعضی گفته اند: یعنی سوگند بآسمان

و بناء آن باحكام و محكمى و انتظام آن.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۵

(وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها) و سوگند بزمين و آنكه آن را گسترش داد، در ماء دو وجه است چنانچه ياد كرديم يعنى و گسترش و مسطّح بودن آن و وسعت آن تا اينكه براى مردم ممكن باشد تصرّف بر آن.

(وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها) آن چنانست كه ما آن را ياد نموديم سوگند به آدمى و آنكه او را ايجاد كرد و در خلق او عدالت نمود و اعضاء او را مساوى قرار داد.

عطاء گويد: او را بسبب عقل چنانى كه فضيلت داد او را بساير حيوانات معتدل قرار داد آن گاه گفتند اراده نموده تمام مخلوقات از جن و انس را.

حسن گويد: اراده كرده بالنفس آدم عليه السلام و از (ما سَوَّاها) خداوند تعالى را.

(فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها) پس الهام فرمود گناه و پرهيزگاريش را، يعنى راه گناه و طريق پرهيزكارى را.

ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحاك گويند: او را تحذير داد در گناه و ترغيب فرمود در پرهيزكارى.

و بعضى گفته اند: تعليم فرمود او را بطاعت و معصيت كه طاعت را انجام دهد و معصيت را ترك كند و خير را بدست آورده و از شرّ و بدى اجتناب كند.

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها) سوگندهاى اين سوره براى مطلب اين آيه است حسن و قتاده گويند: يعنى رستگار است كه نفس خود را تزكيه نمايد يعنى آن را بوسيله طاعت پروردگار و اعمال صالحه پاك و اصلاح نمايد.

(وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها) قطعا زيانكار است كسى كه آن را به

سبب

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۶

اعمال زشت و بد آلوده كند.

و بگفته ابن عبّاس آن را گمراه و هلاك كند، و بگفته قتاده آن را بفجور و گناه اندازد، و بگفته بعضى ديگر يعنى حقّا رستگار است نفسى كه خدا آن را تزكيه كند و بدبخت و بيچاره است نفسى كه خدا او را خوار و ذليل كند، يعنى آن را اندك و پست قرار دهد.

از سعيد بن ابى هلال روايت شده كه گفت: هر گاه رسول خدا (ص) آيه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها را قرائت ميفرمود وقف ميكرد، و سپس مى فرمود

اللّهمّ آت نفسى تقواها انت وليها و مولاها و زكّيها و انت خير من ذكاها

بار پروردگارا تقوا و پرهيزكارى به نفس من عطا فرما، زيرا تويى متصرّف در نفس من و آقاى من و پاك فرما آن را و تويى بهترين كسى كه آن را پاك كند.

زراره و حمران (پسران اعين) و محمد بن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام روايت كرده اند، در قول خدا، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها، فرمود بيان ميكند آنچه را كه انجام ميدهد و آنچه را كه ترك ميكند، و در قول خداى تعالى، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها فرمود قطعا رستگار است كسى كه اطاعت كند خدا را وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها فرمود مسلّما زيانكار است كسى كه گناه كند.

ثعلب گويد: رستگار است كسى كه نفس خود را تزكيه كند بصدقه دادن و كار خير كردن، و زيانكار است كسى كه خود را در ميان اهل خير جا زند و بچپاند و حال آنكه از ايشان نباشد، سپس خبر داد خداى

سبحان از قوم ثمود و قوم صالح و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۷

(کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها) مجاهد و ابن زید گویند، تکذیب کرد ثمود صالح را بطغیان و معصیتش یعنی سرکشی و طغیان آنها را واداشت بر تکذیب کردن، پس طغوی اسم است از طغیان چنانچه دعوی اسمی است از دعاء.

ابن عبّاس گوید: طغوی اسم عذابی بود که بر ایشان نازل شد پس معنایش اینست کذّبت ثمود بعذابها و این چنانست که فرمود، فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ و مقصود اینست، تکذیب کرد بعذاب آن طاغیه سرکش گنهکار پس فرود آمد بر آن آنچه را که تکذیب کرده بود.

(إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها) یعنی تکذیب ثمود این بود آن گاه که برانگیخت بدبخت ترین افراد قوم را برای پی کردن و کشتن شتر و معنای انبعث تحریک شدن و برخاستن است و الاشقی پی کننده و کشنده شتر خدا قدّار بن سالف است، و او شقی ترین اوّلین است بر زبان رسول خدا (ص) عدی بن زید شاعر گوید:

فمن یهدی اخا لذناب لوّ فارسوه فانّ اللّه جار و لکن اهلکت لوّ کثیرا و قبل الیوم عالجها قدار

پس کیست که هدایت کند برادری را به عاقبت کجی و انحراف، پس او را ارشاد نمائید که خداوند پناه دهنده است و لیکن کجی و انحراف هلاک نمود بسیاری را و قبل از امروز علاج کرد آن را قدار، یعنی هنگامی که عذاب بآنها فرود آمد قدار میگفت لو فعلت (ای کاش تکذیب نمی کردم و ای کاش اطاعت میکردم صالح را و شتر را نمیکشتم) و قطعا روایت صحیح است باسنادش از عثمان بن صهیب از پدرش، گوید رسول

خدا (ص)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۸

به على بن ابى طالب عليه السلام فرمود، كيست بدبخت ترين اوّلين گفت پى كننده ناقه و شتر، فرمود، پس بدبخت ترين آخرين كيست؟ گفتم نميدانم اى رسول خدا، فرمود آنكه ميزند بر فرق تو و اشاره فرمود به فرق على عليه السلام.

و از عمّار بن ياسر رسيده كه گفت من و على بن ابى طالب عليه السلام در غزوه عسر خوابيده بوديم در كنار ديوار و حصارى از نخلستان و پشته از خاك، پس قسم بخدا كه ما بيدار نشديم مگر اينكه رسول خدا (ص) ما را به پايش حركت داد در حالى كه ما خاك آلوده شده بوديم از آن پشته خاك، پس فرمود: آيا حديث نگويم شما را به بدبخت ترين مردم كه دو مرد بودند گفتيم چرا يا رسول اللَّه، فرمود، سرخ رنگ كوتاه ثمودى كه شتر را پى نمود و كشت و آنكه تو را با شمشير زند يا على بر فرق سرت (و گذارد دست مباركش را بر فرق سر على) تا محاسنت از خون سرت رنگين شود.

و بعضى گفته اند كه پى كننده ناقه سفيد پوست كبود چشم كوتاه قدّ چسبيده بمردم بود، يعنى از راه تكدّى و گدايى از مردم زندگى ميكرد.

(فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ) پس بايشان صالح رسول خدا فرمود:

(ناقَةَ اللَّهِ) كلبى و مقاتل گويند: كه فراء گويد ايشان را از آن شتر تحذير فرمود و هر تحذيرى اعلان خطر است. و تقديرش، احذروا ناقه اللَّه فلا تعقروها است، چنانچه گفته ميشود، الاسد الاسد، شير، شير يعنى از او فرار كنيد و دورى نمائيد.

(وَ سُقْياها) يعنى و آشاميدن

او از آب یا آنچه آب مینوشد، یعنی مزاحم نشوید او را در آبشخوار، چنانچه خداوند سبحان فرمود، لما شرب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۱۹

و لکم شرب یوم معلوم، برای او نوشیدن یک روز و برای شما هم آشامیدن روز معلوم.

(فَكَذَّبُوهُ) یعنی پس قوم صالح تکذیب کردند صالح را و التفات و توجّهی بقول او و تحذیر او ایشان را بعذاب بسبب کشتن شتر نکردند پس شتر را کشتند.

(فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ) عطاء و مقاتل گویند، یعنی پس ویران و خراب کرد بر سر ایشان پروردگارشان.

و بعضی گفته اند: بست بر ایشان بسبب عذاب و هلاکشان کرد.

(بِذَنْبِهِمْ) بسبب گناهشان برای اینکه ایشان همگی راضی به آن عمل بودند و ترغیب بر آن کردند و حال آنکه ایشان بودند که این آیه و معجزه را از صالح پیغمبر خواستند، پس مستحق شدند بسبب آنچه مرتکب شدند از نافرمانی و سرکشی بعذاب قهری.

(فَسَوَّاها) یعنی پس یکسان کرد هلاکت را بر همه و شامل تمام آنها شد و صغیر و کبیرشان را فرا گرفت و هیچ کس از ایشان جان به سلامت بدر نبردند.

فراء گوید: یعنی یکسان کرد امّت را یعنی نازل کرد عذاب را بر ایشان کوچک و بزرگ، پس تمامی را یک نواخت از بین برد، و بگفته بعضی قرار داد بعضی را در اندکاک و از بین رفتن و چسبیدن بزمین باندازه بعضی دیگر، پس تسویه و برابری گردیدن چیز است بر اندازه غیرش و بگفته بعضی زمین ایشان را بر ایشان یک نواخت قرار داد و آنها را بسبب لرزیدن زمین هلاک نمود.

ترجمه مجمع البیان فی

تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۰

(وَ لا يَخافُ عُقْباها) ابن عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده و جبائی گويند: خدا نميترسد از هيچكس آثاری را در هلاكت ايشان، و مقصود اينست كه نميترسد از اينكه در چيزی از فعلش مورد تعقيب قرار بگيرد پس نميترسد عاقبت آنچه بايشان كرده است از هلاكت و نابودی ايشان برای اينكه احدی قدرت ندارد بر معارضه كردن و انتقام كشيدن از او.

و اين مانند قول اوست كه ميفرمايد، لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه می كند سؤال نميشود.

ضحاك و سدی و كلبی گويند، يعنی نميترسد (قدار بن سالف) آن كسی كه آن شتر را كشت از عاقبت و سرنوشت اين عمل، يعنی نميترسد عاقبت آنچه بآن حيوان نمود برای اينكه تكذيب كننده صالح بود.

و بعضی گفته اند: يعنی صالح پيغمبر (ع) نميترسد عاقبت آنچه را كه ايشان را ترسانيد از عقوبات برای اينكه او اطمينان بر نجات خود داشت «۱».

---

(۱)- حافظ حاكم حسكانی در شواهد التنزيل خود باسناد مختلف خود دوازده حديث نقل كرده در ضمن آيه إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها كه اشقی الاوّلين عاقر ناقه ثمود بوده، و اشقی الاوّلين و آخرين ابن ملجم مرادی قاتل ملعون حضرت علی عليه السلام و ما حديث ۱۱۰۳ آن را برای نمونه ياد می كنيم، وی باسناد مسلسل خود از ابو يونس مولای ابو هريره روايت نموده كه گفت شنيدم از ابی هريره كه ميگفت من حضور پيغمبر (ص) نشسته بودم كه علی عليه السلام آمد و سلام كرد، رسول خدا (ص) او را در كنار خود نشانيد و فرمود يا علی شقی ترين پيشينيان كيست، گفت خدا و پيامبر او داناترند فرمود،

پی کننـده ناقه ثمود، پس شـقی ترین آخرین کـدامست؟ علی (ع) گفت خـدا و پیامبر او داناترنـد، گفت پس با دسـتش اشاره بمحاسن علی کرد و فرمود ای علی آنکه این ریش و محاسن تو را از خون سـرت خضاب کند و دست خود را بر فرق سر علی گذارد ابو هریره گوید: بخدا قسم آنجایی که پیامبر دست گذارد خطا نشد و ضربت ابن ملجم لعین بهمان موضع اصابت کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۱

سوره و اللیل ... ص : ۱۲۱

اشاره

(مکّی است) و باجماع مفسّرین و قاریان بیست و یک آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۱۲۱

ابی بن کعب از پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم روایت نموده که هر کس آن را قرائت کنـد خداونـد به او آن قدر ببخشد و عطا نماید تا راضی و خشنود شود و او را از تنگدستی عافیت دهد و توانگری را برای او آسان نماید.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۱۲۱

چون خداونـد در آن سوره بیـان حـال مؤمن و کافر را مقـدّم داشت و تعقیب فرمود آن را باین سوره به مثل آن پس پیوست به آن شد اتّصال و پیوست مانند بمانند پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۲

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱] ... ص : ۱۲۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی (۱) وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی (۲) وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی (۳) إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی (۴)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطی وَ اتَّقی (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی (۶) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنی (۸) وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنی (۹)

فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْری (۱۰) وَ مـا یُغْنِی عَنْهُ مـالُهُ إِذا تَرَدَّی (۱۱) إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُـدی (۱۲) وَ إِنَّ لَنـا لَلْـآخِرَهَ وَ الْأُولی (۱۳) فَأَنْذَرْتُکُمْ ناراً تَلَظَّی (۱۴)

لا یَصْـلاها إِلَّا الْأَشْقَی (۱۵) الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۱۶) وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی (۱۷) الَّذِی یُؤْتِی مـالَهُ یَتَزَکَّی (۱۸) وَ ما لِأَحَـدٍ عِنْدَهُ مِنْ

نِعْمَةٍ تُجْزى (١٩)

إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى (٢٠) وَ لَسَوْفَ يَرْضى (٢١)

ترجمه سوره: ... ص : ١٢٢

بنام خداوند بخشاينده مهربان (١) سوگند به شب آن گه كه بپوشاند (بتاريكى خود عالم را) (٢) سوگند بروز آن گه كه آشكارا گردد (٣) سوگند به آنكه آفريد نر و ماده را (۴) بيگمان كوشش شما (در كردارها) پراكنده است (۵) و امّا هر كه (مال خود را در راه خدا) داد پرهيزكارى كرد (۶) و باور

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ١٢٣

داشت كلمه نيكو (وعده عوض) را (٧) بزودى آسانى دهيم وى را براى طريقه نيكو (٨) و امّا هر كه (بمال خود) بخل كرد و بى نياز ديد خود را (٩) و تكذيب كرد كلمه نيكو (وعده عوض) را (١٠) بزودى آسانى دهيم او را براى راه دشوار (١١) و باز ندارد عذاب را از او و مالش آن دم كه بيفتد در دوزخ (١٢) البتّه بعهده ما رهبرى كردن است (١٣) و بيگمان تنها از آن ماست سراى ديگر و اين

سرای (۱۴) و می ترسانم شما را از آتشی که زبانه می کشد (۱۵) در نیاید در آن مگر بدبخت تر (۱۶) آنکه دروغ دانست (پیامبران را و از ایمان) روی بگردانید (۱۷) و بزودی بر کنار شود از آن آتش پرهیزکارتر (۱۸) آنکه مال خود را در حالی که پاکی میجوید می دهد (۱۹) و نیست هیچکس را نزد صاحب مال نعمتی و حقی (تا آن عطا) جزایش باشد (۲۰) مگر اینکه طلب خوشنودی پروردگار خود که برتر است نماید (۲۱) و بزودی وی (بآنچه خدا بدو دهد) خوشنود گردد.

قرائت: ... ص : ۱۲۳

در شواذ قرائت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و قرائت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن مسعود و ابی الدرداء و ابن عبّاس (و النهار اذا تجلّی و خلق الذکر و الانثی، بدون (ما) آمده، و از ابی عبد اللَّه علیه السلام هم همین روایت شده است.

دلیل: ... ص : ۱۲۳

ابن جنّی گوید: در این قرائت شاهدی است برای چیزی که خبر داد ما را بآن ابو بکر از ابی العبّاس احمد بن یحیی قرائت بعض ایشان را وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی بجرّ، و این مجرور بودن آن برای اینست که آن بدل

از ماء است پس قرائت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شاهد صحّت و درستی این قرائت است.

شرح لغات: ... ص : ۱۲۴

شتی: یعنی پراکندگی و متفرّق بودن بنا بر دوری جدّی بین دو چیز و از آنست، شتّان یعنی دور است میان آنها مانند دوری آسمان از زمین و نیز از آنست، تشتت امر القوم، امر قوم پراکنده و پریشان شد، و شهم ریب الزمان، ایشان را بی وفایی و بی اطمینانی زمان از هم پاشید و پراکنده کرد.

الیسری: مؤنث الیسر و العسری مؤنث اعسر از یسر و عسر توان گری و آسانی و دشواری و تنگدستی است.

تلظّی: شعله و زبانه آتش است بشدّت گیراندن و تلظّت النار تتلظّی است، پس یکی از دو تاء حذف شده برای تخفیف.

ابن کثیر تلظّی بتشدید تاء قرائت کرده ادغام نموده یکی از دو تاء را در دیگری.

التجنب: گردیدن چیز است در جانب و کنار غیر آن چیز.

اعراب: ... ص : ۱۲۴

وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی اگر (ما) مصدریّه قرار داده شود پس آن در موضع جر است و تقدیرش خلق الذکر و الانثی یعنی و خلقه الذکر و الانثی و اگر آن را بمعنای من قرار دادی نیز همین طور است.

و الحسنى: صفت موصوف محذوف است یعنی و صدق بالخصله- لحسنی و همین طور یسری و عسری تقدیر در آن دو للطریقه الیسری للطریقه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۵

العسری، و یتزکّی در موضع نصب است بر حالیّت، و ممکن است منصوب الموضع یا مرفوع الموضع باشد بنا بر تقدیر حذف این یعنی لان یتزکّی پس لام حذف شده پس ان یتزکّی گردیده، سپس (ان) نیز حذف شده چنان چه در قول طرفه حذف شده است

الا أی هذا الزاجری احضر الوغی و ان اشهد اللذّات هل

انت مخلدی

ای کسی که مرا از ورود جنگها منع میکنی و شهود لذّات قدرت ندارد که مرگ را از من دفع کند آیا تو ابدیّت بمن میدهی شاهد این بیت حذف ان است از احضر و تقدیرش ان احضر الوغی بوده، و احضرهم برفع خوانده شده و هم بنصب وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى ، من نعمه جار و مجرور در موضع رفع است و من زایده است برای تأکید نفی و افاده عموم، و تجزی جمله مجروره الموضع است برای اینکه آن صفت برای نعمت است و تقدیرش و من نعمته مجزیّه است و اگر خواستی مرفوعه الموضع و محل باشد بنا بر محل قول خدا من نعمه و تقدیرش و ما لا حد عنده نعمه مجزیه است، و ابتغاء منصوب است برای اینکه آن مفعول له است و عامل در آن یؤتی است یعنی و ما یؤتی ما له الا ابتغاء وجه ربّه یعنی برای طلب ثواب پروردگارش کرد نه برای مجازات و پاداش دستی که بسوی او دراز شده است.

تفسیر: ... ص : ۱۲۵

(وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى)

خداوند سبحان سوگند یاد کرده بشب آن گاه که تاریکی آن بپوشاند روز را، و بگفته بعضی آن گاه که بتاریکی خود افق را و تمام آنچه میان زمین و آسمان است پوشانید، و مقصود اینست که آن گه که تاریک کرد و پرده سیاهی بر عالم کشید و تاریکی مردم را پوشانید، برای آنچه در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۶

آنست از ترسی که تحریک کننده نفس است به بزرگ شمردن.

(وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى) یعنی روشن و ظاهر شد از

میـان تاریکی، و در این آیه است بزرگترین نعمتها زیرا اگر تمام روزگار تاریک و شب باشـد هر آینه مخلوق را ممکن نباشـد که اسـباب و وسایل زندگی خود را طلب کنند و اگر تمام روزگار هم نور و روشـنایی باشد بسـکون و راحتی هم منتفع و بهره مند نشوند، و برای همین خداوند سـبحان تکرار فرمود ذکر شب و روز لیل و نهار را در این دو سوره برای بزرگی قدر آنها در باب دلالت بر موارد حکمت و مصلحت حق تعالی.

(وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى) حسن و کلبی گوینـد: یعنی قسم به آن کسـی که ایجاد کرد و آفریـد نر و ماده را، و بنا بر این ما بمعنای من است و بگفته مقاتل یعنی آفریدن مرد و زن.

مقاتل و کلبی گویند: ذکر و انثی آدم و حوّاء علیهما السلامند، و بگفته بعضی اراده نموده هر نر و ماده از انسان و غیر آن را.

(إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) ابن عبّاس گویـد: این جـواب قسم است و مقصود این است که اعمـال شـما هر آینه مختلف میباشـد، پس عملی برای بهشت است و عملی برای جهنّم.

و بعضـی گفته اند: که سـعی و کوشش شما هر آینه پراکنده است پس کوشش کننده است در آزادی خودش از آتش و سعی کننده ای است در هلاکت خود و ساعی هست برای دنیا و کوشایی هست برای آخرت.

واحـدی باسـناد متّصـل و مرفوع خود از عکرمه از ابن عبّاس روایت کرده که مردی درخت خرمـایی داشت در خـانه مرد فقیر عیالمندی و مرد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۷

ناگاه و سرزده داخل خانه میشد و

از درخت خرما بالا میرفت که از آن خرما بچیند، و چه بسا میشد خرمایی میافتاد و بچه های آن مرد فقیر بر میداشتند، پس آن مردک از درخت پائین آمده و خرما را از دست اطفال آن مرد میگرفت و اگر میدید که در دهان خود گذارده اند انگشت در دهن بچه نموده و از حلق و گلوی آنها بیرون می آورد.

پس آن مرد فقیر به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شکایت نمود و به آن حضرت خبر داد که صاحب درخت خرما چه با او و بچه های او میکند.

پیغمبر (ص) باو فرمود، برود پس صاحب درخت خرما را دید و فرمود آیا میدهی بمن درخت خرمایی که شاخه اش در خانه فلانی و یا خم شده بخانه او و برای تو عوض آن درخت خرمایی در بهشت باشد، گفت من درختان خرمای بسیاری دارم که در میان آنها هیچ درختی فرمایش بهتر از آن نیست، گوید سپس آن مرد رفت و مردی بود که سخنان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را میشنید به آن حضرت عرض کرد آیا آن وعده ای که بصاحب درخت دادی که درخت خرمایی در بهشت باو دهی بمن عطا میکنی اگر من آن درخت خرما را بگیرم، فرمود آری، پس آن مرد رفت و صاحب درخت را دید و از او خریداری کرد، پس گفت آیا دانستی که محمد در عوض آن بمن درختی در بهشت عطا فرمود، و من گفتم خرمای آن مرا سخت بآن علاقه مند کرده است و من درخت خرمای فراوانی دارم که در میان آنها خرمایی بزیبایی و خوبی آن نیست، باو گفت آیا آن را میفروشی

گفت نه مگر آنکه داده شود چیزی که گمان نمیکنم بدهند، گفت بگو مقصودت چیست گفت چهل درخت خرما، پس آن مرد گفت بیک درخت خم شده و کج چهل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۲۸

درخت خرما میخواهی گفت آری، گفت شاهد بیار اگر راست می گویی، پس عدّه ای از مردم را دید که گواهی دهند برای او بچهل درخت خرما سپس رفت خدمت پیغمبر (ص) و عرض کرد یا رسول اللّٰه، درخت خرمای مذکور در ملک من قرار گرفت و من آن را تقدیم بشما کردم، پس پیغمبر (ص) درب منزل صاحب خانه آمد و فرمود این درخت خرما برای تو و عیال تو است. پس خداوند نازل فرمود: (وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى) تا آخر سوره عطاء گوید که اسم آن مرد ابو الدحداح بود.

(فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى) و امّا ابو الدحداح که بخشید و پرهیزکاری کرد، وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنى و امّا آنکه بخل ورزید و بینیازی طلب کرد او صاحب درخت خرما بود، و قول خدا، لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى او صاحب درخت خرما وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى او ابو الدحداح است، وَ لَسَوْفَ يَرْضى آن گه که داخل بهشت شد گوید و پیغمبر صلّى اللّٰه علیه و آله باین خانه می گذشت در حالی که خوشه خرما آن رسیده بود، پس میفرمود عذوق عذوق خرما خرما برای ابی الدحداح است در بهشت و از ابن زبیر است که گوید آیه نازل شد در باره ابی بکر زیرا او خرید برده گان و غلامانی که اسلام آوردند مانند بلال و عامر بن فهیره و غیر آنها را

و آزاد نمود ايشان را و بهتر اينست كه آيات مذكوره حمل شود بر عموم خودش در هر كسى كه حق خدا را از مالش عطا كند و يا هر كس كه منع ميكند حق خداى سبحان را و عياشى روايت كرده اين را از سعد اسكافى از ابى جعفر باقر (ع) فرمود: فَأَمَّا مَنْ أَعْطى ، و امّا كسى كه بدهد از آنچه را كه خدا با و داده و پرهيزكارى كند، و تصديق بنيكويى، يعنى به اينكه خدا عطا كند او را به يك

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ١٢٩

حسنه ده حسنه تا بيشتر از اين بيكى صد تا و هزار تا، و در روايت ديگر تا صد هزار تا و بيشتر (هزار هزار تا).

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى) گويد: اراده نمى كند چيزى از خير را مگر اينكه خداوند براى او آسان فرمايد، و امّا كسى كه بخل كند و امساك نمايد از آنچه را كه خدا باو داده و طلب توانگرى و بينيازى كرده و تكذيب كند جمله نيكو به اينكه خدا عوض باو دهد بجاى يكى ده تا بيشتر از اين صد تا و هزار تا و به روايت ديگر تا ده هزار تا و بيشتر (هزار هزار تا) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرى فرمود چيزى را اراده نميكند از شرّ مگر خدا براى او آسان كند گويد، سپس حضرت باقر عليه السلام فرمود: و باز نميدارد عذاب را از او و مال او آن دم كه بيفتد در دوزخ بدانيد بخدا سوگند نمى افتد از كوهى و نه از ديوارى و نه در چاهى و ليكن مى افتد در آتش دوزخ.

پس بنا بر اين

معنی میباشد قول خدا (وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی) یعنی به وعده نیکو و آن گفته ابن عبّاس و قتاده و عکرمه است.

حسن و مجاهد و جبائی گویند: (بالحسنی) یعنی به بهشتی که آن ثواب نیکوکارانست. و قول خدا:

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى) یعنی پس بر او آسان کنیم طاعت را پی در پی و بگفته بعضی یعنی بزودی آماده کنیم او را و موفّق نمائیم وی را برای راه سهل و آسان یعنی بزودی بر او آسان نمائیم فعل طاعت را تا برای انجام آن قیام کند بجدیّت و خوشی و پاکی نفس و خاطر.

و بعضی گفته اند: یعنی بزودی آسان کنیم او را بخصلت توانگری و حالت توانایی و آن داخل شدن بهشت و استقبال فرشتگانست از او به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۰

تحیّت و بشارت، و قول خدا:

(وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ) یعنی امساك کند بمالی که برای او باقی نمیماند و بخل بورزد بحق اللّه در مالش.

(وَ اسْتَغْنى) یعنی التماس کند توانگر بتوانگریش اینکه منع کند از نفس خودش و بگفته بعضی یعنی اینکه او عمل کند عمل کسی که او از خدا و رحمت او بینیاز است.

(وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنى) و تکذیب کند بجمله نیکو یعنی به بهشت و ثواب و وعده عوض بسیار تکذیب کند.

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرى) آن بنا بر جفت گرفتن کلام است، و مقصود به آن تمکین است، یعنی ما خالی و بی مانع میکنیم بین او و بین اعمالی که موجب عذاب و عقوبت میشود.

(وَ ما يُغْنِي عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدَّى) قتاده و ابی صالح گویند، باز نمیدارد او را مال او از اینکه

سقوط در آتش كند.

مجاهد گويد: آن گاه كه مرد و هلاك شد مال او وى را از منع از مردن و هلاكت نميكند.

بحسن گفتند كه فلانى مالى جمع كرده است گفت آيا براى اين عمرى هم جمع كرده است گفتند نه، گفت پس مردگان با اموال چه ميكنند.

(إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى) يعنى براى ما بيان هدايت و رهنمايى بر آنست و امّا راهنما و هدايت يافتن پس با شماست، خداوند سبحان خبر داد كه هدايت واجب است بر او و اگر گمراهى جايز بود بر او هر آينه هدايت واجب نبود.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۱

قتاده گويد: يعنى بر ماست بيان طاعت (نماز و روزه و حج و زكات و غيره) و بيان معصيت (زنا و شراب مسكر و ...).

(وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولى) و بدرستى كه بر ماست ملك آخرت و ملك دنيا و زياد نميشود در ملك و سلطنت ما هدايت يافتن كسى كه هدايت يافته و كم نميكند از پادشاهى و ملك ما معصيت و گناه كسى كه عصيان نموده است و اگر ما ميخواستيم هر آينه منع ميكرديم ايشان را از گناه جبرا و قهرا و ليكن ايجاب و اقتضا كرد كه ايشان را از جهت امر و نهى منع نمائيم، سپس خداوند سبحان بيم داد كسى را كه عدول و اعراض از هدايت كند به اينكه فرمود:

(فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى) يعنى ما ترسانيديم و بيم داديم شما را از آتشى كه شعله و زبانه دارد.

(لا يَصْلاها) يعنى داخل اين آتش نميشود و مقيم در آن نميگردد.

(إِلَّا الْأَشْقَى) مگر بدبخت تر و آن

کافر بخداست.

(الَّذِی کَذَّبَ) آنکه تکذیب کرد آیات خدا و رسولان او را.

(وَ تَوَلّٰی) یعنی: اعراض از ایمان نمود.

(وَ سَیُجَنَّبُهَا) یعنی: بزودی دوری میکند آتش را و از آن به کناری قرار میگیرد.

(الْأَتْقَی) پرهیزگارتر.

(الَّذِی یُؤْتِی مالَهُ) آنکه مالش را در راه خدا انفاق میکند.

(یَتَزَکّٰی) میکوشد که در نزد خدا پاک باشد و باین انفاقش ریاء و خود نمایی و شهرت را نمیخواهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۲

قاضی گوید: قول خدا، لا یَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی، دلالت ندارد بر اینکه خدای تعالی داخل آتش نمیکند مگر کافر را بنا بر آنچه را بعضی از خوارج و مرجئه «۱» میگویند و این مطلب برای این است که خداوند نار و آتش ذکر شده را نکره آورده، و آن را معرّفی نکرده پس مقصود باین است که (نارا) از جمله آتشهاست که نمی رسد بآن و یا نمی افتد در آن مگر کسی که حال او چنین باشد.

و آتش درکات دارد بنا بر آنچه را که بیان فرمود خداوند سبحان آن را در سوره نساء در شأن منافقان، پس از کجا دانسته شده که غیر از این آتش را قوم و مردم دیگر وارد نمیشوند.

و بعد از این، پس بدرستی که ظاهر از آیه ایجاب میکند که داخل آتش نشود مگر کسی که تکذیب نمود خدا و اعراض از ایمان نمود و جمع بین دو امر هم چنین اقتضا میکند، پس برای قوم خوارج و مرجئه چاره ای نیست مگر اینکه خلاف این را بگویند برای اینکه ایشان آتش را واجب می دانند برای کسی که از بسیاری از

واجبات اعراض کند و گرچه تکذیب نکند آن را.

---

(۱)- خوارج فرقه ای از مسلمین هستند که در قضیه حکمیت بر علیه حضرت امیر المؤمنین خلیفه بلا فصل و مظلوم پیامبر (ص) خروج کردند و با اینکه خودشان اصرار بحکمیّت نمودند ولی بعد از تحکیم گفتند لا حکم الا للّه و با آن حضرت در نهروان جنگیدند و آنها چهار هزار نفر بودند که جز ده نفر همگی کشته شدند و از آنها اشعث بن قیس کندی و ذو الثدیه جد احمد بن حنبل امام فرقه حنابله بوده و یکی از آنها عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل علی علیه السلام اشقی الاوّلین و الآخرین است.

و مرجئه یکی دیگر از فرق مسلمین است که در عصر حضرت امام جعفر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۳

و بعضی گفته اند که مقصود از اتقی، تقی پرهیزکار و از اشقی و شقی بدبخت است چنانچه طرفه گوید:

تمنّی رجال ان اموت و ان امت فتلك سبیل لست فیها باوحد

آرزو میکنند مردانی که من بمیرم و اگر من مردم پس این راهیست که همه خواهند رفت و من در این راه تنها نیستم شاهد این بیت کلمه اوحد است که بمعنای واحد آمده است.

سپس خداوند سبحان توصیف نمود، التقی را و فرمود:

(وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى) یعنی اتقی مالش را در راه خدا انفاق و صرف نکرده برای دستی که سودی باو رسانیده که تلافی کند بر آن و نه برای دستی که بگیرد آن را در پیش یکی از مردم.

(إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى) مگر برای طلب کردن و خواستن رضای خدا

یعنی و لیکن اتقی و پرهیزکار آنچه کرده طلب میکند رضایت و خشنودی و ثواب خدا را و ذکر وجه نموده برای شرافت آن و مقصود نمی خواهد مگر برای خدا و خواستن ثواب خدا.

(وَ لَسَوْفَ یَرْضی) یعنی و هر آینه بزودی خدا باو عطا فرماید از جزاء و پاداش آن قدری که بآن خوشنود شود، پس قطعا عطا فرماید او را هر چه آرزو کند و هر چه را که بقلبش خطور نکرده باشد پس بیگمان بآن راضی شود.

(صادق علیه السلام پیدا شده و ابو حنیفه رئیس حنفی مذهب هم متمایل باین مذهب بوده است و این فرقه قائل بحد وسط نیستند و میگویند مردم یا مؤمن هستند و یا کافر، فساق را ملحق بکفّار میدانند. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۴

سوره و الضحی ... ص : ۱۳۴

اشاره

مکّیست و باتفاق قاریان و مفسّرین یازده آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۱۳۴

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس آن را قرائت کند می باشد از افرادی که خدا از او راضی است و برای (حضرت) محمّد صلّی اللَّه علیه و آله است که او را شفاعت نماید و برای او به عدد هر طفل یتیم وسائلی ده حسنه خواهد بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۱۳۴

چون خداوند سبحان آن سوره را پایان داد به اینکه اتقی را آن قدر ثواب بدهد تا راضی شود، این سوره را افتتاح نمود به اینکه پیامبرش را خوشنود نماید به آنچه به او در روز قیامت از کرامت و مقام عطا نماید پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۵

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱] ... ص : ۱۳۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ الضُّحی (۱) وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی (۲) ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی (۳) وَ لَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی (۴)

وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی (۵) أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی (۶) وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدی (۷) وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی (۸) فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقْهَرْ (۹)

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ (۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (۱۱)

ترجمه: ... ص : ۱۳۵

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند بچاشتگاه (۲) سوگند به شب آن گاه که تاریک شود (۳) فرو نگذاشته است تو را پروردگارت و دشمن نگرفته (تو را) (۴) و البته سرای دیگر بهتر است برای تو از سرای دنیا (۵) و بزودی بدهد تو را پروردگارت (مقام شفاعت و کرامتها) پس خوشنود شوی (۶) آیا نیافت تو را کودک بی پدر، پس جای داد تو را (۷) و یافت ترا (از معالم نبوّت) راه گم کرده پس رهبری کرد (۸) و یافت تو را تهی دست پس توانگر کرد (۹) و امّا یتیم را قهر مکن (بر او ستم روا مدار (۱۰) و امّا تهیدست سؤال کننده را محروم مساز (۱۱) و امّا بنعمت پروردگارت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۶

حدیث کن.

قرائت: ... ص : ۱۳۶

در قرائت شواذ و نادره از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و عروه بن زبیر رسیده ما ودعک بتخفیف و قرائت مشهور ما ودّعک بتشدید است، و از اشهب عقیلی فاوی بدون مد ذکر شد و از ابن سمیفع، عیّلا با تشدید نقل شده، و از نخعی و شعبی فلا تکهر بکاف و در مصحف عبد اللَّه هم همین طور است.

دلیل: ... ص : ۱۳۶

ابن جنّی گوید: ودع بتخفیف استعمالش کم میشود، و سیبویه گوید بقولشان ترک از گفتن و ذرو، ودع بینیاز شده اند، و ابو علی در این موضوع انشاد کرده شعر ابی الاسود را:

لیت شعری عن خلیلی ما الذی غاله فی الحبّ حتی ودعه

ای کاش میدانستم از خلیل و دوست من چه چیز او را در محبت فریب داد و اغفال کرد تا ترک گفت، شاهد این بیت کلمه ودعه است بتخفیف آمده.

و امّا قول خدا، فآوی، پس آن از آویه است یعنی رحمت کردم بر او و امّا عیّلا، پس آن فیعل از عیله و آن بمعنای فقر است و

آن مثل عائل است و معناى هر دو صاحب عيال و عيال منـد است بـدون توانگرى، مى گويند عال الرجل يعيل عيله، يعنى عيال و نان خور او زياد، و فقير و محتاج شد، شاعر گويد:

و ما يدرى الفقير متى غناه و ما يدرى الغنىّ متى يعيل

و نميداند فقير توانگرى و بينيازى او كى و كجاست، و نميداند شخص

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۷

توانگر و مالدار چه وقت فقير و محتاج ميشود، شاهد اين بيت كلمه يعيل است كه بمعناى فقر و نيازمنديست.

و امّا فلا تكهر پس

آن مانند فَلاـ تَقْهَرْ است و عرب گاهی از دنبال قاف کاف میآورد و در حدیث معاویه بن حکم که در نمازش سخن گفت آمده که گفت ما کهرنی و لا ضربنی بمن قهر نکرد و مرا نزد.

شرح لغات: ... ص : ۱۳۷

السجو: بمعنای سکون و استراحت است میگویند سجی یسجو آن گاه که رهنمونی شد و ساکن گردید و طرف ساج و بحر ساج، اعشی گوید:

فما ذنبنا اذ جاش بحر بن عمّکم و بحرك ساج لا يواری الدّعامصا

پس گناه ما چیست آن گاه که دریای پسر عموی شما جوش کرد و مضطرب شد و حال آنکه دریای تو آرام است که دعامص را پنهان نمیکند در زیر آب، و دیگری گوید:

يا حبّذا القمراء و الليل السّاج و طرق مثل ملاء النساج

ای چه قدر نیکوست مهتاب و شب آرام و ساکن و راه هایی که مانند پرده نساج باشد، شاهد این بیت کلمه ساج است که بمعنای آرام و ساکن است.

القلی: بمعنای بغض و دشمنی است وقتی کسر داده شود با الف مقصور خوانده میشود قلی و وقتی مفتوح شود با الف ممدود خوانده میشود (قلا) گوید:

عليك سلام لا مللت قريبه و ما لك عندی ان نائت قلا

درود و سلام بر تو که ملول نکردی نزدیك خود را و مال تو نزد من است اگر

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۸

قصد جدایی و دشمنی کرده ای نهره و انتهره، بیک معنی است، و آن اینست که در صورت سائل و گدا داد زده و پرخاش شود.

اعراب: ... ص : ۱۳۸

وَ ما قَلی یعنی و ما قلاـك و همین طور قول خدا فآوی و اغنی تقدیرش فآواك فاغناك است، پس مفعول در این آیه ها محذوف است که کاف خطاب باشد (ك) و فرمود وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ و نه فرمود و یعطینك و اگر چه جواب قسم است برای اینکه نون قطعا داخل

میشود که اعلان کند به اینکه لام لام قسم است نه لام ابتداء و حقّا در اینجا معلوم شده به اینکه این لام برای قسم است نه لام ابتداء برای داخل آن بر سوف و لام ابتداء بر سوف داخل نمیشود برای اینکه سوف مختص به افعال است و لام ابتداء داخل بر اسماء میشود.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ تقدیرش اینست پس تا ممکن میشود از چیزی یتیم را زجر و قهر مکن، سپس امّا قائم مقام شرط شده و حاصل شده امّا فلا تقهر الیتیم آن گاه مفعول بر فاء مقدّم شده بجهت کراهت اینکه فایی که از شأن و رتبه او نیست پیرو باشد شیئا شیئا در اوّل کلام و اینکه جمع شود در لفظ با امّا، پس بر خلاف اصول کلام ایشان «عرب و یا نحویها» باشد و همین طور است و امّا بنعمه ربّک فحدّث.

شأن نزول سوره: ... ص : ۱۳۸

ابن عبّاس گوید: وحی از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پانزده روز قطع شد، پس مشرکین مکّه گفتند که پروردگار محمّد او را رها کرد، و مبغوض داشت و اگر امر او از طرف خدا بود هر آینه پی در پی باو وحی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۳۹

میشد، پس این سوره نازل شد ابن جریح گوید، دوازده روز قطع شد و بگفته مقاتل چهل روز وحی نرسید، و بعضی گفته اند که مسلمانها گفتند ای رسول خدا وحی بر تو نازل نمیشود، فرمود چگونه وحی بر من نازل شود و حال آنکه شما بندهای انگشتان را پاک نمیکنید، و ناخنهای خود را نمی گیرید، و چون سوره نازل شد پیغمبر صلّی اللَّه علیه

و آله به جبرئیل فرمود نیامدی تا مشتاق بدیدار تو شدم جبرئیل گفت و من اشتیاقم بزیارت شما بیشتر بود و لیکن من بنده مأمورم و ما فرود نمی آئیم مگر بامر و اذن پروردگار تو.

و بعضی گفته اند: یهودیها از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پرسیدند از ذی القرنین و اصحاب کهف و از روح فرمود بزودی در فردا صبح بشما خواهم گفت ولی نفرمود، ان شاء اللَّه، پس وحی از آن حضرت در این ایّام حبس شد، پس پیامبر مغموم و غمگین شد از شماتت دشمنان، پس این سوره نازل شد برای تسلیت قلب آن حضرت و بعضی گفته اند: سنگی بانگشت پیامبر (ص) زدند (که آن حضرت را متألّم نمود) پس فرمود آیا تو نیستی مگر انگشتی که هدف سنگ شده و در راه خدا مصدوم شدی، پس دو شب یا سه شب گذشت که وحی به آن حضرت نرسید، پس ام جمیل دختر حرب (خواهر ابو سفیان) زن ابو لهب گفت ای محمّد، نمی بینم شیطان تو را مگر اینکه تو را ترک نموده ندیدم او را نزدیک تو از اوّل دو شب یا سه شب پس سوره نازل شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۰

تفسیر: ... ص : ۱۴۰

اشاره

(وَ الضُّحی)

خداوند سوگند یاد نمود بتمام نور روز از گفته ایشان ضحی فلان للشمس آن گاه که ظاهر شود برای خورشید و دلالت میکند بر آن قول خدا در مقابل آن:

(وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی) و سوگند بشب آن گه که سیاهی آن عالم را فرا میگیرد، یعنی تاریکی آن ساکن و مستقر گردد و بگفته بعضی مقصود به ضحی ساعت اوّل از

روز است و بگفته بعضی دیگر صدر روز و آن ساعتیست که در آن خورشید بالا آمده (وقت چاشتگاه) و موقع اعتدال روز است در گرما و سرما در تابستان و زمستان.

جبائی گوید: یعنی قسم به پروردگار چاشتگاه و پروردگار شب آن گه که تاریکیش همه جا را بگیرد.

عطاء و ضحاک گویند: اذا سجی یعنی آن گاه بپوشاند تاریکیش هر چیز را، و بگفته حسن آن گاه که تاریکی آن اقبال کند.

(ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی) این جواب قسم است، و معنایش اینست که ای محمّد پروردگار تو ترک نکرد تو را و وحی را از تو قطع ننموده که رها کرده باشد تو را و دشمن نداشت تو را از روزی که تو را برگزید.

(وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى) یعنی اینکه ثواب آخرت و نعمتهای دائمی در آن برای تو بهتر است از دنیای فانیه و بودن در آن.

ابن عبّاس گوید: یعنی اینکه برای آن حضرت در بهشت هزار هزار (یک ملیون) قصر است از لؤلؤ که خاکش از مشک است و در هر قصری آنچه سزاوار و شایسته است برای آن حضرت از همسران و خدمتگزاران

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۱

و آنچه میخواهد بر کامل ترین و تمامترین صفت.

و بعضی گفته اند: یعنی و هر آینه آخر عمر تو که باقی مانده است برای تو بهتر از اوّل آنست برای آنچه از فتوحات و یاوری ها که برای تو خواهد بود.

(وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى) یعنی و بزودی پروردگار تو به تو عطا نماید، در آخرت از شفاعت و حوض (کوثر) و سایر انواع کرامت در

باره تو و امّت تو آن اندازه که بآن راضی شوی.

حارث بن شریح از محمّد بن علی (ابن الحنفیه) روایت نموده که او گفت ای اهل عراق شما گمان میکنید که امیدوارترین آیه در کتاب خدای عزّ و جل آیه (یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ ...) و ما خاندان رسالت و اهل نبوّت علیهم السلام می گوییم ارجی و امیدوارترین آیه در کتاب خدا، آیه (وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی) و آن قسم بخدا که شفاعت است هر آینه آن را عطا فرماید در اهل لا اله الّا اللّه تا بگوید راضی شدم و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود داخل شد رسول خدا (ص) بر دخترش فاطمه (ع) و آن حضرت عبایی از پشم شتر بر سر داشت و با دستش آسیا میکرد و فرزندش را شیر میداد، پس دیدگان رسول خدا (ص) چون او را با این وضع دید پر از اشک شد، پس فرمود ای دختر من تلخی دنیا را بشیرینی آخرت قبول کن که حقّا خدا نازل فرموده وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی .

زید بن علی (ابن الحسین الشهید) علیهما السلام گوید: قطعا از رضا و خوشنودی رسول خدا (ص) اینست که اهل بیت خود را داخل بهشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۲

نماید.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خوشنودی جدّ من اینست که نمی گذارد موحّدی در آتش بماند، سپس خداوند سبحان بر آن حضرت نعمتهای خود را بر آن حضرت در دنیا بر شمرده و گفت:

(أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی) در معنای آن دو قول است:

۱- اینکه آن تقریر و بیان نعمتهای

خدای است بر آن حضرت هنگامی که پدرش (عبد اللّه) وفات نمود و آن بزرگوار یتیم و بی پدر ماند، پس خدا او را مکان و جا داد به اینکه برای او عبد المطّلب را اوّل مسخّر نمود آن گاه که او وفات نمود ابو طالب را متکفّل امور آن حضرت نمود و خدا او را برای محبّت و مهر بر او مسخّر نمود و آن حضرت را محبوب او قرار داد تا آنجایی که او را از فرزندانش بیشتر دوست میداشت پس او را کفالت و تربیت نمود و یتیم آنست که پدر برای او نباشد و پدر پیامبر (ص) وفات نمود در حالی که آن حضرت دو ساله بود و جدّ او وفات کرد و او هشت ساله بود، پس او را بابی طالب سپرد برای اینکه او برادر مادری عبد اللّه بود، پس ابو- طالب نیکو نگاهداری کرد از آن حضرت.

از حضرت صادق علیه اسلام سؤال شد که چرا پیامبر (ص) از پدر و مادر یتیم شد فرمود برای اینکه حقّی مخلوق بر او نداشته بود.

۲- اینکه أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً یعنی واحدا تنهایی که مانندی برای تو در شرافت و فضیلت نیست (فآواک) پس تو را نزد خود جا داد و تو را تخصیص داد برسالت و پیامبری خود (و این معنی) از قول ایشان درّه یتیمه است وقتی برای آن مانندی نباشد، گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۳

لا و لا درّه یتیمه بحر تتلألأ لا فی جونه البیّاع

نه و نیست درّ بی همتایی دریایی که درخشندگی کند در جعبه و ویترین فروشنده و دکّان جواهری.

ماوردی

گویـد: یعنی قرار داد تو را پناهگـاهی برای یـتیم هـا بعـد از آنکه خودت یتیم بودی و کفیـل برای مردم بعـد از آنکه در تحت کفالت عمویت بودی، سپس یاد نمود نعمت دیگری را و فرمود:

(وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی) در معنای آن چند قول است:

۱- حسن و ضـحاک و جبائی گویند: یافت تو را گم شده یا گمراه از آنچه تو اکنون بر آن هستی از نبوّت و شـریعت، یعنی از آن غافل بودی پس تو را بسوی نبوّت و شـریعت هـدایت نمود و مانند آنست آیه ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ، نبودی تو که بدانی کتاب چیست و ایمان کدامست و قول خدا، وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ اگر چه تو قبل از آن از غافلین بودی.

پس معنی ضـلال و گمراهی بنا بر این آن رفتن از علم استماننـد قول خـدا أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری ، اگر یکی یادش رفت دیگری تذکر دهد.

۲- ابی مسـلم گویـد: مقصود اینست که تو را متحیّر یافت که نمیشـناختی راه های زنـدگی را پس تو را هدایت نمود براه های معیشت برای اینکه هر گـاه آدمی رهبری براه کسب و طریق معیشت نشود گفته میشود که او گمراه است، نمیدانـد کجا میرود، و از چه طریقی تحصـیل معیشت و درآمـد میکنـد، و در حـدیث آمـده که فرمود من یاری برعب و دلهره شدم و روزی مرا در سایه سر نیزه ام قرار داده، یعنی در جهاد و جنگ با کفّار و منافقین

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۴

۳- اینکه یعنی یافت تو را که حق را نمیشناختی پس تو را

هـدایت به او نمود با تمام عقل و تعیین دلیلها و لطفها تا شـناختی خدا را بصـفاتش میان مردم گمراه مشـرک و این از نعمتهای خدای سبحان بود بر تو.

۴- ابن عبّاس گویـد: یافت تو را گم شـده در درّه های مکّه پس تو را هـدایت و راهنمایی کرد بجـدّت عبد المطّلب، و روایت شـده که آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله در درّه های مکّه گم شـده و کودک بود، پس ابو جهل او را دیـد و به جـدّش عبد المطّلب برگردانـد، پس خداونـد سـبحان بسـبب این منّت گـذارد بر آن حضـرت آن گه که او را بجدّش بدست دشـمنش بر- گردانید.

۵- کعب الاحبـار گویـد: روایـت شـده که حلیمه دختـر ابی ذویب چـون مـدّتی آن حضـرت را شـیر داد و حـق رضـاع و شـیر خوارگی آن حضـرت را انجام داد خواست او را بجـدّش برگرداند، پس او را آورد تا نزدیک مکّه شد پس آن بزرگوار را در راه گم کرد پس او را جستجو کرد از روی جزع و زاری گفت اگر او را نیابم هر آینه خود را از کوهی بیفکنم و شروع کرد به فریاد زدن و وا محمّـدا گفتن گویـد پس وارد مکّه شـدم با این حال، پس پیر مردی را دیـدم که بر عصا تکیه داده بود، پس از حـال من پرسـید او را خـبر دادم، گفت گریه نکن من تـو را رهـبری میکنم بر کسـی که او را بتـو برگردانـد و اشـاره بهبـل بت بزرگ نمود و داخل خانه شد و طواف کرد بهبل و سر او را بوسید و گفت ای آقای من همیشه منت تو فراوان بوده

محمّد را بر این زن سعدیه رد کن گفت، چون نام محمد (ص) را بزبان جاری کرد بتها فرو ریختند و صدایی شنید که هلاکت و نابودی ما بدست محمد خواهد بود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۵

پس بیرون آمد در حالی که دندانهایش بهم می خورد، پس حلیمه بسوی عبد المطلب رفته و او را خبر داد بداستان، پس بیرون آمد و خانه را طواف نمود و خدای سبحان را خواند، پس ندایی شنید که او را به جایگاه محمد صلّی اللَّه علیه و آله خبر داد، پس عبد المطلب براه افتاد و ورقه بن نوفل او را در راه دید و با هم آمدند پیامبر (ص) زیر درختی ایستاده و شاخه ها را میکشد و با برگهای آن بازی میکند، پس عبد المطلب گفت جانم بفدای تو و او را برداشته و بمکّه برگردانید.

۶- سعید بن مسیب گوید: روایت شده که آن حضرت (ص) با عمویش ابو طالب در کاروان میسره غلام حضرت خدیجه بسوی شام مسافرت نمود و در میان راه که او سوار بود شب تاریکی شیطان آمد و مهار شتر را گرفت و از راه بدر برد، پس جبرئیل آمد دمید بشیطان که او را بحبشه پرت نمود و آن حضرت را به کاروان برگردانید، پس خداوند باین سبب بر او منّت گذارد.

۷- اینکه یعنی تو را یافت گمنام در میان قومت که نمیشناختند حق تو را، پس ایشان را هدایت نمود بشناخت، و ارشادشان نمود بفضل و مقام و اعتراف براستگویی تو، و مقصود اینکه تو در میان ایشان بی نام بودی و تو را یاد نمی کردند و

شناخته نبودی، پس خدا تو را بمردم معرّفی کرد تا تو را شناختند و بزرگداشتند و تعظیم کردند تو را.

(وَ وَجَدَکَ عائِلًا) یعنی یافت تو را تهیدستی که برای تو مالی نبود (فَأَغْنی) یعنی تو را بمال خدیجه و غنائم جنگی توانگر ساخت.

مقاتل گوید: یعنی پس تو را بقناعت و راضی بودن بآنچه تو را عطا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۶

نموده توانگر نمود، و فراء هم همین را اختیار نموده گوید: توانگر از بسیاری مال نبود لیکن خداوند سبحان او را راضی نمود بآنچه که او را از روزی داده بود و این حقیقت توانگری است، و عیاشی باسنادش از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت نموده است در ذیل آیه (أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی) فرمود یعنی تنهایی و در میان مخلوقات مانندی برای تو نیست پس پناه داد مردم را بسوی تو، وَ وَجَدَکَ ضَالًّا یعنی گمنام در میان مردم که فضل و مقام تو را نمیشناختند، پس ایشان را هدایت فرمود بتو، وَ وَجَدَکَ عائِلًا که اراده و سرپرستی نمودی اقوامی را بعلم و دانش پس بینیاز نمود ایشان را بسبب تو.

و روایت شده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: منّت گذارد خدا بر من و اوست اهل منّت، و بعضی از ملحدین طعنه زده و اشکال نموده که چطور امتنان با انعام و احسان نیکو بود و آیا این از فعل کریمان است و جواب اینست که منّت البتّه قبیح و زشت است از منعم آن گاه که از متنعّم و نعمت داده شده تنقیص کند و بر سر او بزنند و

او را اذیت کند و امّا کسی که میخواهد تذکّر بدهد برای شکر و سپاس نعمت او و ترغیب در او تا اینکه شاکی و سپاسگزار مستحق زیاده و فزونی شود، پس آن در نهایت خوبی و حسن است و برای اینکه از کمال وجود و تمامیّت کرم تعریف آنست که بر او نعمت داده شده و اینکه البتّه بر او انعام فرمود تا سؤال کند آنچه بآن محتاج است تا عطایش نماید، سپس خداوند سبحان او را سفارش در باره یتیمان و بینوایان نموده و فرمود:

(فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ) قراء و زجاج گویند: یعنی و امّا یتیم را مقهور

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۷

و مغلوب بر مالش نکن تا حقش پا مال شود و از بین برود برای ناتوانی او و چنانچه عرب در امر یتیمان مینمودند.

و بگفته مجاهد، یتیم را کوچک مشمار که توهم یتیم بودی و پیغمبر «ص» بایتام احسان و نیکی میکرد و در باره آنها سفارش مینمود، و در حدیث از ابی اوفی آمده که خدمت پیغمبر (ص) نشسته بودیم، پس بچه ای آمد و گفت من یتیم هستم و خواهر یتیمی هم دارم و مادرم هم بیوه زن یتیم دار است، بما اطعام فرما از آنچه که خدا بشما اطعام نموده، خدا بشما از آنچه دارد عطا کرده تا راضی شدی پیغمبر (ص) فرمود چه اندازه نیکو سخن گفتی ای جوان، بلال برو آنچه نزد ما و در خانه موجود است بیار، پس بلال بیست و یک خرما آورد حضرت فرمود ای غلام هفت خرما از تو و هفت خرما از خواهر تو و هفت خرما

از مادر تو، پس معاذ بن جبل برخاست و دست بر سر آن یتیم که از اولاد مهاجرین بود کشید و گفت خدا یتیمی تو را جبران و تلافی کند و تو را جانشین پدرت قرار دهد.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود ای معاذ بن جبل دیدم تو را و آنچه که کردی گفت من بر او ترحّم و نوازش کردم، فرمود متکفّل و متولّی نمیشود هیچکس از شما یتیمی را که کفالت او را خوب انجام دهد و دست خود را بر سر او گذارد مگر اینکه خدا مینویسد بهر مویی یک حسنه و محو نماید از او بهر مویی یک سیّئه و گناه و بالا برد برای او بهر مویی یک درجه.

و از عبد اللَّه بن مسعود، روایت شده که گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود کسی که دست بر سر یتیمی بکشد بوده باشد برای او بهر مویی که از زیر دست او بگذرد نوری در روز قیامت، و فرمود من و کفالت کننده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۸

یتیم مانند این دو انگشت در بهشت خواهیم بود هر گاه از خدای عزّ و جل بترسد، و اشاره بانگشت سبابه (شهادت) و وسطی فرمود.

و از عمر بن خطاب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود هر گاه یتیم گریه کند عرش خدا از گریه او بلرزد، پس خدا بفرشتگان فرماید ای ملائکه من چه کسی گریانید این یتیمی را که پدرش در خاک پنهان شده پس فرشتگان گویند تو داناتری، پس خدای تعالی فرماید ای- ملائکه من من شما را

گواه میگیرم که هر کس او را ساکت کند و خوشنود نماید من روز قیامت او را مسرور و راضی نمایم، و عمر هر وقت یتیمی را می دید دست بر سر او کشیده و چیزی باو میداد «۱».

(وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ) یعنی سؤال کننده و گدا را محروم نکن و هر وقت آمد نزد تو او را با دست خالی بر مگردان زیرا که تو هم فقیر بودی پس با اینکه او را اطعام کن و یا او را با دل خوش و ملاطفت روانه کن و در حدیث از انس بن مالک رسیده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر گاه سائلی نزد تو آمد که بر اسب سوار بود و دستش دراز، پس برای او حقّی لازم است گرچه بیک نصفه خرما باشد.

---

(۱)- و من العجب اینکه این روایت را عامّه از عمر نقل نموده و خود در کتابهایشان مانند ابن قتیبه در امامه و سیاسه و متقی در کنز العمّال، و دها نفر دیگر از بزرگانشان نقل نمودند که چند روزی از رحلت پیغمبر «ص» نگذشته بود که عمر بامر ابی بکر با جمعی از منافقان درب خانه پیغمبر «ص» آمده و دختر یتیم و حسن و حسین دو نور دیده معصوم و مظلوم پیغمبر «ص» را آزردند و حتی در خانه پیغمبر را آتش زدند و یگانه دختر آن حضرت فاطمه (ع) را زدند تا آنجا که بچه رحم او را که محسن نام داشت شهید کردند و آن بی بی از این حادثه بیمار و بعد از ۷۵ روز یا ۹۵ روز از رحلت

پیغمبر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۴۹

ابو مسلم گوید: چنانچه خدا تو را ترحّم نموده و عطا کرد و تو عیالمند و بی مال بودی، پس بسائلت ترحم کن و چیزی باو بده.

جبائی گوید: مقصود تمام مکلّفین است گرچه خطاب به پیغمبر «ص» است، و بگفته حسن مقصود از سائل طالب علم و طلّاب علومند و آن متّصل بقول خدا وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی است، یعنی بیاموز هر کس که از تو سؤال علم میکند چنانچه خداوند تو را تعلیم شرایع نمود و تو بآن عالم نبودی.

(وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ) یعنی نعمتهای خدا را یاد کن و اظهار نما و آن را بازگو کن، و در حدیث است که کسی که مردم را سپاس نگوید خدا را سپاس نگفته و کسی که شکر کم و اندک را بجا نیاورد، شکر زیاد را هم نکرده است و بازگو کردن و حدیث گفتن نعمت خدا شکر است و ترک آن کفر و ناسپاسی.

و بگفته کلبی اراده کرده از این نعمت قرآن را که گوید و قرآن بزرگ ترین نعمتی بود که خدا بر او انعام فرمود، پس امر کرد او را که آن را قرائت کند و بگفته مجاهد مقصود از آن نعمت مقام نبوّت و رسالت است که پروردگارت تو را عطا نمود، و زجاج هم همین را اختیار کرده و گوید: یعنی ابلاغ رسالت نما و نبوّتی را که خدا به تو داده است بازگو کن و آن بزرگترین نعمتها است، و گفته اند یعنی شکر کن برای آنچه یاد شد در این سوره از نعمتهای خدایی بر تو، حضرت صادق علیه

السلام فرمود یعنی باز گو

(گذشته شهید از دنیا رفت آیا این یتیم نوازی عمر است، داوری با اهل انصاف از اهل ایمان و و جدان. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۰

کن آنچه را که خدا بتو عطا کرد و فضیلت داد و روزیت نمود و احسان بتو کرده و هدایت نمود تو را «۱».

ترتیب: ... ص : ۱۵۰

وجه اتصال و پیوست قول خدا، (وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى) به ما قبل آن اینکه در قول خدا، ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى اثبات محبت خدا است به آن حضرت و انعام و احسان بر او، پس این را نیز بآن متّصل نمود و تقدیر اینست که مطلب چنانچه گفتند نیست بلکه وحی میآید بسوی تو مادامی که زنده باشی و محبّتم بتو ادامه دارد، و آنچه را که در آخرت بتو داده ام از شرافت و بلندی مقام بهتر است از آنچه را که امروز بتو داده ام، پس هر گاه بر این نعمتهای دنیوی بر تو حسد ورزند، چگونه خواهند بود وقتی عظمت تو را در آخرت ببینند، و امّا پیوست قول خدا أَ لَمْ يَجِدْكَ بما قبلش، پس وجه آن اینکه اتصال و پیوست ذکر نعمت است بذکر منعم و نعمت داده شده و تقدیرش اینکه خدای سبحان، بزودی در آینده بر تو انعام خواهد نمود چنانچه در گذشته ات انعام فرمود.

---

(۱)- حافظ حاکم حسکانی در شواهد تنزیل در ص ۳۴۷ در ذیل آیه (وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که فرمود: زمین برای هفت نفر خلق

شده که بطفیل ایشان مخلوقات روزی میخورند و به سبب ایشان یاری میشوند و به برکت ایشان باران بر ایشان میبارد، و ایشان (عبد اللَّه بن مسعود) و ابو ذر و عمّار و سلمان و مقداد و حذیفه، و من امام ایشان هفتمی آنها هستم، خداوند فرمود، وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۱

سوره الم نشرح ... ص : ۱۵۱

اشاره

مکّیست و باجماع مفسّرین و قاریان هشت آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۱۵۱

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خدا به او عطا فرماید اجر کسی که آن حضرت را غمگین دیده، پس رفع غم و غصّه از چهره و قلب آن حضرت نموده است.

و از اصحاب ما امامیّه روایت شده که سوره الضحی و الم نشرح یک سوره هستند برای تعلّق داشتن یکی بدیگری و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هم فاصله بین آنها نیست که دو سوره باشد، و در نماز واجب میان آنها در یک رکعت جمع نموده اند و همین طور در سوره فیل و سوره قریش و سیاق و ترتیب آیات آن بر این دلالت میکند برای اینکه فرمود: أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی تا آخر سپس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۲

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸] ... ص : ۱۵۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (۱) وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ (۲) الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ (۳) وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ (۴)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (۶) فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷) وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ (۸)

ترجمه: ... ص : ۱۵۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آیا گشاده نکردیم برای تو سینه تو را (بنبوّت و دانش) (۲) و فرو نهادیم از تو بار گرانت را (۳) باری که سنگین ساخت پشت تو را (۴) و بلند کردیم برای (اظهار قدر) تو نامت را (نام تو را قرین نام خود ساختیم) و

بیگمـان با هر دشواری آسانی است (۶) البته بـا هر دشواری آسانی است (۷) پس آن گـاه که فارغ شوی (از نماز) پس بکوش (در دعا و تضرّع) (۸) و بسوی پروردگارت رغبت کن.

لغات: ... ص : ۱۵۲

الشـرح: گشودن چیزیست برفتن آنچه مانع میشود از درك و احساس آن، اصل شرح توسعه دادنست و تعبیر میشود از سرور به شرح قلب و توسعه آن، و از غم و غصّه بضیق قلب و تنگ دلی تعبیر میشود، برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۳

اینکه آن موجب این میشود.

الوزر: در لغت بمعنای ثقل و سـنگینی است و وزیر هم از آن مشتق میشود برای متحمل شدن او سنگینی های بار حکومت را و گناه ها را هم که اوزار نامیده اند برای آنست که مستحق میشود بر آن عقوبتهای بزرگ را.

انقاض: ثقل ها و سنگینی هایی است که منتقض میشود به سبب آن آنچه حمل بر آن شده، و نقص و هدم یکی است، و نقض مذهب ابطال آن است بآنچه آن را فاسد میکند و تعبیر نقض سفر آن گاه که سفر او را سنگین کند.

النصب: بمعنای تعب است، و غم و غصّه او را بتعجب آورد پس او غمناك است، شاعر گوید:

تعناك هم من امیمه منصب ، بزحمت و تعب انداخت تو را غصه منصبی از امیه،

و هم ناصب یعنی غصه غمناک صاحب غم و رنج، نابغه شاعر گوید:

کلینی، لهم یا امیمه ناصب ، ای امیمه مرا واگذار برای غصّه ایکه صاحب رنج و تعب است.

تفسیر: ... ص : ۱۵۳

سپس خداوند سبحان تمام نمود نعمتهای خود را بر پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله و فرمود:

(أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ) آیا سینه تو را گشاده ننمودیم برای تو.

سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت نموده گوید که پیغمبر (ص) فرمود هر آینه من مسئله ای را از پروردگارم پرسیدم و دوست داشتم که نپرسیده بودم گفتم بار پروردگارا پیامبرانی قبل از من بودند که باد را مسخّر بعضی

از ایشان نمودی، و بعضی از ایشان مرده زنده میکردند، گفت خدا فرمود أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم گفتم چرا، فرمود آیا تو را گم شده نیافتم پس راهنمایی کردم گفتم چرا، پروردگارم فرمود أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ آیا سینه تو را گشاده نکردم و سنگینی را از تو برداشتم، گفتم چرا پروردگار من، و مقصود اینست که آیا نگشودم برای تو سینه ات و توسعه ندادم قلبت را بسبب نبوّت و علم تا اینکه قیام باداء رسالت نمودی و بر ناراحتیها صبر کرده و تحمّل ایذاء نموده و به ایمان مطمئن شدی، پس از حدود توانایی تو خارج نشد، و از آنست تشریح گوشت برای اینکه آن را بنازک کردن گشود، پس خداوند سبحان سینه او را باز فرمود به اینکه آن را پر از علم و حکمت نمود، و حفظ قرآن و شرایع اسلام روزی فرمود و

منّت- گذارد بر او بصبر و تحمّل اذیتها.

بلخی گوید: سینه آن بزرگوار تنگ شد بدشمنیهای جن و انس بر او و عداوتهای ایشان بآن حضرت، پس خداوند باو مرحمت کرد از آیات آن قدری که بسبب آن سینه او گشاده و توسعه یافت بهر چیزی که خدا او را حمل فرموده و امر فرمود آن بزرگوار را بآن.

و این شرح صدر از بزرگترین نعمتهای خدائیست بر آن حضرت، و از ابن عبّاس روایت شده که گوید به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفته شد که ای پیامبر خدا، آیا سینه منشرح میشود فرمود آری عرض کردند ای رسول خدا آیا برای این علامتی است که بآن شناخته شود، فرمود آری آن تجافی و پرهیز کردن از دنیا و توجه کردن بآخرت و مهیّا شدن برای مرگ پیش از فرود آمدن مرگ است، و معنای استفهام در آیه تقریر است، یعنی ما

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۵

این کار را کردیم و دلالت میکند بر آن قول خدا در عطف بر آن.

(وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ) یعنی: و برداشتیم از تو بار گرانت را.

(الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ) زجاج گوید: یعنی آن بار گرانی که تو را سنگین نموده بود تا شنیده میشد صدای آن، گوید و این مثل است، معنای آن اینست که اگر آن حمل و بار بود هر آینه شنیده میشد صدای پشت او، ابی عبیده و عبد العزیز بن یحیی گویند که مقصود به آن تخفیف مسئولیتهای پیامبری را که سنگین کرده پشت تو را از قیام و ایستادن بامر نبوّت و رسالت، خدا آن را بر او

آسان کند تا متمكّن شود بر آن و بسبب این منّت گذارد بر آن حضرت.

ابی مسلم گوید: یعنی ما بر طرف کردیم از تو نگرانی های تو را که سنگین کرده بود ترا از اذیتهای کفّار، پس تشبیه نمود نگرانی ها را بحمل و بار و عرب نگرانی را ثقل و سنگینی میگوید.

و بعضی گفته اند: یعنی ما تو را حفظ نمودیم از تحمّل و ارتکاب گناه پس البتّه مقصود از وضع و برداشتن اینست که بر او ثقلی و بار گرانی نباشد پس هر گاه معصوم شد بلیغ تر است در اینکه بر او گناهی نباشد، سید مرتضی قدّس اللّه روحه میگوید گناه ها را وزرها نامیده اند برای اینکه سنگین و گرانبار میکند کاسب و حامل آن را پس هر چیزی که آدمی را گرانبار میکند و غصه و زحمت او را زیاد کند جایز است که وزر نامیده شود، پس ممتنع نیست که مقصود از وزر در آیه غم و غصه آن حضرت باشد بآنچه را که قوم او از شرك بودند و آن حضرت و یارانش در میان ایشان مقهور و ناتوان بودند، پس چون خداوند کلمه او را بلند و سینه او را گشاده و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ١٥٦

دست او را باز نمود، او را مخاطب باین خطاب نموده برای تذكّر دادن آن حضرت بمواقع نعمت برای اینکه مقابله کند او را بشکر، و تأیید میکند او را آیات بعد از این، به اینکه یسر به برطرف کردن سختیها و غصّه ها شبیه تر است.

پس اگر اشکال شود که این سوره مکّی است و نازل شده پیش از آنکه خداوند کلمه اسلام

را بلند و جهانی کند، پس دلیلی برای قول شما نیست خواهیم گفت که خداوند سبحان چون آن حضرت را بشارت داد به اینکه دین او را بر تمام ادیان غالب کند و آن را بر دشمنانش پیروز گرداند باین سبب بردارنده است از او گرانی غم و غصّه او را بآنچه را که از اذیتهای قومش باو میرسید و سختی و تنگدستی او را تبدیل کننده است به توانگری و قدرت زیرا که آن حضرت اطمینان و اعتماد داشت که وعده خدا حق است و نیز جایز است که لفظ باشد و گرچه ماضی میباشد، پس مقصود بآن استقبال است مانند قول خدا، وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابَ النَّارِ و آیه وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ، و برای اینکه لفظ ماضی و مقصود استقبال است نظائر بسیاریست.

(وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ) حسن و غیر او گویند: یعنی نزدیک کردیم ما ذکر تو را بذکر خودمان تا اینکه من یاد نشوم مگر تو را با من یاد کنند یعنی در اذان و اقامه و تشهّد و خطبه های منابر.

قتاده گوید: خدا نام او را در دنیا و آخرت بلند نمود، پس هیچ خطیب و هیچ شهادت دهنده و هیچ نماز گذاری نیست مگر ندا میکند اشد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمد رسول اللّه (ص).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۷

و در حدیث از ابی سعید خدری از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در این آیه روایت شده که فرمود، جبرئیل بمن گفت خدای عزّ و جل فرمود هر گاه من یاد شوم تو هم با

من یاد شوی و در همین باره حسان بن ثابت مدح میکند پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را.

اعزّ علیه للنبوّه خاتم من اللّه مشهور یلوح و یشهد و ضمّ الإله اسم النبیّ الی اسمه اذا قال فی الخمس الموذّن اشهد

عزیز بود بر آن حضرت خاتم نبوّت که از جانب خدا مشهور و ظاهر بود و گواهی برسالت و خاتمیّت آن حضرت میداد و خدا منضم کرد اسم پیغمبر را بر اسم خودش هر گاه که مؤذّن در اذان نماز پنجگانه گواهی دهد و بگوید اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمد رسول اللّه (ص).

و شق له من اسمه لیجلّه فذو العرش محمود و هذا محمّد

و شکافت برای آن حضرت از اسم خودش تا اینکه او را بزرگ دارد، پس صاحب عرش محمود و او هم محمّد است سپس خدای سبحان وعده یسر و توانگری و راحتی بعد از سختی داد و جهت آن این بود که آن حضرت در مکّه در سختی بود، پس فرمود:

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) کلبی گوید یعنی با فقر و بینوایی توانگری و توسعه خواهد بود.

و بعضی گفته اند: یعنی باشد تیکه تو در آنی از مزاحمت مشرکین و اذیّت آنان آسانی و راحتی و آسایش خواهد بود به اینکه خدا تو را بر آنها غلبه دهد تا اینکه اطاعت کنند حقی را که برای ایشان آوردی از روی میل و رغبت یا از روی کراهت و ناراحتی، سپس تکرار فرمود این مطلب را، و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۸

فرمود (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) با هر سختی و

ناراحتی آسایش و آسانی خواهد بود، عطاء از ابن عبّاس روایت کرد که گفت خداوند متعال میفرماید من یک ناراحتی و شدّت خلق کردم و دو راحتی و آسایش، پس هرگز سختی بر راحتی شدّت بر رفاهیّت غلبه نکند.

از حسن روایت شده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله یک روز بیرون آمد در حالی که خوشحال و فرحناک و خندان بود و میفرمود هرگز شدت بر راحتی و آسایش پیروز و غالب نشود، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً «۱».

فراء گوید: عرب میگوید هر گاه نکرده ای را یاد کردی سپس شمردی نکره ای را مثل آن دو نکره، خواهند بود مثل قول تو می گویی هر گاه درهمی کسب کردم پس یک درهم خرج میکنم پس درهم دوّم غیر از درهم اوّل پس هر گاه آن را معرفه شمردی پس آن معرفه است مثل قول تو که می گویی هر گاه یک درهم کاسبی کردم پس همان یك درهم را خرج میکنم پس درهم دوّم همان درهم اوّل است، و مانند این است آنچه زجاج گوید که خدا یاد کرد عسر را با الف و لام آن گاه دو بار آن را یاد کرد پس معنایش اینست که با یک عسر دو پسر با یک شدّت و سختی دو گونه آسانی و راحتی خواهد

---

(۱)- تنبیه آیه شریفه آگاهی است از جانب خداوند منّان بمؤمنان بلطف و احسان که در پایان عسر و سختی دوره زمان از سختی و فقر و ابتلاء، و ناگواریهای ابناء زمان صبر نمایند و امیدوار باشند که محققا بعد از عسر وعده سبحانی منجر و یسر خواهد آمد چنانچه گفته اند:

إذا اشتدت بك العسر تفكّر فی الم نشرح فعسر بين يسر بين اذا فكرتها فافرح

هر گاه سختی بتو فشار آورد انديشه و فكر كن در سوره مباركه الم نشرح كه

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۵۹

بود، و صاحب كتاب نظم در تفسير اين آيه گويد: كه خداوند پيغمبرش را مبعوث نمود در حالى كه او تهيدست و فقير بود و قريش آن حضرت را بسبب اين ملامت ميكرد و سرزنش ميداد تا اينكه گفتند اگر هدف تو از اين ادّعا و دعوت ثروت و توانگری است ما برای تو مالی جمع ميكنيم كه قوم او وی را برای فقرش تكذيب ميكنند، پس خداوند سبحان بآن حضرت وعده توانگری داد تا تسليت دهد او را از آنچه از غصّه و انديشه كه بآن حضرت هجوم نموده و او را ناراحت ساخته و فرمود، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً، و تأويلش اين است كه آنچه ميگويند تو را محزون نكند، تو از تهی دستان نيستی فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً در دنيای زودگذر، سپس تنجيز و قطعی فرمود آنچه او را وعده فرموده بود، پس از دنيا نرفت تا فتح شد بر او حجاز، و بلاد مجاور عربيّه آن و تمام بلاد يمن، پس آن حضرت آن قدر متمكّن شد كه می بخشيد دويست شتر و عطا ميفرمود بخشش های گرانقدر و مهيّا می كرد برای خاندانش قوت و خوراك يك ساله آنها را.

سپس شروع نمود فصل ديگری را و فرمود (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) و دليل بر ابتدائيه آن عاری بودن آنست از فاء و واو و آن وعده برای همه مؤمنين است برای اينكه باين قصد

نموده که قطعا برای با عسرت و شدّت و سختی در دنیا راحتی و آسایش در آخرت خواهد بود و چه بسا میشود که برای مؤمن دو یسر و توانگری و آسایش جمع میشود و آن چیزیست که در آیه

(یک عسر را میان دو یسر قرار داده که وقتی در پیرامون آن اندیشه کردی خوشحال شو که فرج و گشایش زود رس در مقابل خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۰

اوّل ذکر شد، و یسر دیگر آنست که در آیه دوّم ذکر شد، پس قول آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله،

لن یغلب عسر یسرین

، هرگز یک عسر غالب بر دو یسر نشود، یعنی یسر دنیا و آخرت پس عسر ما بین و میان دو یسر است یا فرج در دنیا و یا ثواب در آخرت، و این است آنچه جرجانی ذکر کرده و تأیید میکند مبنای سید مرتضی قدّس اللَّه روحه را از اینکه قائل وقتی چیزی بگوید آن گاه آن را تکرار کند پس ظاهر از تغایر دو کلام تغایر مقتضا و مفهوم آن دو کلام است تا اینکه هر یک از آنها مفید چیزی خواهد بود که دیگری آن را افاده نمیکند، پس واجب است با اطلاق حمل کردن دوّمی را بر غیر مقتضی اوّل مگر اینکه میان دو مخاطب عهدی باشد یا دلالتی که مخاطب بداند به اینکه مخاطب اراده کرده بکلام دوّم اوّل را پس حمل کند آن را بر این، و ابو بکر بن انباری در این زمینه گوید:

اذا بلغ العسر مجهوده فثق عنده ذاک بیسر سریع الم تر نحس الشتاء الفظیع یتلوه

سعد الربیع البدیع

هر گـاه سـختی و فشـار بنهـایت خود رسـید، پس امیـدوار بـاش در این موقع بیـک سـهولت و رفاهیّت زود رسـی، آیا ندیـدی نحوست زمستان سختی را که پشت سر آن میآید بهار خوش بخت شگفت انگیزی، و اسحاق ابن بهلول قاضی سروده که:

فلا تیأس و ان اعسرت یوما فقد ایسرت فی دهر طویل

پس مأیوس و ناامید مشو اگر چه روزی در فشار قرار گرفتی، پس قطعا متمکّن و توانا خواهی شد در روزگار درازی.

و لا تظنن بربّک ظنّ سوء فانّ اللّه اولی بالجمیل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۱

و به پروردگارت گمان بد مبر، پس البتّه خدا سزاوارتر است بخوش گمانی و حسن ظن.

فانّ العسر یتبعه یسار و قول اللّه اصدق کلّ قیل

پس قطعا در پی فشار و سـختی توانگری و آسانی خواهد بود و سخن خدا راست ترین هر سخن و کلام است، شاهد این ابیات کلمه عسر در بیت سوّم است که در پی آن یسر و توانگری است چنانچه فرمود، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً.

(فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ) یعنی هر وقت از نماز واجب فارغ شـدی پس دست تضـرّع و نیاز بسوی پروردگارت در دعا دراز کن و در نیازمنـدیهایت بسوی او میل نما و سؤال کن که می دهد تو را، و این قول از مجاهد و قتاده و ضـحاک و مقاتل و کلبی و هم از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت ابی عبد اللّه صادق (ع) روایت شده که، و معنای انصب از نصب و آن رنج و زحمت است، یعنی مشغول براحت و آسایش نشو.

و زهری

گویـد: هر گاه از نمازهای واجب فارغ و خلاص شـدی، پس بعـد از تشـهدت دعا کن بهر حاجت و نیازی که داری، حضـرت صادق (ع) میفرماید، آن دعا بعد از نماز است در حالی که نشسته باشی.

ابن مسعود گوید: هر گاه از نماز واجب شب فارغ شدی پس زحمت بکش در قیام شب، مجاهد و جبائی گویند هر گاه از دنیا فارغ شدی پس تلاش کن در عبادت پروردگارت.

ابن عبّاس گوید: هر گاه از فرائضت فارغ شدی پس کوشش کن در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۲

آنچه را که خدا تو را در آن ترغیب نموده و از اعمال و نماز بخوان.

حسن و ابن زیـد گوینـد: هر گـاه از جهاد دشـمنانت فارغ شـدی پس کوشـش کن بعبادت خـدا و بگفته بعضـی وقتی از جهاد دشـمنان فارغ شـدی به پرداز بجهاد با نفس خودت و بگفته برخی: هر گاه از اداء رسالت فارغ شـدی، پس سـعی کن در طلب شفاعت.

از علی بن طلحه از این آیه پرسـیدند گفت سـخن در آن بسیار است و ما شنیدیم که میگویند، هر گاه از بیماری بهبودی یافتی پس تنـدرستی و صـحّت و فراغت خود را تابلو قرار بده برای عبادت و بر این مطلب دلالت میکند آنچه روایت شده که شـریح (قاضـی معروف) گـذشت بـدو نفر که بـا هم کشتی میگرفتنـد، پس گفت این کار امر فارغ نیست خداونـد سـبحان فرمود فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ، یعنی حوائج و نیازمنـدیهای خود را به پروردگارت بگو و آن را به هیچکس از خلق خـدا نگو.

عطاء گوید اراده نموده تضرع و زاری باو را در

حالی که ترسان از آتش و راغب به بهشت باشد. «۱»

---

(۱)- حافظ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ص ۳۴۹ در ذیل آیه فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ، گوید: حدیث کرد مرا علی بن موسی بن اسحاق باسنادش از ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام در (قول خدای تعالی) فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ فرمود، یعنی بعد از آنکه از تبلیغ رسالت فارغ شدی تعیین نما علی علیه السلام را برای ولایت.

مترجم گوید: باین مضمون باسناد مختلف پنج روایت از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تمام فرمودند: علی علیه السلام را تعیین کن برای ولایت بر مردم و وصایت و خلافت بعد از خودت. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۳

دنباله پاورقی از صفحه قبل:

محدّث بحرینی در تفسیر برهان در ذیل سوره مذکوره سیزده روایت باسناد مختلف نقل کرده که مضمون تمام آنها همان معنای مذکور است و برای نمونه حدیث ششم آن را از اصول کافی کلینی مینگارم.

گوید محمد بن یعقوب (کلینی) باسنادش در حدیث طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود، قال اللَّه جلّ ذکره فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ، میفرماید، هر گاه فارغ شدی تعیین کن علی (ع) را بوصایت خودت و اعلام کن ایشان را فضل و مقام او را بآشکارایی، پس سه مرتبه گفت

من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه ...

میگویم و اهل البیت ادری بما فی البیت- اهل خانه داناترند به اینکه در خانه چیست یعنی امام صادق علیه السلام داناست که قرآن مجید چگونه نازل شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۴

سوره التین ... ص : ۱۶۴

اشاره

مکّی

است معدل از ابن عبّاس نقل كرده كه مدنى است و باتفاق آيات آن هشت است.

فضيلت آن: ... ص : ۱۶۴

ابى بن كعب از پيغمبر (ص) روايت كرده كه هر كه آن را قرائت كند خداوند او را دو خصلت عطا فرمايد: ۱- عافيت ۲- يقين مادامى كه در دار دنياست و هر گاه كه از دنيا رفت خداوند او را عطا فرمايد از اجر بعدد كسى كه اين سوره را تلاوت كند ثواب يك روز روزه بودن.

براء بن عازب گويد: شنيدم پيغمبر (ص) در نماز مغرب قرائت مى فرمود سوره و التين و الزيتون را و نديدم انسانى را كه قرائتش بهتر از او باشد، مسلم بن حجّاج قشيرى نيز در صحيح خود روايت نموده و شعيب عقرقوفى از حضرت ابى عبد اللَّه صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود كسى كه در نمازهاى واجب و نوافل خود سوره و التين را بخواند خداوند هر كجا كه دوست دارد از بهشت باو عطا فرمايد.

توضيح و وجه ارتباط اين سوره بسوره قبل: ... ص : ۱۶۴

خداوند سبحان امر فرمود در پايان آن سوره برغبت كردن بسوى او به ذكر اينكه او خالق است و شايسته و مستحق عبادت در اين سوره هم نيز بعد از آنكه قسم ياد نمود ترغيب و تأكيد نمود بخالقيّت او، و فرمود:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۵

[سوره التين (۹۵): آيات ۱ تا ۸] ... ص : ۱۶۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ (۱) وَ طُورِ سِينِينَ (۲) وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)

ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ (۵) إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (۷) أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ (۸)

ترجمه: ... ص : ۱۶۵

بنام خداوند بخشاينده مهربان (۱) سوگند بانجير و سوگند بزيتون (۲) سوگند بطور سينين (۳) و سوگند باين شهر امان دهنده (يعنى مكّه معظّمه) (۴) بعزتم سوگند كه آفريديم آدمى را در نيكوتر صورت و شكلى (۵) پس برگردانيديم او را فروتر از همه فروتران (۶) مگر آنان كه ايمان آوردند و كارهاى شايسته كردند پس براى ايشان است پاداشى تمام نشدنى (يا بدون منّت) (۷) پس (اى آدمى) چه چيز تو را بر آن داشت كه تكذيب ميكنى بعد از اين پاداش و حساب را (۸) آيا نيست خدا

حکم کننده ترین حکم کننده گان.

لغت: ... ص : ۱۶۵

التقویم: گردانیدن چیز است بر آنچه شایسته است اینکه بوده باشد بر آن از تألیف و تعدیل.

تقال، قومه فاستقام و تقوم، ارزیابی نمود آن را پس راست شد و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۶

و محکم کرد.

تفسیر: ... ص : ۱۶۶

اشاره

(وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ) ابن عبّاس و حسن و مجاهد و عکرمه و قتاده و عطا گویند: خداوند سبحان یاد کرده بانجیری که خورده میشود و به زیتونی که از آن روغن زیتون گرفته میشود، و این ظاهر آیه است، و البتّه قسم خورده به انجیر که آن میوه ای است پاک شده و خالص از عیب کم شدن و نیست شدن است برای اینکه تمام آن جذب به بدن میشود و در آن بزرگترین عبرت زیرا خداوندی که نام او عزیز است قرار داده آن را بمقدار و اندازه لقمه و آن را بر این صفت قرار داده جهت نعمت دادن بر بندگانش بسبب آن.

ابو ذر غفاری از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که در باره انجیر فرمود، اگر گفته بودم که میوه ای از بهشت نازل شده هر آینه میگفتم که این انجیر است برای اینکه میوه بهشت بدون دانه است، پس آن را بخورید که بواسیر را قطع میکند و برای درد نقرس (سیاتیک) سودمند است.

و امّا زیتون پس البته گرفته میشود از آن روغن زیتون که در بیشتر غذاها مصرف میشود، و آن خورشت است و انجیر طعام است و غذائیت دارد و در آن منافع بسیار است.

قتاده گوید: تین کوهی است که شهر دمشق در دامنه آن قرار دارد و زیتون آن کوهیست که بیت المقدّس بر

آن بنا شده است.

عکرمه گوید: تین و زیتون نام دو کوه است و آنها را تین و زیتون نامیده اند برای اینکه در آنها درخت انجیر و زیتون فراوانست.

کعب الاحبار و عبد الرحمن بن غنم و ابن زید گویند: تین مسجد-

دمشق است «۱» و زیتون بیت المقدّس است.

ابن عبّاس گوید: التین مسجد نوح است که بر جودی بنا شده و زیتون بیت المقدّس است.

ضحاک گوید: التین مسجد الحرام است و الزیتون مسجد الاقصی است.

(وَ طُورِ سِينِينَ) حسن گوید: یعنی سوگند به آن کوهی که خدا بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت، و سینین و سیناء هر دو یکیست.

مجاهد و قتاده گویند: معنای سینین مبارک حسن است و مثل این است که گفته است کوه پر خیر برای اینکه آن اضافه تعریف است.

عکرمه گوید: یعنی کوه پر گیاه و درخت، مقاتل گوید، هر کوهی که در آن درخت میوه باشد، پس آن سینین است، و سیناء بلغت نبط است.

عمرو بن میمون گوید: شنیدم که عمر بن خطاب در مکّه در نماز مغرب میخواند، و التین و الزیتون و طور سیناء، گوید، پس پنداشتم که او قرائت میکند تا اعلام کند حرمت و احترام بلد را، و این از موسی بن جعفر (ع) هم نیز روایت شده.

---

(۱)- میگویم: خدا لعنت کند بازرگانان حدیث را که برای پر کردن جیب و شکم چرانی بامر دولتهای غاصب و ستمکار مانند معاویه جعل حدیث می کردند، و از آنان جوائز دریافت کرده و یا بآنها میفروختند، و کعب الاحبار یکی از آن جاعلین و بازرگانان حدیث است،

و از بديهيّات است كه مسـجد دمشق همان مسجديست كه معاويه بنا نموده و اموى ها آن را تكميل و تزيين نمودند، و آن اگر از مساجـد ملعونه نباشـد از مساجد مذمومه است كه هزار ماه و يا بيشتر در آن بمقام شامخ علوى جسارت و اسائه ادب نمودند پس چطور ميشود كه مقصود از تين آن باشد، فافهم. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۸

(وَ هـذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ) يعنى مكّه بلـد و شـهر حرام است و در آن خائف و ترسو در امانست، در جاهليّت و در اسـلام، پس امين يعنى مأمون از خطر، هر كس داخل آن شود در امانست.

و بعضى گفته اند: بمعناى امن و امنيّت است و تأييد ميكند آن را قول خدا، أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً، شاعر گويد:

الم تعلمى يا اسم ويحك انّنى حلفت يمينا لا اخون امينى

اى اسماء آيا تو نميدانى واى بر تو كه البتّه من سوگند خورده ام كه باامان دهنده ام خيانت نميكنم اراده كرده امان دهنده خود را.

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيم) ابراهيم و مجاهـد و قتاده گوينـد: اين جواب قسم است، و اراده كرده جنس انسان را كه آن آدم و ذرّيّه او باشد خدا ايشان را در بهترين صورتها ايجاد كرد.

ابن عبّاس گويد: در زيباترين صورت يعنى مسـتوى القامه و مسـتقيم و ساير حيوانات سـرافكنده و افتاده بر صورت هسـتند مگر آدمى.

و بعضـى گفته انـد: اراده كرده از أَحْسَنِ تَقْوِيم: اينكه ايشـان را ايجـاد كرد بر كمال در نفوس خودشان و اعتـدال در جوارح و اعضايشان و آنها را از ديگران جدا كرد بسخن گفتن و تشخيص دادن و تدبير

امور نمودن و غیر اینها از آنچه انسانی بآن مشخّص و ممتاز میگردد، و در این نیز اشاره بحال جوانی و شباب است.

(ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ) ابن عبّاس و ابراهیم و قتاده گویند:

سپس بر گردانیدیم فروتر فروترها یعنی بخرفتی و کودنی و پست ترین عمرها و پیریها و کم بود عقل، و سافلون ایشان ناتوانان و زمین گیرها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۶۹

و کودکان و کهنسال و پیر سالخورده فروترین تمام آن گروه است.

حسن و مجاهد و ابن زید و جبائی گویند: یعنی آن گاه او را بر میگردانیم بسوی آتش و مقصود بسوی اسفل السافلین است برای اینکه بعضی از درکات و طبقه های جهنّم پائین تر از بعضی دیگر است، پس مراد بآن کفّار است یعنی ایشان را خلق کردیم در بهترین صورتها آزاد مردان و خردمندان تکلیف شدگان، پس آنها کفر ورزیدند، پس ما ایشان را برگردانیدیم بسوی آتش در زشت ترین صورتها، سپس استثناء کرده و فرمود:

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) مگر آنهایی که ایمان آوردند، یعنی تصدیق کردند خدا را.

(وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ) یعنی: عبادت را برای خدا خالص نمودند و باین اخلاص خود اعمال صالحه افزودند، پس این گروه بسوی آتش نمی روند، و کسی که قول اوّل را گفته گوید: مؤمن بخرفتی و کودنی بر نمیگردد گرچه عمر طولانی هم کند مشاعر خود را از دست نمیدهد، ابراهیم گوید:

وقتی مؤمن رسید بسنّ پیری که عاجز از عمل شد، برای او نوشته میشود آنچه که در جوانی و قدرت عمل میکرده است و آن قول خداست.

(فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) عکرمه گوید: کسی را برگردانید بسن پیری و کهنسالی، نوشته

میشود برای او مانند اعمال صالحی که در جوانی مینموده و این پاداش بی منّت و اجر دائمی او است.

و از ابن عبّاس است که گوید: کسی که قرآن بخواند خدا او را به پست ترین عمر بر نمیگرداند و این قول خداست، ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ گوید مگر آن کسانی که قرآن خواندند، و در حدیث

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۰

از انس رسیده که گوید پیغمبر خدا (ص) فرمود، مولود تا برسد بسن بلوغ و تکلیف آنچه که از حسنات بجا می آورد برای پدر و مادرش نوشته میشود و اگر گناهی مرتکب شود چیزی بر او و بر پدر و مادرش نوشته نمیشود، و هر گاه بمقام بلوغ رسید و قلم تکلیف بر او جاری شد خداوند امر فرماید بدو فرشته ای که با او هستند (رقیب و عتید) او را نگهداری و حفظ نموده و ارشاد نمایند، پس هر گاه بچهل سالگی رسید در اسلام خدا او را از سه بلا، ۱ جنون، ۲ جذام، ۳ برص، مصون و در امان دارد، و چون به پنجاه رسید، خدا حساب او را سبک کشد و چون به شصت سالگی رسید باو انابه و توجه به حق روزی فرماید، در آنچه ایجاب میکند، و چون به هفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند، و چون به هشتاد رسید، خدا حسنات و ثوابهای او را نوشته و از گناه های او صرف نظر نماید و درگذرد، و چون به نود سالگی رسید خدا گناه گذشته و آینده او را بخشیده و او را شفیع خاندانش قرار دهد و

نام او اسیر خدا در زمین باشد، و چون به ارذل العمر پست ترین دوران عمر و زندگی (صد سالگی) رسید تا اینکه بعد از علم چیزی را نمیداند، خداوند برای او بنویسد از اعمال خیر مانند آنچه که در حال صحّت و بهبودی و جوانی میکرده و اگر گناهی مرتکب شود چیزی بر او نوشته نشود.

ابو علی گوید: می گوییم اگر این خبر درست باشد پس گناه برای زوال عقل و نقصان و کمبود تمیز و تشخیص او نوشته نمیشود.

و قول خدا (غَيْرُ مَمْنُونٍ) یعنی بدون کمبود و نقصان، و به گفته ابو مسلم دائما و بگفته مجاهد بدون حساب، و به گفته جبائی بدون

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۱

کدورت بچیزی که او را اذیّت و مغموم نماید.

(فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ) حسن و عکرمه و ابو مسلم گویند: یعنی ای انسان چه چیزی موجب تکذیب تو شد بعد از این حجّتها و دلیلها بدین که آن پاداش و حساب است، و مقصود اینکه چی تو را بر آن داشت که اندیشه در چهره ات و جوانیت و پیریت نکنی پس عبرت بگیری و بگویی قطعا آنکه این کارها را نموده قادر و تواناست بر اینکه مرا بر انگیزد و محاسبه کند و بعلم پاداشم دهد، پس قول خدا، فَما يُكَذِّبُكَ، معنایش میباشد چیست آنچه تو را قرار داد که تکذیب کنی.

مجاهد و قتاده گویند: که این خطاب بپیغمبر (ص) است یعنی پس کیست که تو را بعد از این حجّتها تکذیب بدین که اسلام است کند یعنی چیزی نیست که موجب تکذیب تو شود.

(أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ) این تقریر

برای انسانست بر اعتراف و اقرار به اینکه خدای تعالی محکم ترین حاکمان است در صنایع و افعالش و اینکه هیچ خلل و نقصانی در چیزی از آنها نیست و هیچ اضطراب و پریشانی در خلقت آنها نیست، پس چگونه این مخلوقات را واگذارده و آنها را مهمل و معطّل کند و پاداشی بایشان ندهد.

مقاتل گوید: یعنی آیا خدا بهترین داوران نیست تا حکم کند میان تو ای محمّد و میان تکذیب کنندگان تو.

قتاده گوید: هر گاه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله این سوره را ختم میکرد میگفت،

و انا علی ذلک من الشاهدین

و من بر این مطلب از شاهدان و گواهان هستم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۲

ترتیب: ... ص : ۱۷۲

متّصل فرمود خدا قولش (أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَحْکَمِ الْحاکِمِینَ) را بما قبلش از ذکر دین و پاداش بر طریق آگاهانیدن بر برگردانیدن و اعاده دادن مردگان، پس البتّه حکیم هر گاه تکلیف و امر و نهی نمود و میان ظالم و مظلوم جمع کرد، پس ناچار است از مجازات و پاداش دادن و داوری کردن و حق مظلوم را از ظالم گرفتن، پس چون این در دنیا نشده باید که روز بعث و انگیزش باشد، پس قطعا احکم الحاکمین جایز نیست بر او اخلال بآنچه ما یاد نمودیم «۱».

---

(۱)- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل در ص ۳۵۱ در تفسیر و تأویل سوره و التین، گوید: فرات ابن ابراهیم کوفی باسنادش از محمد بن فضیل ابن یسار حدیث نموده که گفتم سؤال کردم از موسی بن جعفر (ع) از قول خدای تعالی وَ التِّینِ فرمود، حسن (ع) سپس گفت وَ الزَّیْتُونِ حسین (ع)

وَ طُورِ سِينِينَ گويد آن طور سيناء و آن امير المؤمنين (ع) است وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ فرمود، اين رسول خدا (ص) است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا- الصَّالِحاتِ فرمود، اين امير المؤمنين و تمام شيعيان ايشان است، و براى ايشان است پاداش دائمى بى منّت.

و نيز چند روايت ديگر باسناد مختلف بهمان مضمون آورده كه ما از ذكر آن خود دارى نموديم، و در تفسير برهان نيز ده (۱۰) حديث در تأويل و تفسير سوره مذكوره موجود است كه غالبا مضمون آنها با حديث فوق الذكر يكسانست و ما براى رعايت اختصار از نقل آنها خود دارى كرديم. (مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۳

سوره العلق ... ص : ۱۷۳

اشاره

مكّى است و از نظر حجازى بيست آيه، و از ديد عراقى نوزده آيه و از شامى هيجده آيه است.

اختلاف آن: در دو آيه، الَّذِي يَنْهى ، شامى، لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حجازى،

فضيلت آن: ... ص : ۱۷۳

ابى بن كعب از پيامبر (ص) روايت كرده كه فرمود كسى كه آن را قرائت كند مانند آنست كه تمام سوره هاى مفصّله را قرائت كرده.

محمد بن حسان از حضرت ابى عبد اللَّه (ع) روايت نموده كه هر كس در روز يا شبش قرائت كند اقراء باسم ربك را آن گاه بميرد در روز يا شب آن شهيد مرده، و خدا او را شهيد برانگيزاند و او را زنده كند مانند كسى كه در راه خدا با رسول اللَّه (ص) شمشير زده است.

توضيح و وجه ارتباط اين سوره با سوره قبل: ... ص : ۱۷۳

چون خداوند سبحان آن سوره را باسم و نام خود پايان داد اين سوره را هم نيز بنام خود شروع فرمود:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۴

[سوره العلق (۹۶): آيات ۱ تا ۱۹] ... ص : ۱۷۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ (۳) الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)

عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ (۵) کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی (۶) أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی (۷) إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجْعی (۸) أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی (۹)

عَبْداً إِذا صَلَّی (۱۰) أَ رَأَیْتَ إِنْ کانَ عَلَی الْهُدی (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوی (۱۲) أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۱۳) أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری (۱۴)

کَلَّا لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِیَهِ (۱۵) ناصِیَهٍ کاذِبَهٍ خاطِئَهٍ (۱۶) فَلْیَدْعُ نادِیَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبانِیَهَ (۱۸) کَلَّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

ترجمه: ... ص : ۱۷۴

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) بخوان نام پروردگارت را که آفرید (۲) آفرید آدمی را از خون بسته شده (۳) بخوان و پروردگار تو از همه کریمان کریم تر است (۴) آنکه آموخت (نوشتن) بقلم را (۵) آموخت آدمی را آنچه که نمیدانست (۶) نه چنانست بیگمان آدمی گردنکشی میکند (۷) برای آنکه خود را بی نیاز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۵

دید (۸) البتّه بسوی پروردگارتست بازگشت همه (۹) آیا میبینی آن کس (ابو جهل) را که باز میدارد بنده (ما محمّد ص) را آن دم که نماز میگذارد (۱۰) آیا می بینی اگر باشد آن بنده براه راست (۱۱) یا فرمان دهد (مردم را) به پرهیزگاری (۱۲) آیا می بینی اگر تکذیب کند ابو جهل و روی بگرداند (وی را چه باشد) (۱۳) آیا ندانسته است بآنکه خدا می بیند (او را) (۱۴) نه چنانست بعزّتم سوگند اگر وی باز نایستد بیگمان بکشیم او را بموی پیشانی (بدوزخ) (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطا کار (۱۶)

و بایـد بخوانـد ابو جهل اهل مجلس خود را (تا یاریش کننـد) (۱۷) بزودی بخوانیم نگهبانان دوزخ را (که او را بـدوزخ برنـد) (۱۸) نه چنانست (که میگوید) فرمان مبر او را (۱۹) (و خدا را) سجده کن و نزدیک شو.

شرح لغات: ... ص : ۱۷۵

العلق: جمع علقه و آن قطعه خشـکی از خونی است که برای رطوبتش بسـته شده بآنچه بآن میگذرد و هر گاه خشک شد علقه گفته نمیشود، و العلق یک قسمی از کرم سیاه «بنام زالوست» که میچسبد بعضو و بشره بدن، پس خون از آن می مکد.

و الرجعی: و الرجوع و المرجع یک معناست یعنی بازگشت.

السـفع: جذب و کشیدن سخت است گفته میشود سفعت بالشی ء آن دم که او را گرفته و بکشد کشیدن سختی، و سفعه النار و الشمس هر گاه که چهره اش تغییر کند و بحال کباب و پختگی برسد، و از آنست حدیث

(لیصیبنّ اقواما سفع من النار)

هر آینه البتّه میرسند مردمی بقسمتی که از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۶

آتش که خلقتش عوض شده و مسخ میگردد.

الناصـیه: موی جلوی پیشانی و سـر است آن را ناصـیه نامیده اند برای اینکه متّصل بسر است از قول ایشان ناصی یناصی مناصاه هر گـاه برسـد را جز گویـد (قی تناصـیها بلاـد قی) بیابان شن زار بی آب و علفی که در جوار و متصل بآنست بیابان شوره زار دیگری.

النادی: مجلس شب نشینی اهل نادی است پس بسیار استعمال شد تا هر مجلسی نادی نامیده شد.

الزبانیه: مفرد آن زبینه از ابی عبیده و از کسایی زبنی و از اخفش زابن از زبن گرفته شده و آن دفع است، و شتری که دوشـنده خود را

به پایش میزند گویند (الناقه تزبن الحالب) شاعر گوید:

و مستعجب ممّا یری من اناتنا و لو زبنته الحرب لم یترمرم

و به تعجّب آمد از آنچه را که میبینند از صبر و تأخیر و تانّی ما و اگر جنگ او را افکند همهمه نمیکرد و دهانش را بسخن گفتن حرکت نمیداد، شاهد این بیت کلمه زبنته الحرب است که بمعنای افکندن است.

اعراب: ... ص : ۱۷۶

خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ تخصیص بعد از تعمیم است آیا نمی بینی که قول خدا خَلَقَ الْإِنْسانَ بعد از قول او خلق است خصوص بعد از عموم است، پس مانند قول او (یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ) سپس فرمود، وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ، پس تخصیص داد آخرت را بعد از ذکر غیبی که آن عمومیّت دارد و عام است نسبت بهر چیزی که غائب و پنهان از نظر باشد و عکس آن قول لبید است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۷

و هم العشیره ان یبطئ حاسد او ان یلوم بحاجه لوّامها

و ایشان فامیل گروهی هستند که کراهت دارند اینکه حسودی را بکوبند یا اینکه ملامت کنند نیاز سرزنش کننده را آیا نمیبینی که لوم و ملامت اعم است از تبطه و کوبیدن برای اینکه تبطه و کوبیدن نسبت قومی است به بطء و کندی، و این بعضی از لوم است، و قول خدا (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) ضمیری که در (رآه) ساکن است برگشتش بضمیری است که در یطغی مستتر است و هاء در رآه برگشتش به ضمیریست که در آن مستتر است، و البتّه جایز است که ضمیر منصوب (مفعول) برگردد بضمیر فاعل در باب علمت و اخوات

آن (مثل حسبت و ظننت و ...) بـدون ذکر خود آنها، برای دخول این افعال بر مبتـداء و خبر، و حال اینکه خبر آن خود مبتـداء است پس می گویی، علمتنی و حسبتنی افعل کذا، و در غیر آنها جایز نیست مگر بواسطه نفس می گویی ضربت نفسی و نمی گویی ضربتنی، و ان رآه در محل نصب است برای اینکه مفعول له است و جمله استغنی در جای نصب است برای اینکه آن مفعول دوّم برای راه است، و تقریرش (لان رآه مستغنیا) است ناصیه بدل از ناصیه است، یعنی بناصیه کاذبه خاطئه و معنایش بناصیه و موی پیشانی دروغ گوی خیانتکار است، میگوینـد فلان نهاره صائم و لیله قائم، یعنی او در روزش روزه دار و شبش بیدار و شب زنده دار است.

فَلْيَدْعُ نادِيَهُ یعنی اهل مجلس آن، پس مضاف حذف شده است، و نون در لنسفعنّ نون تأکید خفیفه است و در نزد بصریها اختیار اینست که با الف (لنسفعا) نوشته شود برای آنکه وقف بر آن بالف است و اختیار کوفیون که با نون (لنسفعن) نوشته شود زیرا که در حقیقت آن نونست نه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۸

تنوین و الف.

تفسیر: ... ص : ۱۷۸

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) این امریست از خدای سبحان به پیغمبر (ص) که بخوانـد بنام پروردگارش و اینکه او را بنام های نیکوی او بخوانـد، و در تعظیم اسم تعظیم و بزرگداشت مسمّی و صاحب اسم است برای اینکه اسم ذکر صاحب اسم است بآنچه مخصوص اوست، پس راهی بسوی تعظیم او نیست مگر بمعنای آن و برای همین بزرگ نمیدارد اسم خدا حق بزرگداشتن مگر آنکه عارف بآن و معتقد بعبادت

او باشد و برای همین خداوند سبحان فرمود، قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى بگو یا اللّه بخوانید و یا رحمان بگوئید هر چه بخوانید پس برای او نامهای خوبی است، و فرمود، سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى پس باء (باسم) زاید است و بیانش اقراء اسم ربّك است و بیشتر مفسّرین بر این عقیده اند که این اوّلین سوره ای است از قرآن که نازل شده و اوّل روزی که جبرئیل (ع) بر رسول خدا (ص) نازل شد در حالی که آن حضرت در کوه حراء ایستاده بود آن روز (بعث بیست و هفتم ماه رجب) بود او را پنج آیه از اوّل این سوره آموخت.

و بگفته بعضی اوّل سوره ای که از قرآن بر آن حضرت نازل شد سوره یا ایّها المدثر، بود که ذکر آن گذشت و بگفته برخی اوّل سوره که بر رسول خدا نازل گردید فاتحه الکتاب بود، حاکم ابو عبد اللّه حافظ باسنادش آن را از ابی میسره عمرو بن شرجیل روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بخدیجه کبری (ع) فرمود که من هر گاه تنها میشوم صدایی می

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۷۹

شنوم، خدیجه گفت خدا نمیکند با تو مگر خوبی را سوگند بخدا که شما هر آینه اداء میکنی امانت را و وصل میکنی رحم و خویشاوندی را و تصدیق می نمایی حدیث را.

خدیجه گوید: پس ما رفتیم نزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی و او پسر عموی خدیجه بود، پس رسول خدا آنچه را که دیده بود باو خبر داد، پس ورقه بآن

حضرت گفت هر گاه که آمد نزد تو پس گوش بسخنان او بده تا بشنوی چه میگوید آن گاه بیا بمن خبر بده.

پس چون آن حضرت تنها ماند او را صدا زد ای محمّد بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ تا به وَ لَا الضَّالِّينَ رسید بگو، لا اله الّا اللَّه، پس نزد ورقه آمد و آنچه شنیده بود باو گفت.

پس ورقه بآن حضرت عرض کرد بشارت بده یعنی مژدگانی بده که من شهادت و گواهی میدهم به اینکه شمایی آن کسی که فرزند مریم (عیسی) (ع) بشارت بآمدن او داد و شمائید بر مثل ناموس (شریعت) موسی (ع) و شمائید پیامبر مرسل، و البتّه شما بزودی مأمور بجهاد میشوی بعد از این روزت و اگر من آن روز را درک نمایم هر آینه جهاد خواهم نمود با شما، و چون ورقه از دنیا رفت پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود هر آینه او را دیدم در بهشت که در بر او بود لباس حریر بهشتی برای اینکه او به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود، و روایت شده که ورقه گفت در این باره

فان یک حقّا یا خدیجه فاعلمی حدیثک ایّانا فاحمد مرسل

پس ای خدیجه اگر این خبری که تو دادی حق است پس بدان که احمد صلّی اللَّه علیه و آله پیامبر و فرستاده خداست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۰

و جبرئیل یأتیه و میکال معهما من اللَّه وحی یشرح الصدر منزل

و جبرئیل میآید نزد او و میکائیل هم با آنهاست، از جانب خدا وحی می آورد که سینه را

تشریح کرده و باز میکند.

یفوز به من فاز عزّ لدینه و یشفی به الغاوی الشقّی المضلّل

رستگار میشود بسبب او کسی که رستگار شد برای عزّت دین او و شفا میابد بوسیله او بیمار و بدبخت گمراه شده.

فریقان منهم فرقه فی جنانه و اخری باغلال الجهیم تغلغل

دو گروه و فرقه مردم خواهند بود فرقه و گروهی که باو ایمان آورند در بهشت میباشند و گروه دیگر بزنجیرها و غلهای دوزخ بسته و معذّب خواهند بود.

آن گاه خداوند سبحان پروردگار او را تعریف نمود و او را بفعلش که دلالت بر او میکند بیان فرمود و گفت:

(الَّذِی خَلَقَ) یعنی آن خدایی که ایجاد کرد و آفرید تمام مخلوقات را بر مقتضای حکمتش و آنها را از عدم بوجود آورد بکمال قدرت خود سپس تخصیص داد انسانی را بذکر جهت شرافت او و آگاهانیدن بر اینکه او را از سایر حیوانات جدا ساخته است، پس فرمود:

(خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ) اراده فرمود باین جنس بنی آدم را یعنی ایشان را آفرید از خون بسته شده بعد از نطفه، و بگفته بعضی یعنی آدم را آفرید از گل که بسته بدست بود، و قول اوّل صحیح تر است و در این اشاره به بیان نعمت است به اینکه او را ایجاد کرد از اصلی که او در نهایت دوری از جهت پستی و فرومایگی، سپس رسید بآن مراحل کمال تا یک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۱

انسان معتدل آماده برای نطق و تمیز فارغ شده در قالب اعتدال و اینکه چنانچه انسانی را از حالی بحال دیگر منتقل نمود تا بکمالش

رسـید همین طور تو را (ای محمـد) نقـل نمود از جهالت و نـدانی بـدرجه رسالت و نبوّت تا اینکه تکمیل نمودی شـرافت مقام رسالت و نبوّت را آن گاه تأکید نمود مطلب را با عاده سخن و فرمود:

(اقراء) جبائی گویـد: اوّل او را امر فرمود که برای خود بخوانـد و در مرتبه دوّم فرمان داد که برای تبلیغ رسالت بخواند و تکرار نیست و معنای آن بخوان قرآن است.

(وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ) یعنی بزرگتر از جهت کرامت، پس نمیرسـد باو کرم هیچ کریمی برای آنکه او عطا میکند از نعمت آن قدری که غیر او نمی توانـدماننـد او عطا کنـد پس هر نعمتی از جانب او میرسد یا اینکه او اختراع کرده و بوجود آورده و یا اینکه او تسبیب اسباب آن را فراهم کرده و راه وصول به آنرا آسان نموده است.

و بعضـی گفته انـد: یعنی قومت را تبلیغ کن، و پروردگـار تو اکرم آن چنـانیست که تو را بر عملت ثواب میدهـد بـآنچه را که کرمش ایجاب میکند و تو را یاری و تقویت میکند بر حفظ قرآن.

(الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) یعنی آموخت نویسـنده را که بقلم بنویسد یا آموخت انسان را بیان بسـبب قلم یا آموخت نوشتن به سبب قلم را، منّت گذارد خدای سـبحان بر خلقش بآنچه آموخت ایشان را از چگونگی نوشـتن بوسیله قلم برای آنچه که در این است از زیادی انتفاع در آنچه متعلّق بدین و دنیاست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۲

قتاده گوید: قلم نعمت بزرگی از خداست که اگر او نبود دین قائم نمیشد و زندگی اصلاح نمی گشت و بعضی در

وصف قلم گفته اند: (و او ابى تمام طائى است)

لعاب الافاعى القاتلات لعابه وارى الجنى اشارته ايد عواسل

تعریف نفع و زیان قلم را میکند و میگوید نیش قلم و آنچه از آن تراوش میکند همانند نیش افعى هاى كشنده موجب قتل و نابودى میشود، و مثل عسل سفید تازه اى است كه دست عسلى و شيرين آن را از كندوى عسل بيرون مى آورد.

كعب الاحبار گوید: خداوند سبحان اراده كرده از آن آدم (ع) را زيرا اوست اوّل كسى كه نوشت، و بگفته ضحاك اوّل كسى كه نوشت ادريس عليه السلام بود، و بگفته بعضى اراده كرده هر پيامبرى را كه با قلم نوشت براى اينكه او نياموخت آن را مگر با آموختن خدا وى را.

(عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ) بياموخت آدمى را چيزى كه ندانسته بود از اقسام هدايت ها و بيان و امور دين و شرايع و احكام، پس تمام آنچه آدمى مى آموزد از جهت خداى سبحانست يا به اينكه مضطر و ناچار بسوى او ميشود و يا به اينكه دليلى براى او در عقلش تعيين ميكند و يا به اينكه بيان ميكند براى او بر زبان فرشتگان و رسولان او پس بنا بر اين تمام علوم اضافه ميشود بسوى او و در اين دلالت است بر اينكه خداى سبحان عالم است براى آنكه علم واقع و صادر نميشود مگر از عالم «۱»

---

(۱)- در فضل علم و دانش آيات و احاديث بسيار است و بس در- فضيلت عالم كه پيامبر (ص) فرمود،

مداد العلماء افضل من دماء الشهداء

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۳

(كَلَّا) يعنى حقّا (إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى) كه آدمى

هر آینه سرکش و طغیان میکند از مرز خود تجاوز نموده و بر پروردگارش تکبر نموده و از حد خود میگذرد.

(أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى) یعنی هر آینه اگر دید خود را مستغنی و بینیاز از پروردگارش بسبب فامیل و اموال و نیرویش مثل آنکه گفته است طغیان میکند و سرکشی مینماید کسی که خود را بینیاز از خدا ببیند نه هر کس که توانگر باشد طاغی شود.

قتاده گوید: طاغی آنست که وقتی بمالی رسید لباس و مرکب سواری و طعام و نوشابه خود را زیاد کند، پس اینست طغیان او که ول خرجی میکند (و در راه خدا به بینوایان و محتاجان نمیدهد).

و بعضی گفته اند: که این آیه تا آخر سوره در باره ابی جهل بن هشام نازل شده است.

(قلم دانشمندان که بر روی صفحه کاغذی جاری شود و مطلبی از امور دین و معارف و مواعظ و آداب ثبت نماید اثرش از خون شهیدانی که صفحه زمین را رنگین نموده است برتر و بیشتر است و برای همین است که حضرت علی (ع) در ابیات منسوب بحضرتش فرمود،

لا فضل الّا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی ادلاء ، فضیلتی و مقامی نیست برای احدی مگر برای اهل علم و دانش که ایشان برای هدایت و ارشاد کسانی که طلب هدایت میکنند دلیل ها و رهنمایانند، صادق سرمد هم بفارسی همین مضمون را سروده و گفته:

آن را که فضل و دانش و تقوی مسلم است هر جا قدم نهد قدمش خیر مقدم است

کس را بمال فخر بر اهل کمال نیست علم است آنکه مفخر اولاد آدم است

ترجمه مجمع

البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۴

(إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى)

یعنی مرجع و بازگشت هر کس بسوی خداست، پس این طاغی سرکش چگونه بمالش طغیان نموده و پروردگارش را عصیان میکند و حال آنکه بازگشتش بسوی اوست و او قادر بر هلاک و کیفر کردار اوست آن دم که بسوی او برگشت.

(أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى عَبْداً إِذا صَلَّى) این بیان برای پیامبر (ص) است و اعلام و آگاهی برای اوست بآنچه میکند بابی جهلی که او را از نماز خواندن منع میکند، در حدیث آمده که ابی جهل (لعنه اللّه) بمشرکین قریش گفت آیا در مقابل شما و برابر چشم شما محمد (ص) صورت و چهره خود را بخاک میمالند یعنی سجده میکند، گفتند آری گفت بآن بتی که من به آن سوگند میخورم هر آینه اگر دیدم که این کار را میکند و بخدای نادیده سجده میکند گردنش را لگد مال میکنم، پس بآن ملعون گفتند که او در اینجا نماز میگذارد، پس رفت که گردن آن حضرت را لگد کند که ناگاه بقهقری و عقب عقب برگشت و دستش را بهم میزد و حرکت میداد، پس باو گفتند ای ابو الحکم تو را چه شده، گفت میان من و محمّد خندقی پر از آتش بود و قیافه های هولناک وحشت زا و بالهایی که مانع از پیشروی من شد.

(در پیشگاه علم مقامی عظیم نیست کزهر مقامی و مرتبه ای علم اعظم نیست

جاهل اگر که هست مقدم مؤخر است عالم اگر چه زاد مؤخر مقدم است

جاهل به روز فتنه ره خانه گم کند عالم چراغ جامعه و چشم عالم است

(مترجم)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۵

پيغمبر خدا (ص) فرمود: بآن خدايى كه جانم در دست قدرت اوست اگر نزديك من شده بود هر آينه فرشتگان عضو عضو بدن او را جدا ميكردند پس خداى سبحان نازل فرمود، أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى تا آخر سوره، و اين داستان را مسلم در صحيح خود روايت كرده.

و معناى آيه اينست، آيا ديدى اى محمد كسى كه منع كرد از نماز و نهى ميكرد كسى را كه نماز ميخواند چه شد كيفر كردار او و حال او نزد خداى تعالى چه بود و آنچه را كه از عذاب مستحق آن شد چه بود، پس حذف شد براى دلالت كلام بر آن و اين آيه عام است در هر كسى كه نهى از نماز و كار خير ميكند.

از على عليه السلام روايت شده كه آن حضرت در روز عيدى بيرون رفتند پس ديدند مردمى را كه نماز ميخوانند، پس فرمود، اى مردم ما در مثل اين روزى در محضر پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله حاضر بوديم، پس هيچكس نبود كه قبل از عيد نماز بخواند، با پيامبر فرمود: پس مردى گفت اى امير المؤمنين آيا نهى نميكنى كه پيش از بيرون رفتن امام نماز بخوانند، پس فرمود قصد ندارم كه نهى كنم بنده اى را كه نماز ميخواند و ليكن حديث ميكنيم شما را بآنچه حاضر بوديم از پيامبر (ص) يا چنانچه فرمود، و معناى أ رأيت در اينجا براى تعجّب و شگفت آمدن مخاطب است سپس اين لفظ را تكرار نمود براى تأكيد در امر عجيب و شگفت انگيز و فرمود:

(أَ رَأَيْتَ إِنْ

كانَ عَلَى الْهُدى) يعنى بنده اى كه نهى و منع از نماز شده و او محمّد صلّى اللَّه عليه و آله است.

(أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى) يعنى آيا ديدى بنده اى كه بر مسير هدايت است يا

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۶

امر به پرهيزكارى ميكند مقصود امر بتوحيد و اخلاص و ترس از خدا ميكند، و در اينجا نيز حذفى است تقديرش اينست چگونه است حال كسى كه او را از نماز باز دارد و منع كند او را از آن، سپس فرمود:

(أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ) آيا ديدى اينكه ابو جهل تكذيب كرد.

(وَ تَوَلَّى) و اعراض كرد از ايمان و از پذيرفتن آن و گوش دادن بآن (أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى) آيا نداند او و به اينكه خدا ميبيند كه او چه كرده و ميداند كه چه ميكند، و تقديرش اينست آيا ديدى آنكه اين كار را نمود مستحق چه عذابى از خداى تعالى شد، و گفته اند: تقدير ترتيب آيه، اين است آيا ديدى آن كسى كه بنده خدا را نهى از نماز ميكرد و حال آنكه او بر طريق هدايت و آمر بتقوى و پرهيزگارى، و ناهى بود دروغگوى معرض از ايمان را پس چيست عجيب تر از اين، سپس تهديد كرد او را بقولش آيا نداند اين مكذّب، پس اگر نداند، پس هر آينه بداند به اينكه خدا ميداند اين فعل شنيع را پس او را بآن مؤاخذه مينمايد، و در اين اشاره باين است كه خداى سبحان انتقام ميكشد براى محق از مبطل و در آنست كه اگر بنده بداند كه خدا ميداند آنچه را كه بنده انجام

میدهد و میبیند او را موجب میشود مسابقه و مبادرت بطاعت و ترک معصیت، سپس خدای سبحان فرمود:

(كَلَّا) نه چنانست یعنی این را نمیداند.

(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ) یعنی اگر ابو جهل از تکذیب محمد و اذیت او دست بر نداشت.

(لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ) یعنی: هر آینه البتّه او را بموی پیشانی اش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۷

بسوی آتش میکشیم و این نظیر قول او (فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ) پس گرفته میشوند بموی پیشانی ها و قدمهایشان، و یعنی هر آینه ما او را خوار نموده و جا میدهیم او را مقام ذلیل ها و بدبخت ها، پس در گرفتن بموی پیشانی و جلوی سر اهانت و استخفاف است.

و بعضی گفته اند: یعنی: ما هر آینه چهره او را تغییر داده و آن را در آتش روز قیامت سیاه میکنیم برای اینکه سفع اثر سوختن بآتش است، سپس خدای سبحان خبر داد از او به اینکه او فاجر خیانتکار است به اینکه فرمود:

(ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ) پیشانی دروغگوی گناهکار او را توصیف کرد بدروغگویی و خطاکاری بمعنای اینکه صاحب او در اقوالش دروغگو و در افعالش خطاکار است برای اینکه یاد کرد آن را بجر و فعل را اضافه داد به او ...

ابن عبّاس گوید: چون ابو جهل نزد پیغمبر صلّى اللَّه علیه و آله آمد پیغمبر او را طرد و دور نمود، ابو جهل گفت آیا ای محمّد مرا طرد میکنی قسم بخدا که تو میدانی که در مکّه هیچکس نیست اهل مجلسش بیشتر از من باشد، پس خداوند سبحان نازل فرمود:

(فَلْيَدْعُ نادِيَهُ) و این تهدید است یعنی، پس هر آینه اهل مجلس خود

را بخواند، یعنی عشیره و خویشان خود را صدا زند و از ایشان یاری بجوید آن دم که عقاب خدا باو رسید.

و النادی: بمعنای فناء است، فرمود وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ، و مینمائید در مجلس دوستانتان فعل زشتی را، سپس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۸

(سَنَدْعُ الزَّبانِیَةَ) بزودی میخوانیم زبانیه یعنی فرشتگانی که موکّل بآتشند و ایشان ملائکه غلاظ و شدادند.

ابن عبّاس گوید: اگر خوانده بود اهل مجلس خود را هر آینه همان ساعت زبانیه آتش او را فرا میگرفت معاینه، و بعضی گفته اند: آن اخبار از آینده است به اینکه زبانیه آتش او را میخواند، خواه اهل مجلس خود را بخواند یا نخواند، و خدای سبحان راست فرمود این را، پس ابو جهل در جنگ بدر کشته شد، سپس فرمود.

(کَلَّا) یعنی امر چنان نیست که ابو جهل بر آنست.

(لا تُطِعْهُ) او را در نهی از نماز پیروی مکن.

(وَ اسْجُدْ) و برای خدای عزیز سجده کن.

(وَ اقْتَرِبْ) و نزدیک شو بثواب او، و بگفته بعضی یعنی به سبب طاعت او باو تقرّب پیدا کن و بگفته برخی یعنی سجده کن ای محمد برای نزدیک شدن باو، پس نزدیکترین حالاتی که بنده بخدا دارد، آن گاه است که برای خدا سجده میکند.

و بعضی گفته اند: سجده کن یعنی و نماز بخوان برای خدا و نزدیک شو از خدا، یعنی بخدا نزدیک شو.

و در حدیث از عبد اللَّه بن مسعود است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نزدیک ترین حالی که بنده از خدا دارد وقتی است که در سجده است.

و بعضی گفته اند: مراد به آن

سجود است برای قرائت این سوره و سجده اینجا واجب است، و این سوره از عزائم است، و عبد اللَّه بن سنان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۸۹

و عبد اللَّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت کرده که سوره های عزائم چهار سوره است:

۱- الم تنزیل ۲- حم سجده ۳- و النجم اذا هوی ۴- و اقراء باسم ربّک.

و غیر از اینها در تمام قرآن سجده هایش واجب نیست بلکه مستحبّ است. «۱»

---

(۱)- و باین مقید میشود آنچه از صاحب کتاب و تفسیر در آخر سوره اعراف گذشت و حاصل کلام اینکه شافعی از امامان اهل سنت هیچ سجده ای را در قرآن واجب نمیداند و ابو حنیفه تمام سجده ها را که چهارده تا است واجب میداند و در نزد ما امامیّه در چهار سوره عزیمه واجب و در بقیّه که ده مورد دیگر است مستحبّ است و ظاهر سخن مصنّف در آخر اعراف اینست که تمامش مستحبّ و لیکن لازم است تخصیص دادن کلام او را در اینجا به غیر سوره عزائم چهارگانه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۰

سوره قدر ... ص : ۱۹۰

اشاره

مکی، و بعضی هم گفته اند که مدنی است.

از نظر مکّی و شامی شش آیه، و از نظر دیگران پنج آیه است.

اختلاف آن: ... ص : ۱۹۰

آیه لیله القدر سوم مکّی و شامی است.

فضیلت آن: ... ص : ۱۹۰

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که کسی که آن را قرائت کند باو عطا شود اجر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته و شب قدر را احیاء داشته است.

حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود هر که قرائت کند سوره انا انزلناه فی لیله القدر را در نماز واجبی از واجباتش منادی از طرف حق او را صدا زند که ای عبد اللَّه گناه گذشته تو بخشیده شد، عمل را از سر بگیر.

سیف بن عمیره از مروی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند هر کس انا انزلناه را آشکارا و بلند بخواند مانند کسی خواهد بود که در راه خدا شمشیرش را کشیده باشد و کسی که آن را در نهانی بخواند مثل آنست که در خون خود در راه خدا طپیده باشد، و کسی که ده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۱

مرتبه بخواند بر محو هزار گناه از گناهان خود گذشته و اقدام کرده است.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۱۹۱

چون خداوند سبحان در پایان سوره اقراء امر کرد بسجده و تقرّب بسوی خدا این سوره را افتتاح کرد بذکر لیله القدر، و تقرّب در آن شب به سوی خدا که تقرّب در آن شب زیادتر است از سایر شبها و روزها، پس مثل آن است که فرموده: تقرّب بجوی در سایر اوقات در شب قدر.

و ابو مسلم گوید: چون خدا او را امر کرد بقرائت قرآن در آن سوره در این سوره بیان کرد که نزول آن در شب قدر

بود، پس فرمود:

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۱۹۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)

سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

ترجمه: ... ص : ۱۹۱

بنام خداوند بخشنده و مهربان (۱) البتّه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر (۲) و چه چیز دانا کرد تو را (تا بدانی) که چیست شب قدر (۳) شب قدر بهتر از هزار ماه است (که مشتمل بر شب قدر نباشد) (۴) فرود آیند فرشتگان و جبرئیل در شب قدر (بزمین) بفرمان پروردگارشان از جهت هر کاری (۵) (آن شب از آفات) سلامتست آن سلامتی تا هنگام دمیدن سفیده صبح است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۲

قرائت: ... ص : ۱۹۲

کسایی و خلف مطلع بکسر لام خوانده و دیگران بفتح لام قرائت کرده اند و در شواذ، ابن عبّاس و عکرمه و کلبی، من کل امرء خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۱۹۲

ابو علی گوید: مطلع در اینجا مصدر است بدلیل اینکه معنی سلام هی حتّی وقت طلوع آن و الی وقت طلوع آنست مانند مقدم الحاج و خفوف النجم به قرار دادن مصدر را در آن زمان بر تقدیر حذف مضاف، پس قاعده این است که لازم را مفتوح نمود «مطلع» خواند چنانچه سایر مصادری که بر وزن فعل یفعل (منع یمنع) مفتوح العین را مثل مخرج و مدخل بفتح عین الفعل میخوانند.

و امّا کسر مطلع پس برای اینست که آن از مصادریست که سزاوار است که بر وزن مفعل و کسره داده شود مثل قول ایشان علاه المکبر و المعجز، و قول او، من کلّ امرء ابن جنی گوید ابو حاتم این قرائت را انکار نموده بر اینکه از ابن عبّاس حکایت

شـده باشـد، او گويـد مقصود فرشـتگانند گويـد و من نميدانم اين چيست و البته آن نزول ملائكه است در آن شب به هر امرى مانند قول خدا (فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) در آن شب مقدر و مقرّر ميگردد هر امر محكمى امرا من عندنا امرى از نزد ما، و من كل امر پس كلام را تمام كرد سـپس از سر گرفت، و فرمود سلام يعنى آن سلامتى از آفاتست تا اينكه صبح سفيده صبح طلوع كند.

قطرب گويـد: يعنى، هى سـلام من كـل امر و امرئ، و لازم ميشـود از قـول قطرب اينكه گفته شـود پس چطور جـايز است كه معمول مصدرى كه آن

ترجمه مجمع البيان

فی تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۳

سلام است مقدّم بر آن شود و ما دانستيم که ممتنع است جواز تقديم صله موصول يا چيزى از آنها بر آن موصول.

و جواب اينکه سلام در اصل مانند کعمرى مصدر است و امّا اينجا پس آن موضوع محل اسم فاعليست که آن سالمه هى يا مسلّمه است، پس مثل آنکه گفته است من کلّ امرء سالمه او مسلمه هى يعنى، هى سالمه يا مسلمه.

شرح لغات: ... ص : ۱۹۳

القدر: بودن چيز است برابر غير خودش بدون زياده و کم، و قدر اللّه هذا الامر يقدره قدرا، آن دم که آن را قرار دهد بر مقدار آنچه را که حکمت او اقتضا ميکند.

الشهر: در شرع عبارت است از آنچه بين دو هلال از ايّام واقع ميشود (که در فارسى آن را ماه ميگويند) و آن را بعربى شهر ناميده اند باشتهارش بهلال و گاهى شهر و ماه سى روز و گاهى بيست و نه روز ميشود وقتى هلالى باشد يعنى وقتى هلال شب اوّل ديده ميشود و اگر هلال ديده نشود پس ماه سى روز خواهد بود.

اعراب: ... ص : ۱۹۳

خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تقديرش خير من الف شهر لا ليله قدر فيه بهتر از هزار ماهى که شب قدر در آن نباشد، پس حذف صفت شده است، و قول خدا سَلامٌ هِيَ، هى مبتداء و سلام خبر مقدّم بر اوست و آن بمعناى فاعل است براى اينکه آن هر گاه حمل بر مصدر شود جايز نيست تعليق حتى به آن، زيرا فاصله ئى بين صله و موصول نيست و مانند آنست قول شاعر:

فهلّا سعيتم سعى عصبه مازن و هل کفلائى فى الوفاء سواء

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۴

پس آيا کوشش نکرديد شما کوشش قبيله مازن و آيا کفيلان من در وفاء برابر و يکسانند.

سواء بمعناى مستوى و برابرى است، و تقديرش فهل کفلائى مستوون فى الوفاء، و چاره اى از اين تقدير نيست براى اينکه سواء اگر مصدر باشد آن چيزيست که مقدم شده بر آن صله آن، و جايز است تعليق حتّى به قول خدا، تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ و جايز نيست اينکه هى مبتداء و

حتی در موضع خبر باشد، برای آنکه فایده ای در آن نیست زیرا هر شب دارای این صفت است و مطلع مجرور به حتی و آن در معنای الی است.

تفسیر: ... ص : ۱۹۴

اشاره

(إِنَّا أَنْزَلْناهُ) هاء کنایه از قرآنست گرچه ذکری از آن در میان نیامده برای اینکه حال در آن مورد مشتبه نیست.

(فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ابن عبّاس گوید: قرآن را خدا یک مرتبه نازل کرد از لوح محفوظ بآسمان دنیا در شب قدر، سپس جبرئیل آن را تدریجا به پیغمبر صلّى اللَّه عليه و آله نازل مینمود و از اوّل تا آخرش بیست و سه سال بود.

شعبی گوید: یعنی ما شروع کردیم نزول قرآن را در شب قدر.

مقاتل گوید: نازل کرد آن را از لوح محفوظ بسوی سفره و ایشان نویسندگان بودند از فرشتگان در آسمان دنیا، و نازل میشد در شب قدر از وحی بر اندازه آنچه که جبرئیل نازل مینمود در تمام سال بر پیغمبر صلّى اللَّه عليه و آله تا سال آینده.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۵

«اقوال بزرگان در باره لیله قدر» ... ص : ۱۹۵

اشاره

سخن در باره لیله قدر بر چند قسم است:

اوّل: اختلاف دانشمندان در معنای این اسم و مأخذ آن.

ابی بن کعب و عایشه گویند: که شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضان است، روایت شده که ابن عبّاس و ابن عمر گفتند پیغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود، شب بیست و هفتم را بنویسید.

و از زر بن حبیش روایت شده که گفت گفتم بابی منذر از کجا دانستی که آن شب بیست و هفتم است؟ گفت، به معجزه ای که رسول خدا (ص) آن را خبر داد، فرمود، خورشید صبح فردا طلوع میکند مانند طشتی که برای آن نوری نیست در معنی کسوف میشود خورشید میگیرد.

و بعضی گفته اند: بیگمان خدا کلمات این سوره را تقسیم کرد بر شبهای ماه رمضان،

چون به شب بیست و هفتم رسید بآن اشاره نمود، و فرمود این است «۱».

و بعضی گفته اند: که آن شب بیست و نهم است، و از ابی بکر روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، که میفرمود آن را در شبهای دهه آخر طلب کنید در نه شب که باقی ماند یا پنج شب یا سه

---

(۱)- شب قدر از نظر عموم اهل سنّت به پیروی از ائمه و رهبران گمراهشان مانند ابو حنیفه و شافعی و مالك و احمد بن حنبل شب بیست و هفتم است باستناد روایت عایشه و ابی بن کعب، و در این شب در مساجد خود جمع شده و شیر برنج میخورند و بعضی از دعاهایی که از علماء خودشان رسیده و کتبا میخوانند و نماز مستحبّ را بجماعت میگذارند، که این خود بدعت است.

(مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۶

شب یا شب آخر.

فایده در پنهان بودن شب قدر ... ص : ۱۹۶

فایده در خفاء و پنهان بودن این شب اینست که مردم در عبادت خدا کوشش کنند و تمام شبهای ماه رمضان را احیاء نمایند بجهت امید و طمع در درك شب قدر چنانچه خداوند سبحان نماز وسطی را در میان پنج نماز شبانه روز مخفی داشت و نیز اسم اعظم خود را در میان اسامی خدا و ساعت اجابت دعا را در میان ساعتهای جمعه پنهان نمود.

دوّم: در ذکر بعضی از روایاتی که در فضیلت این شب وارد شده است:

ابن عبّاس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آن گاه که شب قدر شود، فرشتگانی که صدره المنتهی هستند

که از ایشانست جبرئیل علیه السلام نازل میشوند، جبرئیل در حالی که پرچمهایی با اوست، یکی از آنها را بر روی قبر من نصب میکند، و یکی از آنها را بر بیت المقدّس، و یکی را بر بام مسجد الحرام و یکی هم بر طور سیناء و نمی ماند هیچ مرد مؤمن و زن با ایمانی مگر اینکه بر او سلام میکند مگر دائم الخمر و میگسار، و خورنده گوشت خوك، و کسی که خود را با زعفران آغشته کند و فرمود کسی که در شب قدر از روی ایمان و یقین برخیزد بخشوده می شود گناهان گذشته و آینده او.

و از آن حضرت روایت شده که شیطان در این شب بیرون نمیآید تا صبح آن طلوع کند و شیطان در آن شب نمیتواند که احدی را دیوانه کند یا بیمار نماید یا بزند بیکی از انواع فسادها و سحر هیچ ساحری در آن شب کارگر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۷

نشود.

و حسن از پیامبر (ص) روایت نموده که در باره شب قدر فرمود، آن شب سهل و معتدلی است نه گرم است و نه سرد خورشید در صبح آن طلوع میکند در حالی که شعاعی و نوری برای آن نیست، سپس خداوند سبحان برای بزرگداشت مقام این شب و تنبیه کردن بزرگی قدر آن و شرافت محلّ آن فرمود:

(وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ) پس مثل اینکه فرموده نمیدانی ای محمّد چه اندازه بزرگست شب قدر و نمیدانی احترام آن چیست، و این تحریص و ترغیب بر عبادت در آنست، سپس خداوند سبحان تفسیر فرمود، حرمت و عظمت آن را و

فرمود:

(لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) قتاده و مقاتل گويند: يعنى قيام شب قدر و عمل در آن بهتر است از قيام هزار شبى كه در آن شب قدر و روزه رمضان نباشد، و جهتش اينست كه البتّه بعضى از اوقات بر بعضى ديگر برترى دارد، بواسطه آنچه را كه از خير و نفع در آنست، پس چون خدا خير فراوان را در شب قدر قرار داد از هزار ماهى كه در آن خير و بركتى كه در اين شب است در آن نباشد بهتر است.

حسن و مجاهد گويند: ليله قدر ناميده شده براى اينكه آن شب شب چنانيست كه خدا در آن شب حكم ميكند و تقدير مينمايد بآنچه در تمام سال واقع ميشود، و آن شب مباركى است در قول خدا، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ، زيرا خداى تعالى نازل ميكند در آن خير و بركت و مغفرت را.

ابو الضحى از ابن عبّاس روايت كرده كه قضايا در شب نيمه ماه شعبان

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۸

حكم و تقدير ميشود آن گاه سپرده ميشود بصاحبانش در شب قدر.

زهرى گويد: ليله قدر يعنى شب شرف و شب بزرگ و شبى كه مقام بزرگى دارد، از قول ايشان كه ميگويند مردى كه براى او قدر و مقامى است نزد مردم يعنى منزلت و شرافت دارد، و از اينست آيه ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ يعنى حق عظمت و بزرگى او را تعظيم نكردند و بزرگ نداشتند.

ابو بكر ورّاق گويد: براى اينكه كسى كه صاحب قدر و مقام نباشد هر گاه آن شب را احياء بدارد (بعبادت خدا) صاحب

قـدر و مقـام شود، و غیر او گویـد: برای اینکه برای طاعتهای در آن شب (از صـد رکعت نماز و دو رکعت نماز با هفت قل هو اللَّه احـد و اسـتغفار هفتـاد مرتبه و قرآن سـر گرفتن و هزار بـار سوره انا انزلناه فی لیله القـدر خوانـدن و دعاء شـریف جوشن و زیارت حضرت ابی عبد اللَّه الحسین علیه السلام و اعمال دیگر آن، قدر عظیم و ثواب جزیل است.

و بعضـی گفته انـد: آن را شب قـدر نامیـده انـد برای اینکه در آن شب نـازل شـده کتـابی چون قرآن که صاحب قـدر است بر پیغمبری چون حضـرت محمـد بن عبـد اللَّه خاتم الانبیاء صـلّی اللَّه علیه و آله که صاحب قـدر است برای خاطر امّت اسـلام که صاحب قدرند بر دست فرشته ای چون جبرئیل که صاحب قدر است.

و برخی گفتـه انـد: آن شـب تقـدیر اسـت برای اینکه خـدای تعـالی در آن شب تقـدیر فرمـوده نزول قرآن را، خلیـل بن احمد (نحوی) گویـد: شب قدر نامیده شده برای اینکه زمین در آن شب تنگی میکند بفرشـتگان. از قول خدا وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، و کسی که در تنگی روزی قرار گرفته یا کسی که تنگ شده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۱۹۹

بر او روزی او.

قسم سوّم: اختلاف علماء در اینکه آن شب چه شبی است، عـدّه ای بر این عقیده اند که آن در عهد حضـرت رسول صـلّی اللَّه علیه و آله بوده پس برداشـته شـد و روایتی از ابی ذر رسـیده که گویـد، گفتم یا رسول اللَّه (ص) شب قـدر آن شبی بود که بر عهد پیامبران بود نازل میشد در آن پس وقتی آنها

از دنیا رفتند آن شب برداشته شد آن حضرت فرمود، نه بلکه آن هست تا روز قیامت.

و بعضی گفته اند: که آن در تمام شبهای دوره سال است و کسی که طلاق عیالش را معلّق کرده بر شب قدر واقع نمیشود تا گذشت تمام سال و آن مذهب ابو حنیفه است، و در بعض روایات از ابن مسعود رسیده که او گفت هر کس تمام شبهای دوره سال را قیام کند و احیاء بدارد آن را درک خواهد نمود «۱» پس این خبر بگوش عبد اللّٰه بن عمر رسید، پس گفت خدا رحمت کند ابو عبد الرحمن را امّا او البتّه میدانست که آن در ماه رمضانست و لیکن او خواسته که مردم اتّکال و اعتماد بیک شب نکنند (بلکه همه شب رغبت باحیاء نمایند برای ادراک شب قدر) و عموم علماء اتّفاق کرده اند که آن در ماه رمضانست.

---

(۱)- مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آیه اللّٰه حاج ملّا ابراهیم کلباسی اصفهانی معاصر با آیه اللّٰه العظمی حجه الاسلام علی الاطلاق حاج سید محمد باقر شفتی اصفهانی صاحب مسجد سید در بید آباد اصفهان، یک سال تمام را هر شب احیاء گرفت و اعمال شب قدر را رجاء بجا آورد و تا موفّق شد و درک شب قدر را بالحسن نمود و دید چگونه فرشتگان و روح از آسمان نازل میشوند تا بصبح و مقدّرات و سرنوشت مردم را بزمین میآورند، و یکی از آیات عظام و مراجع فخام معاصر ما هم در نجف اشرف احساس و ادراک شب قدر را نموده است. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۰

«شب قدر کدام شب است» ... ص : ۲۰۰

علماء و دانشمندان

اسلامی در اینکه کدام شب ماه رمضان شب قدر است اختلاف کرده اند.

ابی رزین عقیلی گوید: آن شب اوّل ماه رمضانست (لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ) (آن شبی که آمیزش با همسر استحباب و ثواب داد).

حسن گوید: آن شب هفدهم ماه رمضانست و روایت شده که آن لیله فرقان و در صبح آن التقاء جمعان شده است، و صحیح اینکه آن در دهه آخر ماه رمضانست و آن مذهب شافعی است و روایت مرفوعی از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسیده که فرمودند: آن را در شبهای دهه آخر ماه جستجو کنید.

از حضرت علی امیر المؤمنین علیه الصلاه و السلام روایت شده که- پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله اهل بیت خود را در دهه آخر ماه رمضان بیدار میکرد، گفت وقتی دهه آخر ماه داخل میشد خودش بیدار میماند و اهل بیت خود را هم میفرمود بیدار مانده و احیاء بدارند.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده که گفت هر گاه دهه آخر ماه رمضان داخل میشد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله کمر خود را محکم بسته و از همسرانش دوری نموده و شب را احیاء داشته و با فراغت بعبادت میپرداخت، سپس اختلاف نموده اند در اینکه آن کدام شب از شبهای دهه آخر است، بعضی گفته اند آن شب بیست و یکم است و آن مذهب ابو سعید خدری و اختیار شافعی است، ابو سعید خدری گوید: پیغمبر (ص) فرمود، دیدم این شب را و آن را فراموش کردم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۱

و نشان دادند مرا که سجده میکنم در آب و

گل، پس آن شب را در دهه آخر ماه طلب کنید و آن را در هر شب طاق و فردی جستجو کنید، پس نگاه کردم و دیدم دو چشم رسول خدا (ص) را که برگردانیده در حالی که بر پیشانی و بینی آن حضرت اثر آب و گل بود، در صبح بیست و یکم، و این روایت را بخاری در صحیح خود آورده است.

عبد اللّٰه بن عمر گوید: آن شب بیست و سوّم ماه رمضانست گوید مردی آمد خدمت پیامبر (ص) و گفت یا رسول اللّٰه من در خواب دیدم که شب قدر آن شب هفتم است که باقی مانده است، پس آن حضرت فرمود میبینم که رؤیای شما حقّا توافق دارد با شب بیست و سوّم، پس هر کسی از شما میخواهد که شبی از ماه رمضان را قیام کند و احیاء بدارد، پس قیام کند و برخیزد شب بیست و سوّم را.

معمّر گوید: ایّوب شب بیست و سوّم را غسل میکرد و لباس پاک می پوشید یا بر خاک پاک سجده میکرد، عمر بن خطاب از اصحاب پیغمبر (ص) پرسید و گفت شما میدانید که رسول خدا (ص) فرمود، شب قدر را در دهه آخر شبی که طاق باشد التماس کنید، پس در کدام شب طاق میبینید، پس بیشتر مردم در باره شب طاق سخن گفتند.

ابن عبّاس گوید عمر بمن گفت برای چی ای پسر عباس حرف نمیزنی گفتم اللّٰه اکبر بسیار در قرآن ذکر سبع شده، پس یاد کرده آسمانها را هفت و زمین ها را هم هفت و طواف هم هفت و رمی جمرات هم هفت و ما شاء اللّٰه از این

انسـان را آفریـد از هفتـا و روزی او را قرار داد در هفتـا، عمر گفت آنچه یـاد کردی دانسـتم، پس چیست قول تو که انسـان از هفت چیز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۲

خلق شـده و روزی او هم در هفت چیز قرار داده شـده، پس گفتم انسـان آفریـده شـده از خلاـصه ای از گل تا قول خـدا خَلْقاً آخَرَ، سـپس قرائت کردم أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا تا قول خدا وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا، پس نمی بینم آن را مگر بیست و سوّم و هفت شب باقی مانـده از ماه رمضان، پس عمر گفت عاجز شدیـد شـما کهماننـد این جوانی که هنوز موی صورتش در نیامـده بیاورید، و عمر گفت رأی من بـا رأی تو توافق دارد، سـپس بر شانه من زد پس گفت نیستی تو کمترین مردم از جهت علم و دانش، و عیاشـی باسنادش از زراره از عبد الواحد بن مختار انصاری روایت نموده گوید، از حضرت باقر علیه السلام از شب قدر پرسیدم فرمود:

در دو شب است شب بیست و یکم و شب بیست و سـوّم، گفتم یکی از این دو شب را تعیین فرمـا فرمود، نمیخواهی که در دو شب عمل نمایی آن یکی از این دو شب است.

و از شـهاب بن عبد اللَّه روایت کرده که گفت عرض کردم به حضـرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السـلام که مرا خبر بده به شب قدر، فرمود شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم ماه رمضانست.

و از حماد بن عثمان از حسان بن ابی علی روایت شده که گفت، از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام از

شب قدر پرسیدم، فرمود، آن را در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم ماه طلب کن.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن ابی حمزه روایت نموده که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد، فدای شما شوم آن شبی که امید هست که شب قدر باشد کدام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۳

شب است؟ فرمود آن شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم است، گفتم اگر نتوانستم هر دو شب را احیاء بدارم، فرمود آنچه از دو شب یا هر کدام از دو شب که میسورت باشد احیاء نما، گفتم چه بسا میشود ما هلال را در محلّ خود می بینیم و خبر می آید که در منطقه و شهر دیگر خلاف آنچه ما دیده ایم (که مثلا یک روز آنها جلوتر دیده اند) فرمود آنچه ممکن میشود از چهار شب را احیاء بدار در آنچه در آن شب طلب میکنی، گفتم، فدایت شوم شب بیست و سوّم شب جهنی است، فرمود، اینطور گفته میشود، گفتم قربانت گردم سلیمان بن خالد روایت کرده که در شب نوزدهم، وافدین حاج یعنی موفقین بحج نوشته میشود، فرمود ای ابو محمد واردین بحج، یعنی سفر حج در شب قدر برای صاحبانش نوشته میشود و کلّیه حوائج و نیازمندیها و بلاها و مصیبتها و روزیها همه و آنچه میشود تا سال آینده در آن شب مقدر میگردد، پس آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوّم طلب کن و در هر یک از آن شب صد رکعت

نماز بخوان و احیاء بدار آن را تا روشنایی صبح اگر توانستی، و در آن دو شب غسل بکن، گفت عرض کردم اگر نتوانستم این عمل را بجا بیاورم در حالی که من بیدارم، فرمود، نماز بخوان در حال جلوس و نشسته، گفتم اگر این را هم نتوانستم پس فرمود پس بفراشت (رختخوابت) گفتم، اگر این را هم نتوانستم، پس فرمود بر تو چیزی نیست که اوّل شب مختصری بخوابی، بدرستی که درهای آسمان در ماه رمضان باز میشود و شیطانها بسته میشوند و اعمال مؤمنین قبول می گردد، خوب ماهیت ماه رمضان در زمان رسول خدا (ص) ماه رمضان را مرزوق مینامیدند (روزی شده).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۴

و در روایت عبد اللَّه بن بکیر از زراره از یکی از دو امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده گوید، پرسیدم از شبهایی که در آن غسل مستحبّ است در ماه رمضان، فرمود شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوّم و فرمود، شب بیست و سوم شب جهنی است، و حدیث آن اینست که جهنی بر رسول خدا (ص) عرض کرد که منزل من دور است از مدینه، مرا بشبی هدایت فرما که در آن داخل مدینه شده و آن را احیاء بدارم پس او را بشب بیست و سوّم امر فرمود.

شیخ ابو جعفر (طوسی) ره گوید و اسم جهنی عبد اللَّه بن انیس انصاری بود.

و عطاء از ابن عبّاس نقل کرده که گفت برای پیغمبر (ص) یادآور شدند که مردی از بنی اسرائیل شمشیر و سلاح جنگ را بر گردن خود گذارده

و هزار ماه در راه خدا جهاد کرد، پس پیغمبر (ص) از این عمل بسیار تعجّب نموده و آرزو کرد که ای کاش در امّت منهم چنین مردان موفّقی بودند، و عرض کرد ای پروردگار من عمر امّت مرا کوتاه و عملشان را کم قرار داده ای، پس خدا شب قدر را باو مرحمت نمود و فرمود، لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماهی که اسرائیلی سلاح خود را بر گردنش گذارد در راه خدا جهاد کرد، برای تو و امّت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان، سپس خداوند سبحان خبر داد بآنچه در آن شب میشود و فرمود:

(تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ) یعنی فرشتگان نازل میشوند.

(وَ الرُّوحُ) یعنی با جبرئیل.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۵

(فِیها) یعنی در شب قدر بسوی زمین، تا اینکه بشنوند ثناء بر خدا و قرائت قرآن و غیر آن از اذکار (دعاء جوشن و تلاوت سوره قدر و استغفار) و غیر اینها.

و بعضی گفته اند: برای اینکه سلام کنند بر مسلمین باذن خدا یعنی بامر پروردگار.

و بعضی گفته اند: نازل میگردانند تمام امور را بآسمان دنیا تا اینکه اهل آسمان دنیا بدانند این مطلب را، پس لطفی برای ایشان باشد.

و کعب و مقاتل بن حیان گویند: روح گروهی از فرشتگانند که ملائکه آنها را نمی بینند مگر در این شب فرود میآیند از موقع غروب آفتاب تا طلوع فجر.

و بعضی گفته اند: روح همان وحی است چنانچه فرمود، و همچنین بسوی تو وحی نمودیم روحی از امر خود را یعنی نازل میکنیم فرشتگان را که با ایشان وحی است بتقدیر

خیرات و منافع.

(بِـإِذْنِ رَبِّهِـمْ) یعنی بـامر پروردگارشـان چنـانچه فرمـود، فرود نمی آیـد مگر بـامر پروردگـارت، و بگفتـه بعضـی: یعنی بعلم پروردگارت، چنانچه فرمود، نازل کرد آن را بعلم خودش.

(مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) البته بهر امری از خیر و برکت ماننـد قول خدا یحفظونه من امر اللّه یعنی بامر اللّه، و بعضـی گفته اند، بهر امری از اجل و روزی تا مثل این شب در سال آینده پس بنا بر این وقف در اینجا تمام است، سپس فرمود:

(سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ) قتاده گوید: یعنی این شب تا آخرش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۶

سلامتی از شـرور و بلایا و آفات شـیطانست و آن قول خـدا فی لیله مبارکه است، و مجاهـد گوید: یعنی بیگمان شب قدر سالم است از اینکه در آن حادثه بدی پیش آید یا شیطان بتواند کاری انجام دهد.

عطاء و کلبی گوینـد: یعنی سـلام بر اولیاء خدا و اهل طاعت او و هر وقت که ملائکه در این شب آنها را ببینند از طرف خدا بر ایشان سلام کنند.

و بعضـی گفته اند: که البته کلام در قول خدا (بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) تمام است، سپس شروع کرد و فرمود، از هر امر سلامی است، یعنی در هر امری که در آن سـلامتی و منفعت و خیر و برکت است، زیرا خداوند در این شب تقدیر کند هر چه در آن خیر و برکت باشد، سـپس فرمود: تا آن گاه که صـبح طلوع نماید، یعنی سلامتی و برکت و فضیلت امتداد دارد تا وقت طلوع فجر و در یک ساعت از آن فقط نمیشود بلکه در تمام مدّت شب خواهد بود،

و اللَّه اعلم بالصواب.

(چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این گونه براتم دادند)

حافظ

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۷

سوره لم یکن ... ص : ۲۰۷

اشاره

مدنى و بعضى هم مكّى گفته اند، و آن را سوره بريه و سوره قيامه ناميده اند.

عدد آيات: ... ص : ۲۰۷

نه آيه بصرى و هشت آيه است از نظر ديگران.

اختلاف آن: ... ص : ۲۰۷

در آيه مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ است كه از نظر بصريها يك آيه است.

فضيلت آن: ... ص : ۲۰۷

ابى بن كعب از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه هر كس آن را قرائت كند در روز قيامت با خير البريّه خواهد بود خواه مسافر باشد و يا مقيم باشد.

و از ابى الدرداء روايت شده كه پيغمبر (ص) فرمود، اگر مردم مى دانستند كه در سوره (لم يكن) چه اثر و فايده اى است هر آينه خانواده و مال خود را تعطيل گذارده و آن را ميآموختند، پس مردى از قبيله خزاعه گفت يا رسول اللَّه چه اجريست، فرمود، هرگز منافقى يا بنده اى كه در قلبش شكّى در باره خداى عزّ و جل داشته باشد آن را نميخواند، قسم بخدا كه فرشتگان از روزى كه خدا آسمانها و زمين ها را آفريده آن را قرائت ميكنند ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۸

و از خواندن آن خسته نميشوند، هيچ بنده اى نيست كه آن را در شب بخواند مگر اينكه خدا فرشتگانى مبعوث كند كه او را در دين و دنيايش حفظ كنند و براى او طلب آمرزش و رحمت نمايند، پس اگر در روز بخواند باو عطا فرمايد از ثواب باندازه آنچه آفتاب و روز بر آن تابيده و پرده شب آن را تاريك كند.

پس مردى از قبيله قيس عيلان گفت يا رسول اللَّه پدر و مادرم فداى تو باد بيشتر از اين حديث بفرمائيد، پس آن حضرت فرمود، سوره عم يتساءلون و ق، و القرآن المجيد، و السماء ذات البروج، و السماء و الطارق را بياموزيد، كه قطعا اگر ميدانستيد

چه اجر و ثواب است در

تعلیم و آموختن و خواندن آنها هر آینه شما در هر کاری که هستید آن را معطّل گذارده و آنها را میآموختید و بسبب آنها تقرّب به خدا پیدا میکردید، و خداوند به سبب قرائت این سوره ها هر گناهی را می بخشد مگر شرک به خدا، و بدانید آن خدایی که ملك و پادشاهی بدست اوست در روز قیامت مجادله میکند از صاحبان آن سوره ها و میآمرزد برای او و از گناهان او.

ابو بکر حضرمی از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود، هر کس سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار و دور، و داخل گردیده میشود در دین محمد (ص) و خدا او را در روز قیامت مؤمن مبعوث نموده و حساب او را آسان خواهد کشید.

توضیح، و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۰۸

چون خداوند سبحان در سوره قدر بیان نمود که تمام قرآن حجّت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۰۹

است، سپس در این سوره بیان کرد که کفّار از اسلام و قرآن هرگز از حجّه خالی نبوده، یعنی بی حجه و رهنما نموده اند، پس فرمود:

[سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸] ... ص : ۲۰۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً (۲) فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۳) وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ (۴)

وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

ترجمه: ... ص : ۲۰۹

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آن کسانی که از اهل کتاب کافر شدند و نیز مشرکان از کفر خویش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۰

باز ایستادگان نبودند تا آن گاه که حجّتی روشن بسویشان آمد (۲) یعنی رسولی از جانب خدای که صحیفه های پاکیزه را (قرآنی که از کذّب منزّه است میخوانند) که در آن نامه ها نوشته هایی است استوار (۳) و کسانی که کتابشان خبر داده (در باره نبوّت محمد ص) اختلاف نداشتند مگر از پس آنکه حجّت ظاهر (محمد ص) بسویشان آمد.

(۴) و اهل کتاب دستور نداشتند جز اینکه خدای او را بپرستند در آن حال که دین خویش را برای او خالص کنند و میل کننده بدین اسلام باشند و نماز را بپای دارند و زکات را بدهند، و این کیش راست و استوار است (۵) البتّه آنان که از اهل کتاب کافر شدند و

نیز مشرکان در آتش دوزخند، در آن حال که در آتش همیشه میمانند آنان خود بدترین آفریدگانند (۶) آنان که ایمان آورده اند و کارهای ستوده کردند آنان حقّا بهترین آفریدگان هستند (۷) پاداششان نزد پروردگارشان بهشتهای جاودانیست که نهرها از زیر آن روانست همیشه در آنجا جاوید باشند خدای از ایشان خوشنود شود و ایشان از او خوشنود باشند این (بهشت و رضوان) برای آن کس است که (از انتقام) پروردگار خویش بترسد.

قرائت: ... ص : ۲۱۰

نافع و ابن ذکوان (البرایه) با همزه قرائت کرده و دیگران بدون همزه خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۲۱۰

ابو علی گوید: البریئه از براء اللّه الخلق است، پس قاعده در آن همزه است مگر اینکه آن از مواردی باشد که ترک همزه نموده مثل قول ایشان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۱

النبی و الذریه و الخابیه، پس همزه در آن مانند رد کردن باصل متروک است در استعمال چنانچه همزه نبی چنین است، و ترک کردن همزه بهتر است، برای اینکه چون ترک همزه شد همزه گردید مثل رد شدن به اصول متروکه مانند آنچه گمان کردند، و همزه کسی که بریئه را همزه داده دلالت میکند بر فساد قول کسی که گفته آن از بری بمعنای تراب و خاک است.

لغات: ... ص : ۲۱۱

الانفکاک: بمعنای انفصال و جدایی از اتصال سخت و شدید است ذو الرمه گوید:

قلائص ما تنفک الّا مناخه علی الخسف او نرمی بها بلدا ففرا

شترانی که جدا و منفصل نشوند مگر در موقع خوابیدن و فرود آمدن یا قصد کنیم بآن شتران بلد و زمین بی آب و گیاه را، شاهد این بیت کلمه ما تنفک است که بمعنای عدم انفصال و جدایی است.

و بیشتر مورد استعمال این در نفی است مانند ما زال می گویی ما انفک منفک و جدا نشد از این کار یعنی جدا نشد از آن برای شدت ملابست به آن.

البیّنه: حجه ظاهره ی است بسبب آن تشخیص داده میشود حق از باطل و اصل آن از بینونیّت و جدا کردن چیز است از غیر آن پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حجّت و بیّنه است، و اقامه شاهد عادل نیز بیّنه است و هر برهان و دلالتی بیّنه است.

القیمه: آنست که در

جهت صواب مستمر باشد، و حنیف مائل بصواب و حق است، و حنیفه، شریعت مائل بحق است، و اصل آن میل است و

از آنست احنف المائل قدم بجهت قدم دیگری. و بعضی گفته اند اصل آن استقامت است و بیگمان گفته شده به مائل قدم، احنف بر وجه تفاول.

اعراب: ... ص : ۲۱۲

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ بدل از بیّنه قبل از آنست، فراء گوید آن استیناف است تقدیرش هو رسول دِینُ الْقَیِّمَهِ، او پیامبر دین محکم است، و تقدیرش دین ملّت محکم است برای اینکه هر گاه این را تقدیر نکند اضافه چیز بصفتش خواهد بود، و این مطلب هم جایز نیست برای اینکه بمنزله اضافه چیز است بخودش جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ، یعنی دخول جنّات- عدن خالدین فیها، حال از مضمر است یعنی یجزونها در حالی که در آن برای همیشه خواهند بود.

تفسیر: ... ص : ۲۱۲

(لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ) یعنی یهود و نصاری.

(وَ الْمُشْرِکِینَ) یعنی و بعضی از مشرکین که بت پرستان از عرب و غیر عرب باشد و آنها کسانی هستند که بر ایشان کتابی نیست.

(مُنْفَکِّینَ) یعنی: منفصل و جدای از هم نیستند.

ابن عبّاس در روایت عطا و کلبی گوید: آنها منتهی از کفرشان بخدا و پرستیدن غیر خدا نبودند.

(حَتَّی تَأْتِیَهُمُ) لفظ لفظ استقبال و معنایش ماضی و گذشته است مثل قول خدا ما قتلوا الشیاطین، یعنی تلاوت نکردند شیطانها، و قول خدا:

(الْبَیِّنَهُ) ابن عباس و مقاتل گویند مقصودش محمد صلّی اللَّه علیه

و آله است، خداوند سبحان بیان کرد برای ایشان گمراهی ایشان را و این اخبار از خدای تعالی است از کفّار که ایشان منتهی از کفرشان و شرکشان بخدا نمیشوند تا محمد صلّی اللَّه علیه و آله بیاید نزد ایشان و بیان کند بر ایشان گمراهی ایشان را از حق و بخواند ایشان را بسوی ایمان.

و بعضی گفته اند: یعنی نبودند تا ترک کنند انفکاک و جدایی از حجّتهای

خدایی تا بیاید بر ایشان بیّنه ای که حجت قیام بآن میکند بر ایشان. و قول خدا:

(رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ) بیان و تفسیر بیّنه است، یعنی رسولی و پیامبری از طرف خدا (یَتْلُوا) که بخواند بر ایشان.

(صُحُفاً مُطَهَّرَةً) حسن و جبائی گویند: یعنی صحیفه های پاکیزه در آسمان که آن را مس نمیکنند و دست نمی زنند مگر فرشتگانی که پاک از نجاستها میباشند، و آن رسول محمد (ص) است که برای ایشان قرآن آورد و آنها را بتوحید و ایمان دعوت نمود.

(فِیها) یعنی در این صحیفه ها (کُتُبٌ قَیِّمَةٌ) کتابهای ارزنده است یعنی کتابهای مستقیمه عادله است که منحرف و کج و معوج نیست حق را از باطل بیان میکند.

قتاده گوید: پاک و پاکیزه از باطل و دروغ و سخنان لغو و بیهوده و حرف زور است و مقصود قرآنست و مرادش از صحیفه ها مطالبی است که در صحف در بر دارد از نوشته های در آن، و دلالت میکند بر این مطلب که پیغمبر (ص) تلاوت میفرمود از روی قلبش میخواند نه از روی کتاب.

ابو مسلم گوید: یعنی فرستاده ای از فرشتگان که تلاوت کند صحیفه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۴

از لوح محفوظ را.

و بعضی گفته اند: (فِیها کُتُبٌ قَیِّمَةٌ) یعنی در این صحیفه که آن قرآن است کتابهای ارزنده و مستقیمه هست، یعنی که البتّه قرآن مشتمل بر معانی کتابهای پیشین است، پس تلاوت کننده آن خواننده کتابهای قیّمه است چنانچه فرمود: (مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ) تصدیق کننده کتابهایی که در میان دو دست او و جلوی اوست، پس هر گاه مصدق آنها شد تالی آنها خواهد بود.

و بعضی گفته اند: یعنی در

قرآن کتابهای ارزنده است بمعنای اینکه آن شامل میشود بر اقسامی از علوم که هر نوعی کتابست، سدی گوید:

در آن قرآن واجبات خداست که عاملش را در مسیر و مرز عدالت قرار میدهد (وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ) یعنی:

این گروه در امر محمد (ص) دگرگون و مختلف نشدند مگر بعد از اینکه در کتابهایشان بشارتهای بآمدن او بر زبانهای پیامبرانشان آمد، پس حجّت بر ایشان تمام بود و هیچ عذری نداشتند و هم چنین مشرکین را بدون حجّت که بر ایشان قائم باشد وا نگذارد.

و بعضی گفته اند: یعنی و همواره اهل کتاب (یهود و نصاری) اجتماع و اتحاد در تصدیق محمد (ص) داشتند تا خدا او را مبعوث کرد، پس چون مبعوث شد در امر او متفرّق شده و اختلاف کردند، پس بعضی از ایشان ایمان باو آوردند و بعضی دیگر کافر باو شدند، سپس خدای سبحان یاد نمود آنچه را که در کتابهایشان مأمور بآن بودند، پس فرمود:

(وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ) یعنی خدای تعالی ایشان را امر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۵

نفرمود مگر به اینکه عبادت کنند خدای یگانه را که برای او شریکی نیست و امر کرد ایشان را که در عبادت خود شریک برای او نگیرند، پس این چیزیست که هیچ ملّت در آن اختلاف نکرده و تبدّلی در آن واقع نشود.

(مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) آمیخته نکنند بعبادت پروردگار عبادت و پرستش غیر او را.

(حُنَفاءَ) در حالی که مائل از تمام دین ها بسوی دین اسلام باشند مسلمان و مؤمن بتمام پیامبران.

عطیه گوید: هر گاه حنیف و

مسلم با هم جمع شد معنای حنیف حاج خواهد بود و هر گاه تنها باشد معنای آن مسلمان خواهد بود، و آن قول ابن عبّاس است برای اینکه گوید، حنفاء یعنی حاجیان، ابن جبیر گوید:

عرب آن را حنیف نمی نامد مگر کسی که حج نموده و ختنه کرده باشد.

قتاده گوید: حنیفیّه ختنه کردن و حرمه دختران و مادران و خواهران و عمّه ها و خاله ها و اقامه مناسک است.

(وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ) یعنی و مداومت بر اقامه نماز میکنند و حقوق واجبه مالی خود را از زکات و غیره بیرون مینمایند و میدهند.

(وَ ذلِكَ) یعنی دین چنانی که ذکر آن گذشت.

(دِينُ الْقَيِّمَةِ) یعنی دین کتابهای ارزنده ای که ذکرش گذشت.

و بعضی گفته اند: دین ملّت مستقیمه و شریعت مستقیمه عادله نضر بن شمیل گوید: از خلیل پرسیدم از این آیه پس گفت قیّمه جمع قیّم، و قیّم قائم یکیست، و مقصود، و این دین قائمین توحید خداست، و در این آیه دلالت بر بطلان مذهب اهل جبر است زیرا در آن تصریح شده به اینکه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۶

خدای سبحان ایجاد نمود خلق خود را برای آنکه او را عبادت کنند، و نیز استدلال شده باین آیه بر وجوب نیّت در طهاره زیرا که خدای سبحان امر فرموده است که عبادت را از روی اخلاص انجام دهند «۱» و اخلاص هم ممکن نمیشود مگر بنیّت قربه و طهارت عبادت است، پس بدون نیّت مجزی و درست نیست، سپس خداوند سبحان یاد نمود حال دو فرقه و گروه را، و فرمود:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ)

بیگمان آنهایی که از اهل کتاب و مشرکان کافر شدند و انکار کردند توحید خدا و نبوّت محمد صلّی اللَّه علیه و آله را و کسانی که در عبادتشان خدای دیگری را هم شریک گردانیدند.

(فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها) برای همیشه و ابد در آتش جهنّم خواهند بود عذاب ایشان تمام نمیشود.

(أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ) آن گروه بدترین خلق خدایند، سپس از حال مؤمنین خبر داده و فرمود:

(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ) البتّه آنهایی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند ایشان بهترین آفریده های خدایند.

---

(۱)- دانشمندان و فقهاء ما باین آیه تمسّک کرده اند بر وجوب نیّت در تمام عبادتها و از آنهاست طهارت سه گانه، وضو و غسل و تیمّم و آن مذهب شافعی و مالک و احمد بن حنبل است از اهل سنت و ابو حنیفه مخالفت کرده و جصاص آیه را حمل بر نفی شرک و وجوب توحید نموده و آن خلاف ظاهر معنای اخلاص است، و مذهب پیروان شیخ محقّق انصاری رحمه اللَّه تعالی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۷

(جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ) پاداش ایشان نزد پروردگارشان بهشتهای عدن است که از زیر درختهای آن نهرها روانست.

(خالِدِینَ فِیها) که برای همیشه و ابد در آن خواهند بود.

(رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ) خدا از آنها بواسطه اعمال صالحه و طاعتها راضی است.

(وَ رَضُوا عَنْهُ) و ایشان هم از خدا بسبب پاداشهای خوبی که از ثواب داده راضی هستند.

و بعضی گفته اند: خدا از آنها راضیست چون او را بیگانگی و وحدانیّت پرستیده و از آنچه

مقـام ربوبی او نیست تنزیه کرده و او را اطـاعت نمودنـد و ایشـان از خـدا راضـی هسـتند چون آنچه امیـد رحمت و فضل او را داشتند بایشان داده شد.

(ذلِکَ) این رضا و ثواب (لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ) برای آن کس است که از خدا ترسیده و ترک معصیت و گناه نموده و او را اطاعت کرده است.

در کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی ص ۳۵۶ باسنادش از

(تـا زمـان مـا اینست که قصـد قربت ممکن نیست که متعلّق به تکلیـف شود، برای اینکه متعلق تکلیف واجب است که قبـل از تکلیف محقق باشد و قربت معقول و متصوّر نمیشود مگر بعد از تکلیف و این استدلال در کتب اصولی ایشان معروف است، و حق اینست که متعلقـات فعـل واجب- نیست که محقق و موجود باشـد قبل از فعل بجهت اینکه می گویی من حفر چاه کردم و خانه ساختم و حال آنکه چاه محقق نمیشود مگر بعـد از کنـدن چاه و خانه ساخته نمیشود مگر بعـد از اتمام بنا وماننـد آنسـت تصوّر معنی و معنی یافت نمیشود مگر بعد از تصوّر. (شعرانی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۸

یزید بن شراحیل انصاری کاتب و منشی حضرت علی علیه السلام روایت شده که گفت شنیدم علی علیه السلام میفرمود:

حـدیث کرد مرا رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله در حالی که بسـینه من تکیه کرده بود، فرمود، یا علی آیا نشـنیدی قول خدای عزّ و جـل را، إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحـاتِ أُولئِـکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ، ایشـان تو و شـیعیان تو هسـتند میعـاد من و شـما کنـار حوض کوثر است آن گاه که تمام

امّتها برای حساب جمع شوند، شما را میخوانند در حالی که چهره های شما نورانی و زیبا است، و در کتاب مذکور از مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عبّاس در قول خدا، هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ روایت کرده که این آیه در باره علی علیه السلام و خاندان او نازل شده.

(مترجم گوید: حاکم مزبور در کتاب مذکورش حدود سی روایت به اسناد مختلف در ذیل آیه مزبور نقل کرده که برای اختصار اکتفاء بدو حدیث مذکور شده و مضمون تمام روایات یکیست) و آن اینست که علی علیه السلام و شیعیان او خیر البریّه بهترین آفریده هایند).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۱۹

سوره اذا زلزلت ... ص : ۲۱۹

اشاره

از نظر ابن عبّاس و قتاده مدنی و از نظر ضحاک و عطاء مکّیست.

عدد آیات: ... ص : ۲۱۹

هشت آیه کوفی و مدنی اوّل و نه آیه است از نظر دیگران.

اختلاف آن: ... ص : ۲۱۹

در آیه، اشتاتا، از نظر غیر کوفی و مدنی اوّل یک آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۱۹

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس آن را قرائت کند مانند آنست که بقره را قرائت کرده و داده میشود از اجر مثل آنکه یک چهارم قرآن را خوانده است.

انس بن مالک گوید: پیغمبر (ص) از مردی از اصحاب خود پرسید که ای فلانی آیا ازدواج کرده ای گفت نه و من چیزی ندارم که ازدواج کنم و عیال بگیرم، فرمود: آیا سوره قل هو اللَّه احد با تو نیست، گفت چرا فرمود آن ربع القرآن، یک چهارم قرآنست، فرمود، آیا با تو قل یا ایها الکافرون نیست؟ گفت چرا هست، فرمود، ربع قرآنست، فرمود، آیا با تو سوره اذا زلزلت الارض نیست گفت چرا میدانم، فرمود ربع قرآنست، سپس سه بار فرمود ازدواج کن، ازدواج کن، ازدواج کن، زن بگیر، زن بگیر، زن بگیر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۰

و از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

خسـته و ملول نشویـد از قرائت اذا زلزلت الارض، پس البتّه کسی که در نوافل خود آن را قرائت کنـد خـدا او را هرگز بزلزله مبتلا نکنـد و بسـبب زلزله و زمین لرزه و یـا صاعقه و یـا آفتی از آفتهـای دنیا نمیرود، و هر گاه بمیرد خـدا او را به بهشت امر فرمایـد، پس خداونـد سـبحان میفرماید بنده من بهشـتم را برای تو مباح کردم هر کجای آن را خواستی ساکن شو، هیچ مانع و دافعی برای تو نیست.

توضیح، و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۲۰

چون خداوند سبحان سوره قبل را بحال مؤمن و کافر پایان داد این سوره را شروع نمود به بیان وقت

آن و فرمود:

[سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸] ... ص : ۲۲۰

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها (۲) وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (۴)

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى لَها (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ (۷) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۱

ترجمه: ... ص : ۲۲۱

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آن گاه که زمین بلرزاند و جنبانیده شود جنبیدنش (که نزدیک نفخه صور مقرّر است) (۲) و زمین بارهای گران خود را بیرون آرد (۳) و انسان (از روی تعجّب) گوید زمین را چیست (که پوشیده های خود را آشکار کند) (۴) آن روز زمین داستانهایش را بگوید (۵) برای اینکه پروردگارت بآن رخصت داده (۶) آن روز مردم پراکندگانند (گروه گروه از گورها بموقف حساب) بازگردانند تا بدیشان کردارشان را بنمایانند (۷) پس هر که بقدر وزن ذرّه ای عمل نیکو کند آن را (و پاداشش را) به بیند (۸) و هر که باندازه وزن ذرّه ای بد کند آن را (و مکافات آن را) به بیند.

قرائت: ... ص : ۲۲۱

در بعضی از روایات از کسایی خیرا یره و شرّا یره بضم یاء در هر دو و آن روایت ابان است از عاصم نیز، و آن قرائت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، و دیگران از قاریان یره بفتح یاء در هر دو موضع خوانده اند و لیکن ابا جعفر و روح و رویس بضم هاء ضمّه مختلفه بدون اشباع خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۲۲۱

ابو علی گوید، کسی که یره خوانده فعل منقول از رأیت زیدا دیدم زید را قرار داده وقتی که آن را بدیده ات ادراک نمودی و ارئیته عمر او فعل مبنی شد برای مفعول است و کسی که یره خوانده، پس تقدیرش بر جزاؤه است یعنی میبیند پاداش آن را و اثبات و او در یرهو بعد هاء آن دلیل خوبی است چنانچه می گویی اگر مو برای اینکه این هاء را پیروی می کند ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۲

حرف لین واو و یاء هر گاه قبل از آنها کسره یا یاء باشد مثل بهی و علیهی و قطعا در شعر هم مثل قول شاعر آمده،

(و نضوای مشتاقان له ارقان) و دو شتر لاغر من اشتیاق بآن داشتند در حالی که هر دو رقیق و لاغر نبودند و بیت اوّلش اینست،

فظلّت لدی البیت العتیق اخیله ، پس رفتم بسوی بیت عتیق و مسجد الحرام که بآن نگاه کنم.

لغات: ... ص : ۲۲۲

الزلزله: شدت اضطراب است و زلزال بکسر زاء مصدر و بفتح زاء اسم مصدر است و زلزلت و رجفت و رحبت بیک معنی است.

الاثقال: جمع ثقل و خداوند سبحان مردگان را اثقال نامیده برای تشبیه کردن به حملی که در شکم است برای آنکه حمل را ثقل مینامند چنانچه خداوند سبحان فرموده، فَلَمَّا أَثْقَلَتْ، پس زمانی که سنگین شد و قول عرب که برای سید شجاع ثقلی بر زمین است، پس هر گاه بمیرد ساقط شود از زمین بمرگ از ثقلی خنساء برای مرثیه برادرش گوید:

أبعد ابن عمرو من آل اشرید حلت به الارض اثقالها

آیا بعد از مرگ فرزند عمرو از

خاندان شـريد وزنه ها و ثقل های زمین بآن ساكن خواهد بود، قصد كرده باین مطلب كه از زمین برداشـته شده ثقل و وزنه ی بمرگ او بجهت عظمت و عزّت او و بعضـی گفته انـد یعنی مردگان بآن زینت داده انـد از حلیه كه بمعنای زینت است گرفته، شمر دل یربوعی گوید:

و حلت به اثقالها الارض و انتهی لمثواه منها و هو عفّ شمائله

یعنی ساكن شد در قبر خودش از زمین در حالی كه او دارای قلبی پاک از افعال ذمیمه بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۳

و ابن سائب یاد كرده كه زهیر بن ابی سلمی بیتی گفت آن گاه از گفتن بیت دیگرش عاجز ماند پس نابغه ذبیانی باو گذشت، پس باو گفت ای ابا امامه اجز، بخوان گفت، ما ذا، چی را، گفت

تزال الارض إمّا مت خفّا و تحیا ما حییت به ثقیلا نزلت بمسـتقرّ العز منها زمین از بین میرود و تو یا سبک بار مرده ای و یا زنده میشوی آن وقت كه زنـده شـدی ثقیـل و سـنگین بـار و وزین هستی و منزل كرده ای بمكان عزّت از آن زمین گفت، پس چی گفت بخدا قسم كه نابغه ذبیانی هم عاجز ماند كه بگوید و آمد كعب بن زهیر در حالی كه او جوان نورسـی بود، پس، پدرش باو گفت انشاد كن و بخوان پسر من گفت چی را پس اشعار مذكور را خواند، پس كعب گفت،

فتمنع جانبیهـا ان تزولاـ، پس باز میـدارد دو طرف او از اینكه از بین برود، (خلاصه تشبیه كرده عزّت را كه ثقل و وزنه معنوی است به ثقل و وزنه

جسمانی، یعنی هر گاه تو در زمینی فرود آیی و منزل کنی دو طرف زمین منع میکند تو را از اینکه از بین بروی مانند چیز سنگین که روی لباس گذارده میشود که باد آن را نبرد) پس زهیر به کعب گفت قسم بخدا که تو پسر من هستی.

و اوحی و وحی بیک معنی است عجاج گوید:

وحی لها القرار فاستقرت در این بیت اشاره بمگس عسل نموده که در قرآن فرموده (وَ أَوْحی رَبُّكَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ ...) وحی کرد بآن آرام شدن و منزل نمودن را پس قرار گرفت و آرام شد. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۴

اعراب: ... ص : ۲۲۴

عامل در (اذا) قول خدا فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ است و قول خدا خیرا منصوب است بنا بر تمییز بودن و بعضی گفته اند: عامل در اذا قول خدا (تُحَدِّثُ أَخْبارَها) میباشد، و یومئذ تکرار است یعنی اذا زلزلت- الارض تحدّث اخبارها، و بعضی گفته اند: تقدیرش اینست: و قال- الانسان یومئذ مالها تحدث اخبارها، پس گفته شود ذلک بانّ ربّك اوحی لها، و تحدث ممکن است بنا بر خطاب باشد، یعنی تحدث انت و ممکن است بنا بر تحدث هی که اشاره بزمین است باشد.

تفسیر: ... ص : ۲۲۴

خداوند سبحان بندگانش را از وحشتها و منظره های هولناك روز قیامت ترسانیده و فرمود:

(إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها) یعنی، آن گاه که حرکت دهد زمین را حرکت و تکان سختی برای بپا شدن روز قیامت چنان زلزله و تکانی که مقرّر شده برای آن، و ممکن است که اضافه زلزله بزمین برای این باشد که چون همه زمین را تکان میدهد بخلاف زلزله های معهوده ی که بعضی از مناطق میآید (چون زلزله طبس و لار و قزوین و قوچان و گرگان و ...) پس در قول خدا (زلزالها) تنبیه بر شدّت آن باشد.

(وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها) ابن عبّاس و مجاهد و جبائی گویند:

یعنی بیرون میفکند مردگان مدفون در آن را زنده بیرون میاندازد، برای پاداش و کیفر کردار.

و بعضی گفته اند: یعنی خارج مینماید و ظاهر میکند گنج ها و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۵

معادنی که در درون آنست، پس بر پشت خود میاندازد تا اهل موقف و محشر آنها را ببینند، و فایده آن اینست که گناهکاران وقتی آنها را ببینند حسرت میخورند و افسوس زیرا ایشان

معصیت کردند خدا را در آنها آن گاه آنها را گذاردند در حالی که آنها بینیاز نکند ایشان را از چیزی و نیز بآنها داغ کنند پیشانی و پهلو و پشت ایشان را.

(وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها) یعنی انسان از روی تعجّب میگوید چه شده که زمین میلرزد، ابی مسلم گوید: یعنی چیست برای زمین، اتفاق افتاده در آن چیزی که شناخته نشده است.

و بعضی گفته اند: مقصود از این انسان کافر است برای اینکه مؤمن معترف و مقرّ است بآن سؤال از زمین نمیکند، یعنی کافری که ایمان ببعث ندارد، میگوید چه چیز زمین را تکان داده و آن را باین حالت رسانیده است.

(یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها) در آن روز خبرهای خود را میدهد، یعنی خبر میدهد بآنچه بر آن عمل شده است، و در حدیث آمده که پیغمبر (ص) فرمود، آیا میدانید که اخبار آن چیست؟ گفتند خدا و پیامبرش داناست فرمود اخبار آن اینست که شهادت میدهد بر هر بنده و کنیز و هر مرد و زنی بآنچه در پشت آن انجام داده میگوید فلانی فلان کار را در فلان روز از فلان ماه انجام داده، این است اخبار آن.

و بنا بر این ممکنست که خدای تعالی در زمین ایجاد کلام کند و البتّه نسبت کلام بزمین داده مجازا و ممکنست که آن را قلب بحیوانی کند که قادر بر نطق و کلام باشد «۱» و ممکنست که ظاهر شود در آن چیزی که قائم

---

(۱)- میگویم در عصر حاضر که عصر فضا و اکتشافات است نیازی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۶

مقام کلام باشد، پس از آن تعبیر

بکلام نموده، چنانچه میگویند، چشمان تو گواهی به بیداری شب تو میدهد، و مانند قول شاعر:

(و قالت له العینان سمعا و طاعه) و چشمان او بوی گفت شنیدم و اطاعت میکنم، و گذشت امثال آن، و قول خدا:

(بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحی لَها) یعنی: زمین حدیث میکند و خبر می دهد پس میگوید بیگمان ای محمد پروردگار تو بزمین وحی کرده یعنی آن را خبر داده و معرّفی کرده آن را که اخبارش را بدهد.

و گفته شده، به اینکه میاندازد گنجها و مردگان را بر پشت خود، می گویند اوحی له و الیه یعنی انداخت بسوی او از جهتی که مخفی بود، فراء گوید، خبر میدهد از حوادثی که بر آن واقع شده بوحی و اذن خدا.

ابن عبّاس گوید: اذن میدهد خدا بزمین که خبر دهد بآنچه بر آن شده است.

(باین تأویلات نیست زیرا علوم امروز ثابت کرده که همه چیز دارای دستگاه گیرنده است مخصوصا زمین که کاملا تمام صداها و افعال را ضبط میکند و میبینی که نوار ضبط که یک چیز نازک و رقیق از جنس نایلون و نفط و یا غیره است بخوبی صداها را در خود ضبط میکند و بوسیله دستگاه ضبط صوت پس میدهد و هم چنین دستگاه تلویزیون چگونه همه حرکتها و افعال خوب و بد را ضبط و نشان همه مردمی که در مقابل آن نشسته اند میدهد پس زمینی که در باره اش فرمود، وَ فِي الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ چه مانعی دارد که مستقیما خود باذن خدا آنچه دیده و شنیده خبر دهد، مثنوی گوید:

جمله ذرّات روزان و شبان با تو میگویند در سرّ و عیان

ما سمعیم و علیم و باهشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم

(مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۷

و واحدی باسنادش مرفوعا بر بیعه الحرشی روایت نموده که گفت پیغمبر (ص) فرمود، محافظت کنید بر وضو (یعنی دائما و همیشه با وضو باشید) و بهترین اعمالتان نماز، و حفظ کنید خودتان را از زمین برای آنکه آن مادر شماست و هیچکس از شما نیست که عمل خیر یا شرّی انجام دهد مگر اینکه زمین خبر دهنده است بآن.

ابو سعید خدری گوید: هر گاه در صحرا بودی پس صدایت را باذان بلند کن که من از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که میفرمود نمی شنود جنّی و نه انسی و نه سنگی مگر اینکه گواهی بنفع او میدهند.

(یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً) در این روز مردم پراکنده و متفرّق مبعوث و صادر میشوند، یعنی مردم از موقف حساب و دادگاه الهی بعد از عرض اعمال بر میگردند در حالی که متفرّق و پراکنده اند، اهل ایمان جدا در یک طرف و اهل هر دین جدا بر حدّ و طرف دیگر، و این مانند قول اوست وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ، و قول خدا، یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ، در این روز آزرده خاطر میشوند.

(لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ) ابن عبّاس گوید: تا اینکه پاداش اعمالشان را ببینند و مقصود اینست که ایشان از پاسگاه و دادگاه الهی بر می گردند بطور پراکنده و جدا جدا تا آنکه در منازل خود از بهشت و یا آتش منزل نمایند.

و بعضی گفته اند: معنای رؤیت در اینجا معرفت و شناسایی بسبب اعمال است در این حالت و آن دیدن با چشم قلب است

و ممکن است که تأویل آن بر رؤیت چشم باشد بمعنای اینکه تا ببینند پرونده های اعمال

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۸

خودشان را، پس آنچه در آنست بخوانید که ترک نکرده و جا نگذارده هیچ صغیره و هیچ کبیره ای را مگر آنکه آن را بحساب آورده است.

(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ) یعنی: پس هر کس بوزن ذرّه ای از خیر عمل کند میبیند ثواب و پاداش آن را.

(وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ) یعنی، هر کس بوزن ذرّه ای کار بد انجام دهد می بیند آنچه مستحق میشود بر آن عمل از عقاب و عذاب، و ممکن است که باین آیه استدلال شود بر بطلان احباط و نابودی اعمال برای اینکه ظاهر آیه دلالت میکند بر اینکه هیچ کس عملی از طاعت و معصیت را انجام نمیدهد مگر اینکه پاداش داده میشود بر آن و آن اعمالی که معدوم و نابود باشد مجازاتی بر آن نیست، و برای ایشان نیست که بگویند ظاهر بخلاف مبنای شما و چیزیست که شما بسوی آن رفته اید در جواز عفو و بخشش از مرتکب کبیره، و این مطلب جهتش اینست که آیه مخصوص به اجماع است، پس تائب بدون خلاف آمرزیده و مورد عفو است، و نزد ایشان از شرایط معصیتی که مؤاخذه میشود، اینست که صغیره نباشد، پس بر ما نیز جایز است که شرط نمائیم در آن از آنهایی که مورد عفو میشود نباشد.

محمد بن کعب گوید: معنای آن اینست که، فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً در حالی که او کافر است می بیند ثواب عملش در دنیا در باره خودش و اهل

و مـال و فرزنـدانش تـا اینکه از دنیـا بیرون رود و نباشـد برای او نزد خـدا خیری وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ در حالی که او مؤمن است می بیند عقوبت آن را در دنیا در خودش و اهل و مال و فرزندانش تا اینکه از دنیا بیرون رود و نباشد برای او شرّی در نزد خدا.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۲۹

مقاتل گویـد: فمن یعمل مثقال ذرّه خیرا یره یوم القیمه فی کتابه هر کس بانـدازه وزن ذرّه کار خیر کنـد آن را در پرونده خود میبیند، پس به سبب آن خوشنود میشود، و هم چنین هر کس بقدر وزن ذرّه کار شرّ کند آن را در پرونده خود میبیند پس این پرونـده او را ناراحت میکنـد، گویـد و بوده است یکی از ایشان که عملش کم است اینکه ثواب بسیار داده شود و میگوید، ما پـاداش داده میشویم بنـا بر آنچه عطا میکنیم، و ما آن را دوست داریم، و یسـیر از آنچه دوست دارد و مسامحه بگناهان صـغیره می کنـد و میگویـد: قطعا خداوند و عده آتش داده بر اهل کبائر، پس خدا نازل فرمود این آیه را که ایشان را ترغیب نماید در قلیل از خیر و تحذیر نماید ایشان را از گناه کم.

و از ابی عثمان مازنی از ابی عبیده روایت کرده که صعصـعه بن ناجیه جد فرزدق (شاعر) وارد شد بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در جمعی از واردین بنی تمیم، پس گفت پـدرم فـدای تـو بـاد، ای رسـول خـدا، مرا وصـیّت خـوبی بفرمـا، فرمـود، تو را سفارش میکنم در باره مادر

و پـدرت و خویشان نزدیکت، گفت زیادتر بفرمائید ای رسول خدا فرمود، حفظ فرما میان دو لب و دو پای خود را (یعنی زبان و عورتت را از حرام حفظ کن) سـپس فرمود رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله چیست آنچه که بمن رسـیده که تو آن را نموده گفت، یا رسول اللَّه دیدم مردم را که در غیر راه هسـتند و ندانسـتم صواب و صـحیح کدام است جز آنکه دانسـتم ایشان بر آن نیسـتند، پس دیـدم ایشان را که دختران نوزاد خود را زنده بگور میکنند، پس دانسـتم که خدای ایشان چنین نفرموده، پس من نگذاشتم ایشان را که چنین کنند دختران نوزاد را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۰

زنده بگور نمایند و باندازه ای که قدرت و توانایی داشتم فدا دادم از آنها.

و در روایت دیگر اینکه صعصـعه شـنید آیه فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ گفت مرا کافی است، من باکی ندارم که نشنوم از قرآن جز این آیه را.

عبـد اللَّه بن مسـعود گویـد: محکم ترین آیه در قرآن این آیه است فَمَنْ یَعْمَـلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ تا آخر سوره و پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم آن را جامعه مینامید، و سـعد بن ابی وقّاص دو خرما تصدّق داد و سائل دست خود را گرفت یعنی بست، پس سعد گفت وای بر تو خدا از ما باندازه وزن ذرّه و خردل می پذیرد و حال آنکه در آن مثقالهایی هست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۱

سوره العادیات ... ص : ۲۳۱

اشاره

از ابن عباس و قتاده نقل شده که مدنی، و

بعضی هم گفته اند که مکّی است.

عدد آیات آن: ... ص : ۲۳۱

باجماع مفسرین یازده آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۳۱

ابی بن کعب از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود، هر کس آن را قرائت کند باو داده شود بعدد کسانی که در مزدلفه (شب عید اضحی) بیدار مانده اند و حاضر در عرفات شده اند، ده حسنه سلیمان بن خالد از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند و کسی که، و العادیات را قرائت کند و قرائت آن را ادامه دهد خدا او را با امیر المؤمنین علیه السلام در روز قیامت مخصوصا مبعوث نماید و در حجره آن حضرت از رفقای آن بزرگوار خواهد بود.

ترتیب: ... ص : ۲۳۱

این سوره بما قبل خود پیوسته برای آنکه در آن ذکر قیامت و پاداش شده اتّصال مانند بمانند، پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۲

[سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱] ... ص : ۲۳۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً (۱) فَالْمُورِياتِ قَدْحاً (۲) فَالْمُغِيراتِ صُبْحاً (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۵) إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلى ذلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَ فَلا يَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِي الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

ترجمه: ... ص : ۲۳۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند باسبان (که بوقت دویدن در جهاد) نفس میزنند نفس زدنی (به آوازی که همه و صهیل نیست بلکه آواز خود نفس است).

(۲) سوگند باسبانی که چون سم آنها بر سنگ برسد هنگام دویدن از آن سنگها آتش بر آید (۳) سوگند باسبانی که (سواران

بر آنها) بوقت سپیده دم غارت کننده اند (۴) پس آن اسبان (بوقت سپیده دم) در آن وادی غباری بر انگیختند.

(۵) پس آن اسبان در آن حال که دشمنان جمع بودند ایشان را در میان گرفتند (و اگر ضمیر «به») راجع بوقت صبح باشد معنی چنین است:

آن اسبان بوقت صبح گروهی از دشمنان را بمیان در آمدند).

(۶) حقّا که انسان نسبت به پروردگار خویش بسی ناسپاس است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۳

(۷) و البتّه خدای تعالی (بآدمی) بر این ناسپاسی گواهست (۸) و او بخاطر دوستی مال سخت بخیل است (۹) آیا آن آدمی نمیداند آن گه که مردگان از گورها بیرون شوند.

(۱۰) و آنچه در سینه هاست فراهم آید (۱۱) در آن روز پروردگار ایشان بطور قطع بحال ایشان آگاهست.

قرائت: ... ص : ۲۳۳

در شواذ قرائت ابی حیات فاثّرن، بتشدید ثاء، و قرائت علی (ع) و قتاده و ابن ابی لیلی (فوسّطن) بتشدید سین است.

دلیل: ... ص : ۲۳۳

ابن جنّی گوید فاثّرن مانند ابدین و أرین نقعا است چنانچه انسان اختیار میکند نقش و غیر آن را از آنچه را که ناظر ظاهر میکند و آن از تاثیر همزه فاء الفعل است، و اثرن بتخفیف از اثاره است، پس همزه زاید است و قول خدا فوسطن بتشدید معنایش میّزت به جمعا است یعنی آن را دو قسم و دو شق قرار دادیم و معنای وسطنه بتخفیف در میان و وسط گردیدن است.

لغات: ... ص : ۲۳۳

الضبح: یعنی، همهمه و نفس زدن اسبهاست در موقع دویدن.

و بعضی گفته اند: آن نفس تند زدن است در موقع دویدن، و ضبحت الخیل تضبح ضبحا و ضباحا، اسبها نفس تند زدند ... و بعضی گفته اند ضبح و ضبع بیک معنی است و آن اینست که نفسش بقدری در رفتن بکشد که مزیدی بر آن نباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۴

و اوری القادح النار یوری، آتش گیرانه و سنگ چخماخ آتش زد، ایراء آتش گرفتن یا برق زدن است آن گاه که برق بزند برق زدنی، و این آتش را آتش حباحب گویند برای ضعف آن. نابغه گوید:

یقد السلوقی المضاعف نسجه و یوقدون بالصفاح نار الحباحب

شمشیر من میشکافد و میبرد زره سلوقی را که رشته های آن ضخیم است و روشن میکنند برای سفیدگری آتش ضعیفی را، شاهد این بیت کلمه حباحب است و آن اسم مردی بود بسیار بخیل و آتش مطبخ او بسیار ضعیف بود برای اینکه مبادا میهمانها آن را به بینند و بخانه او بیایند، پس بآتش او مثل زدند، و تشبیه کردند آتش سم اسبها بآتش آن مرد برای ضعف آن.

النفع:

گرد و غبـاری که صـاحبش در آن فرو میرود چنـانچه در آب فرو میرود الکنـود: کفور و از آنست که زمین کنودی که در آن چیزی نمی روید و اصل در آن منع حق خیر است. اعشی گوید:

احدث لها تحدث لوصلک انّها کند لوصل الزائر المعتاد

تجدیـد کن برای وصل آن محبوبه را که تجدید کند برای وصل و رسـیدن به تو که البتّه او معتاد است بر منع کردن وصل زائر خویش، و گفته اند که او را کنده گفتند برای قطع کردن او وی را.

شأن نزول: ... ص : ۲۳۴

مقاتل گوید: پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله گروهی از اصحاب خویش را به عنوان شبیخون زدن بیک قبیله و تیره برانگیخت، پس منذر بن عمرو انصاری یکی از نقباء را برایشان امیر ساخت، پس برگشت آنها بطول انجامید.

منافقین گفتنـد، همه آنها کشـته شدنـد، پس خداونـد تعالی خبر داد از آنها ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۵

بقول خودش، وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً ...

و بعضـی گفته اند: این سوره وقتی نازل شد که پیغمبر (ص) علی (ع) را بسوی قبیله ذات السلاسل فرستاد، بعد از آنکه چندین بار دیگران را (مانند ابو بکر و عمرو و ...) فرستاده بود و همه با شکست مواجه شدند تا سپس پیامبر (ص) آن حضرت را اعزام فرمود، و از حضـرت ابی عبـد اللَّه (ع) هم در حـدیث طولانی همین روایت شـده گویـد: این غزوه را ذات السـلاسل نامیده اند برای آنکه جمعی از ایشان کشـته و جمعی هم اسـیر شدند، و اسـرای ایشان را محکم بریسمانهایی بستند مثل اینکه ایشان را در زنجیر بسته اند، و چون این سوره نازل شد، پیغمبر (ص)

با مردم بیرون رفته و نماز صبح را بجماعت خواندند و در آن سوره و العادیات را تلاوت کردند و چون فارغ شدند از نمازشان، اصحاب گفتند ما این سوره را نمی شناسیم، رسول خدا (ص) فرمود، آری علی (ع) بر دشمنانش پیروز شد و جبرئیل (ع) در این شب مژده این فتح را برای من آورد، پس علی (ع) بعد از چند روز غنائم جنگی و اسیران را آورد.

تفسیر: ... ص : ۲۳۵

(وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً) ابن عبّاس و عطاء و عکرمه و مجاهد و قتاده و ربیع گویند: این سواران در غزوه (ذات السلاسل) در راه خدا میدویدند گفتند، خداوند قسم خورده باسبان دونده ای که برای جنگ کفّار میدویدند و آنها نفسهای تند میکشیدند و آن طق و طقّ صدای سینه های آنهاست که در موقع دویدن شنیده میشود که نه شیهه است و نه همهمه و لیکن صدای نفس آنهاست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۶

از حضرت علی علیه السلام و ابن مسعود و سدی روایت شده که آنها شترانی بودند که هنگام رفتن بجنگ بدر در رفتن و دویدن گردنهایشان را میکشیدند و آنها نفس میزدند، و نیز روایت شده که آنها شتران حاج هستند که میدوند از عرفه بجانب مزدلفه (برای ادراک شب مشعر الحرام) و از مزدلفه بسوی منی میدوند، صفیه دختر عبد المطّلب (عمه پیامبر) گوید:

الا و العادیات غداه جمع بایدیها اذا سطع الغبار

بدان اسبان دونده صبحگاهان تماما با دستهایشان آن گه که گرد و غبار بلند شود، شاهد این بیت کلمه و العادیات است.

روایات در این باره مختلف است، از ابی صالح روایت شده که گفت

با عکرمه در باره آن صحبت کردم، پس عکرمه گفت، ابن عبّاس میگفت آنها اسبها هستند در جنگ، پس من گفتم علی علیه السلام فرمود: آنها شتران در حج هستند، و گفتم مولای من داناتر است که مولای تو کیست.

و در روایت دیگر ابن عبّاس گوید آنها اسبها هستند آیا نمی بینی که میفرماید (فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً) پس آیا گرد و غبار بغیر سمهایشان بلند می کنند و آیا شتر همانند اسب نفس میزند، علی (ع) میفرماید آن طور که تو گفتی نیست، البته ما را در جنگ بدر دیدی، و معنای خیل نیست مگر اسب کبود رنگ، مقداد بن اسود، و در روایت دیگر اسب مرثد بن ابی مرثد غنوی و از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت شده که گفت در بین آنکه ما در حجر اسماعیل نشسته بودیم که مردی نزد ما آمد و از وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً سؤال کرد، پس من باو گفتم گروهی هستند که در راه خدا غارت میبرند، سپس در شب منزل نموده و غذای خود را خورده و آتش خود را روشن میکنند، پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۷

از من جدا شد و خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام رفت در حالی که آن حضرت در کنار چاه زمزم نشسته بود، پس از الْعادِیاتِ ضَبْحاً سؤال کردم فرمود، آیا قبل از من از کسی پرسیدی؟ گفت آری از ابن عبّاس پرسیدم پس گفت، اسب سوارانی بودند که در راه خدا غارت زدند، گفت برو و او را بگو بیاید نزد من، پس چون خدمت آن حضرت رسید، فرمود فتوا میدهی برای

مردم بچیزی که علمی برای تو بآن نیست، قسم بخدا که در غزوه و جنگ اوّل اسلام بدر نبود با ما مگر دو اسب زبیر و مقداد بن اسود، پس چگونه العادیات اسب سواران بودند، بلکه الْعادِیاتِ ضَبْحاً شتر سواران از عرفه تا مزدلفه و از آنجا تا منی هستند.

ابن عبّاس گوید پس از قول خود بر گشتم بقول علی علیه السلام ...

(فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً) آنها اسب سوارانند که با بر خورد سم اسبهای ایشان بسنگ و زمینهای ریگستانی ایجاد برق و آتش میکنند.

بنا بر گفته عکرمه و ضحاك و بگفته مقاتل بر خورد سم اسبهایشان به سنگ تولید آتش میشود، ابن عبّاس گوید، زدن سم اسبها سمشان را بکوه اراده کرده که از آن آتش ظاهر میشود مانند فندك و سنگ چخماخ آن گاه که روشن میشود.

مجاهد گوید: اراده نموده حیله جنگجویان را در جنگها، عرب در وقتی که مردی اراده میکند که رفیق خود را گول بزند، میگوید، امّا و اللَّه اورین لك بزند، اما قسم بخدا که برای تو فندك میزند و با سنگ چخماخ روشن میکند، و ارو لأقدحن لك و مخالفت کرد (قدحا) که مصدر است با صدر کلام (فالموریات) از جهت لفظ و مجاز و تقدیر آن فالقادحات قدحا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۸

است.

و بگفته محمد بن کعب آن آتش افروختن در مشعر است، و بگفته عکرمه، آن زبانهای مردان است که از بزرگی سخنانشان و گفته هایشان آتش روشن میشود.

(فَالْمُغِیراتِ صُبْحاً) اراده نموده از آن اسب سوارانی که در وقت صبح بر دشمن شبیخون میزند، و البته وقت صبح را یاد نموده است

برای اینست که ایشان در شب بطرف دشمن میرفتند، و صبح بر آنها وارد شده و آنها را بقتل رسانیده و یا اسیر کرده و اموالشان را بغارت میبردند، و این قول بیشتر از مفسّرین است. و محمد بن کعب گوید اراده نموده شترانی را که در روز قربان سواران خود را از جمع (مشعر الحرام) بمنی بلند میکنند و سنّت این است که بلند نشوند بسواران خود تا صبح شود.

و الاغاره: سرعت سیر و شتاب در سفر است و از آنست قول ایشان اشرق ثبیر کما نغیر (مردم حجاز و حجاج هنگامی که میخواستند از مشعر- الحرام بمنی حرکت کنند در روز قربان بکوه ثبیر که کوه های بلند آنجاست میگفتند ای ثبیر همانطور که ما زود و تند میرویم تو هم تند بنور آفتاب روشن شو).

(فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً) میگویند: گرد و دود بلند شد، و اثرنه، یعنی او را تهییج نمودم و هاء در به بر گشتش به معلوم یعنی مکان یا وادی مقصودش اینست، پس البته تهییج کردند بمکانی که دویدن آنها گرد و غبار داشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۳۹

(فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً) یعنی بدویدنشان باین مکان در میان جمع دشمن واقع شدند و ایشان انبوهی جمعیّت بودند، محمد بن کعب گوید مقصود از جمع منی است.

(إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ) ابن عبّاس و قتاده و حسن گویند، این جواب قسم است و کنود بمعنای کفور نعمتهای خدایی است.

کلبی گوید: کنود بزبان کنده و حضرموت بمعنای عاصی و بزبان مضرّ و ربیعه و قضاعه بمعنای کفور است.

حسن گوید: کنود آنست که نعمتها را از یاد برده و

عیبها را میشمرد. و بعضی از شعراء همین معنی را گرفته و گفته است:

یا ایّها الظالم فی فعله و الظلم مردود علی من ظلم. ای آنکه ستمکار در افعال و کردارت هستی و ستم بازگشتش بر کسی است که ستم و ظلم نموده است.

الی متی انت و حتّی متی تشکوا المصیبات و تنسی النعم

تا کی و تا چند تو از مصیبتها شکایت کرده و نعمتها را فراموش میکنی.

ابو امامه از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود آیا میدانید کنود کیست، گفتند آنست که تنها میخورد و میهمان را دور میکند و بندگان و غلامان خود را میزند، و بگفته عطاء کنود آنست که در مصائب، و حوادث و سختیها چیزی بخویشانش نمیدهد، و بگفته ابو عبیده کنود آنست که خیر و احسانش کم است.

(وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ) ابن عبّاس و قتاده و عطاء گویند، یعنی و البته خدا بر کفرشان هر آینه گواه است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۰

و بعضی گفته اند: که هاء بانسان بر میگردد، و مقصود اینست که انسان در روز قیامت بر نفس خودش گواهی میدهد به کنود بودن او در دنیا، پس بدرستی که اگر از او از نعمت بپرسی بیشتر آن را یاد نمی کند ولی تمام مصائب خود را میگوید و تعریف میکند و آن معنا گفته حسن است.

(وَ إِنَّهُ) و بیگمان انسانی (لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ) حسن گوید یعنی بخاطر دوستی خیری که آن مال است شدید، یعنی برای خاطر آن مال بخیل و ممسک است و منع میکند از مالش حق خدای

تعالى را، به شخص بخيل ممسك شديد و متشدّد ميگويند، طرفه گويد:

ارى الموت يعتام الكرام يصطفى عقيله مال الفاحش المتشدّد

مى بينم مرگ را كه اختيار ميكند مردان برگزيده و بهترين مال بخيلان و ممسكين را، شاهد اين بيت كلمه متشدّد است كه به بخيل گفته ميشود.

فراء گويد: يعنى و آن انسان هر آينه بمال علاقه و محبّت شديدى دارد، و ابن زيد گويد: خداى سبحان مال را خير ناميده است و حال آنكه ممكن است مال خبيث و حرام باشد و ليكن مردم آن را خير ميشمارند، پس همين طور جهاد را سوء ناميده اند، و فرمود، سويى يعنى قتالى آنها را فرا نگرفته و حال آنكه آن در نزد خدا سوء نيست، براى اينكه مردم آن را سوء مينامند، و خداوند سبحان آن را بر طريق تذكر و بيم دادن فرمود.

(أَ فَلا يَعْلَمُ) آيا اين انسانى كه آن را توصيف كرديم نميداند.؟

(إِذا بُعْثِرَ ما فِي الْقُبُورِ) يعنى آن گه كه مبعوث شوند مردگان و زنده شوند و از گورها بيرون آيند، و مانند آنست بحشر، در معنى.

(وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ) يعنى مشخّص گردد آنچه در آنست از خير

و شركت، و بگفته بعضى ظاهر كند آنچه در سينه ها مخفى شده است تا اينكه پاداش داده شوند بر اعمال پنهانى چنانچه پاداش داده ميشوند بر اعمال آشكارا.

(إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ) زجاج گويد: خداوند سبحان به ايشان خبر داده است در اين روز و در غير اين روز و ليكن خداوند در اين روز ايشان را بر كفرشان مجازات نمايد، و

مجازات هم نمیکنـد مگر بعلمش به احوال و اعمـال ایشان وماننـد آنست قول خـدا (أُولئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ) آن گروهند، آن کسانی که خدا میداند آنچه در دلهای ایشان است و معنایش اینست ایشان آنهایی هسـتند که خدا مجازات ایشان را ترک نمیکنـد، و در این اشاره است، بمنع کردن و بیم دادن، پس جدّا- وقتی انسان دانست که خالق او تمام اعمال او را می بیند و سایر افعال او را میداند و آن را درست دانست بدون شک خود را از گناهان باز می دارد.

ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۲

سوره قارعه ... ص : ۲۴۲

اشاره

(مکّی است) یازده آیه کوفی و حجازی، و هشت آیه بصری و شامی است.

اختلاف آیات آن: ... ص : ۲۴۲

در سه آیه است، الْقارِعَةُ اوّل کوفی است، ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ، و خَفَّتْ مَوازِينُهُ هر دوی آنها حجازی و کوفی است.

فضیلت آن: ... ص: ۲۴۲

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خداوند پرونده او را در روز قیامت بسبب آن سنگین نماید.

عمر و بن ثابت از ابی جعفر علیه السـلام روایت نموده که فرمودنـد: هر کس القارعه را تلاوت کنـد خداوند او را از فتنه رجال که باو ایمان آورد و از چرک دوزخ در روز قیامت در امان قرار دهد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۴۲

این سوره متّصل بسوره جلوتر شده اتّصال مانند بمانند، پس البتّه هر دو آن سوره در ذکر قیامت است، پس فرمود:

ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۳

[سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱] ... ص : ۲۴۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْقارِعَةُ (۱) مَا الْقارِعَةُ (۲) وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ (۴)

وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ (۷) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ

وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ (۱۰) نارٌ حامِيَةٌ (۱۱)

ترجمه: ... ص : ۲۴۳

بنام خداوند بخشاينده مهربان (۱) روز كوبنده (مراد روز قيامت است كه دلها بهول و هراس كوبيده ميشود) (۲) كوبنده چيست؟ (۳) تو را چه چيز دانا كرد (تا بدانى) كه كوبنده چيست؟ (۴) روزى كه مردم از شدّت رستاخيز، مانند پروانه ها پراكنده باشند.

(۵) و كوه ها (از هول آن روز) چون پشم رنگين حلّاجى شده بگردد (۶) و امّا هر كه وزنهاى اعمال او (بكارهاى شايسته) گران و سنگين آيد (۷) او در زندگى پسنديده است (۸) و امّا هر كه سنجش كردار او (از حسنات) سبك باشد (۹) پس جاى او هاويه است (۱۰) و چه چيز تو را دانا گردانيد كه هاويه چيست (۱۱) آن آتشى است در غايت گرمى.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۴

قرائت: ... ص : ۲۴۴

از ابى عمرو روايت شده كه او القارعه را در قرائت اماله داده و حمزه و يعقوب در وصل ماهى خوانده و ديگران ما هيه باثبات ياء خوانده اند و اختلاف در وقف نكرده اند كه آن با هاء خوانده ميشود.

دليل: ... ص : ۲۴۴

ابو على گويد: اماله قارعه اگر چه متعلى در آن مفتوحا جايز است و جهتش اين است كه كسره راء بر آن غالب شده، پس آن را اماله داده، و گاهى اماله داده شده چيزى كه از آن دور بوده مثل قادر و سيبويه پنداشت كه اين لغت قبيله اى است كه عربيّت آنها پسنديده است و همين طور طارد و طاهر و اماله تمام اينها جايز است هر گاه راء مكسوره باشد، سيبويه گويد، كه اصحاب اين لغت در اشعار خود گفته اند:

عسى اللَّه يغنى عن بلاد ابن قادر بمنصهر جون الربّاب سكوب

اميد است كه خداى بينياز گرداند از بلاد پسر قادر به ابرهاى سفيد بارنده اى كه آب جارى سازد، شاهد اين بيت كلمه قادر است، و سيبويه در الكتاب خود گويد، ما از كسانى كه مورد اعتماد ما بودند شنيديم كه بعضى از عربها ميگفتند (به ندبه بن خشرم)

عسى اللَّه يغنى ...

و امّا قول خـدا، ما هيه، پس وقف ميشود بهاء براى اينكه آن هاء فاصـله است و فاصـله ها هم موارد وقف ميباشد چنانچه اواخر ابيـات هم چنين است، و اين از چيزهـايى است كه تقويت ميكنـد حـذف يـاء را از يسـر و آنچه مشـابه آنست آيا نمى بينى كه ايشان ياء را حذف كرده اند از مثل قول:

و لانت تغرى ما خلقت و بعض الفتوم يخلق ثم لا يغرى

ترجمه مجمع

البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۵

و هر آینه تو هر کاری را که قصد کردی انجام میدهی ولی غیر تو قصد می کند ولی انجام نمیدهد، این بیت از زهیر بن ابی سلمی است در قصیده ای که در آن مدح کرده هرم بن سنان و شاهد آن کلمه نغری و یغری است که یاء را در آن حذف نموده اند.

لغات: ... ص : ۲۴۵

القارعه: گرفتاری و ناراحتی چنان که دل را از ترس بشدّت میکوبد و القرع: زدن بشدّت اعتماد است، قرع یقرع قرعا، و از آنست مقرعه کوبه، و تقارع القوم فی القتال هنگامی که همدیگر را بضرب شمشیر میزدند و القرعه مانند فال زدن است و قوارع الدهر، بلیّات و گرفتاریهای روزگار است.

الفراش ملخهایی است که گسترده میشود و بر یکدیگر سوار میشوند و آن غوغاء ملخ است (از فراء).

المبثوث: پراکنده در اطراف مثل اینکه حمل شده اند بر رفتن در آن جهات، و البثّ: تفریق و پراکنده کردن است، و البثه الحدیث آن گاه که باو حدیث گوید مثل آنکه شخصا آن را پیش دو نفر قرار داده است.

العهن: بمعنای پشم گوناگون و رنگارنگ است میگویند عهن و عهنه.

عیشه راضیه: یعنی زندگی پسندیده فاعل بمعنای مفعول است، و بعضی گفته اند: یعنی صاحب خشنودی مثل قول ایشان فلان نابل یعنی صاحب نبل گوید:

و غررتنی و زعمت انّک لابن بالصّیف تامر

و فریب دادی مرا و گمان کردم که تو در تابستان صاحب شیر و صاحب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۶

خرمایی.

کلینی لهم یا امیمه ناصب و لیل و اقاسیه بطی ء الکواکب

مرا واگذاری امیمه برای اندیشه و همّی که از

دشمن و صاحب عداوت دارم و شبی که (مانند شب یلدا) طولانی و ستارگانش بکندی سیر میکند، شاهد این بیت کلمه ناصب است که بمعنای ذی نصب آمده است.

و هاویه: از نامهای دوزخ است و آن گودال چنانیست که عمق و گودی آن معلوم نیست.

الاعراب: ... ص : ۲۴۶

الْقارِعَةُ مبتداء و ما مبتداء دوّم و ما بعد آن خبر آنست و حقیقت آن این است، القارعه ما هی لیکن خدای سبحان آن را برای عظمت و بزرگی مقام آن تکرار نمود و مانند آنست قول خدا، لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ، و جمله خبر مبتداء اوّل است و ممکن است که القارعه مبتداء و الناس خبر آن باشد، بمعنای اینکه قارعه در این روز خبر میدهد، پس قول خدا مَا الْقارِعَةُ وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ، اعتراض باشد و ممکن است که تقدیرش این باشد این امر واقع میشود در روزی که مردم مانند ملخهای پراکنده اند.

تفسیر: ... ص : ۲۴۶

(الْقارِعَةُ) نامی از نامهای روز قیامت است برای اینکه دلها را به سبب دلهره میکوبد و دشمنان خدا را بعذاب و شکنجه میکوبد.

(مَا الْقارِعَةُ) این بزرگداشت مقام روز قیامت و بیم دادن امر آن قارعه است و چه چیز است قارعه، سپس پیغمبرش (ص) را به تعجّب

انداخته و فرمود:

(وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ) میفرماید ای محمد تو نمیدانی حقیقت امر آن و کنه وصف آن بطور تفصیل و مشروح چیست، و البتّه آن را بطور اجمال و مختصر میدانی، سپس خداوند سبحان آن را بیان کرد که چه وقت میشود، پس فرمود:

(يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ) روزی که مردم مانند ملخ پراکنده هستند، تشبیه فرموده، مردم را در روز انگیزش و قیامت بآن ملخهایی که در آتش هجوم برده و ریخته میشوند، قتاده گوید آن پرنده ای است که در آتش و چراغ میفتند (پروانه) ابو عبیده گوید، آن پرنده ئیست

که نه مگس است و نه پشه زیرا آنها هر گاه برانگیخته میشوند بهم می ریزند، پس فراش ملخ یا پروانه وقتی که پرید و جست بیک طرف متوجّه نمیشود، پس این آیه دلالت میکند بر اینکه ایشان در روز قیامت ترسیده و در مقاصد و هدفها بر حجّتهای مختلفی متوجه میشوند، و این مانند قول خدا کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ است.

(وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) و میباشد کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده و معنایش اینست که کوه ها از جای خود حرکت کرده و سبک سیر میگردند، سپس خداوند سبحان احوال مردم را یاد نموده و فرمود:

(فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ) پس امّا آنکه حسناتش وزین تر و خوبیهایش بیشتر باشد.

(فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ) پس او در زندگی خوشی است یعنی معیشتی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۸

که پسندیده و صاحب آن خشنود است.

(وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ) و امّا آنکه حسناتش سبک و طاعاتش کم است و گفتار در حقیقت وزن و میزان و اختلاف در آن ذکرش در جلوتر از این کتاب گذشت، و خداوند سبحان حسنات را در دو موضع یاد کرده ولی وزن سیّئات را یاد نکرده برای اینکه وزن عبارتست از قدر و مقام و گناه قدر و مقامی ندارد، و قدر و مقام فقط برای حسناتست، پس مثل اینکه معنایش چنین باشد، پس امّا آنکه قدرش در نزد خدا بزرگ باشد برای زیادی حسناتش و آنکه قدرش نزد خدا سبک باشد برای سبکی حسناتش.

(فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ) یعنی جایگاهش دوزخ و مسکنش آتش است و البتّه آن را امّه، و مادرش نامیده برای اینکه بسوی

آن پناه میبرد چنانچه فرزند بمادرش پناهنده میشود، و برای اینکه اصل سکون و پناه بردن بمادران است.

قتاده گوید: آن کلمه ای عربی است که وقتی مردی در امر سختی واقع میشد میگفتند پناه بمادرش برد.

ابی صالح گوید: فرمود، فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ برای اینکه گنهکار با کلّه اش در آتش سرنگون میشود، و بعضی گفته اند سقوط میکند در آتش و آتش مهواه و محلّ سقوط گنهکارانست و بقدری گود و عمیق است که عمق و ته آن معلوم نیست، سپس خداوند سبحان فرمود:

(وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ) این تعظیم و بزرگداشت امر آن آتش است اراده کرده که تو نمی دانی تفصیل آن و انواع عقابها و عذابها و شکنجه های آن را اگر چه فی الجمله و بطور اجمال بدانی، و هاء در هیه برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۴۹

وقف است، سپس آن را تفسیر کرده و فرمود:

(نارٌ حامِيَةٌ) یعنی هاویه آتشی است که حرارت آن بسیار شدید است «۱».

---

(۱)- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ص ۳۶۷ گوید:

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ حدیث کرد ما را ابن مؤمن به اسنادش از ابن عبّاس که اوّل کسی که کفّه حسناتش در روز قیامت در میزان سنگین آید، علی بن ابی طالب علیه السلام است و جهتش آنست که در میزان آن حضرت جز حسنات چیز دیگر نیست و کفه سیئات او خالی است و در آن هیچ سیّئه و گناهی نیست، زیرا که آن حضرت چشم بهم زدنی خدا را معصیت نکرده است، و این است قول خدای تعالی:

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ: یعنی در

عیشی در بهشت که پسندیده است زندگی در آن. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵۰

سوره تکاثر ... ص : ۲۵۰

اشاره

مدنی و بعضی گفته اند مکّی و آیاتش باتّفاق هشت آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۵۰

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند. خدا نعمتهایی را که بر او انعام فرموده در دار دنیا، محاسبه اش نکند و باو عطا فرماید اجر هزار آیه را.

شعیب عقرقوقی از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس سوره، الهیکم التکاثر را در نماز واجبش بخواند نوشته شود برای او ثواب و اجر صد شهید و کسی که در نافله اش بخواند برای او ثواب پنجاه شهید است و کسی که در نماز فریضه اش بخواند چهل صف از فرشتگان باو اقتدا کرده و با او نماز بخوانند.

از درست از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که گفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود کسی که الهیکم التکاثر را در موقع خوابش بخواند از فتنه و فشار قبر مصون بماند.

توضیح و وجه ارتباط آن با سوره قبل: ... ص : ۲۵۰

خداوند سبحان در آن سوره از صفت قیامت خبر داد و در این سوره هم یاد نمود که تکاثر غفلت از قیامت می‌آورد: پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵۱

[سوره التكاثر (۱۰۲): آيات ۱ تا ۸] ... ص : ۲۵۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

ترجمه: ... ص : ۲۵۱

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) فزونی جستن یا خود نمایی (باموال و اولاد بسیار) شما را (از یاد خدای تعالی) سرگرم ساخت (۲) تا وقتی که در گورستان رسیدید (۳) نه چنین است (که همّت شما مصروف جمع مال شود) بزودی (بوقت مرگ عاقبت این افتخار را) خواهید دانست (۴) پس نه چنین است (باید از این کار باز ایستید) بزودی خواهید دانست.

(۵) نه چنین است اگر بدانستن یقین بدانید (که چه در پیش دارید خود نمایی نمیکنید) (۶) بخدا سوگند بطور مسلّم دوزخ را خواهید دید (۷) سپس دوزخ را به چشم به بینید دیدنی که آن نفس یقین است (۸) سپس در آن روز از نعمتهایی که بدان مشغول شدید پرسش شوید.

قرائت: ... ص : ۲۵۱

ابن عامر و کسایی لترونّ بضم تاء قرائت کرده و از علی علیه السلام ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵۲

همین روایت شده است ولی دیگران لترون بفتح خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۲۵۲

ابو علی گوید: کسی که لترونّ بضم تاء گفته، پس رأی فعل متعدی بیک مفعول است می گویی رأیت الهلال چنانچه می گویی لبست ثوبك پس هر گاه فعل را با همزه نقل کردی مفعول دیگری زیاد شود می گویی أ رأیت زیدا الهلال، پس چون این فعل را برای مفعول بنا کردی می گویی اری زیدا الهلال و همچنین لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ.

لغات: ... ص : ۲۵۲

الالهاء: رفتن بسوی لهو و غفلت گریست.

و اللهو: منصرف شدن بطرف تمایلات و هواهای نفسانی، گفته میشود لها یلهو لهوا و لهی عن الشی ء یلهی، و از آنست قول ایشان، پس هر گاه چیزی بخدا اختیار شود از خدا غافل شده است.

التکاثر: تفاخر بزیادی مناقب است میگویند: تکاثر القوم آن گه که مالشان را از راه مناقب و مفاخر خوانی بدست آورند.

الزیاره: آمدن مکانست مثل آمدن محل مألوف بدون اقامت، زاره یزوره زیاره و از آنست زور تزویر آن گه که خطّی تشبیه شود به اینکه خیال شود که آن خط فلانی است و حال آنکه نباشد، و المزوره از این مادّه مشتق است، و فرق بین نعیم و نعمه اینست که نعمه مانند انعام است در متضمن بودن معنای منعم انعم انعاما و نعمه و هر دوی آنها موجب شکر است و نعیم چنین نیست، زیرا که آن از نعم نعیما است، پس اگر این را برای خودش کند هر آینه نعیمی است که موجب شکر نمیشود، و امّا نعمه بفتح

نون، پس از نعم بضم عين آن گه که نرم شود.

اعراب: ... ص : ۲۵۳

كلاـ حرف است و اسم نيست و متضمّن بودن معناى ارتدع، خود دارى شد دلالت نميكند بر اينكه آن مانند صه بمعناى اسكت و مه، بمعناى اكفف دست نگهدار است آيا نمى بينى كه امّا متضمّن معناى مهما يكن من شى ء است و آن حرف است، پس همين طور كلاـ شايسته است كه حرف باشد، كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ جواب (لو) محذوف است و تقديرش لما الهاكم التكاثر و عِلْمَ الْيَقِينِ مصدر و بعضى گفته اند آن

قسم است و تقدیرش، و علم الیقین لترون الجحیم، یعنی عذاب دوزخ و جحیم را پس عذاب حذف شده برای اینکه دیدن جحیم وعید و تهدید نیست بلکه وعید بدیدن عذاب جحیم است و تقدیرش در اعراب علم خبر یقین است، پس مضاف حذف شده و مانند آنست حب الحصید، و جایز نیست همزه در واو لترون و لترونها بنا بر قیاس أثوب در اثوب واعد در وعد برای اینکه ضمّه در اینجا عارضی است برای التقاء ساکنین و ضمّه لازمی نیست و امّا عَيْنَ الْيَقِينِ، پس انتصاب آن نیز انتصاب مصدر است چنانچه می گویی رأیته حقا، حقیقه او را دیدم و تبینته یقینا و رؤیت در اینجا بمعنای مشاهده است چنانچه خداوند سبحان فرمود، وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها، و نیست هیچ یک از شما مگر اینکه وارد دوزخ شود.

شأن نزول: ... ص : ۲۵۳

قتاده گوید: این سوره در باره یهود نازل شده وقتی که گفتند ما از بنی فلان بیشتر و بنو فلان از فرزندان فلانی زیادترند، این تفاخر سرگرم کرد

ایشان را تا اینکه گمراه مردند، و بگفته ابی بریده، نازل شده در طائفه ای از انصار که با یکدیگر تفاخر میکردند.

مقاتل و کلبی گویند: این سوره نازل شده در قبیله ای از قریش اولاد عبد مناف بی قصی و فرزندان سهم بن عمرو مفاخرت کردند بکثرت، و اشراف خود را شمردند، پس اولاد عبد مناف بیش از آنها شدند، سپس آنها گفتند مردگانمان را میشماریم تا اینکه رفتند و قبور را دیدند و آنها را شمردند و گفتند این قبر فلان، پس بنو سهم بیشتر شدند از بنی

عبد مناف، زيرا ايشان در جاهليّت بيشتر از ديگران بودند.

تفسير: ... ص : ٢٥۴

(أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ) يعنى مشغول كرد شما را از طاعت خدا و از ذكر آخرت تكاثر باموال و اولاد و مفاخرت بزيادى آنها.

(حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ) حسن و قتاده گويند: يعنى تا مرگ شما را بر اين حالت دريابد.

جبائى گويد: تا اينكه بر اين حالت بدون توبه بميريد و از دنيا بيرون رويد.

و بعضى گفته اند: الهيكم، سرگرم كرد شما را مباهات به زيادى مال و عدد از تفكّر كردن امر خدا تا اينكه مردگان قبور را هم شمرديد، و قتاده از مطرف بن عبد اللَّه شخير از پدرش روايت كرده كه گفت خدمت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله رسيدم و آن حضرت سوره الهيكم التكاثر را مى خواند فرمود، فرزند آدم ميگويد، مال من مال من، و حال اينكه نيست براى تو از مال تو مگر آنچه خوردى و نابود كردى يا پوشيدى، پس كهنه

كردى يا تصدّق دادى پس گذشتى، اين روايت را مسلم در صحيح خود نقل كرده، سپس خداوند تعالى اين مطلب را برايشان رد كرد، و فرمود:

(كَلَّا) يعنى امر آن چنان كه شايسته و سزاوار است كه بر آن تكاثر كنيد نيست، سپس ايشان را بيم داده و فرمود:

(سَوْفَ تَعْلَمُونَ) بزودى ميدانيد، سپس اين را تأكيد نموده و تكرار فرمود، و گفت:

(ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) حسن و مقاتل گويند آن وعيد بعد وعيد بيم بعد از بيم است، هر آينه معناى سوف تعلمون بزودى ميدانيد عاقبت مباهات و تكاثر شما چيست آن گاه كه مرگ بشما فرود

آمد.

زر بن حبيش از على عليه السلام روايت نموده كه معناى آن سوف تعلمون فى الحشر است بزودى شما در حشر خواهيد دانست، گويد، ما هميشه در عذاب قبر شك ميكرديم تا اينكه أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ تا قول خدا كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ نازل شد، اراده فرمود، در قبر، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ بعد البعث و روز قيامت.

و بعضى گفته اند: مقصود اينكه كلا سوف تعلمون آن گه كه ديديد بهشت و مكان ابرار و نيكان را ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، آن گاه ديديد مأوى و جايگاه گنهكاران را، و عرب تأكيد ميكند بكلّا و حقا.

(كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ) نه چنانست اگر ميدانستيد بدانستن علم يقين، اين كلام و سخن ديگر است ميفرمايد، اگر ميدانستيد امر را دانستن يقينى هر آينه مشغول ميداشت شما را آنچه ميدانستيد از تفاخر و مباهات كردن بعزت و كثرت مال و اولاد و فاميل، و علم اليقين آن علميست كه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵۶

سينه و قلب انسانى بعد از اضطراب شك در آن بسبب آن خنك مى شود، و براى همين خداوند تعالى توصيف به اينكه او متيقن است نميشود، سپس خداوند سبحان وعيد ديگرى را شروع كرد و از سر گرفت، و فرمود:

(لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) مقاتل گويد، بر قصد قسم، يعنى هنگامى كه جهنّم ظاهر شود پيش از آنكه داخل آن گردند.

(ثُمَّ لَتَرَوُنَّها) يعنى بعد از آنكه داخل آن شدند آن را البته خواهند ديد (عَيْنَ الْيَقِينِ) يعنى، به چشم و ديده يقين چنانچه ميگويند حق اليقين و محض اليقين و معناى آن ثمّ لترونها بالمشاهده، يعنى سپس هر آينه البتّه آن را خواهيد

دید بمشاهده دیدگانتان آن گاه که داخل آتش شده و بآن عذاب شدید.

(ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ) آن گاه از آن نعمتهایی که در دنیا داده شده بودند پرسیده میشود.

مقاتل گوید، یعنی، کفّار مکّه در دنیا در خیر و نعمت بودند، پس در روز قیامت سؤال میشوند از شکر آنچه در آن بودند، زیرا وقتی غیر خدا را پرستیدند و باو شرک ورزیدند شکر صاحب نعمت را که خدا باشد بجا نیاوردند، پس عذاب میشوند برای ترک شکر و این قول حسن است گوید:

سؤال از نعمت نمیشود مگر اهل آتش و بیشتر از مفسّرین گفتند که معنی اینست، سپس هر آینه سؤال میشوید ای گروه مکلّفین از نعمت، قتاده گوید: البتّه خدا پرسنده است هر صاحب نعمتی را از آنچه بر او نعمت داده است.

سعید بن جبیر گوید: مراد از نعیم که از آن پرسیده میشود مأکول و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵۷

مشروب و غیر آنها از لذائذ است.

عکرمه گوید: مقصود از نعیم صحه و تندرستی و فراغت خاطر است و تأیید میکند آن را روایتی که ابن عبّاس از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نموده که فرمودند: دو نعمت است که بسیاری از مردم از آن دو مغبون هستند:

۱- صحت ۲- فراغت.

عبد اللّه بن مسعود و مجاهد گویند: نعیم امنیّت و سلامتی است و این معنی از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) هم روایت شده است.

و بعضی گفته اند: از هر نعمت سؤال میشود مگر آنچه را که حدیث تخصیص داده و آن قول آن حضرت است که فرمود سه چیز است که بنده از آن سؤال

نمیشود ۱- پارچه ای که عورت او را بپوشانـد ۲- نانی که سدّ جوع و گرسنگی او نماید ۳- خانه ای که او را از گرما و سـرما حفظ نماید.

روایت شـده که بعضـی از اصـحاب پیغمبر (ص) آن حضـرت را با جماعتی از صـحابه مهمان نمود، پس در نزد او خرما و آب خنکی یافتند، پس خوردند پس چون بیرون رفتند، فرمود این از آن نعمتهایی است که از آن سؤال نمیشوید.

و عیاشـی باسـناد خودش در حـدیث طولانی روایت کرده که ابو حنیفه از حضـرت ابی عبـد اللّه صادق علیه السـلام از این آیه پرسـید، پس امام باو فرمود، ای نعمان نعیم نزد تو چیست گفت، قوتی از طعام گنـدم و آب خنک پس آن حضـرت فرمود: هر آینه اگر خـدا تو را روز قیامت در برابر خود نگه دارد تا سؤال کنـد از هر خوراکی که خورده ای و از هر آبی که آشامیده ای هر آینه توقّف تو در پیش خـدا بطول انجامـد، گفت فـدایت شوم، پس نعیم ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۵۸

چیست؟ فرمود مـا اهـل بیت نعیم چنانی هستیم که خـدا بما بر بنـدگانش انعام فرموده و به برکت ما خـدا ائتلاف و دوستی بین بنـدگانش انـداخته بعـد از آنکه همه بـا هم مختلف بودنـد و به برکت ما خـدا میان دلهای آنها الفت داده و ایشان را برادر هم گردانیـده بعـد از آنکه بـا هم دشـمن بودنـد و بسبب مـا خـدا ایشان را باسـلام هـدایت نموده و آن نعمت چنانیست که منقطع نمیشود، و خدا پرسنده ایشانست از حق نعیم چنانی که خدا انعام فرمود بواسطه آن برایشان و آن

پیغمبر (ص) و عترت او میباشد «۱».

---

(۱)- محدث بحرینی در تفسیر برهانش بیست و یک مسند و مرسل از پیغمبر (ص) و خاندان رسالت ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر و بیان آیه شریفه: (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ) ذکر کرده که در اغلب آنها معصومین علیهم السلام فرموده اند مراد از نعمتی که از آن البته- پرسیده میشود، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

پیروی شاعر معاصر گوید:

نعمتی نبود نکوتر از ولای مرتضی این و لا ما را ذخیره از برای محشر است

و نیز گوید:

دل بغیر از شاه مردان با کسی سودا ندارد بی (ولای مرتضی) دل داشتن معنی ندارد

خواست گر روزی رود از این سرا با زاد و توشه بهتر از حبّ علی در دست خود کالا ندارد

روز رستاخیز مغزش از حرارت می گدازد هر که در (ظل همایون علی) مأوی ندارد

دنباله پاورقی صفحه بعد:

۱- دنباله پاورقی از صفحه قبل:

گر نباشد در کفش پروانه امضاء مولا راه بر او بسته جا در عالم بالا ندارد

چون بخواهد بار یا خود را رهاند هاتف غیب بانگ بر او می زند پروانه ات امضاء ندارد

با (کلام اللّه ناطق) هر که در افتد ور افتد نیست تردیدی در آن امروز یا فردا ندارد

ذات بی همتایی تفسیر قرآن مجیدش در همه کون و مکان جز چارده دانا ندارد

(مترجم)

سوره العصر ... ص : ۲۶۰

اشاره

مکّی است، و باتّفاق مفسّرین سه آیه است.

اختلاف آن: ... ص : ۲۶۰

در دو آیه، وَ الْعَصْرِ غیر مکی و مدنی اخیر بالحق مکی و مدنی اخیر

فضیلت آن: ... ص : ۲۶۰

در حدیث ابی بن کعب است، که هر کس آن را قرائت کند خداوند ختم فرماید برای او بصبر و در روز قیامت با اصحاب حق بوده باشد.

حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در نوافلش و العصر را قرائت کند خداوند او را در روز قیامت برانگیزد در حالی که چهره و صورتش درخشنده و لبانش پر خنده و چشمانش روشن تا داخل بهشت گردد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۶۰

خداوند سبحان آن سوره را پایان بوعید از الهاء و سرگرمی به تکاثر و این سوره را شروع نمود بمثل آن و اینکه انسانی در خسرانست مگر مؤمن صالح، پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۱

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳] ... ص : ۲۶۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ الْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

ترجمه: ... ص : ۲۶۱

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند بعصر (۲) که حقّا انسانی در خسران و زیان کاریست (۳) مگر آن کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح و شایسته انجام داده و یکدیگر را بمتابعت حق سفارش کرده و یکدیگر را بشکیبایی (در گرفتاریها و

تحمّل رنج عبادات) سفارش نموده اند.

لغت: ... ص : ۲۶۱

اصل عصر: فشردن لباس و مانند آنست و فشردن برای بیرون کردن آب آن است و از آنست فشردن روزگار پس البتّه آن وقتیست که فشردن آن امکان داشته باشد چنانچه لباس را میفشرند. اعشی گوید:

یروح بنا عمرو و قد قصر العصر و فی الرّوحه الاولی الغنیمه و الاجر

عمر از ما میگذرد و حال آنکه عصر کوتاه است و در رفتن اوّل غنیمت پاداش است.

و العصران: صبح و شام و العصران شب و روز است.

گوید:

و لن یلبث العصر ان یوم و لیله اذا طلبا ان یدرکا ما تیمّما

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۲

هرگز شب و روز توقّف نکنند آن گاه که طلب کنند اینکه آنچه مبارک است ادراک نمایند.

اعراب: ... ص : ۲۶۲

اراده فرموده بانسان تمام افراد بشر را نه تنها مفرد را بدلالت اینکه استثناء کرد و جدا نمود از آن الَّذِینَ آمَنُوا افرادی را که ایمان آوردند، و بعضی از ایشان از ابی عمرو روایت کرده اند وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ بر لغت کسی که میگوید مررت ببکر بکسر باء صبر، (برای اینکه بعضی از اعراب نقل میکنند جرّ حرف آخر به ساکن قبل از آن و میگوید، مررت ببکر بکسر کاف در وقف).

تفسیر: ... ص : ۲۶۲

(وَ الْعَصْرِ) ابن عبّاس و کلبی گویند، خداوند سبحان قسم یاد کرده بروزگار برای اینکه در آن عبرت و اعتبارست برای صاحبان دیده از جهت گذشت شب و روز بنا بر تقدیر دورها و بگفته حسن و قتاده: آن وقت نزدیک بشام است، پس بنا بر این خداوند سبحان قسم یاد کرده بطرف آخر از روز برای آنچه که در آنست از دلالت بر وحدانیّت و یکتایی خدای تعالی به پشت کردن روز و آوردن شب و رفتن سلطنت خورشید چنانچه قسم یاد کرده بضحی که آن طرف اوّل روز است برای آنچه که در آنست از حدوث پادشاهی آفتاب و روز آوردن روز، و اهل ملّتها این دو وقت را تعظیم نموده و بزرگ میدارند.

مقاتل گوید: خداوند قسم یاد کرده بنماز عصر و آن وسطی و میانه و ابن کیسان گوید: آن شب و روزند و بآنها عصران گفته

میشود.

(إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ) حقا که انسانی هر آینه زیانکار است، این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۳

جواب قسم است، و انسان اسم جنس است، و مقصود اینکه او هر آینه در نقصان است برای اینکه هر

روز از سرمایه عمر او میکاهد و آن سرمایه اوست، پس هر گاه سرمایه رفت و با آن کسب طاعت نکرد بر نقصان و زیان طول دهر او خواهد بود و خسران او زیرا خسرانی و زیانی بزرگ تر از استحقاق عقاب دائمی نیست.

و بنا بر گفته اخفش لفی خسر یعنی در هلاکت است.

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ) مگر آنان که ایمان آورده اند و کار پسندیده از عبادت کردند، استثناء کرد و جدا نمود از میان مردم مؤمنانی که توحید خدا را تصدیق نموده و بطاعت خدا عمل کردند.

(وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ) یعنی بعضی از ایشان برخی دیگر را بمتابعت حق و دوری کردن از باطل سفارش نمودند.

و بنا بگفته حسن و قتاده: حق قرآنست یعنی سفارش قرآن را بهم نمودند، و بگفته مقاتل: حق ایمانست و توحید.

و بعضی گفته اند: حق آنست که در موقع مردن به کسان خود که جای گزینان آنهایند بگویند، از دنیا نروید مگر آنکه شما مسلمان باشید.

(وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ) حسن و قتاده گویند: یعنی بعضی از ایشان برخی دیگر را سفارش میکردند، بر صبر و شکیبایی بر تحمّل ناراحتیها و دشواریها در طاعت خدا و بصبر کردن و شکیبایی نمودن از معصیتهای الهی، یعنی این گروه در خسران و زیان نیستند بلکه ایشان در بزرگترین سود و زیادی هستند زیرا بسبب کسب طاعت و انفاق عمر در راه طاعت سود و ثواب را می برند، پس مانند آنست که سرمایه شان باقی مانده چنانچه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۴

تاجر وقتی سرمایه از دستش بیرون رفت و سودی عایدش شد این را رفتن سرمایه نمی گویند.

و بعضی

گفته اند: لفی خسر یعنی هر آینه در عقوبت و مغبونیت از فوت اهل و منزلش در بهشت میباشد.

و بعضی گفته اند: مقصود از انسان کافر معیّن است و او ابو جهل و یا ولید بن مغیره است و در این سوره بزرگ ترین دلیل است بر اعجاز قرآن آیا نمی بینی که این سوره با کمی حروفش دلالت می کند بر تمام نیازمندیهای انسان در دین از جهت علم و عمل و در وجوب سفارش و تواصی بحق و شکیبایی اشاره بلزوم و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و دعوت بتوحید و عدل و اداء واجبات و دوری از زشتیها و گناهانست.

و بعضی گفته اند: که در قرائت ابن مسعود، و العصر ان الانسان لفی خسر و انّه فیه الی آخر الدهر است و این قرائت از علی (ع) هم روایت شده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۵

سوره الهمزه ... ص : ۲۶۵

اشاره

مکّی و به اتّفاق نه آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۶۵

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت نماید داده میشود باو از اجر بعدد افرادی که بحضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله و یاران او را استهزاء کردند ده حسنه.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام روایت نموده که فرمودند کسی که سوره ویل لکلّ همزه را در نمازهای واجب خود بخواند، فقر از او منتفی و روزی برای او فراوان آید، و از او مردن بد برداشته شود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۶۵

خداوند در سوره عصر بطور اجمال بیان کرد که آدمی در زیانکاری است، و در این سوره بیان آن اجمال را نموده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۶

[سوره الهمزه (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹] ... ص : ۲۶۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (۱) الَّذِی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ (۲) یَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ (۴)

وَ ما أَدْراکَ مَا الْحُطَمَهُ (۵) نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ (۶) الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ (۷) إِنَّها عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَهٌ (۸) فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَهٍ (۹)

ترجمه: ... ص : ۲۶۶

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) وای بر هر عیب جوی در پنهان و طعنه زن در ظاهر (۲) آنکه مالش را گرد آورده و آن را بشمرد (۳) (از فرط نادانی) گمان میکند مالش او را جاوید خواهد ساخت.

(۴) نه چنانست (که آدمی پندارد) بطور قطع او را در حطمه می افکند (۵) و چه چیز تو را دانا گردانید تا بدانی که آن حطمه چیست؟

(۶) آن حطمه آتش خدای تعالی است که بر افروخته شده (۷) آن آتشی که بر دلها افروخته شود (۸) البتّه آن آتش (راه را) برایشان بسته باشد (۹) بستونهای دراز که هر کس نتواند آن را بگشاید.

قرائت: ... ص : ۲۶۶

اهل بصره و ابن کثیر و نافع جمع بتخفیف خوانده و دیگران جمّع با تشدید قرائت کرده اند.

در سوره بلد مؤصده را یاد کردیم، و اهل کوفه غیر حفص عمد بد و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۷

ضمّه خوانده و ما بقی بفتح عین و میم قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۲۶۷

ابو الحسن گوید بیشتر مشدّد خوانده اند، می گویی فلانی از اینجا و از آنجا جمع مال میکند، ابو عمرو گوید جمع بدون تشدید است آن گاه که بیشتر شود و هر گاه ثقیل خوانده شود، پس آن شی ء بعد شی ء چیزی بعد چیزی خواهد بود.

ابو علی گوید جایز است که جمع باشد برای چیزی که در وقت نزدیک جمع میشود به تدریج و شیئا بعد شی ء جمع نشود، خداوند سبحان میفرماید وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً و دمیده میشود در صور، پس ایشان را جمع میکنیم جمع کردنی، یعنی یک مرتبه و در وقت نزدیک.

اعشی گوید:

و لمثل الذی جمعت لریب الدهر لا مسند و لا زمّال و برای مانند آن چنان کسی که جمع نمود برای عدم اطمینان بروزگار که نه حرام زاده است و نه جبون و ترسو است، شاهد این بیت کلمه جمعت است که بمعنای جمع کردن تدریجی است.

و شبیه تر به صحّت اینکه آلات حربی در یک وقت جمع نشود، فقط آن شی ء بعد شی ء باشد، پس بنا بر این جایز است که شیئا بعد شی ء جمع شود در قول کسی که آن را بتخفیف خوانده چنانچه می گویی این مطلب را در قول کسی که با تشدید خوانده است، و کسی که عمد خوانده آن را جمع عمود گرفته چنانچه

گفته انـد، افق و ادم و اهب در جمع افيق و اديم و اهـاب و اين نـامى از نامهاى جمع غير مسـتمرّ و گاهى هم حارس و حرس و غائب و غيب و خادم و خدم و رائح و روح گفته اند و آن در اينكه شايع نيست

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۸

مانند عمد است.

لغات: ... ص : ۲۶۸

الهمزه: آنكه بر ديگرى طعنه زيـاد زده و بسـيار متلـك گويـد و بـدون حق عيب جويى كنـد بچيزى كه عيب نيست، و اصـل و ريشه همز كسر و شكستن طرف است، پس عيبجو به عيب گويى او و طعنه زدن بر او او را شكسته و تنقيص نموده است، بيك اعرابى بـدوى گفته شـد آيـا مـوش را طعنه ميزنى گفت سـنور (گربه) او را طعنه ميزنم، و عيبجويى در كلاـم تشـر زدن و زجر كردن است مانند طعنه زدن با نيزه به زور و نيروى هر چه بيشتر.

و اللمز: نيز عيب گفتن در روبرو است، و همز و لمز بيك معنى است و فارق ميان آنها اينست كه همز عيبجويى پشت سر است و لمز عيبجويى در روبرو و ظاهر (ليث).

و بعضـى گفته انـد: همز آنست كه همنشـين خود را به بـد زبانى اذيت ميكنـد، و لمز آنست كه چشـمک مى زند بمصاحب و همنشـين خود و بسـر و چشم اشاره ميكند ميگويند، چشـمک زد و چشمک ميزند و يلمزه بكسر و ضمّ ميم و رجل لمّاز و لمزه مرد بسيار طعن زن و عيبجو و رجل همّاز و همزه مردى كه زياد چشمک ميزند و چشمک زن، زياد اعجم گويد:

تدلى بودّى اذا لاقيتنى كذبا و ان تغيّبت كنت الهامز

اللمزه

هر وقت مرا بینی بـدروغی اظهـار دوسـتی بـا من میکنی و اگر غیبت کردم عیبجو و طعنه زن من خواهی بود، و شاهـد این بیت همان لمزه است.

و الحطمه: پرخور، و رجل حطمه یعنی مرد پرخور و حطم الشی ء آن گاه که او را شکسته و به برد گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۶۹

قد لفّها اللیل بسواق حطم لیس براعی ابل و لا غنم

حقیقه که حطم (ابن هنـد) در شب کلّه ای از مواشـی انصـار را سـرقت کرد و برد در حـالی که چوپان شتر و گوسـفندان نبود، شاهد این بیت کلمه حطم است که نام آن دزد عصر پیغمبر (ص) باشد.

و فعله بنا بر مبالغه است در صـفت کسـی که فعل از او بسیار شود و بآن فعل معتاد گردد می گویی رجل نکحه یعنی مردی که بسیار نکاح می کند و ضحکه بسیار میخندد و همچنین همزه و لمزه و فعله بسکون عین برای مفعول به خواهد بود.

اعراب: ... ص : ۲۶۹

الَّذِی جَمَعَ در محـلّ جرّ است بنـا بر بـدلیّت از همزه و جـایز نیست که صـفت باشـد برای اینکه معرفه است، و ممکن است در محلّ نصب باشد بنا بر اضـمار اعنی و در محلّ رفع باشد بنا بر اضمار هو، و در حرف و قرائت عبد اللَّه ویل للهمزه اللمزه است، پس بنا بر این وجه صـفت لینبـذن است یعنی جمع کننـده مال، و در شواذ از حسن روایت شده لینبذن یعنی جمع کننده مال، و نارُ اللَّهِ تقدیرش هی نار اللَّه است.

تفسیر: ... ص : ۲۶۹

(وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ) وای بر هر عیبجوی در پشت سر و ظاهر ابن عبّاس گوید: این وعید است از خدای سبحان برای هر غیبت کننـده که بسـخن چینی فعّالیت میکنـد که میان دوسـتان را بهم بزنـد، و از او روایت شده نیز که گفته است همزه طعن زننده و لمزه غیبت کننده است.

سعید بن جبیر و قتاده گویند: همزه غیبت کننده و لمزه طعنه زننده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۰

است.

حسن و ابی العـالیه و عطاء بن ابی ریاح گویـد: همزه آن است که پیش روی عیبجویی میکنـد و طعنه میزنـد، و لمزه آنست که

در پشت سر غیبت می کند.

ابن زید گوید: همزه آن کسی است که مردم را با دستش میزند و اذیّت میکند، و لمزه آنست که با زبان و چشمش چشمک زدن و اشاره میکند.

(الَّذِی جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ) آنکه جمع مال نموده و میشمرد، فراء گوید یعنی آن را حساب میکند (اگر عددیست به شمردن و اگر مکیال است به کیل کردن و اگر از موزونات است بوزن نمودن).

زجاج گوید: آن

را برای روزگارها میشمرد، پس از عدّه و آماده کردن میباشد، گفته میشود، اعددت الشی ء و عددته آن گاه که آن را نگهدارد و امساک کند.

جبائی گوید: جمع کرد و گرد آورد مالی را از غیر حلال و حق آن را هم ندارد و آن را ذخیره کرد برای سختی های روزگارش.

مقاتل گوید: این آیات در باره ولید بن مغیره نازل شده که از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله غیبت میکرد و رو در رو بآن حضرت طعنه میزد.

کلبی گوید این آیات در باره اخنس بن شریق ثقفی که چشمک بمردم زده و از ایشان غیبت میکرد نازل شده است، سپس خداوند سبحان آرزوی دراز او را یاد کرده و فرمود:

(يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ) یعنی گمان میکند که مالی را که جمع کرده او را در دنیا ابدیّت دهد و از مرگ باز دارد، پس اخلده بمعنای یخلده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۱

است برای اینکه قول خدا، یحسب دلالت میکند بر آن و مردن گرچه پیش تمام مردم معلوم و مسلّم است امّا این مطلب را فرمود، برای اینکه عمل و کار او عمل کسی بود که آرزو میکرد همیشه در دنیا زنده بماند.

و بعضی گفته اند: اخلده بمعنای ایجاب کردن خلود است و این چنان است که گفته میشود، هلك فلان آن گاه که سبب هلاکت را ایجاد کرد گرچه بعدا هم هلاك نشود، سپس فرمود:

(كَلَّا) نه چنانست که او فکر میکرد مالش باو خلود و ابدیّت ندهد و برای او باقی نماند، و بگفته بعضی امر چنان که او خیال میکرد نیست و به گفته بعضی حقا

چنین نیست.

(لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ) يعنى هر آينه البتّه افكنده و انداخته ميشوند البتّه كسى را كه تعريف كرديم در حطمه و آن يكى از نامهاى جهنّم است مقاتل گويد: و آن خورد ميكند و ميشكند استخوان و ميخورد گوشت ها را تا حمله بر دلها ميكند، سپس فرمود:

(وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ) چه چيز تو را دانا كرد كه حطمه چيست؟

براى بزرگداشت امر آن آن گاه تفسير كرد آن را بقولش:

(نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) يعنى آتش برافروخته، خدا آن را به خودش اضافه فرمود (نارُ اللَّهِ) تا دانسته شود كه آن مانند آتشهاى ديگر نيست سپس آن را توصيف كرد به اينكه همواره افروخته و روشن است.

(الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) يعنى بر دلها مسلّط ميشود تا اينكه درد و سوزش آن را بدل برساند.

و بعضى گفته اند يعنى اين آتش از باطن شروع كرده تا بظاهر برسد

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۲

بخلاف آتش هاى دنيا كه بعكس است.

(إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ) يعنى بر اهلش بسته درهاى جهنّم را بر ايشان ميبندند بجهت مأيوس شدن از بيرون رفتن.

(فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) و آن جمع عمود است، ابو عبيده گويد هر دو جمع عماد گويد و آن ميخ هاى طبقات و درهايى است كه بر اهل آتش بسته مى شود، و مقاتل گويد: درها بر ايشان بسته شد سپس بسته ميشوند بميخهايى از آهن گداخته شده تا اينكه برگردد بايشان غصه آن و حرارت آن، پس درى بر ايشان باز نشود و باد و نسيم رحمتى داخل نگردد.

حسن گويد: يعنى عمود خيمه در قول خداى تعالى، أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها، چادرهاى آن بايشان احاطه

نموده پس هر گاه این استوانها کشیده شود جهنّم که از آن بخدا پناه می بریم بر اهلش بسته میشود، و کلبی گوید: در عمد مانند کش بازوبند طولانی و دراز هست که بر اهل آتش کشیده میشود، و ابن عباس گوید فی عمد، یعنی در اغلالی که در گردنشان هست شکنجه میشوند بسبب آن غلها و زنجیرها.

و عیاشی باسناد خودش از محمد بن نعمان احول از حمران بن اعین از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که کفّار و مشرکین در آتش اهل توحید را سرزنش میکنند و میگویند ما نمی بینیم توحید شما را که بی نیاز کند شما را از چیزی و ما و شما برابر و یکسان هستیم، گوید، پس پروردگار تعالی برای ایشان رد کند سخن آنها را و به فرشتگان فرماید:

شفاعت کنید، پس برای هر کس که خدا خواهد شفاعت کنند، سپس به پیمبران فرماید، شفاعت کنید، پس شفاعت کنند برای هر کس که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۳

خدا خواهد، سپس به مؤمنین فرماید، شفاعت کنید، پس برای هر کس خدا خواهد شفاعت کنند، و خداوند سبحان فرماید:

من ارحم الراحمین هستم، بیرون آورید از آتش برحمت من چنانچه بستر را بیرون می اندازند، گوید، سپس ابو جعفر علیه السلام فرمود سپس عمود کشیده شده و در بروی آنها بسته شده و بخدا قسم ابدیّت برای آنها خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۴

سوره الفیل ... ص : ۲۷۴

اشاره

مکّی و به اتّفاق پنج آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۲۷۴

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خدا او را در دوران زندگیش در دنیا از مسخ شدن و مبتلاء شدن به افترا و تهمت عافیت بخشد.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که در نماز واجبش سوره فیل، ا لم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل، را بخواند، بنفع او گواهی و شهادت دهد در روز قیامت هر زمین و هر کوه و هر ریگ به اینکه او از نمازگذاران است و در روز قیامت منادی صدا میکند راست گفتید بر بنده من، قبول کردم و پذیرفتم شهادت شما را برای او داخل کنید بنده مرا به بهشت و او را محاسبه نکنید زیرا که او از کسانیست که من دوست دارم او را و دوست دارم عمل او را و کسی که زیاد بخواند سوره لایلاف قریش را خدا او را در روز قیامت بر مرکبی از مرکبهای بهشتی، بر انگیزاند تا بنشیند بر سفره های نور در روز قیامت.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۷۴

خداوند در آن سوره یاد کرد آنچه را که مهیّا ساخته بود از عذاب برای کسی که از مردم عیبجویی کند و از آنها غیبت نموده و اعتماد بدنیا نماید، و در این سوره بیان کرد آنچه را با اصحاب فیل نموده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۵

[سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۲۷۵

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ (۱) أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ (۳) تَرْمِیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ (۴)

فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ (۵)

ترجمه: ... ص : ۲۷۵

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آیا ندیدی (و ندانی) که پروردگارت با صاحبان فیل (ابرهه صباح و لشگر او) چه کرد (۲) آیا حیله ایشان را در تباهی و گمراهی نیفکند و قرار نداد (۳) و خداوند تعالی پرندگانی گروه گروه برای (نابودی) ایشان فرستاد (۴) آن پرندگان سنگهایی از سجّیل برایشان پرتاب می کردند (۵) و در نتیجه ایشان را چون کاهی که خورده شده (یا همچو کاهی که آن را حیوانات خورده و فضله انداخته باشند گردانید).

قرائت: ... ص : ۲۷۵

در شواذ قرائت ابی عبد الرحمن الم تر بسکون راء ذکر شده.

دلیل: ... ص : ۲۷۵

ابن جنی گوید: این سکون از باب شعر است نه باب قرآن برای آنچه که در آنست از استهلاک حرف و حرکت قبل از آن یعنی الف و فتحه از (تری) ابو زید انشاد کرد و گفت: قالت سلیمی اشتر لنا سویتا، سلیمی گفت برای ما سویتی بخر، اراده کرده اشتر را و انشاد کرد و گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۶

قد حجّ فی ذا العام من کان رجی فاکثر لناکری صدق فالنجاء

امسال هر کس امید داشت موفّق شد و حج را بجا آورد، پس برای ما یک شتر نجیب کرایه نما و عجله کن.

و احذر فلا تکتر کریا اعرجا علجا اذا سار بنا عفنججا

و پرهیز کن از اینکه مرکوب لنگ کرایه کنی که از علج مکاری کافر عجمی احمق تنومند باشد که ما را حمل نماید.

شاهد این دو بیت کلمه فاکثر و فلا تکتر است که در هر دو موضع کسره حذف شده است.

لغت: ... ص : ۲۷۶

ابابیل: گروهی از پرنـدگان هسـتند در حال تفرقه دسـته دسته و مفردی برای آن نیست در گفته ابی عبیده و قراء مانند عبادید، کسایی گوید: مفرد آن ابوّل مانند عجول، ابو جعفر رواسی پنداشته که شنیده است که مفرد و واحد آن اباله است.

اعراب: ... ص : ۲۷۶

کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ منصوب بفعـل است بنا بر مصـدریّت یا بنا بر حالیّت از ربّ و تقـدیرش اینست، الم تر ای فعل فعل ربّک، آیا ندیـد چه کـاری کرد پروردگـار تو یـا آیا انتقام بود، فعل پروردگارت بایشان یا کیفر کردار ایشان بود و مثل این و جمله ایکه آن کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بود سدّ مسدّ و مفعول تری است یعنی جای دو مفعول تری نشسته است.

قصه اصحاب الفیل ... ص : ۲۷۶

روایات وارده اتّفاق کرده اند بر اینکه پادشاه یمن که تصمیم ویرانی کعبه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۷

را گرفت، او ابرهه بن صباح اشرم بوده است و گفته اند که کنیه او ابو یکسوم بوده.

واقدی گوید: آن صاحب نجاشی جد آن نجاشی بود که در عصر و زمان پیغمبر (ص) بوده است.

محمـد بن یسار گویـد: تبّع آمـد تا وارد زمین مدینه شد و بوادی قبا فرود آمد و در آنجا چاه آبی حفر کرد که امروز آن را بئر الملك چاه شام مینامنـد، گویـد: در این موقع در مدینه یهود و اوس و خزرج زندگی میکردند پس با آنها جنگید و آنها هم با او در روز می جنگیدند، پس چون شب شد او را بمهمانی دعوت کردند، پس او شـرمنده شده خواست با آنها صلح کند، پس مردی از اوس بنـام احیحه بن جلاـح و مردی از یهود بنـام بنیـامین قرظی بیرون رفت، پس احیحه به پادشـاه گفت ای پادشاه ما قوم تو هستیم و بنیـامین گفت این شـهریست که تو با تمام قـدرتت نمیتوانی آن را بگشایی و وارد شوی، گفت برای چه گفت برای اینکه آن منزل و شهر هجرت پیامبری از پیامبران

است که خدا او را از قریش مبعوث میکند گوید سپس بیرون رفته و سیر میکرد تا به نزدیکی مکّه رسید خداوند بادی بر او فرستاد پس دست و پای او شکست و بدنش مبتلا به تشنّج و لرزیدن شد، پس فرستاد بسوی یهودیانی که با او بودند و گفت وای بر شما این چه دردی است که بمن رسیده؟

گفتند آیا در خاطر خودت چیزی را اندیشه کردی؟ گفت، بلی تصمیم گرفتم که کعبه و بیت اللّه را خراب کنم، گفتند این بیت اللّه الحرام است هر کس اراده کند بدی در باره آن هلاک شود، گفت وای بر شما پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۸

راه نجات و عافیت از آنچه من مبتلا شدم چیست؟ گفتند که در خاطر و باطن خودت نیّت کن به اینکه آن را طواف کنی و آن را بپوشانی و قربانی برایش نمایی پس در دل خود نیّت کرد که این کارها را بکند، پس خداوند او را آزاد کرد و عافیت بخشید، سپس حرکت کرد بسوی مکه تا داخل حرم شد و طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود و بیت را پوشانید و یاد نمود داستان قربانی کردن او را در مکّه و اطعام نمودن او مردم را سپس مراجعتش به یمن و کشته شدن او و خروج پسرش را بسوی قیصر و استغاثه کردن به قیصر در آنچه را که قومش با پدرش نموده اند، و اینکه قیصر برای او به نجاشی پادشاه حبشه نوشت.

پس نجاشی شصت هزار نفر با او فرستاد و روزبه را فرماندار برایشان قرار داد تا با حمیر

که کشندگان پدر او بودند جنگ کردند و داخل صنعاء شده و آنجا را متصرّف و تمام یمن را در حیطه تصرّف و دولت خود آورد، و در میان اصحاب روزبه مردی بود که باو ابرهه میگفتند و او ابو یکسوم بود پس بروزبه گفت من باین امر دولت از تو شایسته ترم و او را با حیله کشت و نجاشی را راضی کرد، سپس کعبه ای در یمن بنا کرد و در آن قبه هایی از طلا قرار داد و مردم را امر کرد بسوی آن قصد نمایند و مراسم حج را نظیر مراسم حج بیت اللّٰه الحرام در آنجا انجام دهند، و مردی از بنی کنانه بیرون رفت تا وارد یمن شد و آن کعبه صنعاء را دید، سپس در آنجا نشسته و قضاء حاجت کرد، یعنی خود را تخلیه نمود، پس ابرهه داخل بر آن شد و این نجاست را در آن دید، پس گفت چه کسی این جرئت را نمود و هتک حرمت اینجا را نموده، گفتند مردی از بنی کنانه از اهل مکّه، گفت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۷۹

قسم به نصرانیتم که خانه کعبه را ویران میکنم تا هرگز کسی، قصد آنجا را نکند و فیل خواست که با قومش و کسانی که از مردم یمن پیرو او هستند- خروج نمایند و بیشترین پیروان او از عک و اشعریین و خثعم بودند گویند سپس حرکت کرده تا اینکه در بعضی از راه ها مردی از بنی سلیم را فرستاد تا اینکه مردم را دعوت کند بسوی حج خانه ای که او بنا کرد بیایند پس مردی از حمس از بنی

کنانه او را ملاقات کرده و او را کشت، پس این عمل نیز خشم ابرهه را افزون کرده و جدّیت کرد در رفتن از اهل طائف راهنمایی خواست، پس مردی از هذیل را که باو نفیل میگفتند با او فرستادند.

پس نفیل آنها را رهنمونی کرد تا بمغمس رسیده و فرود آمدند و از آنجا تا مکّه شش میل (حدود ۹ کیلومتر) بود پس پیش آهنگان خود را بمکّه فرستاد، و مردم مکه پناه بقله های کوه ها آورده و گفتند ما طاقت جنگ با ابرهه را نداریم و در مکه جز عبد المطّلب بن هاشم که سقایت حاج را داشت و شیبه بن عثمان بن عبد الدار که پرده دار کعبه بود کسی نماند، پس عبد المطّلب آمد و دو طرف در خانه را گرفت و گفت:

لاهم انّ المرء یمنع رحله فامنع حلالک لا یغلبوا بصلیبهم و محالهم عدوا محالک لا یدخلوا البلد الحرام اذا فامر ما بدا لک بار پروردگارا البتّه آدمی دفاع میکند از رحل خودش، پس تو از حلال خود دفاع کن و دشمن را از آن منع نما که مسیحیان به صلیبشان غالب و پیروز نشوند و عقوبت ایشان از روی دشمنی و عداوت غالب بر عقوبت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۰

تو نگردد، داخل شهر حرام نشوند، در این صورت آنچه خواهی امر فرما و فرمان بده.

آن گاه پیش آهنگان ابرهه برخورد کردند بشتران قریش پس دویست شتر از جناب عبد المطّلب بن هاشم به یغما بردند، پس چون این خبر بگوش او رسید حرکت کرد بسوی ابرهه تا باردوی او رسید و دربان ابرهه مردی از اشعریین

و او عبد المطلب (ع) را میشناخت، پس برای او از ملک اجازه ملاقات خواست و بابرهه گفت سیّد قریش که بمردم در شهر و به حیوانات وحشی و غیره در کوهستان غذا میدهد آمده، پس ابرهه به او گفت باو اجازه بدهید، و جناب عبد المطلب مردی تنومند و بلند بالا ـ و زیبا روی بود پس چون ابو یکسوم او را دید بزرگ داشت او را که در زیر تخت بنشاند و مکروه هم دانست که او را بر تخت خویش با خود بنشاند، پس از تخت پائین آمده و بر زمین نشست و جناب عبد المطلب را در کنار خود نشانید سپس گفت حاجت تو چیست؟ فرمود حاجت من استرداد دویست شتر است که پیش آهنگان تو بغارت برده اند، ابو یکسوم ابرهه گفت بخدا قسم که چون تو را من دیدم تعجّب کردم و قیافه تو مرا گرفت، پس چون برای شترانت صحبت کردی در نظر من کوچک شدی، پس فرمود برای چه پادشاه گفت برای اینکه من آمده ام به بیت و خانه شما که موجب عزّت شما و موقعیّت شما در میان عرب و فضیلت و شرافت شما بر همه مردم و دین شما که میپرستید پس من آمده ام که آن را بشکنم و در راه برخورد بدویست شتر تو نمودم و من سؤال از حاجت تو کردم پس در باره شترانت سخن گفتی و در باره بیت حرفی نزدی، پس عبد المطلب فرمود ای پادشاه من در باره مالم با تو ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۱

سخن گفتم، و لهذا البیت ربّ هو یمنعه، برای این خانه

صاحبی است که خود سزای دشمن لجوج را داده و از خانه خود دفاع میکنـد، و من اختیاری نسبت بآن ندارم، پس ابرهه ابو یکسوم از این جمله ترسید و دستور داد شتران عبد المطلب را باو بدهند، سپس برگشت و شام کرد آن شب را در حالی که ستارگان تیره و گرفته، مثل اینکه با مردم سخن میگویند، و خبر از نزول عذاب میدهند و دلیل و راهنمای ایشان حرکت کرد تا داخل حرم شـد و آنها را واگـذارد و اشـعریها و خثعم برخاسـتند و نیزها و شمشـیرهای خود را شکسـتند و بسوی خدا بیزاری و برائـت جسـتند که آنهـا را بر ویرانی کعبه و خـانه خـدا کمـک کننـد، پس چنـان خوابیدنـد به خـبیث ترین شـبها سـپس سـحر برخاستند و فیلهایشان را برانگیختند و تصمیم گرفتند که در مکّه صبح نمایند.

پس فیلها را متوجّه بمکه نمودند و آنها زانو زده و نرفتند پس آنها را زدند و آنها خود را بخاک افکندند و همواره چنین بودند تا اینکه نزدیک شد که صبح کنند سپس توجّه بفیل بان نموده و گفتند تو را بخدا سوگند که بمکّه نرویم، پس آن را متوجّه بـه بـازگشت بیمـن کنیـد، پس هرولـه کنـان بطرف یمـن حرکـت کردنـد، پس وقـتی دیدنـد چنیـن اسـت آنهـا را بطرف مکّه برگردانیدنـد تا بهمان مکان اوّل رسیدند زانو زدنـد، پس چون این را دیدند و برگشـتند و حال آنها چنین بود که وقتی فیل را متوجه به یمن می کردنـد آنها با شور عجیب بطرف یمن میدویدنـد، و وقتی بسوی مکه می راندند زانو زده و صدا میکردند و آنها اینطور بودند تا اوّل آفتاب که

پرندگانی بر آنها ظاهر شد که هر کدام سه ریگ در منقار و پنجه های

پاداشتند، پس شروع کردند آنها را سنگ باران کردند و وقتی یکی سنگ بر سر آنها میانداخت میگذشت و پرنده دیگری میآمد و هیچ سنگی از سنگهای آنها بر شکمی نخورد مگر اینکه آن را پاره کرد، و به استخوانی اصابت نکرد مگر اینکه آن را سوراخ نموده و خاک نمود، و ابو یکسوم ابرهه که سنگی بر بدنش خورده بود از جا جسته و پا بفرار گذاشت ولی در هر زمانی که وارد میشد قطعه ای از بدن او جدا و پاره شده و بر زمین می افتاد تا موقعی که به یمن رسید چیزی از او باقی نمانده بود، پس چون بیمن رسید سینه اش شکافته و شکمش پاره و هلاک شد و هیچ کس از اشعریها و خثعم را بلا و آسیبی نرسید، و در این باره حضرت عبد المطلب علیه السلام رجز خوانده و بر حبشه نفرین میکرد و میگفت:

یا ربّ ارجو لهم سواکا یا ربّ فامنع منهم حماکا

پروردگار من برای دفع آنها جز تو امید بکسی ندارم، پروردگار من بازدار از ایشان حمایت خود را.

انّ عدو البیت من عاداکا انّهم لم یقهروا قواکا

البتّه دشمن خانه آنست که با تو دشمنی کند قطعا ایشان غلبه نکنند قوا و نیروی تو را.

گوید: و این سنگها به هیچ کس اصابت نکرد مگر اینکه او را هلاک نمود و به تمام افراد لشکر او هم اصابت نکرد بلکه عده از آنها بیرون رفته و پا بفرار گذاشتند و از همان

راهی که آمده بودند برگشتند و از نفیل دلیل راهشان میپرسیدند تا آنها را براه هدایت کند، و در این معنی نفیل سرود:

ردینه لو رأیت و لن ترینه لدی جنب المحصب ما رأینا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۳

ای ردینه اگر دیده بودی آنچه ما در کنار سنگ زدن (رمی الجمار) دیدیم

حمدت اللّٰه اذ عاینت طیرا و خفت حجاره تلقی علینا

خدا را شکر میکردی آن گه که پرندگان را میدیدی و میترسیدی سنگی را که بر ما میافکندند.

و کلّ القوم یسائل عن نفیل کان علیّ للحبشان دینا

و تمام مردم از نفیل سؤال میکردند که گویا بر ذمه من برای حبشی ها وام و دینی دارند.

مقاتل بن سلیمان گوید: علت اینکه اصحاب فیل برای ویرانی مکّه آمدند این بود که چند نفر از جوانان قریش بعزم تجارت بزمین حبشه رفتند، پس سیر کردند تا به نزدیکی ساحل دریا رسیدند و در شنزاری از شنزارهای معبد و کلیسایی برای نصاری دیدند که قریش آن را هیکل مینامید و نجاشی و اهل حبشه آن را ما سرخشان میگفتند، پس آن گروه منزل کردند و در آنجا هیزم جمع کرده و آتش کردند و گوشتی خریده و کباب کردند، و چون رفتند آتش را همانطور که بود گذاردند در یک روزی که باد تند میوزید پس باد آتش را بکنیسه برده و هیکل را بآتش کشید، و چون نجاشی شنید در خشم شده و ابرهه را برای ویرانی کعبه اعزام نمود.

عیاشی باسنادش از هشام بن سالم از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام روایت کرده که فرمود، خداوند بر اصحاب فیل

پرنده ای فرستاد مانند خطاف (پرستو، چلچله) و مانند آن که در منقار آن سنگی بود مانند عدس، پس در آسمان محاذی و برابر سر مردان ایستاده، پس سنگ را بر سر او انداخته که از دبر (ضد ما فوق او) بیرون آمده و فورا هلاک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۴

میشد، پس پیوسته چنین بود تا تمام آنها جز یک نفر هلاک و نابود شدند.

گوید: پس مردی از ایشان فرار کرد و مردم را از این داستان خبر میداد و او در همین تبلیغات بود که ناگاه یکی از آن پرندگان را دید و گفت این از همان پرندگان است گوید، پس آن پرنده روی سر او ایستاده، و سنگی بر سر او زد که از مقعد او بیرون آمده و او را کشت.

و عبید بن عمیر لیثی گوید: چون خدا اراده نمود که اصحاب فیل را هلاک کند، برانگیخت بر ایشان پرندگانی که از دریا ایجاد شده بودند که گویا پرستو و چلچله هستند و با هر یک از آنها سه سنگ ریز بود و آنها آمدند تا اینکه بر سر آنان صف بستند آن گاه صیحه زدند و آنچه در پا و منقار داشتند انداختند، پس هیچ سنگی از آن بر مردی نخورد مگر اینکه از طرف دیگرش بیرون آمد و اگر بر سرش میخورد از مقعد او بیرون میآمد و اگر به پهلو اصابت میکرد مانند گلوله از طرف دیگر بیرون میآمد.

و عکرمه از ابن عبّاس روایت شده گوید: خدا پرنده ابابیل (چلچله حمامی) را فرا خواند و بآنها سنگ سیاهی که بر آن گل بود داد، پس

چون برابر آنهـا قرار گرفت آنهـا را بمبـاران (سـنگ بـاران) کرد پس نمانـد هیچکس از ایشان مگر اینکه حکّه و بـدن خارش گرفت و نبود آدمی از ایشان که بخارانـد بـدنش را مگر آنکه گوشـتش ساقط و کنـده میشـد، و آن پرنـدگان، از سواحل دریا ایجاد شده بودند منقارهایی مانند پرندگان و سرهایی نظیر درندگان داشتند جلوتر از آن و بعد از آن دیده نشده بودند.

تفسیر: ... ص : ۲۸۴

خداوند سبحان پیغمبرش را خطاب فرمود بر بزرگ آیه ای که ظاهر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۵

نمود و بزرگ معجزه ای که انجام داد و فرمود:

(أَ لَمْ تَرَ) یعنی آیا نمیدانی ای محمد (ص)، زیرا آن حضرت آن را ندیده بود، فراء گوید یعنی آیا خبر نداری.

(کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ) مقاتل گوید، آن مردمی که قصد تخریب و ویران ساختن کعبه را داشـتند و با آنها یک فیل بنام محمود بود، و بگفته ضـحاک هشت فیل بود و بگفته واقدی دوازده فیل، و البتّه مفرد آورد برای اینکه جنس اراده نموده و این در همان سالی بود که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در آن بدنیا آمد، و بیشتر علماء بر این عقیده هستند.

و بگفته کلبی بیست و سه سال قبل از ولادت پیغمبر بوده، و بگفته مقاتل چهل سال، ولی قول اوّل که سال ولادت بوده صحیح است و بر این دلالـت میکنـد آنچه یـاد شـده که عبـد الملـک بن مروان (لعنه اللَّه) بعتـاب اشـیم کنـانی لیثی گفت ای عتاب تو بزرگ تری یا رسول خدا (ص)؟ عتاب گفت رسول خدا (ص) از من بزرگتر است و من از آن حضرت مسنّ تر

و پیرترم رسول خدا (ص) در سال آمدن فیل بمکّه متولّد شد، و من واقع شدم بر مدفوع فیل، عایشه گوید، من جلودار و راننده فیل را دیدم که هر دو نابینا و زمین گیر و در سر راه گدایی میکردند «۱».

---

(۱)- اکثر بلکه اغلب مفسّرین تاریخ نگاران قائلند که آمدن ابرهه با فیلهای جنگی و لشکر مجهّز برای خراب کردن مکّه معظّمه در سال میلاد مسعود حضرت رسول (ص) بوده و حتّی شعراء عرب و عجم آن را به نظم در آورده از جمله مرحوم میرزا محمد صادق حسینی معروف به میرزا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۶

(أَ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ) آیا حیله آنها را در تباهی و گمراهی نیفکند، یعنی قرار نداد سوء قصد و نقشه ایشان را در ویران کردن بیت اللّه الحرام و کشتن اهل مکه و اسارت و هتک حرمت ایشان را در گمراهی از آنچه قصد کردند کوشش آنها گم شد تا اینکه نرسیدند به اینکه نقش خود را پیاده کنند، و بعضی گفتند: (فِي تَضْلِيلٍ) یعنی در رفتن و بطلان نقشه.

(وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ) و فرستاد بر سر ایشان پرندگان ابابیل را یعنی، اقاطیع که بعضی از پی دیگری آید مانند شتران رم کرده اعشی گوید:

طریق و جبّار رواء اصوله علیه ابابیل من الطیر تنعب

راهی که نخلهای دراز و بلند که ریشه های آن سیراب است دارد، و بر آن

(صادق خان (ادیب الممالک فراهانی) که از شعراء نامی معاصر قاجار است در قصیده میلادیه خود که این نگارنده در ص ۸۲ جلد ششم گنجینه دانشمندان یاد کرده ام در

باره آن موضوع چنین گوید:

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید کاری که تو می خواهی از فیل نیاید

رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید

تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید تاکید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند بتو آزار زنهار بترس از غضب صاحب خانه

بسپار بزودی شتر سبط کنانه برگیر از این راه مجو عذر و بهانه

بنویس به (نجاشی) اوضاع شبانه آگاه کنش از بد اطوار زمانه

و ز طیر (ابابیل) یکی بر بنشانه آن را که خبر نیست فکار است ز افکار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۷

پرندگانی از ابابیل (پرستو) نشسته و صدا میکنند.

امرؤ القیس گوید:

تراهم الی الداعی سراعا کانّهم ابابیل طیر تحت داجن مدجن

می بینی ایشان را که بسرعت و شتاب بسوی مرگ روا کند مثل آنکه ایشان پرنده ابابیل (پرستو) در زیر باران هستند.

ابن عبّاس گوید: برای آنها منقارهایی بود مثل منقار پرندگان و پنجه هایی مانند پنجه سگها و بگفته ربیع دندانهایی مانند دندانهای درندگان داشتند، و بگفته سعید بن جبیر پرنده سبزی بودند که منقار زردی داشتند و بگفته عبید اللّٰه بن عمیر و قتاده پرنده سیاه دریایی بودند که در منقار و پنجه هاشان سنگ ریزه داشتند، و ممکنست که مختلف بعضی سبز و بعضی سیاه بوده اند.

(تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ) میافکندند بر ایشان ریزه هایی از سجّیل یعنی پرتاب میکردند بر ایشان سنگریزه های محکم و سخت را که از جنس سنگ نبوده و ما سجّیل را در سوره هود تفسیر کردیم و آنچه

قول در باره آن بود گفتیم دیگر تکرار معنی ندارد، موسی بن عایشه گوید: (حجاره) سنگریزه از عدس بزرگ تر، و از نخود کوچک تر است.

عبد اللَّه بن مسعود، پرندگان فریاد کردند و پس از آن سنگها را بر آنها پرتاب نمودند، پس خدا بادی را برانگیخت که سنگریزه را بر سر آنها زد و سختی آن بیشتر شد، پس هیچ سنگی از آن بر سر مردی نخورد مگر اینکه از طرف دیگر بیرون آمد، پس اگر بر سرش خورد از مقعدش بیرون آمد (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ) یعنی قرار داد ایشان را مانند کاهی که ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۸

حیوانات آن را خورده سپس فضله نموده پس خشکیده و از هم پاشیده باشد خداوند تشبیه فرمود قطعه قطعه شدن بندها و اعضاء ایشان را بپراکنده شدن اجزاء فضله و پشکل چار پایان.

حسن گوید: ما کودکان و جوانانی بودیم در مدینه و ساق جو که عصف نامیده میشود میخوردیم، ابو عبیده گوید: عصف برگ زائد است. زجاج گوید: یعنی ایشان را مانند برگ زراعت کاه گردانیدیم، و این از بزرگ ترین معجزات و آیات باهره بوده که در آن زمان خداوند تعالی ظاهر فرموده برای اینکه دلالت نماید بر وجوب معرفتش و در آن برهانی برای نبوّت پیامبر ما میباشد، زیرا که آن حضرت در این سال متولّد شده است.

جماعتی از معتزله گویند: بدون شک آن معجزه ای برای پیامبری از پیامبران در آن زمان بوده و چه بسا گفته اند که آن خالد بن سنان بوده است و ما نیازی باین حرفها نداریم، برای اینکه ما تجویز میکنیم اظهار معجزه را برای غیر پیامبران از

ائمه علیهم السلام و اولیاء خدا، و در آن دلیل کمر شکنی برای شکستن کمر فلاسفه و ملحدین که منکر آیات خارق عادت هستند میباشد، برای اینکه امکان ندارد نسبت دادن چیزی را از آنچه خدای تعالی ذکر کرده از امر اصحاب فیل به طبیعت و عادت چنانچه صیحه آسمانی و باد صرصر و فرو رفتن در زمین و غیر آن را از آنچه را که خدای تعالی بسبب آنها هلاک نمود امتهای گذشته را (مانند هلاک قوم عاد و ثمود و قوم لوط و شعیب و فرعون و ...) زیرا ممکن نیست برای ایشان که در اسرار و رموز طبیعت ببینند فرستادن پرندگانی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۸۹

که با ایشان سنگریزه هایی باشد آماده برای هلاک مردم معیّنی که فقط هدفشان آنها باشد نه غیر آنها پس ایشان (بمباران) کنند تا هلاک شوند و بطوری بر ایشان بزنند که بر دیگری از غیر ایشان نخورد و کسی که دارای خرد و عقل مختصری باشد شک نمیکند که این نمیشود مگر از فعل خدای تعالی که مسبب الاسباب و آسان کننده مشکلات است و برای هیچ کس نیست که منکر این معنی و موضوع شود که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله، وقتی این سوره را برای اهل مکّه خواند تکذیب نکردند بلکه اقرار کردند بآن و با حرص شدیدی که بر تکذیب آن حضرت داشتند، و توجّه کامل بر ردّ او وی را تصدیق نمودند، برای آنکه آنها قریب العهد باصحاب فیل بودند پس اگر این موضوع پیش ایشان حقیقت و اساسی نداشت، هر آینه آن را انکار مینمودند، و

چطور حال اینکه ایشان آن را مبـدء تاریـخ قرار دادند چنانچه بناء کعبه و مرگ جناب قصـی بن کعب و غیر آن را مبدء تاریخ قرار دادنـد و شـعراء بسـیار قصه فیـل را یاد کرده و بنظم آورده و راویان از آنها نقل کرده انـد، و از آنهاست ابیات امیه بن ابی الصلت که گوید:

انّ آیات ربّنا بیّنات ما یماری فیهنّ الّا الکفور

بیگمان آیات پروردگار ما واضح و روشن است در آنها شک و تردید نکنند مگر ناسپاسان.

حبس الفیل بالمغمس حتّی ظلّ یحبو کانّه معقور

فیـل هـا در مغمس (که نـام محلّی است در راه طائف) محبوس و از رفتن بسوی مکّه باز ماندنـد مثل آنکه دست و پای آنها را قطع کرده اند.

عبد اللّه بن عمرو بن مخزوم گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۰

انت الجلیل ربّنا لم تدنس انت حبست الفیل بالمغمس

تو ای پروردگـار بزرگ مـا منزّه و مبرّا هستی و تو آن خـدایی هستی که فیل را در مغمس از پیش روی و رفتن بسوی مکه باز داشتی.

من بعد ما همّ بشی ء مبلس حبسته فی هیئه المکر و کس

از بعـد آنکه تصـمیم گرفتنـد بچیز بسـیار بـدی که ویران کردن خـانه باشـد، فیل را محبوس داشتی در هیئت سـر شکسـتگی و بیچارگی.

عبد اللّه بن قیس رقبات در قصیده ای گوید:

و استملّت علیهم الطیر بالجندل حتّی کانّه مرجوم

پرندگان بر ایشان بسنگریزه هایی ظاهر شدند و ایشان را سنگباران نمودند «۱»

---

(۱)- مفسّـرین در ترک بسم اللّه بین دو سوره و الضحی و الم نشرح و سوره فیل و لایلاف اختلاف کرده اند، و الاظهر بحسب ادلّه اثبات آنست

برای اینکه مصحف و قرآن ابیّ متواتر نیست، پس دلیلی در حذف آن میان دو سوره نیست با اینکه ابن ندیم در مصحفش از فضل بن شاذان ترتیب سوره ها را یاد کرده و میان سوره، فیل و لایلاف شش سوره (۱) تین (۲) کوثر (۳) قدر (۴) کافرون (۵) نصر (۶) ابی لهب ذکر کرده است، و محقق بحرینی در حدائق گوید ترتیب قرآن بر مصحف کنونی از جمع کردن معصوم نیست، پس حجّتی در آن نیست، و در آن اشکال است، به اینکه بر فرض که ما قبول کردیم که جامع قرآن معصوم نبود، ولی معصومین علیهم السلام آن را تقریر کرده و قرائت آن را تجویز فرموده اند، بخلاف مصحف ابی که نه معصوم جمع کرده و نه تجویز نموده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۱

سوره لایلاف ... ص : ۲۹۱

اشاره

مکّی پنج آیه حجازی و چهار آیه از نظر دیگرانست.

اختلاف آن: ... ص : ۲۹۱

مِنْ جُوعٍ یک آیه حجازی.

فضیلت آن: ... ص : ۲۹۱

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خداوند باو عطا فرماید بعدد هر کس که طواف کعبه نموده و معتکف بآن باشد ده حسنه و عیاشی باسناد خودش از مفضل بن صالح از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام روایت کرده که فرمود جمع نمیشود دو سوره در یک رکعت، مگر الضحی و الم نشرح، و الم تر کیف و لایلاف قریش.

و از ابی العبّاس از حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود، الم تر کیف فعل ربّک و لایلاف قریش یک سوره است و روایت شده که ابی بن کعب در مصحف و قرآنش بین آنها بسم اللَّه را که فصل بین دو سوره است نگذاشت.

عمرو بن میمون ازدی گوید: نماز مغرب را پشت سر عمر بن خطاب خواندم در رکعت اوّل سوره و التین و الزیتون را خواند، و در رکعت دوّم سوره الم تر کیف و لایلاف قریش را قرائت نمود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۲۹۱

و چون خداوند سبحان نعمت بزرگ خود را بر اهل مکّه بآنچه با اصحاب فیل نمود یاد کرد در پی آن فرمود

: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۲

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۲۹۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ترجمه: ... ص : ۲۹۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) (صاحبان فیل را نابود کردیم) برای الفت گرفتن قریش با یکدیگر (۲) الفت گرفتن ایشان با هم در کوچ کردن زمستان (بطرف یمن برای تجارت) و تابستان (بسوی شام نیز برای تجارت) (۳) پس باید پروردگار این خانه (مکه معظّمه) را به پرستید.

(۴) آن خدایی که ایشان را (بدین دو سفر) از گرسنگی سیر کرد (۵) و ایشان را (بجهت احترام این خانه) از ترس (راه و دشمنان) ایمن گردانید.

قرائت: ... ص : ۲۹۲

ابو جعفر مدنی لیلاف قریش بدون همزه خوانده، الا فهم را با همزه مخفیه و دزدکی بدون یاء خوانده است.

ابن عامر لئلاف را با همزه مخفیانه و دزدکی بدون یاء خوانده، و ایلافهم را با همزه واضحه با یاء در هر دو حرف قرائت نموده است.

ابن فلیح لایلاف قریش الفهم با لام ساکنه بدون یاء، و دیگران لایلاف قریش ایلافهم با همزه واضحه در هر دو لفظ با یاء خوانده اند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۳

دلیل: ... ص : ۲۹۳

ابو علی گوید: ابو عبیده گفته الفته و آلفته دو لغت هستند، ابو زید انشاد کرده:

من المؤلفات الرّمل ادماء حرّه شعاع الضحی فی جیدها یتوشّح

آن زن از الفت گیرندگان است مانند آهوانی که پهلو و شکمشان سفید، و با زمین های سنگستانی الفت دارند و نور آفتاب در گردنشان درخشندگی میکند، شاهد این بیت مؤلفات است که از الفت است، و دیگری سروده:

الف الصفون فلا یزال کانّه ممّا یقوم علی الثلاث کسی را

الفت گرفتند، اسبهایی که بر روی سه دست و پای خود ایستاده، پس همواره چنین هستند مثل آنکه یک پای آن شکسته است که بر آن سه دیگر مایستند و دیگری گوید:

زعمتم انّ اخوتکم قریش لهم الف و لیس لکم الالف

پنداشتید که برادران شما قریش بر ایشان الفت است و برای شما الفت نیست و الف و آلاف مصدر الف و ایلاف مصدر آلف است.

لغات: ... ص : ۲۹۳

ایلاف: ایجاب و ایجاد الفت است به تدبیر نیکو و مهربانی، گفته میشود الف یالف الفاء، الفت گرفت و الفت میگیرد، الفت گرفتنی و آلفه یؤلفه ایلافا هر گاه او را قرار دهد که الفت گیرد، پس ایلاف نقیض و ضد ایحاش و وحشت است و مانند آنست، ایناس، و الف الشی ء لازم شدن آنست بر عادتی که نفس بآن آرام و آسایش گیرد.

الرحله: حالت سیر است بر راحله و مرکب و آن شتریست که نیرومند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۴

باشد در سیر و حرکت و از آنست حدیث روایت شده

الناس کابل مائه لا تجد فیها راحله

، مردم مانند شتر صدتایی هستند که در میان آنها یک شتر

قوی حسابی تندرو نداشتند.

و الرحل: متاع و کالای سفر است، و ارتحال تحمّل متاع و بار سفر است برای حرکت و سیر.

اعراب: ... ص : ۲۹۴

ابو الحسن اخفش گوید: لام در قول او لِإِيلافِ قُرَيْشٍ متعلّق بقول او كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ یعنی این کار را ما بایشان نمودیم برای اینکه قریش الفت- گیرد با کوچ کردن و مسافرت نمودنش.

زجاج گوید: یعنی خدا اصحاب فیل را هلاک کرد که قریش بماند و با مسافرت زمستانی و تابستانی الفت گیرد.

ابو علی گوید: مستشکلی اشکال کرده و گفت اصحاب فیل را مانند سرگین و فضله حیوانات گردانید بجهت کفرشان چنانشان نکرد که قریش الفت با سفر گیرند.

گوید: این اشکال چیزی نیست برای اینکه ممکن است معنی اینگونه باشد، هلاک شدند اصحاب فیل برای کفرشان و چون هلاکت آنها مؤدّی و منتهی بتألیف قریش شد جایز است که چنان گفته شود، مانند قول خدای تعالی (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً) تا اینکه موسی (ع) بوده باشد برای ایشان دشمن و مایه غم و غصّه، و حال آنکه آنها موسی علیه السلام را برای این منظور نگرفته بودند، پس چون آخر کار بآنجا کشید که موسی «ع» دشمن سرسخت آنها گردید و نیکو باشد که آن را علّت برداشتن آنها قرار دهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۵

خلیل و سیبویه گویند، فلیعبدوا ربّ هذا البیت لایلاف قریش یعنی عبادتشان را برای شکر این نعمت قرار داده و اعتراف و اقرار باین نعمت بزرگ نمایند.

فراء گوید: آن بنا بر این تقدیر است (الم تر کیف فعل ربّک لایلاف قریش.) گوید، آن بجهت این است که خداوند سبحان تذکّر داد اهل مکّه

را به بزرگترین نعمتش بر ایشان در آنچه را که باهل حبشه نمود.

تفسیر: ... ص : ۲۹۵

(لِإِيلافِ قُرَيْشٍ) یعنی ما این کار را باصحاب فیل نمودیم برای نعمت و احسانمان بر قریش مضافا بر نعمتمان بر ایشان در مسافرتهای زمستانی و تابستانی، پس مثل اینکه گفته است نعمتی بر نعمت، پس لام منتهی بمعنای (الی) شده و این گفته فراء است.

و بعضی گفته اند: یعنی ما اینکار را کردیم برای الفت گرفتن قریش در مکّه و تمکّن ایشان در اقامت و توقّف در مکّه یا برای انس گرفتن قریش برای آنکه وقتی ابرهه قصد مکّه را نمود قریش ترسیده و فرار کردند از او پس ما ایشان را هلاک کردیم تا قریش بمکّه برگردند و با آن الفت گیرند و محمد (ص) در آنجا متولّد پس بعنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث گردد، و قول خدا:

(إِيلافِهِمْ) ترجمه و توضیح و بدل از (لِإِيلافِ قُرَيْشٍ) است و (رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيْفِ) منصوب است بوقوع ایلاف ایشان بر آن مسافرت زمستانی و تابستانی، و تحقیق آن اینست که قریش در حرم امن الهی در امان و اعینی از دشمنان بودند که در آنجا برایشان هجوم آوردند و اینکه

احدی ببدی متعرّض ایشان شود، زمانی که از مکّه برای تجارت بیرون رفتند و حرم (خدا) بیابانی شوره زار و غیر قابل زراعت بود، و قریش در آنجا بوسیله تجارت زندگی میکردند و برای ایشان دو مسافرت در هر سالی بود یک مسافرت در زمستان به یمن میرفتند چون آنجا منطقه داغ و گرمسیر بود نسبت بحجاز و مسافرتی در تابستان

بشام میرفتند که بلادی سرد سیر بود و اگر این دو مسافرت و رحلت نبود امکان نداشت برای ایشان که در حرم و مکّه اقامت نمایند و اگر امنیّت و ایمنی نداشتند قدرت بر تصرّف نداشتند، پس چون اصحاب فیل قصد تخریب و ویرانی مکّه نمودند خداوند آنها را هلاك کرد تا قریش بتوانند با این دو مسافرتشان که معیشتشان بستگی بآن داشت و اقامتشان در مکّه انس و الفت بگیرند.

و بعضی گفته اند: که هر دو این مسافرت و رحلت بشام بوده و لیکن مسافرت زمستانی در دریا و ایله برای گرم شدن، و مسافرت تابستانشان بسوی بصری و اذرعات شام بود برای هوا خوری.

و امّا قریش، پس ایشان فرزندان نضر بن کنانه بودند، پس هر کس از اولاد نضر باشد قرشی است و هر کس که منسوب بنضر نباشد قرشی نیست، و در وجه و جهت نامیدن ایشان باین اسم اختلاف شده.

پس بعضی گفته اند: برای تجارت مال جمع کردنشان آنها را قریش نامیده اند، زیرا آنها اهل تجارت بودند نه اصحاب گاو و گوسفند و شیر و ماست و نه اصحاب زراعت و کشاورزی، و قرش مکسب محلّ کسب و کار و تجارت است، گفته میشود (هو یقرش لعیاله) یعنی وی برای خانواده اش کسب میکند، و یاد شده که بابن عبّاس گفته شد، چرا قریش را قریش نامیدند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۷

گفت برای حیوانی که از بزرگترین حیوانات دریایی است، و باو قریش گفته می شود آن حیوان برای آنکه نمیگذرد بچیزی از لاغر و چاق مگر اینکه او را می بلعد و میخورد، گفتند آیا در این باره چیزی

انشاد میکنی، پس شعر حجمی را انشاد کرد:

و قریش هی التی تسکن البحر بها سمّیت قریش قرشا تأکل الغث و السمین و لا تترک فیه لدی الحناجر ریشا

و قریش آن حیوانیست که در دریا ساکن است و باین جهت قریش را قریش نامیده اند که هر چه بیابد از لاغر و چاق میخورد و در دریا پری را از فرو بردن در گلو باقی نمیگذارد.

و قریش بسبب تجارتشان و مسافرتشان زندگی میکردند و هیچ کس نسبت بآنها سوء قصد نمیکرد و بقریش سکّان حرم خدا و متولّیان بیت اللّه میگفتند.

کلبی گوید: اوّل کسی که از شام حمل خوار بار بمکّه نمود هاشم بن عبد مناف بود و مصدّق آن قول شاعر است:

تحمّل هاشم ما ضاق عنه و اعیان ان یقوم به ابن بیض اتاهم بالغرائز متاقات من ارض الشام بالبر النفیص فوسّع اهل مکّه من هشیم و شاب البرّ باللحم الغریض

هاشم «بن عبد مناف» آنچه مردم از آن در تنگی و سختی بودند و ابن بیض از قیام بآن در تعب و زحمت بود تحمّل نمود، آورد برای ایشان از سرزمین شام جوال هایی پر از گندم پاک خالص، پس بمردم مکّه توسعه و گشایش داد از ترید (نان خیس خورده در آبگوشت) و گوشت مخلوط با گندم نرم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۸

شده (که بآن حلیم میگویند).

سعید بن جبیر گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله باتفاق ابو بکر میگذشت بر جمعی که میسرودند:

یا ذا الّذی طلب السماحه و النّدی هلّا مررت بآل عبد الدار لو ان مررت بهم ترید قراهم منعوک من جهد و

من اقتار

ای آنکه طالب آقایی و بزرگواری و بخشندگی هستی آیا عبور نکردی بخاندان عبد الدار (کلید دار کعبه معظّمه).

اگر چنانچه بر ایشان میگذشتی و میهمان آنها میشدی تو را از هر کوشش و سخت گیری باز میداشتند.

پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بابی بکر فرمود آیا شاعر چنین گفته گفت بآن خدایی که تو را بحق برگزید و مبعوث کرد نه بلکه گفته:

یا ذا الذی طلب السماحه و الندی هلّا مررت بآل عبد مناف لو ان مررت بهم ترید قراهم منعوك من جهد و من ایجاف الرائشین و لیس یوجد رائش و القائلین هلمّ للاضیاف

ای آنکه طالب بزرگواری و آقایی و فضلی آیا عبور نکردی بخاندان عبد مناف (جدّ گرامی پیغمبر اسلام و پدر هاشم بن عبد مناف)، اگر چنانچه به ایشان عبور میکردی و میهمان ایشان میشدی تو را از هر کوشش و از هر ناراحتی باز میداشتند، توانگران و مالدارانی که در حالی که در آنجا مالداری نبود و گویندگان اینکه بیائید بمیهمانی و ضیافت ما.

و الخاطئین غنیّهم بفقیرهم حتّی یصیر فقیرهم کالکافی و القائلین بکلّ وعد صادق و رجال مکّه مسنتین عجاف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۲۹۹

سفرین سنّهما له و لقومه سفر الشتاء و رحله الاضیاف

خاندانی که توانگر و ثروتمندشان با تهیدست و نادارشان مخلوط و بهم آمیخته تا اینکه فقیر و مستمندشان مانند توانگرانست، و گویندگان بهر وعده صادقانه ای و حال آنکه مردان مکّه همه مبتلا به قحطی و گرسنگی و ضعف و لاغری و ناتوانی بودند، دو سفر تأسیس کرد برای خودش و قبیله اش سفر زمستانی و سفر تابستانی

برای ضیافت و هوا خوری.

لِيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ)

پس هر آینه بایـد بپرسـتند پروردگار و صاحب این خانه را، این امریست از خـدای سـبحان یعنی پس باید عبادتشان را به سوی پروردگـار این کعبه نموده و او را یکتـای بی همتا بداننـد و او همان خـدای سـبحانست که (الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ) آنها را از گرسـنگی اطعـام نمود بآنچه تسبیب اسـباب کرد برایشان از ارزاق در مسافرت زمسـتانی و تابسـتانی و از اموال بایشان مرحمت نمود.

(وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) و ایمنی داد ایشان را از ترس که احدی متعرّض ایشان در سفرشان نشود چون می گفتند ما اهل حرم خدا هستیم.

و بعضی گفته اند: ایمنی داد ایشان را از ترس غارت بردن بحرمی که دلهای مردم آمیخته بر تعظیم و بزرگداشت آنست و آنها بودنـد که در جاهلیّت می گفتند ما ساکنین حرم خدا و خدّام بیت اللّه هستیم، پس کسـی متعرّض ایشان نمی شد، و اگر مردی از آنها در قبیله ای از قبایل عرب بلائی برایش پیش می آمـد گفته می شـد او حرمی است، پس او را و مال او را رها میکردند، برای بزرگداشت حرم و غیر ایشان هر گاه بیرون می رفت و مسافرت می کرد او را غارت مینمودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۰

و بعضی گفته اند: أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ، یعنی: از بعد از گرسنگی چنانچه گفته میشود کسوتک من بعد عری، پوشانیدم تو را بعد از برهنگی یعنی گرسنه نبودند.

ابن عبّاس گوید: مردم قریش در جاهلیّت در سـختی و گرسنگی بودند تا جناب هاشم بن عبد مناف آنها را برای دو مسافرت و رحلت جمع نمود پس نبودند پسران پدری که ثروتمندتر

و عزیزتر از قریش باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۱

سوره أ رأیت ... ص : ۳۰۱

اشاره

و سوره ماعون هم نامیده میشود، مکّی است، و ضحاک گوید مدنی است و گفته اند که بعضی از آن مکّی و بعضی هم مدنی است.

عدد آیات ... ص : ۳۰۱

هفت آیه عراقی و شش آیه از نظر دیگران.

اختلاف آن: ... ص : ۳۰۱

در آیه یراءون از نظر عراقی است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۰۱

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خدا او را می آمرزد اگر زکاتش را داده باشد.

عمرو بن ثابت از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که هر کس أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ را در نمازهای واجب و نافله اش بخواند خدا نماز و روزه او را قبول فرموده و او را محاسبه نکند بآنچه از او در دار دنیا سر زده است (انشاء اللّه تعالی).

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۰۱

خداوند سبحان نعمتش را بر قریش در سوره قبل یاد فرمود، سپس در این سوره تعجّب فرموده از تکذیب ایشان با نعمت بزرگی که بر ایشان نموده، پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۲

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷] ... ص : ۳۰۲

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

أَ رَأَيْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ (۱) فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ (۲) وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ (۳) فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ (۴)

الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ (۵) الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ (۶) وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ (۷)

ترجمه: ... ص : ۳۰۲

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آیا دیدی آن کس را که روز پاداش را دروغ می پنداشت (۲) و او همان کس است که یتیم را (از حق خویش منع میکند (۳) و (مردم را) بطعام دادن بینوا ترغیب نمی کند (۴) پس وای بر نمازگزاران (۵) آنان که از نماز خویش غافلند.

(۶) آنان که (در کردار خویش بامید ستایش مردم) ریا میکنند (۷) و زکات را (از مستحق) منع میکنند یا از قرض دادن بمحتاجان یا از عاریه دادن اثاثیه خانه که مردم بدان احتیاج دارند خود داری میکنند.

قرائت: ... ص : ۳۰۲

در شواذ ابی رجاء عطاردی یدّع الیتیم بفتح دال خفیفه بدون تشدید خوانده است.

دلیل: ... ص : ۳۰۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۳

و معنای آن ترک کردن و اعراض کردن از آنست پس آن برگشتش به معنای قرائت مشهوره است.

لغات: ... ص : ۳۰۳

الدع: بمعنای دفع است بشدّت و سختی، و از آنست دعدعه حرکت دادن کیل و پیمانه برای اینکه تمامش را فرا گرفته و پرپر شود، مثل اینکه آن را دفع میکنی و الدعه نیز بمعنای منع کردن و جلوگیری از بز است و الحض و الحث و التحریص بیک معنا و آن ترغیب و تشویق است.

الماعون: بمعنای ظرف و اثاث و هر چیزی که در آن سود و منفعتی باشد، اعشی گوید:

با جود منه بما عونه اذا ما سماؤهم لم تغمّ

در قصیده ای که قیس بن معدیکرب را مدح میکند میگوید، نور فرات در موقع طغیان و تلاطم امواجش بخشنده تر از او نیست در موقعی که آسمان بارانش را قطع کرده و نمیبارد.

وراعی گوید:

قوم على الاسلام لمّا يمنعوا ما عونهم و يضيّعوا التهليلا

مردمی که بر دین اسلام بودند زمانی که منع کردند خیرات و زکات خود را ضایع نمودند تهلیل (لا اله الّا اللّه) و نماز را و اعرابی در باره شترش گوید:

(کیما انّها نعطیک الماعون) برای آنکه آن رام شود برای تو و اطاعت کند تو را، و اصل آن قلّت و کمی از معن مشتق و آن بمعنای قلیل و اندک است، شاعر گوید: (فانّ هلاک مالک غیر معن) پس البتّه نابودی مال تو کم نیست و گفته میشود ما له سعن و لا معن، ندارد نه زیاد و نه کم، پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۴

ماعون

چیز نافع و سودمند کم قیمت است، و گفته میشود معن الوادی آن گاه که آبش کم کم روان باشد.

اعراب: ... ص : ۳۰۴

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ، اعتماد کرده اینجا بر آنچه جاری شده در صله موصولی که آن وصف مجرور است بلامی که متعلّق بخبر است، آیا نمی بینی که قول خدا، فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ حمل بر ظاهر نیست و اعتماد بر سهو در صله الّذین و قول خدا، الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ جایز است که مجرور باشد بر اینکه صفت مصلّین است و جایز است که منصوب بر اضمار اعنی و اینکه مرفوع بر اضمار هم باشد.

تفسیر: ... ص : ۳۰۴

خداوند تعالی پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله را مخاطب نموده و فرمود (أَ رَأَيْتَ) ای محمد (الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ) یعنی این کافری که پاداش و حساب را تکذیب نموده و انکار بعث میکند با روشن شدن امر در این موضوع و قیام دلیلها بر صحّت و درستی آن، و البتّه خداوند سبحان آن را بلفظ استفهام یاد نموده بجهت مبالغه در فهمانیدن، و تکذیب روز پاداش از زیانکارترین چیزهاست بر صاحبش برای اینکه نابود میکند باین بیشتر غرضها و داعیه های بسوی خیر و بازداشتن از بدی و شرارت، پس او خود را بهلاکت میاندازد در شتاب کردن بسوی بدی که فطرت و طبعش میخواند او را بسوی او زیرا نمی ترسد از عواقب ضرر را در آن.

کلبی گوید: این آیه در باره عاص بن وائل سهمی نازل شده.

سدی و مقاتل بن حیّان گویند: در باره ولید بن مغیره نازل شده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۵

ابن جریح گوید: در باره ابی سفیان بن حرب نازل شده است که در هر هفته دو حیوان میکشت چون یتیمی نزد او میآمد او را با عصا میزد.

عطاء

از ابن عبّاس نقل کرده که در باره مردی از منافقین نازل شده است.

(فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ) خداوند سبحان بیان فرمود که از صفات آن کس که تکذیب روز پاداش میکند اینست که او یتیم را با خشونت دفع کرده و میراند، برای اینکه او ایمان به پاداش دادن بر او ندارد، پس برای او رادعی از راندن آن یتیم نیست.

ابن عبّاس و مجاهد گویند: یتیم را از حقش با خشونت و ستم محروم و او را میرنجاند.

(وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ) یعنی به بینوا و مستمند طعام نمی دهد و بدیگران هم نمیگوید باو طعام دهید و به عبارت ساده تر نه خودش چیزی میدهد در موقع توانایی و قدرت و نه در وقت تنگی و عجز دیگران را تشویق باین کار میکند برای اینکه روز پاداش را قبول ندارد.

(فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ) پس وای بر نماز خوانهایی که از نمازشان غفلت میکنند، ابن عبّاس و مسروق گویند: ایشان آنهایی هستند که نمازشان را از اوقات خودش به تأخیر میاندازند، و این تفسیر هم مرفوعا روایت شده است.

علی علیه السلام و ابن عبّاس گویند: مراد از این آیه منافقین هستند- آنهایی که امید ثواب ندارند اگر نماز خواندند و اگر هم نخواندند ترس عقاب ندارند، پس ایشانند که از نماز غافلند تا وقت آن بگذرد، آنها هر گاه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۶

با مؤمنین باشند از روی ریاء و تظاهر میخوانند، و اگر تنها و یا با غیر مؤمنین باشند نمیخوانند، و این قول خداست، الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ (الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ) انس گوید،

الحمـد للّه که فرمود از نمازشان، و نفرمود در نمازشان اراده فرموده باين مطلب سـهوى که براى انسانى در نمازش بـدون عمد روى ميدهد عقابى براى آن نيست.

قتاده گويد: غافل از آن ميشوند پروا ندارند خوانده باشند و يا نخوانده باشند، از نظرشان بى تفاوت است.

ضحاك گويد: ايشان افراد تارك الصلاتند که (مانند ماركسيستها، و كمونيستها نماز نميخوانند).

حسن گويـد: آنهـا افرادى هسـتند که اگر بخواننـد از روى ريـاء و تظـاهر ميخواننـد و اگر هم از آنهـا فـوت شود ابـدا پشـيمان نميشوند.

ابى العاليه گويد: ايشان آنهايى هستند که نماز را در وقتش نميخوانند و ركوع و سجود آن را كامل انجام نميدهند.

و نيز از اوست که گويد: او آنست که هر گاه سجده كند سرش را حركت داده و باين طرف و آن طرف توجّه نمايد.

عيّاشى باسـنادش از يونس بن عمّار از حضرت ابى عبد اللّه (ع) روايت نموده گويد، از آن حضرت پرسيدم از قول خدا الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ آيا آن وسوسه شيطانست فرمود نه هر كس اين حالت را پيدا ميكند و ليكن ساهون افرادى هستند که غفلت از آن ميكنند و آن را در اوّل وقت انجام نميدهند، و از ابى اسامه زيد شحام روايت كرده که گفت از حضـرت ابى عبد اللّه عليه السلام از قول خدا الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ پرسيدم ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۷

فرمود، آن ترك نماز و سستى و تكاهل در نماز است.

و از محمد بن فضيل از حضرت ابى الحسن عليه السلام روايت نموده که فرمودند آن ضايع كردن نماز است.

و بعضى گفته اند: ايشان كسانى هستند (يراءون) ريا ميكنند مردم

را در تمام اعمالشان و بقصد خلوص و اخلاص برای خدای تعالی انجام نمیدهند (وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ) و منع میکنند زکات و خیرات و هر چیزی که در آن نفعی برای مردم باشد، و علماء در باره آن اختلاف کرده اند، علی (ع) و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک گویند ماعون زکات واجبه است، و از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام هم همین روایت شده است.

ابن عبّاس و ابن مسعود و سعید بن جبیر گویند آن وسائلی است که مردم از هم عاریه میکنند مانند، دلو، سطل، تبر و تیشه و دیگ و مانند آن، و چیزهایی که ممنوع نیست مثل آب و نمک، و این معنی نیز مرفوعا روایت شده است.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام روایت کرده که فرمود آن قرض و وام است آن را قرض میکنید و کار خوبی است که انجام میدهید، و اثاثیه منزل است که عاریه میکنید، و از آنست زکات، گوید، پس گفتم البته برای ما همسایگانی هست که هر گاه ما متاعی بآنها عاریه میدهیم شکسته و آن را خراب و فاسد میکنند، پس بر ما گناهی است اگر بآنها عاریه ندهیم فرمود، نه بر تو گناهی نیست اگر اینطورند.

کلبی گوید: ماعون تمام کارهای خوب است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۸

سوره کوثر ... ص : ۳۰۸

اشاره

مکّی است از نظر ابن عبّاس و کلبی و از نظر عکرمه و ضحاک مدنی است و آن باتفاق سه آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۰۸

در حدیث ابی بن کعب است کسی که آن را بخواند خداوند او را از نهرهای بهشت سیراب، و باو عطا فرماید از پاداش بعدد هر قربانی که بندگان آن را در روز عید قربانی نموده و هر قربانی که اهل کتاب و مشرکین مینمایند.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد اللّٰه صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: کسی که انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای واجبی و مستحبی بخواند خدا او را در روز قیامت از کوثر سقایت فرماید. و جایگاهش در نزد محمد صلّی اللّٰه علیه و آله خواهد بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۰۸

خداوند در سوره أ رأیت مذمّت کرده تارکین نماز و مانعین زکات را و در این سوره یاد کرد که ایشان آن کار را کرده و پیغمبر را تکذیب کردند، پس خداوند باو خیر کثیر داده و او را فرمان نماز داده و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۰۹

[سوره الكوثر (١٠٨): آيات ١ تا ٣] ... ص : ٣٠٩

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْناکَ الْکَوْثَرَ (١) فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ (٢) إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ (٣)

ترجمه: ... ص : ٣٠٩

بنام خداوند بخشاينده مهربان (١) البتّه ما بتو كوثر عطا كرديم (٢) پس براى پروردگارت نماز بخوان و قربانى كن (و يا دست خود را موقع تكبير تا محاذى گوش و گلويت بلند كن) بيگمان دشمن و خصم تو ابتر و بدون عقب خواهد بود.

لغات: ... ص : ٣٠٩

الكوثر: بر وزن فوعل از كثرت است و آن چيزيست كه از شأن آن كثرت است و كوثر خير فراوانست.

الاعطاء: بر دو قسم است، بخشيدن بنحو تمليك و بخشيدن بغير تمليك بمعناى اباحه تصرّف (مثل تحليل بضع كه بخشيدن كنيز است، صرفا براى تمتّع و كاميابى) اعطاء كوثر: تمليك است مانند بخشيدن اجرت و ريشه و اصل آن از عطا يعطوا، هر گاه دريافت كند.

و الشانى: بمعناى دشمن كينه توز است:

الأبتر: اصل آن الاغى است كه دم بريده باشد، و در حديث زياد (ابن ابيه لعنه اللَّه) است كه او خطبه خوانده خطبه بتراء براى اينكه او

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ٣١٠

لعنه اللَّه در آن خطبه حمد را نخواند و بر پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله درود نفرستاد.

اعراب: ... ص : ٣١٠

وَ انْحَرْ مفعولش محذوف است يعنى قربانى و شتر اهدايى خود را نحر و قربانى كن چنانچه لبيد حذف كرده از قول خودش كه ميگويد

(و هم العشيره ان يبطئ حاسد) «١» و ايشان مردمى هستند كه حسود آنها ايشان را به سستى و كندى نسبت ميدهد، و قول خدا، إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ، لا انت، تقديرش اينست يعنى او بلا عقب است نه تو براى اينكه نام تو بلند است هر جا و هر وقت من ياد

شوم به لا ـ اله الّا اللَّه تو یـاد شوی بمحمـد رسول اللَّه (ص) با من فصلّ و الأبتر دو خبر هسـتند، فصلّ خبر مقـدّم برای لربّك، و الأبتر خبر برای هو.

شأن نزول: ... ص : ۳۱۰

مفسّـرین از ابن عباس نقل کرده انـد، که سوره کوثر در باره عاص بن وائل سـهمی نازل شـده و این موقعی بود که دید رسول خـدا (ص) از مسـجد بیرون میآیـد پس در نزدیکی در بنی سـهم با آن حضـرت ملاقات و گفتگو کرد در حالی که عدّه ای از بزرگان قریش در مسـجد نشسـته بودند، پس چون عاص داخل شد گفتند باکی صحبت میکردی گفت با این ابتر و این بعد از فوت عبـد اللَّه فرزند رسول خدا (ص) از خدیجه (ع) بود، و رسم و عادت عرب جاهلی این بود کسـی را که پسـر نداشت او را ابتر مینامیدند، پس

---

(۱)- این نصف بیت از قصیده معلّقه از هفت قصیده معروف بسبعه معلّقه است و اوّلش این است

(او ان یمیل مع العدوّ لثامها) یا اینکه بر دارد با دشمن رو پوش و روسری خود را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۱

قریش در

موقع مرگ عبد اللّٰه او را ابتر و صنبور نامیدند، (و صنبور شخصی را گویند که برادر و فرزندی نداشته باشد).

تفسیر: ... ص : ۳۱۱

خداوند سبحان پیمبرش (ص) را بر طریق شمردن نعمتش بر آن حضرت خطاب نموده و فرمود:

(إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ) بیگمان ما اعطا کردیم بتو کوثر را علماء، در تفسیر آن اختلاف کرده اند، عایشه و ابن عمر گویند: آن نهریست، در بهشت، ابن عبّاس گوید: چون إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ نازل شد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله منبر رفت و آن را بر مردم قرائت کرد و چون پائین آمد گفتند ای رسول خدا چیست آنچه خداوند بشما داده است؟

فرمود: نهریست در بهشت که از شیر سفیدتر و استقامتش از قدح شدیدتر باشد، در دو طرف آن قبّه هایی از درّ و یاقوت است وارد میشود بر آن پرندگان سبزی که دارای گردنهای مثل گردنهای کبک است، گفتند یا رسول اللّٰه این پرندگان چه اندازه خوب است، فرمود، آیا بشما خبر ندهم به بهتر از آن، گفتند چرا، فرمود کسی که پرندگان مزبور را بخورد و آب کوثر بنوشد، و رستگار برضوان خدا شود، از آن بهتر است.

و از حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام روایت شده که فرمود کوثر نهری است در بهشت خداوند پیامبرش «ص» را عوض از فرزندش «عبد اللّٰه» داده است.

عطاء گوید: آن حوض پیامبر (ص) است که مردم بسیاری بر آن در روز قیامت وارد میشوند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۲

و انس گوید: رسول خدا (ص) روزی در وقتی که میان ما بود چرت و خواب مختصری کرده سپس خندان سر مبارک خود را بلند

کرد، پس گفتم چه چیز شما را خندانید ای رسول خدا (ص) فرمود، الآن بر من نازل شده سوره ای پس سوره کوثر را خوانده سپس فرمود، آیا میدانید کوثر چیست؟ گفتیم خدا و رسول او دانا هستند، فرمود آن نهریست که خدا آن را بمن وعده داده و دارای خیر فراوانست، آن حوض من است، روز قیامت امّت من بر آن وارد میشوند، ظروف آن عدد ستارگان آسمان است پس جماعتی از ایشان مضطرب و پریشان و سرنگون بآتش میشوند، پس میگویم پروردگار من ایشان از امّت منند، پس گفته میشود تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند، این روایت را مسلم بن حجاج قشیری در کتاب صحیح خود روایت نموده است.

ابن عبّاس و سعید بن جبیر و مجاهد گویند: کوثر خیر فراوان است و بگفته عکرمه: آن نبوّت پیغمبر و قرآنست، و بگفته حسن: آن قرآنست و بگفته ابو بکر بن عیّاش آن بسیاری و کثرت اصحاب و پیروانست.

و بعضی گفته اند: آن فراوانی نسل و ذرّیه است که البتّه ظاهر شد کثرت نسل از فرزندان فاطمه سلام اللّه علیها، تا آنجایی که عدد آنها شمردنی نیست و از حوصله حساب و احصاء خارج و تا روز قیامت عدد ایشان متّصل خواهد بود، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آن شفاعت است و لفظ محتمل است که شامل همه آنها شود، پس واجب است که حمل بر تمام اقوالی که ذکر شده گردد و حقّا خداوند سبحان بآن حضرت در دنیا خیر فراوانی داده و وعده اش داده که در آخرت هم خیر بسیارش-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷،

دهد، و تمام این اقوال تفصیل یک جمله است و آن خیر بسیار است در دنیا و آخرت.

(فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ) عطاء و عکرمه و قتاده گویند: خداوند سبحان او را امر فرموده بشکر کردن بر این نعمت بزرگ به اینکه فرمود فصلّ پس نماز عید را بخوان زیرا در پی و عقب آن فرموده و انحر و قربانی کن هدیه و قربانی خود را انس بن مالك گوید: پیغمبر (ص) پیش از آنکه نماز بخواند قربانی میکرد و شتر نحر مینمود، پس بآن حضرت دستور داده شده اوّل نماز بخواند و بعد قربانی کند.

سعید بن جبیر و مجاهد گویند: یعنی پس برای پروردگارت نماز واجب صبح را بجماعت خوانده و در منی قربانی کن.

محمد بن کعب گوید: مردمی بودند که نماز برای غیر خدا خوانده و برای غیر خدا قربانی میکردند، پس خداوند تعالی پیامبرش (ص) را امر فرمود که نماز و قربانیش تقریبا الی اللّه و خالص برای او باشد، و بعضی گفته اند: یعنی برای پروردگارت نماز واجب را بخوان و در مقابل قبله قربانی نما، و عرب میگوید: منازل ما بسوی قبله قربانی میکند، و انشاد کرده

ابا حکم هل انت عم مجالد و سیّد اهل الأبطح المناحر

ای ابو حکم آیا تو عموی مجالد و آقای اهل مکه هستی که در مقابل و برابر قبله قربانی میکنند، و این قول فراء است، و امّا آنچه از علی علیه السلام روایت کرده اند اینست که دست راست خود را بر دست چپ برابر گودی گلویت در نماز روی هم بگذار، پس آن از روایاتیست که از آن حضرت صحیح و

درست نیست برای اینکه تمام عترت طاهره و خاندان پاك رسالت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۴

از آن حضرت خلاف این را روایت کرده اند، معنای آن اینست که دستت را در نماز تا محاذی گودی گلویت بلند کن.

و از عمر بن یزید روایت کرده که گفت از حضرت ابا عبد اللّٰه صادق (ع) شنیدم که میفرمود در باره آیه فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ، آن بلند کردن دو دست توست برابر صورتت و عبد اللّٰه بن سنان هم از آن حضرت مثل آن را روایت کرده است.

و از جمیل بن درّاج روایت شده که گوید گفتم بحضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ، پس آن حضرت بدست مبارکش اشاره کرد و فرمود اینطور یعنی در تکبیره الاحرام نمازش استقبال قبله نموده و دستهایش برابر صورتش بلند نمود.

و از حماد بن عثمان روایت شده که گفت از حضرت ابا عبد اللّٰه صادق «ع» پرسیدم که نحر چیست، پس دستهایش تا سینه اش بلند نمود و فرمود همچنین، سپس بالاتر برده و فرمود این چنین یعنی در تکبیره الاحرام نماز دستهایش را برابر قبله بلند نمود.

و از مقاتل بن حیّان از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود چون این سوره نازل شد پیغمبر (ص) بجبرئیل فرمود این نحیره ای که خدا مرا بآن امر فرموده چیست؟

جبرئیل گفت نحیره نیست و لیکن تو را امر میکند که هر گاه تکبیره- الاحرام نماز را خواستی بگویی دستهایت را بلند کن و بگو اللّٰه اکبر و هر گاه رکوع کردی و سر از رکوع برداشتی و سجده کردی و سر

از سجده بر داشتی دستهایت را برابر قبله بلند کن که آن نماز ما و نماز فرشتگانست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۵

در هفت آسمان، پس برای هر چیزی زینت است و حقا زینت نماز بلند کردن دستهاست در موقع اللّٰه اکبر.

پیغمبر (ص) فرمود بلند کردن دستها از استکانت است گفتم استکانت چیست فرمود آیا این آیه را نخواندی فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما یَتَضَرَّعُونَ پس برای پروردگارشان خضوع نکردند و تضرّع و زاری ننمودند این روایت را ثعلبی و واحدی در تفسیرهای خود آورده اند.

(إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ) یعنی البتّه خصم و دشمن کینه توز تو منقطع از خیر است و او عاص بن وائل است.

قتاده گوید: یعنی اوست کمترین و ذلیل ترین مردم بمنقطع شدنش از هر خیر.

و بعضی گفته اند: ابتر آنست که حقیقه فرزندی برای او نباشد و بیگمان آنکه باو نسبت میدهند از او نیست (مانند زیاد بن ابی سفیان).

مجاهد گوید: ابتر آنست که عقبی و نسلی برای او نیست و آن جواب قریش است که گفتند محمد (ص) عقبی و اولادی ندارد میمیرد و از او راحت میشویم و دینش کهنه شده و از بین میرود زیرا کسی ندارد قائم مقام و جانشین او شود و بسوی او دعوت کند، پس امر رسالت او منقطع میشود.

و در این سوره دلیلهایی بر صدق نبوّت پیغمبر ما (ص) و صحّت رسالت او هست:

۱- اینکه او خبر داده از آنچه در خاطر دشمنانش خطور کرده و آنچه بزبان آنان جاری شده و حال آنکه کسی از مردم به آن حضرت نرسانده بود، پس چنان بود که خبر داد.

ترجمه مجمع

البيان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۶

۲- خداونـد فرمود إِنَّا أَعْطَيْنـاكَ الْكَوْثَرَ، پس ببین چگونه دینش در عالم منتشـر و امر رسالتش بالا گرفت و ذرّیه اش زیاد شـد (بـا آنکه دشـمنان خانـدانش از امویها و مروانیها و عباسـیان در قتل ذراری آن حضـرت از آنچه توانسـتند کوتاهی نکردنـد که شرح آن در کتب تواریخ مسـلمین و دیگران مسـطور است) تا اینکه گردید نسـبش بیشتر از هر نسب و حال آنکه چیزی از آن در حال نزول سوره نبود.

۳- تمام فصـحاء عرب و عجم بتحقیق عاجز شدند از اینکه مثل این سوره را بیاورند بر کوتاهی الفاظش با تحدّی خدا ایشان را (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) و حرص بر باطـل کردن امر رسـالت آن حضـرت از روز بعثتش تـا امروز و این نهایت اعجاز قرآن و آن بزرگوار است.

۴- خداوند سـبحان آن حضـرت را وعده نصرت و یاری بر دشمنانش داده و او را خبر داد بسقوط امر ایشان و از بین رفتن دین آنهـا و منقطع شـدن نسـل آنـان، پس خبر چنان بود که فرموده بود، و در این سوره موجزه کوتاه از مماثل وماننـد بودن مقاطع بفواصل آن و آسانی و سـهولت مخارج حروف به نیکویی تألیف و تقابل هر یک از معانی آن بآنچه اولی و شایسـته تر بآنست مطالب و دقایقی است که بر کسی که عارف مجاری کلام عرب باشد مخفی و پوشیده نیست. «۱»

---

(۱)- حاکم ابو القاسم حسکانی در صفحه ۳۷۵ شواهد التنزیل مطبوعش گوید:

حدیث کرد ما را پدرم باسنادش از زید بن علی بن الحسین شهید علیه السلام از پدرش از پدرانش از علی علیه السلام که

گفت: فرمود رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله جبرئيل نشان داد بمن منازل من و منازل اهل

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۷

دنباله پاورقى از صفحه قبل:

(بيتم را در كنار حوض كوثر.

و نيز باسنادش از انس بن مالك روايت نموده كه گفت داخل شدم بر رسول خدا (ص)، پس فرمود: بمن كوثر داده شده گفتم كوثر چيست؟

فرمود: نهريست در بهشت كه عرضش و طولش مساحت ما بين مشرق و مغرب است نمى‌آشامد احدى از آن كه بعدا تشنه شود و وضو نميگيرد كسى از آن كه آلوده گردد، كسى كه عهد مرا شكسته و نقض پيمان و ذمّه من نموده و اهل بيت مرا كشته از آن نمى‌آشامد.

طبرسى در احتجاجش در حديث پيامبر (ص) با يهود نقل نموده كه يهود گفتند نوح از شما بهتر بود، پيامبر (ص) فرمود، براى چه گفتند چون او در كشتى نشست پس كشتى بر جودى بحركت آمد، پيامبر فرمود:

حقّا بمن بالاتر و بهتر از آن داده شده گفتند كدام است، فرمود خداوند بمن در بهشت نهرى داده كه مجرا و منبع آن از زير عرش است و بر كنار او هزار هزار (يك مليون) قصر است كه يك خشت آن طلا و يك خشت آن نقره است علف و گياه و خرّه آن زعفران و ريگ و لجن آن در و ياقوت، و زمين آن مشك سفيد و اين براى من و امّت من ايجاد شده و اين است قول خداى تعالى، إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ، گفتند راست گفتى اى محمد و آن در تورات نوشته شده اين كوثر بهتر از كشتى نوح است.

ترجمه

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۸

سوره کافرون ... ص : ۳۱۸

اشاره

مکّی است و از نظر ابن عبّاس و قتاده مدنی و آن باتّفاق شش آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۱۸

در حدیث ابی بن کعب است که کسی که قرائت کند قل یا ایها الکافرون را مانند آنست که ربع قرآن را قرائت کرده و مریدان شیاطین از او دور میشوند و از شرک مبرّا و از فزع و هول بزرگ در عافیت باشد.

و از جبیر بن مطعم روایت شده که گوید رسول خدا (ص) بمن فرمود آیا دوست داری ای جبیر اینکه هر گاه برای سفر بیرون رفتی از بهترین یارانت باشی از جهت شخصیت و بیشترین ایشان باشی از جهت زاد و توشه گفتم بلی پدرم و مادرم بفدایت ای رسول خدا، فرمود این پنج سوره قل یا ایها الکافرون، و اذا جاء نصر اللَّه و الفتح و قل هو اللَّه احد و قل اعوذ برب الناس را با بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ در هر سوره بخوان.

جبر بن مطعم گوید: من مال زیاد نداشتم و با آنکه خدا میخواست بیرون روم بیرون میرفتم، پس من با همّت ترین آنها و پر زادترین آنها بودم تا از سفرم بر میگشتم.

و از فروه بن نوفل اشجعی از پدرش روایت کرده که او خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمده و گفت یا رسول اللَّه آمدم محضر شما برای اینکه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۱۹

مرا چیزی بیاموزی که در موقع خوابم بگویم، فرمود آن گه که در خوابگاهت رفتی بخوان قل یا ایها الکافرون، آن گاه بخواب بر پایان آن که برائه و بیزاری از شرک است شعیب الحداد از حضرت ابی عبد اللَّه علیه

السلام روایت کرده که پدرم میفرمود، قل یا ایها الکافرون ربع (یک چهارم) قرآن است و آن بزرگوار هر گاه از قرائت آن فارغ میشد میگفت اعبد اللّٰه وحده اعبد اللّٰه وحده، عبادت میکنم خدا را بتنهایی، عبادت میکنم خدا را به یکتایی.

و هشام بن سالم از ابی عبد اللّٰه علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هر گاه گفتی لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ، پس بگو و لیکن اعبد اللّٰه مخلصا له دینی پس هر گاه از آن فارغ شدی بگو دینی الاسلام دینی الاسلام دینی الاسلام، نمی پرستم آنچه شما میپرستید و لیکن می پرستم خدا را از روی اخلاص دین من برای اوست، دین من اسلام است سه بار.

حسین بن ابی العلاء روایت کرده که فرمود کسی که قرائت کند قل یا ایها الکافرون و قل هو اللّٰه احد را در نماز واجبی از واجباتش خدا او را و پدر و مادرش و فرزندانش را بیامرزد، و اگر شقی باشد از دیوان اشقیاء محو و در دیوان سعداء نوشته شود و خدا او را سعید زنده نماید و شهید بمیراند و در زمره شهیدان مبعوث گرداند.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۱۹

یاد نمود خدای سبحان در سوره کوثر که دشمنان پیامبرش او را عیب جویی کرده که او ابتر و بلا عقب است، پس آنها را رد کرد و در این سوره یاد نمود که آنها خواستند از حضرت مداهنت و نرمش را، پس خدا او را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۰

امر فرمود که از آنها برائت جوید و فرمود:

[سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶] ... ص : ۳۲۰

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ (۱) لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ (۲) وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ (۳) وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ (۴)

وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ (۶)

ترجمه: ... ص : ۳۲۰

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) بگو ای گروه کافرها (۲) نمی پرستم آنچه شما می پرستید (۳) و شما عبادت کننده نیستید خدایی را که من میپرستم (۴) و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما پرستیده اید (۵) و شما عبادت کننده نیستید خدایی را که من میپرستم (۶) دین شما برای شما و دین من برای من.

قرائت: ... ص : ۳۲۰

نافع و ابن کثیر و حفص از عاصم (لی دین) بفتح یاء و دیگران بسکون یاء خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۳۲۰

سکون دادن یاء از ولی و فتحه دادن آن هر دو نیکو و جایز است.

اعراب: ... ص : ۳۲۰

وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ نیکو بود من اعبد باشد و لیکن بما آمده تا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۱

اینکه مطابقت با ما قبل و ما بعدش کند، و بعضی گفته اند، که ما در اینجا به معنای من است و ضمیری که عود کننده از صله بموصول است در تمام جملات حذف شده و تقدیرش این است ما تعبدونه و ما اعبده و ما عبدتموه.

شأن نزول: ... ص : ۳۲۱

این سوره در باره چند نفر از صنادید و بزرگان قریش بنام حارث بن قیس سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبیغوث زهری و اسود بن مطلب ابن اسد و امیه بن خلف نازل شده است.

چون آنها آمدند خدمت حضرت رسول (ص) و گفتند ای محمد تو دین ما را پیروی کن ما هم دین تو را پیروی نموده و تو را در تمام کارهای خودمان شریك و سهیم مینمائیم، یك سال تو خدایان ما را بپرست، و یك سال ما خدای تو را می پرستیم، پس اگر آنچه تو آورده ای بهتر بود از آنچه در دست ماست که ما شرکت نمودیم در آن و حظ و نصیب خود را از آن دریافت کرده ایم و اگر آنچه در دست ماست (از بت پرستی) بهتر باشد از دین تو تو در امر ما شرکت کرده و حظ و نصیب خود را از آن گرفته ای.

پس آن حضرت فرمود پناه میبرم بر خدا که برای او شریکی قائل بشوم و غیر او را شریك او گردانم، گفتند بیا بعضی از خدایان ما را استلام کن و دست بر آنها بزن ما تو

را تصـدیق نموده و خـدای تو را می پرستیم فرمود، صبر کنیـد تا ببینم چه دسـتوری از خـدایم میرسـد، پس نازل شد قُلْ یا أَیُّهَا الْکـافِرُونَ ... پس پیغمـبر (ص) برگشت بمسـجد الحرام و در آن پر بود از قریش، پس بر سـر ایشـان ایسـتاد و سوره را تـا آخر قرائت فرمود، و چون از خواندن سوره فارغ شد قریش از او مأیوس و ناامید شدند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۲

و او را با اصحابش اذیّت و شکنجه نمودند.

ابن عبّاس گوید، در باره آنها نازل شد آیه شریفه أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَیُّهَا الْجاهِلُونَ، آیا غیر خدا را بمن فرمان میدهید که بپرستم، ای نادانان.

تفسیر: ... ص : ۳۲۲

خداونـد سـبحان پیـامبرش (ص) را خطـاب فرمود، (قُـلْ) بگو ای محمـد (یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ) اراده نمود قومی معروف و معیّن را برای اینکه الف و لام برای عهد است.

(لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ) یعنی نمی پرستم خدایانی را که شما در امروز و در این حال می پرستید.

(وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ) و شـما هم عبادت کننـده نیستیـد خـدایی را که امروز من او را عبادت میکنم و نیز در اینحال می پرستم.

(وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ) و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما عبادت میکنید در آینده و بعد از امروز.

(وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ) و شـما هم عبادت کننـده نیستیـد خدایی را که من عبادت میکنم، ابن عباس و مقاتل گویند، در ما بعد امروز از اوقات آینده.

زجاج گوید: پیغمبر (ص) باین سوره نفی فرمود، عبادت خدایان ایشان را از خودش در حال و آینده، و نفی فرمود

از ایشان عبادت خدا را در حال و آینده، و این در باره قومی مثل حارث بن قیس سهمی و عاص ابن وائل و ولید بن مغیره و سه نفر دیگر بود که خداوند سبحان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۳

آن حضرت را اعلام نمود بعدم ایمان ایشان مانند قول او قصه نوح (ع) أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ، البتّه هرگز ایمان نیاورد از خویشان تو مگر آنکه قبلا ایمان آورده.

و نیز فراء در وجه تکرار گوید: چون قرآن بلغت عرب نازل شده و از عادت ایشان تکرار کلام بوده برای تأکید و فهمانیدن طرف تا اینکه جواب دهند میگوید بلی بلی آری آری و ممتنع میگوید لا لا نه، نه، گوید، و مثل آنست قول خدای تعالی كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، و انشاد کرده و گوید:

و کائن و کم عندی لهم من صنیعه ایادی شفّها علیّ و اوجبوا

و مثل اینکه و چه بسیار است برای ایشان پیش من از نیکویی هایی که مکرّر نمودند بر من. و سرود:

کم نعمه کانت لکم کم کم و کم

چه مقدار نعمتی که برای شما بوده چه اندازه چه مقدار و چه اندازه.

و دیگری گوید:

نعق الغراب ببین لیلی غدوه کم کم و کم بفراق لیلی ینعق

کلاغ صدا نمود و غار کرد صبحگاهان بمردن لیلی، چه اندازه، چه اندازه و چه مقدار بجدایی و فراق لیلی صدا میکند.

و دیگری گفته:

هلّا سألت جموع کنده یوم ولّوا این أینا

آیا سؤال نکردی جمعیّت قبیله کنده را روزی را که اعراض کردند و پشت نمودند که کجا

و چه وقت.

و دیگری گوید:

اردت لنفسی بعض الامور فاولی لنفسی اولی لها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۴

قصد کردم برای خودم بعضی از کارها را، پس سزاوارتر و شایسته تر به نفس من سزاوارتر است برای آن.

گوید: و این شایسته ترین موارد است بتأکید برای اینکه کافرها در موضع اوّل اقدام کردند و تکرار نمودند، پس خداوند سبحان تکرار نمود آن را تا اینکه تأکید کند تا امیدی و یأس ایشان را، تکرار و بعضی نیز در این باره گفته اند: البتّه معنایش اینست که بتهایی را که شما عبادت میکنید، من عبادت نمیکنم و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که من او را عبادت میکنم هر گاه باو شرک ورزیدید و بتها و غیر بتها را عوض خدا عبادت نمودید و فقط عبادت میکند خدا را کسی که عبادتش را خالصانه برای او انجام دهد.

(وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ) یعنی عبادت نمیکنم عبادت شما را، پس ما مصدریّه است.

(وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ) یعنی و شما عبادت نمیکنید عبادت مرا بر مثل آنچه ما ذکر کردیم آن را، پس اراده کرد در اولی معبود را و دوّمی عبادت را.

پس اگر گفته شود اختلاف معبودها معلوم، معنای اختلاف عبادت چیست.

می گوییم البتّه آن حضرت عبادت میکرد خدا را بر وجه اخلاص ولی ایشان مشرک بودند بخدا در عبادتش پس اختلاف دو عبادت هم روشن گردید، و برای اینکه آن حضرت به معبود و پروردگارش بسبب افعال مشروعه تقرّب پیدا میکرد ولی بت پرستها این کار را نمیکردند تقرّب به بت ها می جستند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص:

بوسیله اعمالی که از روی جهل و نادانی بآن اعتقاد داشتند.

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ) در این آیه چند وجه ذکر شده است:

۱- اینکه برای شما پاداش دین شما و برای من پاداش دین من پس مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن قرار گرفته.

۲- اینکه یعنی برای شما کفرتان بخدا و برای من دین توحید و اخلاص و این گرچه ظاهرش اباحه است پس بیگمان آن بیم و تهدید و مبالغه در نهی و منع است، مانند قول او اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ، هر چه میخواهید بکنید.

۳- بدرستی که دین پاداش عمل و کیفر کردار است و معنایش برای شما پاداش اعمالتان و برای من پاداش و جزاء عملم. شاعر گوید:

اذا ما لقونا لقیناهم و دنّاهم مثل ما یقرضونا

هر گاه ملاقات کردند ما را ما هم آنها را دیدار خواهیم نمود، و آنها را- پاداش میدهیم مانند آنچه بما قرض میدهند، و این سوره متضمّن معجزه ای برای پیامبر ما (ص) است از جهت اخبار بآنچه در آینده خواهد شد از آنچه را راهی بعلم او نیست مگر بوحی از جانب خدای عالم و دانا بغیبها پس آنچه خبر داد واقع شد چنانچه خبر داده بود و در آن دلالت بر مذمّت مداهنه و سستی در دین و وجوب مخالفت با کفّار و اهل باطل و بیزاری و دوری از ایشان است.

داود بن حصین از حضرت ابی عبد اللَّه (ع) روایت کرده که فرمود هر گاه قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را خواندی پس بگو یا ایّها الکافرون و هر گاه گفتی لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ بگو اعبد اللَّه وحده و هر

گاه گفتی لَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ بگو ربّی اللَّه و دینی الاسلام.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۶

سوره نصر ... ص : ۳۲۶

اشاره

مدنی و باتّفاق سه آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۲۶

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند پس مانند آنست که با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در فتح مکّه شرکت داشته است.

و کرام خثعمی از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که اذا جاء نصر اللَّه و الفتح را قرائت کند در نماز نافله یا فریضه خدا او را بر تمام دشمنانش یاری کند و روز قیامت بیاید در حالی که با او کتابی است که سخن میگوید، خدا او را از دل قبرش بیرون آورد در آن امانست از حرارت دوزخ و از آتش و از زفیر جهنّم هر دو گوشش آن را می شنود نمیگذرد روز قیامت بر چیزی مگر اینکه او را بشارت داده و خبر میدهد باو بهر خیری تا داخل بهشت گردد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۲۶

خداوند سبحان آن سوره را بذکر دین پایان داد و این سوره را بظهور دین شروع نمود و فرمود:

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳] ... ص : ۳۲۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۱) وَ رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً (۳)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۷

ترجمه: ... ص : ۳۲۷

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آن گاه که یاری خدا و فتح آمد (۲) و دیدی که مردم را گروه گروه داخل دین خدا میشوند (۳) پس برای شکر پروردگارت تسبیح بگو و استغفار و طلب آمرزش کن از او که او قبول کننده توبه است.

اعراب: ... ص : ۳۲۷

مفعول جاء محذوف است و تقدیرش این است آن گه که آمد تو را نصر و یاری خدا و جواب اذا محذوف است و تقدیرش اذا جاء نصر اللَّه حضر اجلك آن گه که یاری خدا آمد اجل تو حاضر شود، و بعضی گفته اند جوابش فاء در قول خدا، فسبّح است، و افواجا منصوب بر حالیت است.

تفسیر: ... ص : ۳۲۷

اشاره

(إِذا جاءَ) آن گه که ای محمد آمد (نَصْرُ اللَّهِ) یاری خدا بر کسی که دشمنی کند با تو و ایشان قریش بودند.

(وَ الْفَتْحُ) که فتح مکه باشد، و این بشارتی بود از خدای سبحان به پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله بنصر و فتح قبل از وقوع امر.

(وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً) و دیدی که مردم جماعتی بعد از جماعت دیگر و گروهی بعد از گروه دیگر داخل دین خدا شدند، و مقصود بدین اسلام و التزام باحکام آن و اعتقاد بصحّت آن و قرار نفس بر عمل کردن بآن.

حسن گوید: چون رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مکّه را فتح نمود عرب گفت امّا در این وقت محمد صلّی اللَّه علیه و آله باهل حرم غالب شد و

حال آنکه خدا ایشان را از اصحاب فیل پناه داد، پس برای شما دستی بر آن حضرت نیست یعنی نیرو و طاقتی نیست، پس مردم گروه گروه یعنی جمعیت فراوانی داخل دین خدا شدند بعد از آنکه یکی یکی یا دو تا دو تا داخل میشدند و گاهی بود که قبیله ای از عرب بتمامی وارد اسلام میشدند.

و بعضی گفته اند: در دین

خدا یعنی در طاعت خدا و طاعت تو داخل میشوند، و اصل و ریشه دین جزاء و پاداش است سپس تعبیر می شود بآن طاعتی را که بسبب آن مستحق پاداش میشود چنانچه خداوند سبحان فرمود، فِی دِینِ الْمَلِکِ یعنی در طاعت پادشاه.

(فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ) پس بشکرانه پروردگارت تسبیح بگو و استغفار نما، این امریست از خدای سبحان به اینکه تنزیه کند او را از آنچه لایق و شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات سلبیّه و نقص و اینکه از او طلب آمرزش نموده و استغفار کند، و دلیل وجوب تسبیح و استغفار به سبب نصر و فتح اینست که نعمت اقتضا میکند که باید قیام بحق آن نعمت نمود و آن شکر منعم و بزرگداشت و امتثال کردن اوامر و خودداری نمودن از گناه و عصیان اوست، پس مثل آنکه گفته است امری پیش آمده که اقتضا می کند شکر و استغفار را اگر چه در اینجا گناهی هم نباشد، بجهت اینکه استغفار گاهی در موقع یاد معصیت و گناه است بآنچه منافی اصرار بآن است و گاهی بر صورت تسبیح و انقطاع بسوی خدای عزّ و جل است.

(إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً) قبول میکند توبه کسی که مانده است چنانچه قبول نمود توبه گذشتگان را (مانند توبه آدم و داود و ساحران فرعون و قوم یونس و غیر آنها را).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۲۹

مقاتل گوید: چون این سوره نازل شد پیغمبر (ص) بر اصحابش خواند و آنها خوشحال شده و بهم بشارت دادند، و عباس عموی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شنید گریه کرد،

پس پیغمبر (ص) فرمود ای عمو چرا گریه میکنی، گفت ای رسول خدا (ص) گمان میکنم که باین سوره خبر رحلت شما را داده است.

فرمود، آری همانطور است که شما می گویی، پس دو سال بعد از آن زنده ماند و کسی آن حضرت را در آن دو سال خندان و خوشحال ندید.

گوید: و این سوره را سوره توديع (خدا حافظی) نامیده اند.

ابن عبّاس گوید: چون اذا جاء نصر اللّه نازل شد آن حضرت فرمود، خبر مرگ و رحلت مرا دادند که در این سال رحلت خواهم نمود.

دانشمندان اختلاف کرده اند در اینکه از چه صورت دانستند که این سوره اخبار از مرگ آن حضرت است و حال آنکه در ظاهر آن خبر مرگی نیست، گفته اند، تقدیرش اینست، فسبّح بحمد ربّك فانّك حينئذ لا حق باللّه و ذائق الموت، پس بشکرانه پروردگارت تسبیح بگو که تو در این هنگام و اصل بحق و چشنده مرگی، چنانچه پیامبران قبل از تو هم مرگ را چشیده اند و در موقع کمال انتظار زوال و نابودی است (فوّاره چون بلند شود سر نگون شود) چنانچه گفته شده:

اذا تمّ امر بد القصه توقّع زوالا اذا قيل تمّ

هر گاه کاری بکمال و تمامش رسید نقص آن ظاهر شود منتظر زوال و نابودی آن باش آن گه که گفته شد تمام شد. «۱»

---

(۱)- در تاریخ برامکه که حدود یک قرن منصب وزارت و صدارت خلفاء

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۰

و بعضی گفته اند: برای اینکه خداوند سبحان امر کرد او را بتجدید توحید و استدراک آنچه فوت شده باستغفار و این از چیزهایی است که لازم میشود در

موقع انتقال از این عالم فنا بعالم بقاء و خانه نیکان.

عبد اللّه بن مسعود گوید: چون این سوره نازل شد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله زیاد میگفت

سبحانک اللّهمّ و بحمدك اللّهمّ اغفر لی انّك انت التواب الرحیم.

و از ام سلمه روایت شده که گوید پیغمبر (ص) در اواخر بلند نمی شد و نمی نشست و نمیآمد و نمیرفت مگر اینکه در تمام آنها میگفت

سبحان اللّه و بحمده استغفر اللّه و اتوب الیه

، پس سؤال کردیم از آن حضرت از سرّ این مطلب، پس فرمود من مأمورم باین عمل و این ذکر آن گاه قرائت نمود إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ.

(بنی عبّاس مخصوصا هارون الرشید را داشتند و در تمام قلمرو حکومت اسلامی نفوذ و قدرت داشتند منقولست که روزی هارون باتّفاق جعفر بن یحیی برمکی که وزیر مقتدر او بود وارد باغ شدند و در اثناء گردش چشم هارون بسبب زیبایی افتاد که بر بالای درخت بود و دست رس نبود هارون هوس آن سیب را نمود، جعفر گفت امیر المؤمنین اجازه فرمائید پلکان یا نردبانی آورند تا این سیب را بچینند، هارون گفت نه بیا پا بر دست من بگذار و سیب را بچین جعفر پا بر دست هارون گذارد و بالا رفت و دستش نرسید گفت پا بر کتف من بگذار گذاشت و دستش نرسید گفت پایت را بر فرق من بگذار جعفر پایش را بر فرق هارون گذارد و سیب را چید، باغبانی که ناظر این جریان بود گفت اللّه اکبر باو گفتند چرا تکبیر گفتی گفت دولت برامکه و جعفر سرنگون شد چون بحد کمال خود رسید، و همین طور

هم شد پس از مدّت کوتاهی بدست هارون منقرض و جعفر کشته گردید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۱

و در روایت عایشه است که آن جناب میگفت

سبحانك اللّهمّ و بحمدك استغفرت و اتوب الیك.

داستان فتح مکّه ... ص : ۳۳۱

چون رسول خدا (ص) در سال حدیبیه با قریش مصالحه نمود شرط کرد با ایشان که هر کس دوست داشت که داخل شود در پیمان و ضمان رسول خدا (ص) داخل شود، پس قبیله خزاعه در پیمان رسول خدا (ص) داخل و بنو بکر در پیمان قریش وارد شد و میان این دو طایفه از قدیم نزاع و خصومت بود، سپس در میان آن دو قبیله بعد از پیمان و قرار صلح جنگی واقع شد و قریش به بنو بکر مساعدت و کمک سلاحی نمود و شبانه مخفیانه قریش با کمك بنو بکر با خزاعه جنگید و از کسانی که بشخصه بنی بکر را اعانت کردند بر علیه خزاعه عکرمه پسر ابی جهل و سهیل بن عمرو بودند، پس عمرو بن سالم خزاعی سوار شد و بسوی مدینه حرکت نمود تا بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در مدینه وارد، و این از چیزهایی بود که تحریك کرد فتح مکه را، پس ایستاد در برابر آن حضرت و آن بزرگوار میان مردم بود و گفت:

لا هم انّی نا شد محمدا حلف ابینا و ابیه الا تلدا انّ قریشا اخلفوك الموعدا و نقضوا میثاقك المؤکدا و قتلونا رکّعا و سجّدا بار پروردگارا که من اراده نموده ام محمد (ص) هم پیمان و هم عهد پدرمان و پدر بزرگوارش را که قریش خلف موعد نموده و پیمان مؤکد

خود را شکستند و ما را در حالی که در رکوع و سجده بودیم کشتند، پس رسول خدا صلّی اللّه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۲

علیه و آله فرمود، ای عمرو بس است سپس داخل منزل همسرش میمونه شد و فرمودند، برای من آبی حاضر کن، پس شروع کرد بغسل کردن و میگفت لا نصرت ان لم انصر بنی کعب، من یاری نشوم و منصور نباشم اگر بنی کعب را که قبیله عمرو بن سالم است یاری نکنم سپس بدیل بن ورقاء خزاعی با عده ای از مردم خزاعه از مکّه حرکت کردند بسوی مدینه تا وارد بر رسول خدا (ص) شدند و خبر دادند بآن حضرت آنچه از قریش بایشان رسیده بود و مساعدتی که قریش بنی بکر را بر علیه خزاعه نموده بود، سپس بر گشته بسوی مکه پیغمبر (ص) بمردم فرموده بود که شما ابو سفیان را میبینید که آمده تا پیمان صلح را محکم و مدّتش را زیادتر کند، و بزودی بدیل بن ورقاء را ملاقات میکند.

پس در عسفان (که نام محلّی است) ابو سفیان که از طرف قریش برای تشدید پیمان آمده بود بدیل را ملاقات و گفت از کجا میآیی گفت، رفته بودم در کنار این ساحل دریا و میان این بیابان گفت از نزد محمد نیامدی گفت نه پس چون بدیل بسوی مکه روانه شد، ابو سفیان گفت اگر بدیل از مدینه آمده باشد شترش را هسته خرما داده (چون مردم مدینه بشترانشان هسته خرما میدهند) پس آمد در جایی که شتر بدیل خوابیده بود و پشکل انداخته بود، و از پشکل شتر بدیل برداشت

و باز کرد پس در آن هسته خرما یافت گفت بخدای تعالی قسم که بدیل از نزد محمد (ص) آمده آن گاه حرکت کرد آمد تا بر رسول خدا (ص) وارد شد و عرض کرد ای محمد خون خویشانت حفظ کن و قریش را پناه بده و مدّتش را زیاد فرما.

پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای ابو سفیان مکر و حیله نمودید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۳

گفت نه فرمود پس ما بر همان عهد و پیمان هستیم، پس بیرون رفت و ابو بکر را ملاقات کرد و گفت پناه بده قریش را، گفت وای بر تو آیا کسی جرئت می کند که پناه دهد کسی را بر علیه رسول خدا (ص) سپس عمر بن خطاب را دید و باو نیز همین سخن را گفت و عمر هم او را مانند ابو بکر جواب داد، پس رفت و بر دخترش ام حبیبه که زوجه رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بود وارد شد و خواست بر فرش رسول خدا (ص) بنشیند، پس امّ حبیبه فرش را کشید و جمع کرد، پس گفت دخترم آیا این فرش را از من دریغ میکنی گفت آری، این فراش رسول خدا (ص) است نباید تو که پلید و مشرک و نجس هستی بر روی آن بنشینی، سپس بیرون رفت و بر حضرت فاطمه (ع) وارد شد و گفت ای دختر آقای عرب آیا پناه میدهی قریش را و در مدّت صلح و پناهندگی زیاد میکنی تا اینکه کریمترین خاتون در میان مردم بوده باشی.

حضرت فاطمه فرمود، پناهندگی من پناهندگی رسول خدا (ص)

است گفت آیا دو فرزندت (حسن و حسین) علیهما السلام را امر میکنی اینکه پناه دهند و اصلاح نمایند بین مردم، فرمود قسم بخدا که پسران من نرسیدند بآنجا که اصلاح نمایند بین مردم و پناه دهند و هیچ کس نمیتواند بر علیه رسول خدا (ص) کسی را پناه دهد، پس رو بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرده و گفت ای ابو الحسن من میبینم که کارها بر من مشکل شده تکلیف چیست مرا راهنمایی نما، حضرت علی علیه السلام فرمود، تو بزرگ قریش هستی، برخیز و درب مسجد بایست و پناه بده بقریش آن گاه برو بزمین خودت مکّه، گفت آیا در این فایده ای برای من میبینی، فرمود: نه بخدا قسم چنین گمانی نمی برم و لیکن غیر از این چاره ای نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۴

پس ابو سفیان بر در مسجد ایستاده و گفت آی مردم من پناه دادم قریش را سپس شترش را سوار شد و آمد بمکّه و چون وارد شد بر قریش گفتند چه خبر است قصه را بایشان گفت، گفتند علی بن ابی طالب تو را بازی داد آنچه گفتی ما را بینیاز نکند، گفت بخدا قسم غیر از این چاره ای نیافتم گوید: پس رسول خدا (ص) دستور تجهیز و حرکت برای جنگ مکّه را داده و امر فرمود مردم مهیّا شوند و گفت بار خدایا خبر حرکت ما را از قریش مخفی بدار تا اینکه ناگهان در بلاد آنها وارد شویم.

حاطب بن ابی بلتعه این حرکت را برای قریش نوشت و بوسیله زنی برای آنها فرستاد، و جبرئیل برسول خدا (ص) خبر داد

پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله حضرت علی و زبیر را فرستاد تا آن نامه را از آن زن گرفتند و این قضیّه در سوره ممتحنه گذشت.

آن گاه پیغمبر (ص) جناب ابو ذر غفاری را بجای خود در مدینه گذاشت و بقصد مکّه ده روز از ماه رمضان گذشته حرکت نمود در سال هشتم، از هجرت با ده هزار نفر از مسلمانها و چهار صد نفر سواره و هیچ کس از مسلمانها از مهاجرین و انصار تخلّف نکرد، و ابو سفیان حارث بن عبد- المطلب و عبد اللّٰه بن امیّه بن مغیره در محلّی بین مکه و مدینه بنام نیق العقاب برخورد کردند با رسول خدا (ص) پس التماس کردند که بر آن حضرت داخل شوند پس حضرت آنها را اجازه نداد، پس امّ سلمه با پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله در باره آنها شفاعت کرد و گفت ای رسول خدا، پسر عموی تو و پسر عمّه تو و داماد تو است فرمود نیازی برای من بآنها نیست امّا پسر عموی من او همان کس است که هتك حرمت و عرض من نمود و امّا

پسر عمّه من و دامادم همانست که در مکّه بمن گفت آنچه گفت، پس چون خبر بآنها رسید و با ابو سفیان بن حارث پسر خرد سالی بود گفت، قسم به خدا یا پیغمبر مرا اجازه تشرّف و شرفیابی دهد و یا بچه ام را برداشته و به بیابانی خشک و بی آب میرویم تا تمامی تشنه و گرسنه هلاك شویم، پس چون این خبر به پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و

آله رسـید بر آنها رقّت و ترحّم کرد و بآنها اجازه داد، پس بر آن حضـرت وارد شـده و اسـلام آوردند، و چون حضـرت به مر الظهران فرود آمد و از رسول خدا (ص) خبری بقریش نمیرسـید، ابو سـفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء شـبانه بیرون آمدنـد تا کسب خبری نماینـد، و عبّاس عموی پیغمبر (ص) در این وقت با خود گفت چه بد صـبحی است برای قریش، قسم بخـدا هر آینه اگر رسول خـدا ناگهـانی حمله کننـد بر زمین حجـاز و یـک مرتبه داخـل مکّه شونـد هر آینه هلاک قریش خواهـد بود تـا آخر دنیـا، پس بیرون رفت عبـاس در حالی که بر قاطر پیغمبر (ص) سوار بود، و گفت من تا حـدود اراک (که نزدیکی مکه است می روم) شاید هیزم کش و یا شـیر فروشی یا کسی را که میخواهد وارد مکه شود دیده پس ایشان را بجای پیغمبر (ص) خبر دهد که بیایند خدمت آن حضرت و طلب امان نمایند.

عبّاس گویـد: بخدا قسم من داشـتم در میان جنگل اراک میگشـتم و کسـی را میخواسـتم که جریان را باو بگویم که صدای ابو سفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء را شنیدم و ابو سفیان میگفت قسم بخدا که من شبی را مانند این شب هرگز از جهت روشنایی و آتش ندیدم، پس بدیل گفت این آتش خزاعه است، ابو سفیان گفت خزاعه پست تر از این است که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۶

این همه آتش کند صدایش را شناختم و گفتم ای ابو حنظله و مقصودم ابو سفیان بود، پس

او گفت ابو الفضل تویی گفتم بلی گفت پدر و مادرم بفدای تو چه خبر داری گفتم این رسول خدا (ص) از پشت سر که با ده هزار از مسلمین میآیند که شما تاب مقاومت با آنها را ندارید، گفت پس بچه چیز امر میکنی گفتم ردیف من بر این قاطر سوار شو تا برایت از رسول خدا (ص) امان بگیرم، قسم بخدا که اگر بر تو دست یابد گردنت را خواهد زد، پس ردیف من سوار شد پس من رکاب میزدم و بهر آتش که از آتشهای مسلمین میگذشتم میگفتند این عموی رسول خدا (ص) است که بر قاطر رسول خدا سوار است تا گذشتم از آتش عمر بن خطّاب، پس عمر گفت ای ابو سفیان الحمد للّه الذی امکن منك بغیر عهد و لا عقد شکر خدا را که بدون عهد و پیمانی بر تو دست یافتیم سپس بشتاب بسوی رسول خدا دوید و من زدم قاطر را تا اینکه بدرب قبّه و خیمه رسول خدا (ص) رسیده و از عمر سبقت گرفتم، پس عمر داخل شد و گفت ای رسول خدا این ابو سفیان دشمن خداست که خدا بدون عهد و پیمانی ما را بر او غلبه و ظفر داده و متمکّن نمود، پس مرا واگذارید تا گردن او را بزنم، پس من گفتم ای رسول خدا من او را پناه دادم سپس نشستم در کنار رسول خدا (ص) و سر مبارکش گرفته و گفتم قسم بخدا هیچکس جز من با آن حضرت در این روز او را نجات ندهد پس چون عمر زیاد چونه زد و کشتن ابو سفیان را خواست، من

گفتم آرام باش ای عمر قسم بخدا که تو نمیخواهی ابو سفیان را بکشی مگر اینکه او مردی از فرزندان عبد مناف است و اگر او از عدی بن کعب بود تو این اصرار را نمی کردی گفت ساکت ای عباس قسم بخدا که هر آینه اسلام تو در روزی که مسلمان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۷

شدی محبوب تر بود پیش من از اسلام خطاب اگر مسلمان میشد.

پس پیغمبر (ص) فرمود، برو که ما ابو سفیان را امان دادیم تا اینکه صبح او را نزد من آورید گوید، چون صبح شد او را بر رسول خدا (ص) وارد کردم، و چون آن حضرت او را دید فرمود، وای بر تو ای ابو سفیان آیا وقت آن نشده برای تو که بدانی خدایی جز اللّه نیست، پس گفت پدر و مادرم به فدای تو چه اندازه تو را بزرگوار و مهربان و بردبار و صله رحم کن گردانیده قسم بخدا که من دانستم که اگر با آن خدا خدایان دیگری بود هر آینه مرا در روز بدر و احد بینیاز میکردند.

پس فرمود وای بر تو ای ابو سفیان هنوز وقت آن نشده که بدانی من رسول خدایم گفت پدر و مادرم بفدایت امّا این مطلب پس در دل من از آن چیزیست.

عباس گوید: گفتم باو وای بر تو شهادت بده شهادت حق پیش از آنکه گردنت زده شود، پس شهادت داد، پس پیغمبر (ص) بعبّاس فرمود برو و او را در تنگه گنه گاه نگه دار تا اینکه ارتش و لشکرهای خدایی بر او عبور کنند.

عباس گوید: پس او را در خطم الجبل

تنگه وادی نگه داشته و قبائل بر او قبیله قبیله میگذشت و او می پرسید اینها کیستند و اینها کیستند و من میگفتم این قبیله اسلم و این قبیله جهنیه و این فلان قبیله است تا پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله در هنگی که پرچم سبز داشتند از مهاجرین و انصار گذشت در حالی که غرق در اسلحه و آهن بودند و جز چشمشان چیزی از ایشان دیده نمی شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۸

پس ابو سفیان (لعنه اللَّه) گفت ای ابو الفضل اینها کیستند، گفتم این رسول خدا (ص) است در میان مهاجرین و انصار پس گفت ای ابو الفضل هر آینه برادر زاده ات صبح کرد در حالی که به پادشاهی بزرگی رسیده گفتم وای بر تو، این نبوّت و مقام رسالتست، پس گفت آری.

و در این هنگام حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء خدمت رسول خدا (ص) رسیده و اسلام آورده و با آن حضرت بیعت کردند، و چون با او بیعت کردند رسول خدا (ص) آنها را از جلو نزد قریش فرستاد تا آنها را باسلام دعوت نمایند، و فرمود کسی که وارد منزل ابو سفیان که در بالای مکّه بود شود در امانست و کسی که داخل منزل حکیم بن حزام که در آخر و پائین مکه است شود در امانست و کسی که دست خود را باز داشته و در منزل خود نشسته و در را روی خود به بندد در امانست.

و چون ابو سفیان و حکیم بن حزام از خدمت رسول خدا (ص) بقصد مکه بیرون رفتند، حضرت در دنبال آنها زبیر بن

عوام را فرستاد و او را امیر سواران مهاجرین قرار داد و فرمان داد او را که پرچمش را در بالای مکّه در حجون نصب نماید و باو فرمود حرکت نکن از جایت تا بیایم، آن گاه رسول خدا (ص) داخل مکه شد و در حجون خیمه خود را نصب نمود، و سعد بن عباده را در هنگی و گروهی از انصار در جلوی خویش روانه نمود و خالد ابن ولید را در افرادی که از قضاعه و بنی سلیم اسلام آورده بودند فرستاد و او را فرمان داد که از پائین مکه وارد و پرچمش را در انتهای خانه ها بکوبد، و تمام ایشان را امر فرمود که دست نگه دارند و جنگ نکنند مگر آنکه با آنها مقاتله نماید، و فرمان داد که چهار نفر را بکشند: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۳۹

۱- عبد اللَّه بن سعد بن ابی سرح ۲- حویرث بن نفیل ۳- ابن خطل ۴- مقبس بن ضبابه، و امر فرمود که دو زن آرایشگر را که بدگویی و جسارت بمقام رسالت کرده و تصنیف و آوازه میخواندند، بقتل رسانند و فرمود آنها را بکشید گرچه ببینید که به پرده های کعبه آویخته اند.

پس علی علیه السلام حویرث بن نفیل و یکی از آن دو زن کذایی را کشت و دیگری فرار کرد، و مقبس بن ضبابه در بازار کشته شد و ابن خطل را در مسجد الحرام در حالی که پرده کعبه را گرفته بود یافتند، پس سعید ابن حریث و عمار بن یاسر بسوی او دویده و سعید از عمّار جلو افتاد و او را کشت.

و ابو

سفیان جدّیت و کوشش کرد تا خود را به پیغمبر (ص) رسانیده و رکابش را گرفت و بوسید و گفت پدر و مادرم بفدایت، آیا نمیشنوید سعد چه میگوید الیوم یوم الملحمه امروز روز خون و کشتار است الیوم تسبی الحرمه امروز روز اسیر کردن نوامیس است.

حضرت رسول (ص) بعلی علیه السلام فرمود، فورا او را دریاب و پرچم را از او بگیر و تو اوّل کس باش که داخل مکّه شوی و ورودت ورود ملایم باشد پس حضرت علی (ع) از سعد پرچم را گرفت و همانطور که فرموده بود داخل مکه شد، و چون رسول خدا (ص) داخل مکّه شد بزرگان قریش داخل کعبه شده و ایشان خیال میکردند که شمشیر از آنها برداشته نشود و پیغمبر (ص) آمده و درب کعبه ایستاده و گفتند

لا اله الّا اللَّه وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده

، الهی و معبودی جز خدای یگانه نیست او یکتاست او یکتاست، وعده خود را وفا و بنده خود را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۰

یاری و حزبها را به تنهایی فراری نمود، بدانید که هر مال و هر کار بزرگ و خونی که ادّعا شود زیر پای این دو لنگه در کعبه است سقایت حاج نیز باهلش باز میگردد.

بدانید که مکّه محترم است بتحریم خدا و حلال نیست برای احدی جنگ کردن قبل از من و برای منهم حلال نیست مگر یک ساعت از روز و بعد از آن حرام است تا روز قیامت، گیاه نازک آن کنده نشود درخت آن بریده نگردد و صید و شکار آن را رم

داده نشود و حلال نیست زمین مانده آن مگر برای صاحبش که نشانی آن را بدهد آن گاه فرمود: بدانید بسیار بد همسایگانی برای پیامبرتان بودید هر آینه جدّا او را تکذیب کردید و آواره نمودید و بیرون کردید و اذیّت نمودید سپس راضی نشدید و باین قناعت نکردید تا اینکه لشکر کشیدید و در بلاد من و شهر هجرت من با من جنگیدید

فاذهبوا فانتم الطلقاء

«۱» بروید که شما آزاد شدگانید.

پس مردم بیرون رفتند مثل اینکه از گورهایشان بیرون آمده اند و داخل در اسلام شدند، و خداوند سبحان پیامبرش را تمکّن و تسلّط ناگهانی بر آنها داد و تمام آنها برای آن حضرت ملك خالصه بودند و برای

---

(۱)- مترجم گوید: عقیله بنی هاشم صدیقه صغری علیا حضرت زینب کبری شریکه الحسین (ع) در قیام و نهضت کربلا در مجلس یزید پلید لعنه اللّه با آنکه در قید اسارت بود با کمال شهامت و دلیری آن قهرمانه کربلا در خطبه بنیان کنش که کاخ ظلم و ستم یزید لعنه اللّه را سرنگون کرد اشاره به همین موضوع فتح مکه کرد و گفت، امن العدل یا بن الطلقاء، آیا از عدالت است ای پسر آزاد شدگان ما یعنی در روز مکه پدرت معاویه و جدّت ابو سفیان و عمویت یزید بن ابو سفیان و تمام فامیلت محکوم باعدام و نابودی و قصاص

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۱

همین اهل مکّه را طلقاء نامیدند.

و ابن زبعری خدمت پیامبر (ص) آمده و اسلام آورد و گفت:

یا رسول اللّه انّ لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور

ای پیامبر خدا بدرستی که زبان من

بسته بود آن وقتی که آشکارا سخن میگفتم چون من در آن موقع کافر بودم.

اذ اباری الشیطان فی سنن البغی و من مال میله مثبور

هنگامی که پیروی شیطان میکردم در راه های باطل و کسی که میل کند و پیروی نماید هواهای نفسانی خود را نابود است.

آمن اللحم و العظام لربّی ثمّ نفسی الشهید انت النذیر

ایمان آورد گوشت و استخوان من به پروردگارم سپس جان من گواهی میدهد که تو ترساننده ای از عذاب خدایی.

از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا (ص) در روز فتح مکه داخل مکه شده در حالی که اطراف بیت سیصد و شصت بت بود، پس شروع کرد آن حضرت با چوبی که در دستش بود آنها را انداختند و میفرمود: جاءَ الْحَقُّ وَ ما یُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما یُعِیدُ، حق آمد و باطل دیگر ظاهر نشود و بر نگردد، جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ، إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً، حق آمد و باطل رفت البتّه باطل رفتنی و نابود شدنی است.

ابن عبّاس گوید: چون پیغمبر (ص) وارد مکّه شد امتناع نمود که داخل

(و کشتن بودند برای آن جنایاتی که در طول بیست سال با اسلام و مسلمین و جدّم محمد (ص) نمودند، امّا آن بزرگوار در آن روز که همانگونه قدرت بر فناء و هلاک شما داشت شما را بخشید و آزاد کرد. (محمد الرازی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۲

مسجد الحرام شود در حالی که در آن بتها نصب بودند، پس فرمان داد که آنها را بیرون افکندند، پس صورت و تمثال ابراهیم و اسماعیل (ع) را بیرون آوردند و در دست آنها

آلت فال گیری بنام ازلام بود، پس آن حضرت فرمود، خدا بکشد مردم جاهلیّت را که چنین تهمتی زدند امّا بخدا قسم دانستند که آن دو بزرگوار هرگز بازلام فال نزدند. «۱»

---

(۱)- ابن شهر آشوب از ابن عبّاس و سدی روایت کرده که چون آیه مبارکه (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) نازل شد رسول خدا (ص) فرمود ای کاش میدانستم چه وقت مرگ من خواهد بود، پس سوره نصر نازل شد، پس بعد از نزول آن پیغمبر میان تکبیر و قرائت سکوت کرده و میگفت

سبحان اللّه و بحمده- استغفر اللّه و اتوب الیه

، پس گفتند بآن حضرت سرّ این ذکر چیست فرمود خبر مرگ مرا دادند آن گاه گریست گریه سختی پس گفتند یا رسول اللّه (ص) آیا گریه میکنی و حال آنکه گناهان گذشته و آینده تو را آمرزید فرمود، پس هول و ترس قیامت کجاست و تنگی قبر و تاریکی لحد در کجاست، و قیامت و مواضع هولناک آن کجاست، پس بعد از آن یک سال زنده ماند.

علی بن ابراهیم در تفسیرش در معنای سوره اذا جاء نصر اللّه و الفتح گوید:

این سوره در سال حجه الوداع در منی به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد، و چون آن سوره آمد فرمود، بمن خبر مرگم را دادند، پس آمدند به مسجد خیف (که در منی نزدیک جمره اولی است) و مردم را جمع کردند و فرمودند خدا رحمت کند و یاری نماید کسی را که سخن مرا شنیده و ضبط نماید و به هر کس نشنیده از من برساند، پس چه بسا حامل فقهی که فقیه و عالم نیست و

چه بسا حامل فقه بکسی که از او دانا تر است، سه چیز است که قلب و دل مسلم بر آن نمیگردد:

دنباله پاورقی صفحه بعد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۳

دنباله پاورقی از صفحه قبل:

۱- اخلاص عمل برای خدا.

۲- نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان مسلمین.

۳- ملازم جماعت با ایشان، پس بیگمان دعاء ایشان از پشت سرشان بر آنها احاطه دارد.

ای مردم البتّه من در میان شما دو چیز وزین و گرانقدر را امانت میگذارم مادامی که شما بآن دو تمسّک جستید هرگز گمراه نشوید:

۱- کتاب خدا (قرآن) ۲- عترت من اهل بیت من پس بیگمان لطیف خبیر بمن خبر داد که آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض کوثر مانند این دو انگشت سبابه بمن وارد شوند نمیگویم مانند انگشت سبابه و انگشت میانه پس یکی بر دیگری بچربد بلکه مانند دو انگشت سبابه.

(مترجم) [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۴

سوره تبّت ... ص : ۳۴۴

اشاره

و نیز سوره ابی لهب و سوره مسدهم نامیده میشود، مکّی است.

عدد آیات آن: ... ص : ۳۴۴

باتّفاق پنج آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۴۴

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند امید دارم که خدا میان او و ابی لهب در یک خانه جمع نکند.

از ابی عبد اللّه علیه السلام روایت شده که فرمود هر گاه سوره تبّت را خواندید بر ابو لهب نفرین و لعن نمائید چون او از تکذیب کنندگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و قرآنی که از نزد خدا آمده است بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۴۴

خداوند سبحان در آن سوره وعده یاری و فتح پیغمبر (ص) را یاد نمود پس در این سوره آنچه از امر ابی لهب را که خداوند کفایت فرمود بیان کرده و فرمود:

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۳۴۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) ما أَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَ ما كَسَبَ (۲) سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)

فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ (۵)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۵

ترجمه: ... ص : ۳۴۵

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) قطع و بریده باد دو دست ابی لهب (که در دار الندوه با قریش بیعت کرد که پیغمبر را بکشند) و هلاک باد ابو لهب (۲) مال و آنچه (از فرزندان و عشیره) فراهم کرده است خسران و هلاک را از او دفع نکند.

(۳) بزودی ابو لهب میرسد بآتشی که صاحب شعله ها و زبانه هاست (۴) و همسرش نیز (در آتش شعله دار در آید) که او بار بر هیزم ها و یا هیزم دوزخ است (۵) در گردنش ریسمانی تابیده از لیف خرماست.

قرائت: ... ص : ۳۴۵

ابن کثیر ابی لهب را بهاء ساکنه قرائت کرده و دیگران بفتح خوانده اند و اتفاق کرده اند در ذات لهب که هاء آن مفتوح است برای توافق فاصله ها، و عاصم حماله الحطب را بنصب خوانده و دیگران برفع خوانده اند و از برجمی روایت شده که سیصلی را بضم یا خوانده و آن قرائت- اشهب عقیلی و ابی رجاء است، و در شواذ، قرائت ابن مسعود، و مرئیته حماله الحطب فی جیدها حبل من مسد خوانده اند.

دلیل: ... ص : ۳۴۵

ابو علی گوید: شبیه میشود که لهب و لهب دو لغت باشد مثل شمع و شمع و نهر و نهر و اتّفاق ایشان در اینکه لهب دوّمی مفتوح است دلالت میکند بر اینکه آن از سکون بهتر است و همین طور قول خدا، وَ لا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ، و امّا حَمَّالَةَ الْحَطَبِ پس هر که آن را رفع داده حمل کرده که آن صفت قول خدا وَ امْرَأَتُهُ و دلالت میکند بر اینکه فعل واقع شده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۶

مثل قول تو مررت برجل ضارب عمرو امس گذشتم بمردی که زننده عمرو بود در دیروز، و این نمیشود مگر اینکه معرفه باشد، و تقدیر نمیشود در آن مگر اینکه منفصل باشد چنانچه تقدیر میشود در این مثال هر گاه فعلی واقع نباشد، و امّا مرفوع بودن (امرأته) یکی از دو وجه محتمل است:

۱- عطف بر فاعل سیصلی که تقدیرش، سیصلی نارا هو و امرأته است مگر اینکه نیکوتر آنست که تاکید نباشد برای فصلی که جاری بین آنها است و بنا بر این حَمَّالَةَ الْحَطَبِ صفت آنست، و جایز است در قول خدا (فِی

جِیدِها) اینکه در محل حال باشد و در آن یاد شود منها و متعلّق بمحذوف باشد و در آن وجه دیگری هم جایز است و آن اینست که امرأته مرفوع باشد بمبتدا بودن و حماله صفت آن باشد، و (فِی جِیدِها) خبر مبتداء باشد و امّا نصب در حَمَّالَهَ الْحَطَبِ، پس بنا بر مذمّت و توبیخ آنست مثل آنکه او باین شغل پست مشهور شده بود، پس صفت بر او برای مذمّت جاری شده نه برای تخصیص و تخلیص از موصوفی غیر از آن و قول خدا، حبل معنایش ریسمان محکم است گفته میشود، رجل حبل الوجه و حبل الرأس مردی که صورت و سرش سخت و محکم است.

لغت: ... ص : ۳۴۶

التب و التبات: یعنی خسران و زیانی که بهلاکت میکشاند.

المسد: ریسمانی است از لیف خرما و جمع آن امساد است گوید:

و مسد أمر من ایانق لسن بانیاب و لا حقایق

(عماره بن طارق گوید) و ریسمانی از لیف خرما که بسته شده از شترانی که نه خیلی مسند هستند و نه بچهار سال رسیده اند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۷

شأن نزول: ... ص : ۳۴۷

سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت کرده که روزی پیغمبر (ص) از کوه صفا بالا- رفت و فرمود یا صباحاه، پس قریش بآن حضرت روی آورده و گفتند تو را چه میشود، فرمود اگر بشما خبر دهم که دشمنی صبح و یا شام بشما حمله میکند آیا مرا تصدیق میکنید،؟ گفتند آری، فرمود، بدانید که من شما را از عذاب سختی که در پیش دارید میترسانم، پس ابو لهب لعنه اللّه گفت تبا لک، هلا-کت باد بر تو برای اینکه تمام ما را فرا خواندی، پس خداوند این سوره را نازل فرمود، بخاری هم در صحیح خود همین شأن نزول را نقل نموده است.

تفسیر: ... ص : ۳۴۷

(تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ) مقاتل گوید: زیانکار باد هر دو دست ابو لهب و زیانکار است او، و البتّه فرمود زیانکار است هر دو دست او و برای اینکه بیشتر کارها بدست انجام میگیرد، و مقصود زیانکاری او و زیان خود اوست که در آتش دوزخ خواهد بود.

و بعضی گفته اند که دست در اینجا صله است مثل قول ایشان:

ید الدهر و ید السنه گوید (و ایدی الزریا بالذخائر مولع) و دستهای مصائب و پیش آمدهای ناگوار دلباخته و مشتاق ذخیره ها و اندوخته است).

و بعضـی گفته انـد: یعنی دسـتانش از هر خیر و ثوابی خالیست، و (صـفر الیـد) است، و فراء گوید: اوّل نفرین و دعاء بد و دوّم خبر است مثل اینکه گفته است خدا هلاک کند او را و حقّا نابود شده است.

و در قرائت عبد اللَّه و ابی است (و قد تب).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۸

و برخی گفته اند که تبّت اوّل

خبر است و معنایش اینست که او هرگز دو دست ابو لهب تحصیل و کسب خیر نکرد و با این وضع خودش زیانکار است یعنی در هر حال زیانکار است.

و ابو لهب پسر عبد المطلب عموی پیامبر (ص) بود و نسبت بآن حضرت سرسختانه عداوت و دشمنی میورزید.

طارق محاربی گوید: من در بازار ذی المجاز میگذشتم که ناگهان جوانی زیبا دیدم که میگفت ای مردم بگوئید لا اله الّا اللّه تفلحوا، لا اله الّا اللّه بگوئید تا رستگار شوید و دیدم در این حال مردی پشت سر او میرود و باو سنگ میزند که از ساق و پی پای او خون میآید، و میگوید، ای مردم او دروغگوست باور و تصدیقش نکنید، پس گفتم این جوان کیست، گفتند این محمد (ص) است گمان میکند که او پیامبر است و این هم عموی او ابو لهب که می پندارد که او دروغگوست.

و خداوند سبحان فقط کنیه او را یاد کرد و اسم او را نبرد چون کنیه بر او غالب بود و بعضی گفته اند برای اینکه چون اسم او عبد العزی بود خدای سبحان کراهت داشت که او را نسبت بعزّی دهد و اینکه او واقعا بنده آن نبود و فقط عبد اللّه است.

مقاتل گوید: بلکه اسم او ابو لهب کنیه او بود و او را ابو لهب نامیدند برای خوشگلی او و زیبایی صورت او و دو گونه او مانند دو شعله آتش می درخشید «۱».

---

(۱)- ابو لهب لعنه اللّه با خباثت و رجاست و عداوتش نسبت به مقام رسالت ارواحنا له الفداء سه کار عجیب در عمرش نموده که از او بسیار عجیب

ترجمه

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۴۹

(ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ) یعنی مال او و آنچه فراهم کرده بود او را سودی نبخشید و عذاب خدا را از او دفع ننمود و ماء در قول خدا و ما کسب موصوله و ضمیری که برگشتش بصله است محذوف است.

(دنباله پاورقی از صفحه قبل:

است، ۱- وقتی آمنه دختر وهب وضع حمل نمود و حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله بدنیا آمد کنیز ابو لهب دوان دوان پیش او آمد و گفت، آمنه از عبد اللَّه برادرت پسر آورده از شادی آن کنیز را آزاد و باو احسان نمود.

۲- وقتی قریش جدّا تصمیم گرفتند که حضرت رسول را بقتل رسانند با خود گفتند گرچه ابو لهب با ما و دشمن محمد است امّا باز هم خویشاوندی و عرق رحمی نمیگذارد که در جلوی چشم او ما محمد را بکشیم ابو سفیان گفت من فکری برای این کرده ام بخواهرم ام جمیل که عیال اوست میگویم فردا صبح ابو لهب را در منزل مشغول و سرگرم کند تا ما محمد را بکشیم که او حاضر نباشد گفتند نقشه بسیار خوبی است، پس ابو سفیان جریان را به خواهرش گفت او هم اطمینان داد، پس در وقت صبح محاصره کردند آن حضرت را و ابو لهب که عادتش همه روز شکار رفتن بود خواست از منزل بیرون آید ام جمیل سر راه بر او گرفت و بر لطایف الحیل زنانه او را مشغول بمنادمت و میگساری نمود، و نزدیک بود که قریش کار خود را انجام دهند که حضرت ابو طالب علیه السلام مطلب را

فهمیـد که ابـو لهب در میـان قریش نیست فـورا فرزنـدش حضـرت علی علیه السـلام را خواست و گفت بعجله میروی در منزل عمویت ابو لهب اگر در را باز کردند که خوب و اگر باز نکردند در را بشـکن و داخل شو و عمویت را در هر حال دیدی بگو من کـان له مثلـك عین فی القـوم فلیس بـذلیل کسـی کهماننـد تـو را در میـان مردم دارد بیچـاره نیست و جریـان را بگو، پس حضـرت علی علیه السـلام بشـتاب آمد و دید درب منزل ابو لهب بسته است و در را کوبید زن او ام جمیل ملعونه آمد و گفت کیست گفت منم علی بن ابی طالب و با عمویم کار دارم گفت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۰

و بعضـی گفتـه انـد: یعنی چـه چیز بینیـاز کنـد از او مـال او و آنچه کسب کرد، یعنی فرزنـدان او برای اینکه فرزنـدان آدمی از کسب اوست، و این مطلب برای اینست که چون پیامبر (ص) او را انـذار فرمود و بیم داد به آتش گفت اگر آنچه تو می گویی حق باشد پس البتّه من فداء میدهم بمالم و فرزندانم سپس خداوند سبحان او را بیم داد و تهدید کرد بآتش و فرمود:

(سَیَصْلی نـاراً ذاتَ لَهَبٍ) یعنی بزودی داخـل میشود آتشـی را که صاحب قوت و اشـتعال است و برافروخته میشود و آن آتش دوزخ است و در این دلالت است بر صـدق گفتار پیامبر (ص) و صـحّت رسالت او برای آنکه پیامبر (ص) خبر داد که ابو لهب بر کفرش میمرد و همانطور که خبر داد شد.

(اکنون عمویت مشغول است و

نمیشود، پس در را شکست و وارد شد- ابو لهب لعنه اللّه تا چشمش بعلی افتاد از جا پرید و گفت پسر برادرم چه خبر است فرمود، پدرم ابو طالب گفت من کان مثلك عين فی القوم، فليس بذليل، و جريان را گفت و اينكه اگر دير كنی رسول خدا بدست قريش كشته می شود، پس كمان و شمشير خود را برداشت كه بيايد ام جميل سر راه بر او گرفت و گفت گوش بحرف علی نده ابو لهب چنان سيلی بصورت زنش زد كه چشمش از كاسه در آمد و بعد از سه روز بجهنم رفت، پس خود را بقريش رسانيد در وقتی كه ميخواستند همگی بآن حضرت حمله كنند فريادی زد و صدای شير آسای خود را كه دل شير را ميلرزانيد بلند و گفت اگر از دور محمد متفرّق نشويد من باو ايمان آورده و حساب همه شما را ميرسم، پس قريش از ايمان ابو لهب ترسيده و عذر خواسته و پراكنده شدند.

۳- در شبی كه قريش منزل آن حضرت را محاصره كردند كه او را بقتل آورند ابو لهب مانع شد و گفت در اين خانه كودك خرد سالست نبايد شبانه داخل شويد صبر كنيد صبح شود آن وقت وارد خانه شويد كه بچّه ها ناراحت نشوند.

(مترجم)

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۱

(وَ امْرَأَتُهُ) و همسر او كه ام جميل دختر حرب خواهر ابو سفيان بود (حَمَّالَةَ الْحَطَبِ) ابن عبّاس گويد: آن ملعونه خبيثه خار و خاشاك و بوته های تيغ دار برداشته و بر سر راه آن حضرت ميريخت كه هر گاه بنماز ميرود به پای آن حضرت

فرو رفته و مجروح نماید.

و در روایت ضحاک ربیع بن انس گوید: آن ملعونه خار بر سر راه پیامبر میافکند، پس آن حضرت قدم بر آن میگذارد چنانچه یکی از شما بر حریر نرم قدم میگذارد.

ابن عبّاس گوید: آن خبیثه میان مردم نمّامی و سخن چینی کرده و ایجاد دشمنی نموده و آتش جنگ و نزاع را روشن میکرد چنانچه آتش هیزم را روشن میکند و آتش میزند، پس نمّامی را حطب و هیزم نامیدند.

«میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است»

و در روایت دیگری از او و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایت شده که عرب میگوید: فلانی هیزم میکشد بر فلانی آن گاه افترا زد باو و از او بد گویی کرد، گوید (و لم عیش بین الحیّ بالحطب الرطب) یعنی به سخن چینی میان قبیله و فامیل رفت و آمد نکند.

سعید بن جبیر و ابو مسلم گویند: حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی بارکش گناه ها و نظیر آن قول خدا وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ، و ایشان بر پشت خودشان بار میکنند گناهانشان را.

(فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ) یعنی در گردن اوست ریسمانی تابیده از لیف خرما؟ البتّه او را باین صفت معرّفی کرده برای خسّت و پستی و کوچک کردن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۲

و بعضی گفته اند: ریسمانی که برایش زبری لیف و خرما و سوزش آتش و سنگینی آهن در گردنش عذابش را زیاد میکند.

ابن عبّاس و عروه بن زبیر گویند: در گردن ام جمیل زنجیری از آهن است که طولش هفتاد زراع است از دهانش داخل

و از دبرش خارج و دور گردنش در آتش پیچیده میشود و زنجیر را مسد نامیده اند به معنای اینکه آن ممسوده و بافته شده است.

سعید بن مسیب گوید: که ام جمیل یک گلو بند گرانقدری داشت از- جواهر گفت آن را در عداوت و دشمنی محمد مصرف میکنم پس آن در روز قیامت عذابی در گردن او خواهد بود.

و از اسماء دختر ابو بکر روایت شده که چون آن سوره نازل شد ام جمیل دختر حرب که نامش عوراه بود آمد در حالی که و لوله میکرد و در دستش سنگی بزرگ که دستش را پر کرده بود، و میگفت (مذ ممّا ابینا و دینه قلینا و امره عصینا) مذمّت کننده پدران ما که دین او ما را مبغوض کرد و یا کباب نمود و امر او را ما عصیان کردیم (و عرب آن حضرت را مذمّم میگفت) و پیغمبر «ص» با ابو بکر در مسجد نشسته بود، پس چون ابو بکر آن زن سلیطه لجاره را دید گفت یا رسول اللّه این ملعونه آمد و من میترسم تو را ببیند و جسارت کند رسول خدا (ص) فرمود، او مرا هرگز نخواهد دید و آیاتی از قرآن خواند و بآن آیات متوسّل و پناه برد چنانچه فرمود، وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً، و هر گاه قرآن خواندی قرار میدهیم ما میان تو و میان کسانی که ایمان بآخرت ندارند پرده ای پوشیده یا حجابی که تو را پنهان دارد «۱» پس آن ملعونه بر سر

---

(۱)- مترجم گوید: جدّا این آیه که در سوره مبارکه اسراء آیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۳

ابو بکر ایستاد و پیامبر را ندید و گفت ای ابو بکر بمن گفتند که رفیق تو مرا هجو کرده پس ابو بکر گفت سوگند به پروردگار خانه که تو را هجو نکرد پس برگشت و حال آنکه میگفت قریش میداند که من دختر آقای آنم.

و روایت شده که پیامبر (ص) فرمود خداوند سبحان آنها را از من گردانید آنها مذمّت میکنند مذمّم را و حال آنکه من محمدم (ص).

و اگر گفته شود چگونه ممکن است که ام جمیل پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نبیند و حال آنکه غیر او را دیده است.

پاسخ: اینکه ممکن است که خداوند شعاع چشم او را معکوس کرده یا هوا را سخت نموده باشد که شعاع در آن نفوذ نکند یا شعاع را پراکنده کند پس متّصل به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نشود.

و روایت شده که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود پیوسته فرشته ای مرا از دیدگاه آن زن خبیثه مستور میداشت و هر گاه گفته شود بعد از نزول این سوره آیا لازم میشود ایمان ابو لهب و آیا توانایی بر ایمان داشت، و اگر ایمان میآورد، در آن تکذیب خبر خدای سبحان بود، بانّه سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ به اینکه او بزودی در آتشی خواهد افتاد که دارای شعله است جواب: اینکه ایمان لازم میشود او را برای آنکه تکلیف بایمان ثابت

(میباشد و آیه وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا- فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ که در سوره مبارکه یس است برای مصون بودن از چشم بیدینان و ستمکاران و

اعوانـان آنهـا معجز آساست، و حقير در زمان گذشـته صـدها بار بآن اعتصام نموده و از چشم شوم آنان كه در تعقيبم بوده اند محفوظ مانده و مرا نديدند، و الحمد للّه ربّ العالمين.

است بر او و خدا او را تهديد نمود مشـروط بر اينكه ايمان نياورد، آيا نمى بينى قول خداى سبحان را در قصّه فرعون كه فرمود (آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) الآن ايمان آوردى و حال آنكه قبلا عصيان كردى و كفر ورزيدى، و در اين دلالت بر اينست كه اگر پيش از وقت نااميـدى تـوبه كرده بـود هر آينه از او ميپـذيرفت، و براى همين تخصـيص داد ردّ توبه او را بر اين وقت و نيز اگر فرض كنيم كه ابو لهب از پيغمبر صـلّى اللّه عليه و آله سؤال ميكرد و ميگفت اگر ايمـان آوردم آيا باز داخل آتش ميشوم قطعا پيغمبر (ص) به او مى فرمود نه و اين براى عدم شرط است.

سوره اخلاص ... ص : ۳۵۵

اشاره

مكّى و بعضـى گفته اند مدنى است و سوره توحيد ناميده اند براى آنكه در آن چيزى جز توحيد نيست و كلمه توحيد را كلمه اخلاص هم گفته اند و بعضى گفته اند: توحيدش ناميده اند براى آنكه هر كس متمسّك بشود از روى اعتقاد و اقرار بآنچه در آنست مؤمن مخلص خواهد بود.

و بعضـى گفته انـد: براى آنكه هر كس آن را بر طريـق تعظيم قرائت كنـد خـدا او را از آتش خلاـص نمايـد، يعنى او را از آن نجات دهد، و نيز آن را سوره صمد ناميده اند و هم سوره قل هو اللّه ناميده

شده و هم سوره نسب الرب.

در حدیثی روایت شده که برای هر چیزی نسبی است و نسب خدا سوره اخلاص است.

و نیز در حدیث است که پیغمبر (ص) بسوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو اللّٰه احد مقشقشتان میگفت و آن دو را موسوم باین نام نمودند برای آنکه آن دو سوره تالی و خواننده آن را از شرک و نفاق و تبرئه دور مینماید میگویند تقشقش المریض من علّته هر گاه بهبودی و عافیت یابد و قشقشه یعنی او را خوب نمود چنانچه هناءگری سودا پوستی را مداوا میکند.

عدد آیات آن: ... ص : ۳۵۵

پنج آیه مکی و شامی و چهار آیه از نظر دیگران است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۶

اختلاف آن: ... ص : ۳۵۶

لَمْ يَلِدْ یک آیه است از نظر مکی و شامی.

فضیلت آن: ... ص : ۳۵۶

۱- در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند مثل آنست که یک سوّم قرآن را خوانده و باو داده میشود از اجر و ثواب بعدد هر کس که ایمان بخدا و ملائکه و کتب سماوی و پیامبران خدا و روز قیامت آورده، ده حسنه ۲- و از ابی درداء از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود آیا عاجز است کسی از شما که ثلث و یک سوم قرآن را در شب بخواند، گفتم یا رسول اللّٰه کیست که بتواند این کار را بکند، فرمود، بخوانید قل هو اللّٰه را.

۳- و از انس از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود هر کس یک بار قل هو اللّٰه احد بخواند باو برکت داده شود و اگر دو بار بخواند باو و خاندان او برکت داده شود، و اگر سه بار بخواند باو و خاندانش و تمام همسایگان او برکت داده شود، پس اگر دوازده مرتبه بخواند، برای او دوازده قصر در بهشت بنا شود، پس پاسبانان بهشت گویند برویم تا قصر برادرمان را تماشا کنیم، پس اگر صد مرتبه آن را بخواند گناه بیست و پنج سال او بخشیده شود البته غیر از گناه خون و مال (حق الناس) پس اگر چهار صد مرتبه بخواند گناه چهار صد سال او آمرزیده شود، و اگر هزار مرتبه بخواند نمیرد مگر آنکه جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری مکان او را دیده و برای او بگوید.

۴- و از سهل بن سعد ساعدی روایت شده که گفت مردی شرفیاب

ترجمه مجمع البیان

حضور پیامبر (ص) شده و بآن حضرت از فقر و تنگی معاش شکایت نمود، پس پیغمبر (ص) فرمود هر گاه داخل منزلت شدی اگر کسی در خانه بود سلام کن، و اگر کسی هم در خانه ات نبود سلام کن و یک مرتبه قل هو اللّه احد را بخوان پس آن مرد باین دستور عمل کرد و خداوند روزی فراوان باو مرحمت کرد تا بهمسایگانش احسان نمود.

۵- سکونی از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا (ص) بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواند و چون از نمازش فارغ شد فرمود هفتاد هزار فرشته که در میان آنها جبرئیل بود آمدند و بر سعد نماز خواندند، پس بجبرئیل گفتم سعد بواسطه چه عملی مستحق نماز شما شد گفت بخواندنش قل هو اللّه احد را نشسته و ایستاده و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن (و خلاصه در هر حال).

۶- منصور بن حازم از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که یک روز از او بگذرد و در نمازهای پنجگانه واجبش سوره قل هو اللّه احد نخواند باو گفته میشود بنده خدا تو از نمازگذاران نیستی.

۷- اسحاق بن عمّار از حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که کسی که یک جمعه بر او بگذرد و در آن قل هو اللّه احد نخوانده باشد آن گاه بمیرد بدین ابو لهب مرده است.

۸- هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که مرضی باو برسد یا سختی بر او وارد شود و در مرض

و شدّتش قل هو اللَّه احد نخواند سپس در آن بیماری یا در این سختی که باو فرود آمده بمیرد پس او از اهل آتش است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۸

۹- ابو بکر حضرمی از آن حضرت روایت نموده که فرمود

(من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر)

کسی که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد، پس نباید بعد از هر نماز واجبی قل هو اللَّه احد را ترک کند پس بدرستی که کسی که قل هو اللَّه احد را بعد از هر نماز واجب بخواند برای او خیر دنیا و آخرت جمع شده و خدا او و پدر و مادرش و فرزندانش را بیامرزد.

۱۰- عبد اللَّه بن حجر گوید شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود، کسی که یازده مرتبه بعد از نماز صبح قل هو اللَّه احد بخواند در این روز گناهی مرتکب نشود و بینی شیطان را بخاک بساید.

۱۱- ابراهیم بن مهزم از کسی که از موسی بن جعفر (ع) شنیده بود روایت نموده که میفرمود، کسی که قل هو اللَّه احد را مقدّم بدارد میان خود و هر جبّار و ستمکاری خدا شرّ وی را از او منع نماید، بخواند آن را از جلوی او و از پشت سرش و از راست و چپش، پس هر گاه این کار را کرد خدا روزی کند خیر او را و منع نماید از او شر او را، و فرمود هر گاه از کاری ترسید صد آیه از هر کجا که خواستی از قرآن بخوان آن گاه بگو سه مرتبه

اللّهمّ اكشف عنّى البلاء.

۱۲- عیسی بن عبد اللَّه از

پدرش از جدش از علی علیه السلام- روایت کرده که گفت رسول خدا (ص) فرمود کسی که صد مرتبه قل هو اللَّه احد در موقع خواب بخواند خدا گناه پنجاه سال او را میآمرزد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۵۸

چون خداوند سبحان مذمّت کرد دشمنان اهل توحید را در آن سوره گذشته در این سوره بیان کرد توحید را و فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۵۹

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴] ... ص : ۳۵۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (۴)

ترجمه: ... ص : ۳۵۹

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) بگو (ای محمد) خدا یکی است، یا ای رسول ما بگو اوست خدای یگانه (۲) او خدای بینیاز است (۳) او کسی را نزاده (۴) و او زائیده کسی نیست (۵) و هیچکس همتای او نخواهد بود.

قرائت: ... ص : ۳۵۹

ابو عمرو احد اللَّه الصمد بدون تنوین دال احد خوانده و از او نیز روایت شده که میگفت قل هو اللَّه احد آن گاه وقف میکرد، و اگر وصل مینمود میگفت احد اللَّه و گمان میکرد که عرب مثل این را وصل نکرده و دیگران احد اللَّه با تنوین خوانده اند، و اسماعیل از نافع و حمزه و خلف و رویس کفوا با سکون فاء با همزه خوانده اند و حفص کفوا با فاء مضمومه و واو مفتوحه بدون همزه خوانده و دیگران کفوا با همزه و ضمه فاء قرائت کرده اند.

دلیل: ... ص : ۳۵۹

ابو علی گوید: کسی که احدن اللَّه خوانده پس دلیل آن روشن است که تنوین از احد ساکن و لام معرفه از اسم (اللَّه) مساکن پس چون التقاء دو ساکن شده اوّلی از آن دو بکسره حرکت داده شود چنانچه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۰

میگویی، اذهب اذهب، و کسی که احد اللَّه گوید نون را حذف کرده، پس البتّه نون شباهت بحروف لین در دیگری آورده در

اینکه آن زیـاد می شود چنانچه آنها زیاد میشونـد و در اینکه آن در آنها ادغام میگردد چنانچه هر یک از واو و یاء در دیگری ادغام میشود و در اینکه الف در اسـماء منصوبه از آن تبدیل میشود و در حقیقت چون شباهت بحروف لین دارد جاری مجرای آن شود در اینکه نون سـاکنه محـذوف شود برای التقاء دو ساکن، چنانچه الف و واو و یاء محـذوف میشـد برای التقاء در مثل رمی القوم و یغزو الجیش و یرمی القوم، و از این جهت نون ساکنه در فعل حذف شود در مثل لم یک

و لا تک فی مریه پس نون در احـد اللّٰه حذف شده برای التقاء دو ساکن چنانچه این حروف حذف شده و چنانچه در مثل هذا زید بن عمر و حذف شده تا اینکه در کلام مستمر شده و ابو زید انشاد نمود.

فألقیته غیر مستعتب و لا ذاکر اللّٰه الّا قلیلا

پس انداختم او را بدون زحمت و ناراحتی بیاد خدا نبود مگر اندکی شاهد این بیت ذاکر اللّٰه است که تنوین آن حذف شده.

و شاعری گوید:

کیف نومی علی الفراش و لمّا تثمل الشام غاره شعواء تذهل الشیخ عن بنیه و تبدی عن خدام العقیله العذراء

چگـونه خـواب من بر رختخواب گـوارا بر من باشـد و حـال آنکه شامـل غـاره پراکنـده شـام نشـده است، غافـل میشود پـدر از فرزندانش و ظاهر می شود خلخال پای زن نجیبه کریمه در وقتی که دامن خود را برای فرار جمع میکند، شاهد این بیت حذف تنوین است از خدام. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۱

و امّا کفوا و کفوأ پس اصل آن ضمه است پس تخفیف داشته مثل طنب و طنب و عنق و عنق.

لغت: ... ص : ۳۶۱

احـد: اصـلش وحـد بوده پس واو قلب بهمزه شـده و مثل آنست اناه که اصـلش وناه بوده و آن بر دو قسم است: ۱- اینکه اسم باشد ۲- اینکه صفت باشد پس اسم مثل احد و عشرون که اراده شود بآن واحد و صفت چنانچه در قول نابغه است.

کان رحلی و قد زال النّهار بنا بذی الجلیل علی مستأنس وحد

شتر من که روز سپری شده بود بما در محلّ ذی الجلیل و مثل گاو وحشی

که انسانی ببیند و فرار کند رم کرده و فرار نمود، شاهد این بیت کلمه وحد است که بمعنای احد و صفت مستأنس است.

و همین طور قول ایشان واحد اسم است مانند کاهل و غارب و از آنست قول ایشان واحد اثنان، ثلاثه، ۱، ۲، ۳ و صفت میباشد چنانچه در قول شاعر است

(فقد رجعوا کحیّ و احدینا) پس مسلّما برگشتند مانند یک حیّ و یک قبیله، شاهد این بیت احد است که جمع بسته شده و آن صفت است بر أحد أن گفتند احد واحدان تشبیه کردند بسلق و سلقان و مانند آنست قول شاعر:

یحمی الصریمه أحد أن الرجال له صید و مجترئ باللیل همّاس

پاسداری میکند زمینی را که زراعتش را چیده و خرمن کرده اند و یا قطعه ای از نخلستان را یکی از مردانی که برای اوست شکار و جرئتی در شب و در برابر شیر تیز دندان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۲

پس این جمع است برای احدی که قصد کرده موصوف را بلند و تعظیم نماید، و اینکه از داشتن شبه و مثل جدا و تنهاست و گویند او احد الاحد هر گاه او را بزرگدارند و مقام او را بلند کنند و گفتند احد الاحدین و واحد الآحاد و حقیقت واحد چیزیست که در خودش تقسیم نمیشود یا در معنای صفت آنست و هر گاه اطلاق واحد شود بدون تقدّم موصوف پس آن در ذات و نفس خودش واحد است و هر گاه جاری شود بر موصوفی پس آن واحد است در معنای صفتش و هر گاه گفته شود جزئی که قابل تجزیه و

تقسیم نیست واحد است اراده میشود که آن فی نفسه واحد است و هر گاه گفته شود که این مردی که انسان واحد است پس آن واحد است در معنای صفت آن و هر گاه خدا توصیف شود به اینکه واحد است معنایش اینست که او مختص و مخصوص به صفاتیست که جز او احدی شرکت در آن ندارد مثل بودن قادر و عالم و حیّ و جود که از صفات ثبوتیّه است و انفکاک از ذات او ندارد الصمد: سیّد و آقای بزرگواری که در تمام حوائج او را قصد میکنند، و بعضی گفته اند: آقایی که تمام آقایی ها باو منتهی میشود.

اسدی گوید:

الا بکر الناعی بخیری بنی اسد بعمرو بن مسعود و بالسید الصمد

بدانید که خبر دهنده ای صبحگاهان خبر مرگ بهترین فرد بنی اسد عمرو بن مسعود و سید بزرگواری که باو توسّل کرده و قصد او را مینمودند داد.

زبرقان گوید:

(و لا رهینه الّا السید الصمد) گروگانی نیست مگر بزرگی که بسوی او قصد میشود، و گوید رجل مصمد مردی که مقصود است و همین طور بیت مصمد، خانه مقصود، طرفه گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۳

و ان تلتق الحی الجمیع تلاقنی الی ذروه البیت الرفیع المصمد

و اگر تمام قبیله برای مفاخره و مباهات جمع شوند خواهی دید مرا که در اعلا درجه شرف و مقام قرار دارم الکفو و الکفی ء و الکفاء در معنی یکیست و آن مثل و نظیر و مانند است، نابغه گوید:

لا تقذفنّی برکن لا کفاء له و لو تاثفک الاعداء بالرفد

مرا بامر بزرگی که نظیر و مثلی برای او

نیست نسبت ندهید اگر چه دشمنان من بآن احاطه و بعضی یکدیگر را بعطاء و معونه کمک کند، حسان گوید:

و جبرئیل رسول اللَّه منّا و روح القدس لیس له کفاء

و جبرئیل رسول خدا از ماست و نیز روح القدسی که برای او مانندی نیست از ماست، و دیگری در الکفی ء گوید:

امّا کان عباد کفیئا لدارم بلی و لا بیات بها الحجرات

امّا حجرات عباد مثل و مانند خانه و خیمه های دارم بود، شاهد این بیت کلمه کفیئا است که بمعنای مثل و مانند است.

اعراب: ... ص : ۳۶۳

ابو علی گوید: در اعراب اللَّه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ دو قسم جایز است:

۱- اینکه خبر مبتداء باشد و این بنا بر قول آنست که گفته است هو کنایه از اسم خدای تعالی است سپس جایز است در قول خدا، احد آنچه جایز است در قول تو که می گویی زید اخوك قائم.

۲- بنا بر قول کسی که باین مبنی رفته که هو کنایه از قصه و حدیث است، پس اسم اللَّه در نزد او مرفوع بمبتدا بودن واحد خبر آنست و مانند آنست قول خدای تعالی فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا مگر اینکه

هی بنا بر تأنیث آمده برای اینکه در تفسیر اسم مؤنث است و بنا بر این آمده فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ و هر گاه در تفسیر مؤنّث نباشد ضمیر القصه هم مؤنث نیاید.

و قول خدا، اللَّهُ الصَّمَدُ، اللَّه مبتداء و صمد خبر آنست و جایز است که صمد صفت خدا باشد و اللَّه خبر مبتداء محذوف یعنی هو اللَّه الصمد او است خدایی که این

صفت دارد صمد است، و جایز است که اللَّهُ الصَّمَدُ خبر بعد از خبر باشد بنا بر قول کسی که (هو) را ضمیر امر و حدیث قرار داده است وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ گوید که له ظرف غیر مستقر و آن متعلّق به کان است و کفوا منصوب است به اینکه آن خبر مقدم است چنانچه کان قول خدای تعالی کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ

هم چنین است، و گمان کرده اند که بعضی از بغدادی ها میگوید که در یکن از قول خدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ضمیر مجهولیست و قول خدا کفوا منصوب بر حالیّت و عامل در آن (له) میباشد و این (له) را هر گاه از یکن تنها آوردی معنایش له احد کفوا خواهد بود و هر گاه حمل بر این شود جایز نباشد و دلیل این اینکه آن محمول بر معنای نفی است پس مثل آنست که، لم یکن احد له کفوا چنانچه قول ایشان لیس الطیب الا المسک، عطر نیست مگر مشک محمول بر معنای نفی است، و اگر حمل نباشد آن بر معنی جایز نشود، آیا نمیبینی که اگر گفتی زید الا منطلق کلام نباشد، پس چنانچه این محمول بر معنی است همین طور لَهُ کُفُواً أَحَدٌ محمول بر معنی است، و بنا بر این جایز است که بوده باشد (احد) در آن احدی باشد که برای عموم نفی واقع شود و اگر این نباشد جایز نشود که احد در ایجاب واقع شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۵

پس اگر گفتی آیا جایز است که قول خدای تعالی (له) در نزد شما

حال باشد بنا بر معنای وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، پس (له) صفت برای نکره باشد، پس چون مقدّم شد در موضع حال گردید مثل قول او (لعزه موحشا طلل) پس سیبویه گوید که این در کلام اندك و قلیل است گرچه در شعر بسیار است، پس اگر حمل نمایی آن را بر این بنا بر بی میلی ممتنع نیست و عامل در قول او (له) هر گاه حال باشد جایز است یکی از او چیز باشد:

۱- یکن ۲- آنچه در معنای کفوا از معنای مماثلت است، پس اگر بگویی عامل در حال هر گاه معنی باشد حال بر او مقدّم نشود، پس البتّه (له) چون بنا بر لفظ و ظرف هم هست معنی در آن عمل میکند گرچه مقدم بر او هم باشد مثل قول توکل یوم لك ثوب هر روز برای تو لباس است.

هم چنین جایز است در این ظرف، و این از جهتی که ظرف است و در ظرف هم ضمیری مستتر است در دو صورت که بر میگردد بذی الحال و آن کفوا میباشد.

شأن نزول: ... ص : ۳۶۵

ابی بن کعب و جابر گویند که مشرکین به پیامبر خدا (ص) گفتند پروردگارت را برای ما معرّفی کن پس این سوره نازل شد.

ابن عبّاس گوید: عامر بن طفیل وارد بدین ربیعه برادر لبید آمدند خدمت پیامبر (ص) و عامر گفت ما را بچه دعوت میکنی ای محمد، فرمود به خدا، گفت او را برای ما توصیف کن که آیا از طلا و نقره یا از آهن یا از چوب است، پس سوره توحید نازل شد و صاعقه ای خدا فرستاد بر اربد و او را سوزانید و

عامر را صاعقه و یا تیری برانش خورد و هلاک شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۶

ضحاک و مقاتل و قتاده گوینـد: عـدّه ای از علماء یهود آمدند خدمت پیغمبر (ص) و گفتند ای محمد پروردگارت را برای ما تعریف کن تا شایـد ما ایمان بتو بیاوریم زیرا خـدا صـفت خود را در تورات نازل کرده، پس سوره قل هو اللَّه احـد نازل شد و آن نسبت مخصوص خداست.

محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که یهود از پیامبر (ص) پرسیدند و گفتند پروردگارت را برای ما معرّفی کن پس سه روز توقّف فرمود و جواب آنها را نـداد، سـپس سوره توحیـد نازل شـد، و نزدیک آن چیزیست که قاضی در تفسیرش ذکر کرده که عبد اللَّه بن سلام آمد در مکّه خدمت پیغمبر (ص) حضرت باو فرمود، تو را بخدا قسم میدهم آیـا مرا در تورات رسول خـدا یافته ای، پس گفت پروردگارت را تعریف کن، پس این سوره نازل شـد و پیامبر (ص) برای او خوانـد و سـبب مسـلمانی عبـد اللَّه شـد مگر اینکه ایمـانش را مکتوم داشت تا اینکه پیامبر (ص) مهاجرت بمـدینه نمود آن گاه اسلامش را اظهار نمود.

تفسیر: ... ص : ۳۶۶

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) این امریست از طرف خدای عزیز به پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله که بتمام مکلّفین بگوید: اوست خدایی که عبادت و بندگی فقط شایسـته و سـزاوار اوست، زجاج گوید: آن کنایه از ذکر خدا عز و جلّ است و معنای آن اینست آنکه را شما پرسیدید نسبت او را هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، او خدای یگانه است یعنی واحد و

یکتاست، و جایز است که معنایش الامر اللّٰه احد لا شریک له و لا نظیر باشد.

ابن عبّاس گوید: یعنی یکتاست در صفت ذاتش و احدی شریک او

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۷

در وجوب صفاتش نیست، زیرا که او واجب است که موجود و عالم و قادر و حی باشد و این صفات واجب برای غیر او نیست.

و بعضی گفته اند: در افعالش یکتای بی همتاست و تمام افعالش نیکوست آن را برای جلب نفع و دفع ضرر نکرده پس از این جهت مختصّ به وحدت و یکتایی است، زیرا جز او شریکی در آن صورت نیست و یکتاست در اینکه غیر از او کسی مستحق عبادت او نیست، برای آنکه او قادر است بر اصول و ریشه های نعمت ها از حیات و قدرت و شهوت و غیر اینها از آنچه نعمت نمیشود مگر بآن و غیر از او کسی چنین قدرتی ندارد پس او یکتا واحد است از این سه نعمت.

و بعضی گفته اند: البته احد گفت و واحد نفرمود، برای آنکه واحد داخل در حساب است و دیگری منضم و ضمیمه آن میشود، و امّا احد، پس آن عددیست که تجزیه و تقسیم در ذات خود نمیشود و نه در معنای صفاتش و جایز است که برای واحد ثانی قرار داد، و برای احد ثانی و دوّمی قرار نمیدهد برای اینکه جنس خود را فرا میگیرد بخلاف واحد، آیا نمی بینی که اگر گفتی فلانی را واحدی مقاومت نمیکند جایز است که دو نفر از پس او برآیند و وقتی گفتی فلانی را احدی رو برو نمیشود جایز نیست که دو نفر و بیشتر

هم مقاومت و برابری نکند و آن بلیغ تر خواهد بود.

حضرت ابو جعفر باقر (ع) در معنای قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فرمود: یعنی بگو ظاهر کن آنچه را که ما بتو وحی کردیم و تو را بآن خبر دادیم به تألیف و ترکیب حروفی که آن را بر تو خواندیم تا اینکه هدایت شود بسبب آن کسی که گوش فرا داده و او گواه و شاهد است، و (هو) اسم کنایه اشاره به غایب است، پس هاء تنبیه از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۸

معنای ثابت و واو اشاره بغایب از حواس است چنانچه قول تو (هذا) اشاره تو به حواس است و این جهتش اینست که کفّار خبر از خدایان خود دادند به حروفی که اشاره بحاضر ادراک شده است و گفتند هذه آلهتنا المحسوسه این است خدایان ما که با دیده ها محسوس میشود، پس تو ای محمد اشاره کن بخدایت که ما را بسوی آن میخوانی تا او را دیده و درک نمائیم.

پس خدای سبحان نازل فرمود قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، پس هاء تثبیت ثابت و واو اشاره بغایب از درک ابصار و لمس حواس است و اینکه خدا بلند و عالی از این مطلب بلکه او مدرک الأبصار و ایجاد کننده حواس است و حدیث کرد مرا پدرم از امیر المؤمنین (ع) که آن حضرت فرمود خضر را یک شب پیش از جنگ بدر در خواب دیدم، پس باو گفتم بمن چیزی یاد بده که بآن نصرت و غلبه بر دشمنان پیدا کنم، پس گفت بگو یا هو یا من لا هو الّا هو پس چون صبح کردم بر

پیامبر خدا (ص) گفتم، پس فرمود ای علی اسم اعظم خدا را بتو آموخت پس در روز بدر بر زبان من بود گوید:

و در روز بدر آن حضرت قل هو اللَّه احد را خوانده و چون فارغ شد گفت

یا هو یا من لا هو الّا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین

ای هو ای کسی که هویی نیست جز او مرا بیامرز و بر گروه کافرین یاری فرما.

و در جنگ صفین هم همین را میگفت و حمله میکرد پس عمار بن یاسر (رضی اللَّه عنه) عرض کرد ای امیر المؤمنین این کنایه ها چیست، فرمود اسم اعظم خدا و عماد توحید،

اللَّه لا اله الّا هو، و الملائکه و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الّا هو

، سپس قرائت کرد،

شهد اللَّه انّه لا اله الّا هو- العزیز الحکیم

، و آیات آخر سوره مبارکه حشر را «۱» آن گاه از مرکبش پیاده

---

(۱)- لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۶۹

شد و چهار رکعت نماز پیش از زوال بجا آورد گوید و امیر المؤمنین (ع) فرمود معنای آن معبود چنانیست که مخلوق حیرانند از درک ماهیّت او و احاطه بکیفیّت او، و عرب میگوید إله الرجل هر گاه در چیزی متحیّر شده و احاطه علمی بآن پیدا نکند و وله هر گاه اضطرار بچیزی پیدا کند گوید:

واحد، تنها بی همتاست، واحد و واحد بیک معنی است و آن تنهایی است که مثل و مانندی برای او نیست.

و توحید اقرار بوحدانیّت و یکتایی اوست و اوست تنها و یکتایی که مباین چنانست که منبعث و برانگیخته

از چیزی نیست و متّحد به چیزی هم نمیشود، و از این جهت گفته اند که بناء عدد از واحد، و واحد از عدد نیست، برای اینکه عدد واقع بر واحد و یکی نمیشود بلکه واقع بر دو تا می شود، پس معنای قول خدا (اللَّهُ أَحَدٌ) یعنی معبودی که مردم حیران از ادراک و احاطه بکیفیّت اویند تنها و یکیست بالهیتش عالی و منزّه از صفات مخلوق است.

(اللَّهُ الصَّمَدُ) حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین (ع) از پدرش حسین بن علی (ع) که فرمود صمد آنست که سیادت او بنهایت باشد، و صمد آن خدای دائمی چنان است که

(خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ، هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۰

همیشه بوده و برای ابد خواهد بود، و صمد آنست که برای او جوفی نیست و صمد آنست که نمیخورد و نمی آشامد، و صمد آنست که نمیخوابد.

و میگویم البته در این سه معنی خدای سبحان زنده و حیّ چنانی است که نیازمند بطعام و شراب و خواب نیست.

حضرت باقر (ع) فرمود، و صمد سید مطاع چنانست که فوق او آمر و ناهی نیست گوید: و محمد بن حنفیّه میگوید، صمد قائم بذات خود و بینیاز از غیر

اوست، و غیر او گوید: صمد آنست که منزّه از کون و فساد باشد و صمد آنست که توصیف بنظائر و امثال نشود گوید: و از علی بن الحسین زین العابدین (ع) از صمد پرسیدند، پس فرمود صمد آنست که شریکی برای او نیست و او را حفظ چیزی خسته نمیکند، و چیزی از او فوت نمیشود.

و ابو البختری وهب بن قرشی گوید زین العابدین علی (ع) گوید:

صمد آنست که هر گاه اراده چیزی کند اینکه بگوید باش، پس میباشد و صمد آنست که ایجاد اشیاء نموده پس خلق کرد اضداد و اصناف و اشکال و ازواج را و تنهاست بیکتایی بدون ضدّ و شکل و مثل و ند و بدون نظیر است.

وهب بن وهب گوید: حدیث کرد مرا جعفر بن محمد (ص) از پدرش علی ابن الحسین (ع) که اهل بصره نوشتند بحسین بن علی (ع) و از صمد پرسیدند، پس آن حضرت (ع) نوشت: بسم اللَّه الرحمن الرحیم امّا بعد پس در قرآن خوض و مجادله نکنید و در قرآن بدون علم سخن نگوئید پس شنیدم از جدّم رسول خدا (ص) میفرمود کسی که در قرآن بدون علم سخنی بگوید پس جایگاهش در آتش خواهد بود، و اینکه خداوند سبحان تفسیر فرمود صمد را فرمود، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۱

لَمْ يَلِدْ، از او چیز کثیفی خارج نشده مثل فرزند و سایر چیزهای کثیفی که از مخلوقین خارج میشود و نه چیز لطیفی مثل نفس و از او بدواتی منبعث نمیشود مانند فراموشی و خواب و تردید و

غـم و غصّه و خوشـحال و خنـده و گریه و ترس و امیـد و رغبت و ناخوشـی و گرسـنگی و سـیری منزّه است اینکه از او چیزی خارج شود، و اینکه از او چیزی کثیف و یا لطیف تولید شود.

(نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است معانی تو غنی دان خالق)

(وَ لَمْ یُولَدْ) یعنی تولید از چیزی نشده است و از چیزی بیرون نیامده چنانچه اشـیاء کثیفه از عناصـرش خارج میشود مثل چیزی از چیزی و دابه از دابّه و گیـاه از زمین و آب از چشـمه سارهـا و میوه هـا از درختهـا، و نه چنـانچه خارج میشود اشـیاء لطیفه از مراکزش ماننـد بینایی از چشم و شـنوایی از گوش و بویایی از بینی و چشـیدنی از دهن و کلام از زبان و معرفت و تشـخیص از قلب و آتش از سـنگ نه بلکه هو اللَّه الصـمدی که نه از چیز و نه در چیز و نه بر چیز است، ایجـاد کننـده اشـیاء و خالق آنها و انشاء کننده اشیاء است بقدرتش آنچه ایجاد کرده بمشیتش برای فناء و نابودی متلاشی میکند و باقی میگذارد آنچه خلق کرده برای بقا و ابدیّت بعلمش، پس این است اللَّه الصمدی که نزاده و نمیزاید دانای پنهانی و حضور بزرگ و منزّه است.

(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ) وهب بن وهب گوید شـنیدم حضـرت صادق علیه السلام میفرمود، از فلسطین یک دسته میهمان وارد شدند بر حضرت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۲

باقر (ع)، پس از مسائلی پرسیدند، سپس از صمد سؤال کردند، آن حضرت فرمود تفسیر

آن را و فرمود، الصمد پنج حرف است ۱- الف دلیل و شاهد بر انیّت و حقیقت ذات ثابت اوست و آن قول خدای عزّ و جل است شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، شهادت داد خداوند که خدایی و معبودی جز او نیست و این تنبیه و اشاره بغائب از درک حواس (پنجگانه ظاهری بینایی شنوایی و بویایی و ذائقه و لامسه).

۲- (و لام) دلیل بر الهیّت اوست به اینکه هو اللَّه و ادغام شدن الف و لام در هم و ظاهر نشدن آنها بر زبان، و واقع نشدن در شنوایی و ظاهر شدنشان در کتابت و نوشتن و این دو دلیلند بر اینکه الهیّت بلطفش پنهان بحواس درک نمیشود و در زبان معرّفی هم واقع نمیشود و در گوش شنونده ای هم واقع نمیگردد، برای اینکه تفسیر اللَّه (هو الذی اله الخلق) آن خدایی که مخلوق تمامی حیران و سرگردان از درک ماهیّت او و کیفیّت ذات اویند بحس و یا خیال بلکه او ایجاد کننده اوهام و خالق حواس است و فقط ظاهر شدن آن الف و لام در کتابت و نوشتن دلیل بر اینست که خداوند سبحان اظهار ربوبیّت خود فرمود در ایجاد خلق و ترکیب ارواح لطیفه در اجساد کثیفه ایشان و هر گاه بنده نظر کند به خودش روحش را نبیند چنانچه لام صمد روشن نیست و داخل نمیگردد در حسّی از حواس پنجگانه و چون نظر کند به کتابت برای او ظاهر شود آنچه مخفی گشته بود، و وقتی بنده در ماهیّت باری و کیفیّت او فکر و اندیشه کند، حیران و سرگردان گشته و فکرش بچیزی که

متصوّر شود برای او نرسد برای آنکه خدای تعالی خالق صورتهاست، و هر گاه نظری بخلق او نماید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۳

برای او ثابت شود که او خالق ایشان و ترکیب کننده ارواحشان در اجساد ایشانست.

و امّا (صاد) پس آن دلیل بر اینست که خدای سبحان صادق، و قولش راست و کلامش راست و بندگانش را دعوت به پیروی کردن راست براستی و ما را بصدق و راستی وعده داده و اراده صدق هم نموده است.

و امّا (میم) پس آن دلیل بر ملك او و بیگمان او پادشاه حق و آشکار است همیشه بوده و ابدا خواهد بود و ملکش زوال پذیر نیست.

و امّا (دال) پس آن دلیل است بر دوام ملك او و او ابدی منزّه از تغییر و زوال بلکه او خدایی است عزیز و جلیل بوجود آورنده موجوداتی که به بودن او همه کائن و موجودند، سپس آن حضرت فرمود اگر برای علم و دانشم که خدا در توحید بمن عطا فرموده طلّاب و حاملین مییافتم هر آینه توحید و اسلام و دین و شرایع را از (صمد) توضیح داده و استخراج مینمودم و چطور و چگونه برای من این داوطلبان و حاملین یافت شود، و حال آنکه جدّم امیر المؤمنین (ع) هم نیافت حمله ای برای علمش حتّی آن حضرت بود که نفس عمیق و ناله سرد از دل پر دردش کشیده و بر منبر کوفه میفرمود

سلونی قبل ان تفقدونی فانّ بین الجوانح منّی علما جمّا هاه هاه الا لا اجد من یحمله الا و انّ علیکم من اللّه الحجّه البالغه فلا تتولّوا قوما غضب اللّه

علیهم قد یئسوا من الآخره کما یئس الکفّار من اصحاب القبور.

سؤال کنیـد از من پیش از آنکه مرا از دست بدهیـد پس البتّه میـان جوانـح من (در قلب و سـینه من) علوم فراوانی است آهـای آهای بدانید که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۴

نمیابم کسـی را که حامل آن علوم من باشـد. و بیگمان بر شـما از طرف خدا حجّت و دلیل رسایی است، پس دوست نشوید و دوست نداریـد مردمی را که خـدا بر آنهـا خشم و غضب نموده آنهـا مـأیوس از آخرتنـد چنـانچه کفّـار مأیوس از خفتگان در قبورند.

و از عبد خیر روایت کرده که مردی از علی علیه السلام سؤال کرد از تفسیر این سوره، پس فرمود، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بدون تأویل عدد الصمد بدون تبعیض پراکندگی، لَمْ یَلِدْ نزائید تا موروث هالکی باشد وَ لَمْ یُولَدْ زائیده نشده تا خدای مشارکی باشد، و لم یکن له من خلقه کفوا احد و از خلق و آفریده های او هیچکس همتا و مانند او نیست.

ابن عبّاس گوید: لَمْ یَلِدْ نزائیده تا والد و پدر کسی باشد وَ لَمْ یُولَدْ و زائیده نشده تا فرزند کسی باشد.

و بعضـی گفته انـد، لَمْ یَلِـدْ و لـد، فرزنـد نزائیـده تا از او ملک او را به میراث برد، وَ لَمْ یُولَـدْ، و زائیـده نشده تا وارث ملک از غیرش شود.

و بعضـی گفته اند: لَمْ یَلِدْ تا دلالت بر نیاز او کند زیرا انسانی فرزند میخواهد برای نیازی که باو دارد وَ لَمْ یُولَدْ، پس دلالت بر حدوث او کند و این نیاز و حدوث از صفات اجسام است، و در این آیه ردّ است بر

بطلان عقیـده کسانی که گفتنـد عزیر و مسیح پسر خـداست، و اینکه فرشتگان دختران خدایند، وَ لَمْ یَکَنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ یعنی احـدی برای او عـدیل و نظیر نیست کهماننـد او باشـد، و در این آیه رد بر بطلان عقیده آنهایی است که برای او مثل و مانندی در قدیم بودن و غیر آن از صفات اثبات کرده اند.

و بعضی گفته اند: یعنی برای او همسر و عیالی نیست تا از او فرزند آورد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۵

برای آنکه فرزنـد از همسر است پس کنـایه زده از عیـال و همسـر به کفـو برای آنکه زوجه و عیـال کفو و هم سـنگ شوهر و همسرش میباشد.

و بعضـی گفته انـد: خداونـد سبحان توحید را بیان فرمود بقول خودش اللَّهُ أَحَدٌ و عدل را بیان نمود بقولش اللَّهُ الصَّمَدُ و آنچه محال و مستحیل است بر او از والـد و ولد بیان فرمود بقولش لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ، و آنچه بر او جایز و روا نیست از صـفات نقص را بیـان نمود بقولش، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَـدٌ و در این آیـات دلالت است بر اینکه حق تعالی جسم نیست، جوهر نیست عرض نیست در مکان و جهت خاصی نیست.

و بعضی از صاحبان زبان و علم کلام گفته اند، ما اقسام شرک را- یافتیم که هشت قسم است:

۱- نقص ۲- تقلّب ۳- کثرت ۴- عدد ۵- علّت بودن ۶- معلول بودن ۷- اشکال ۸- اضداد، پس خداوند سبحان نفی کرد از صفت خود نوع کثرت و عدد را بقولش قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و نفی کرد تقلّب و نقص را بقولش اللَّهُ الصَّمَدُ،

و نفی کرد علّت و معلول را بقولش لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ، و نفی کرد اشکال و اضداد را بقولش وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، پس حاصل شد وحدانیّت بحت و محض بسیط خدا.

و عمران بن حصین روایت کرده که پیغمبر (ص) یک گروهی را شبانه برای سرکوبی طایفه ای از طاغیان بر انگیخت و علی (ع) را بر آنها امیر نمود، پس چون برگشتند، از آنها از علی علیه السلام پرسید، گفتند، از هر جهت خوب بود مگر آنکه در هر نماز جماعتی برای ما قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند، پس فرمود چرا ای علی این کار را کردی فرمود، برای آنکه من قُلْ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۶

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

را دوست دارم، پیغمبر فرمود تو آن را دوست نداشتی تا اینکه خدای عز و جل تو را دوست داشت، و روایت شده است که پیغمبر (ص) در آخر هر آیه ای از این سوره توقف و مکث میفرمود.

فضیل بن یسار گوید حضرت ابا جعفر (ع) مرا امر فرمود که من قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوانم و وقتی از آن فارغ شدم بگویم سه مرتبه کذلک اللَّه ربیّ کذلک اللَّه ربیّ کذلک اللَّه ربّی. «۱»

---

(۱)- محدث بحرینی در تفسیر برهان در فضیلت و ثواب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۲۴ حدیث نقل نموده که بعضی از آنها را ابو علی طبرسی در مجمع آورده و ما هم یاد کردیم، سیّد بحرینی در حدیث ۱۹ گوید محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی باسنادش از ابن عباس روایت کرده که پیامبر اسلام رسول خدا (ص) بعلی بن ابی طالب

(ع) فرمود، بیگمان مثل تو مثل قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است، پس کسی که یک مرتبه آن را بخواند مثل آنست که یک سوّم قرآن را خوانده و کسی که دو مرتبه بخواند چنانست که دو سوّم قرآن را خوانده و کسی که سه مرتبه بخواند مانند کسیست که تمام قرآن را خوانده و همین طور تو، کسی که بدلش تو را دوست بدارد برای او یک سوّم ثواب بندگان خواهد بود، و کسی که تو را بدل و زبان دوست بدارد، برای او ثواب دو سوّم بندگان خواهد بود، و کسی که تو را دوست بدارد بدل و زبان و دستش ثواب تمام بندگان خواهد بود. (عرض میدارم پروردگارا سوگندت میدهم باسم اعظمت و بجمیع پیامبران مرسلت و باحب خلقت خاندان رسالت علیهم السلام آن بآن محبّت مولایم علی بن ابی طالب روحی له الفداء را در دل و زبان و جمیع اعضایم زیاد بفرما، آمین یا ربّ العالمین).

و باز در حدیث ۲۰ و ۲۱ که مضمون هر دو یکیست به اسناد مختلف در بیستم از نعمان بن بشیر از رسول خدا (ص) و در حدیث بیست و یک باسنادش از حضرت باقر علیه السلام گوید، رسول خدا (ص) فرمود، ای علی البتّه در تو مثلی از قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میباشد، کسی که یک بار آن را بخواند ثلث قرآن را خوانده و کسی که دو بار آن را بخواند دو ثلث قرآن را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۷

دنباله پاورقی از صفحه قبل:

(خوانده و کسی که سه بار بخواند تمام قرآن را خوانده.

ای علی کسی که تو را

بقلبش دوست بدارد برای او اجر و ثواب ثلث امّت خواهد بود، و کسی که تو را بقلبش دوست بدارد و بزبانش هم یاریت کند برای او ثواب و اجر دو ثلث از امّت خواهد بود و کسی که تو را بدلش دوست بدارد و بزبانش یاریت کند و بشمشیر و دستش کمکت نماید برای او اجر و ثواب تمام امّت خواهد بود.

و در حدیث ۲۰ که مفصّل و حدیث ۲۴ بجای امّت ایمان ذکر شده و در آخر هر دو پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند:

قسم بخدایی که مرا بحق مبعوث برسالت نمود اگر تمام اهل زمین تو را دوست میداشتند چنانچه اهل آسمان دوست میدارند تو را، خدا هیچکس از آنها را عذاب نمیکرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۸

سوره فلق ... ص : ۳۷۸

اشاره

بیشتر مفسّرین گفته اند مدنی و بعضی هم گفته اند مکّی است.

عدد آیات آن: ... ص : ۳۷۸

به اتّفاق پنج آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۷۸

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بخواند، پس مانند آنست که تمام کتابهایی که خدا نازل کرده بر پیامبران خوانده است.

و از عقبه بن عامر روایت شده که گفت رسول خدا (ص) فرمود بر من آیاتی نازل شده که مانند آن نازل نشده و آن معوذتان است و این روایت را مسلم هم در صحیح خود نقل کرده است، و از همین عقبه است از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که فرمود ای عقبه آیا بتو بیاموزم دو سوره را که آنها افضل قرآن باشد، گفتم آری یا رسول اللَّه، پس مرا معوّذتین آموخت، سپس آن را در نماز صبح خواند و بمن فرمود آن را بخوان هر وقت که برخاستی، و خوابیدی.

ابو عبیده حذاء از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود هر کس در نماز وتر (نماز یک رکعتی) شبش معوّذتین و قل هو اللَّه احد بخواند باو گفته میشود بشارت و مژدگانی باد بر تو ای بنده خدا که مسلّما خدا وتر تو را (نماز شب تو را) قبول فرمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۷۹

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل: ... ص : ۳۷۹

خداوند سبحان در سوره تبّت مذمّت کرد دشمنان رسول را آن گاه توحید را در سوره اخلاص یاد نمود، سپس استعاذه و پناه بردن بخدا را در این دو سوره یاد کرد و فرمود:

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۳۷۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (۲) وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ (۳) وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)

وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (۵)

ترجمه: ... ص : ۳۷۹

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) بگو (ای محمد) پناه میبرم به پروردگار صبح (۲) از شرّ و زیان تمام مخلوق (۳) و از شرّ و زیان سیاهی شب آن گاه که تمام عالم را فرا بگیرد (۴) و از شرّ و زیان زنان جادوگر که در گره ها میدمند و افسون میکنند (۵) و از شر و زیان حسود آن گاه که حسد بورزد.

لغات: ... ص : ۳۷۹

الفلق: اصلش شکاف بسیار وسیع است از قول ایشان فلق رأسه بالسیف، شکافت سرش را بشمشیر یفلقه میشکافد فلقا شکافتنی، و گفته می

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۰

شود روشن تر از شکاف صبح و جدا کرد صبح برای آنکه عمود صبح میشکافد بسبب روشنایی سیاهی شب را.

الغاسق در لغت آنکه هجوم کند بضررش و در اینجا مقصود شب است زیرا در آن درّندگان و گزندگان از آشیانه ها و سوراخهای خود بیرون میآیند غسقت القرحه هر گاه چرک آن بیرون آید و سر باز کند و از آنست الغساق صدید اهل النار چرک و خون اهل آتش که به سبب عذاب سیلان پیدا میکند و غسقت عینه یعنی اشکش سرازیر شد.

الوقوب: یعنی دخول وقب یقب دخل یدخل و از آنست الوقبه الفقره دمیدن در بوق برای آنکه در آن داخل میشود.

النفث: شبیه و مانند نفخ و دمیدن است و امّا تفل (لف) پس آن دمیدن با آب دهان است و این فرق است بین نفث و تفل.

فرزدق شاعر گوید:

هما نفثا فی فیّ من فمویهما علی النافث الغاوی اشدّ رجامی

آن دو زن دمیدند در دهان من از دهان خودشان بر دمنده فریبنده سخت ترین انداختن را، شاهد این بیت

نفثا است که بمعنای دمیدن و یا ریختن آب دهان است.

الحاسد: آنست که آرزو میکند زوال نعمت را از صاحبش گرچه برای خودش هم نخواهد، پس حسد مذموم است و غبطه ممدوح و پسندیده است و غبطه خواستن نعمت است برای خود مانند آنچه برای رفیقش هست و نمیخواهد زوال آن نعمت را از او.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۱

شأن نزول این سوره: ... ص : ۳۸۱

مفسّرین اهل سنّت گفته اند: که لبید بن اعصم یهودی سحر کرد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را آن گاه آن را در چاه بنی زریق انداخت، پس رسول خدا (ص) مریض شد، پس آن حضرت در بین آنکه خوابیده بود دو فرشته نزد او آمدند پس یکی از آنها نزد سر آن حضرت نشست و دیگری در پیش پای آن حضرت، پس بآن حضرت خبر دادند که آن در چاه ذروان در درون صورتی زیر سنگی و جف پوست خوشه خرما و راعوفه سنگی است در ته چاه که بر آن می ایستد، پس پیغمبر (ص) بیدار شد و حضرت علی علیه السلام و زبیر و عمّار را فرستاد، پس آب چاه را کشیدند و آن سنگ را بلند کردند و آن جف و بسته را از آن بیرون آوردند و دیدند در آن شانه راست و در دو دانه از دندانه های آن شانه یازده گره است که با سوزن دوخته شده، پس این دو سوره نازل شد، پس هر آیه ای که می خواند یکی از این گره ها باز میشد و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در خود احساس سبکی و عافیت میکرد، پس چون دو سوره مذکوره تمام شد

همه گره ها باز، و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله عافیت کامل پیدا نمود و جبرئیل علیه السلام میگفت بنام خدا تو را از شر هر چیزی که آزارت کند از حسود و چشم بدی حفظ میکنم، و خدا تو را شفا بخشد.

و اهل سنّت این را از عایشه و ابن عبّاس روایت کرده اند، و این درست نیست برای اینکه کسی که توصیف شود به اینکه سحر شده و جادو گردیده پس مثل آنست که عقلش زایل شده و دیوانه گشته است و مسلّما خدا امتناع دارد این را در قول خودش که فرمود، (وَ قالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلًا

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۲

مَسْحُوراً)

ستمکاران گفتند که شما پیروی نمیکنید مگر مردی که سحر شده است انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا، نگاه کن چگونه برای تو مثل زدند پس گمراه شدند و لیکن ممکن است که آن یهودی یا دختران او بنا بر آنچه روایت شده در این کوشش کردند و قدرت بر این کار پیدا نکردند، و خدا پیامبرش را بر آنچه کردند خبر داد از نقشه آنها تا استخراج شد، و این دلالت بر صدق خبر آن حضرت داشت، و چگونه جایز باشد که بیماری پیغمبر از کار آنها باشد و حال آنکه اگر بر این قدرت داشتند هر آینه آن حضرت را کشته و بسیاری از مؤمنین را میکشتند با شدّت دشمنی ایشان با آن حضرت.

تفسیر: ... ص : ۳۸۲

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)

بگو ای محمد پناه میبرم به پروردگار صبح این امریست از خدای سبحان مر پیامبرش را (ص) و مقصود تمام امّت اوست و

معنایش اینست که بگو ای محمد پناه میبرم و امتناع میکنم به پروردگار صبح و خالق آن و مدبّر آن و محلّ طلوع آن وقتی خواهد بنا بر آنچه صلاح و مصلحت آن اقتضا کند.

(مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ) از شرّ آنچه آفریده است از جنّ و انس و سایر حیوانات، و صبح را فلق نامید برای شکافتن عمود آن به سبب روشنایی از تاریکی و سیاهی شب چنانچه بآن فجر هم گفته میشود، برای منفجر شدن آن برفتن تاریکیش، و این قول ابن عبّاس و جابر و حسن و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده است.

و بعضی گفته اند: الفلق: موالید و نوزادانند، برای آنکه ایشان شکافته میشوند بسبب خروج از اصلاب آباء و ارحام امّهات چنانچه شکافته

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۳

میشود دانه از گیاه.

سدی گوید: فلق چاهیست عمیق در جهنّم که اهل دوزخ از شدّت حرارت آن پناه میبرند، بخدا، ابو حمزه ثمالی و علی بن ابراهیم قمی در تفسیرشان این را روایت نموده اند.

و قول خدا، ما خلق عام است در تمام آنچه خدای تعالی آن را آفریده از کسانی که ممکن است شرّی از آن حاصل شود، و تقدیرش من شرّ الاشیاء- الّتی خلقها اللّٰه تعالی مثل السباع و الهوام و الشیاطین و غیره از شر چیزهایی که خدای تعالی آن را ایجاد کرده مانند درندگان و گزندگان و شیطانها و غیر آنها.

(وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ) ابن عباس و مجاهد و حسن گویند: از شرّ شب آن گاه که بتاریکیش عالم را فرا گیرد، پس بنا بر این مقصود از شرّ چیزها و

مکروهـاتی است که در شب حادث میشود، چنانچه گفته میشود پناه میبرم از شـرّ این بلـده و البتّه شب را اختصاص بـذکر داده برای اینکه غالب فسّاق در شب اقدام بر فسق میکنند و هم چنین گزندگان و درندگان بیشتر در شب اذیت میکنند و اصل غسق جاری شدن بزیانست، و بعضی گفته اند که غاسق هجوم کننده بضرر است هر چه بوده باشد.

(وَ مِنْ شَـرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَـدِ) حسن و قتاده گوینـد: یعنی و از شـرّ زنان جادوگری که در گره ها میدمند، و البتّه امر فرموده به پناه بردن از شـرّ سـحره برای توهّم اینکه ایشان مریض میکننـد و صـحّت میدهند و کارهایی از سود و ضـرر و خیر و شـرّ انجام میدهند و عوام مردم هم آنها را باور می کنند، پس بزرگ میشود باین ضرر در دین و برای آنکه ایشان خیال میکنند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۴

که آنهـا خـدمت جنّ نموده و از آنها تعلیم غیب میکننـد و فساد این در دین ظاهر است، پس برای خاطر این ضـرر امر نمود به پنـاه بردن از شـرّ ایشان ابو مسـلم گویـد: نفاثات زنانی هسـتند که افکار و آراء مردان را زده و آنها را از اهـدافشان منصـرف و بانــدیشه هـا و آراء خودشـان بر میگردانیدنــد برای اینکـه از عزم و رای تعبیر بعقـده و گره و از گشـودن آن بنفـث و دمیـدن میکردند و عادت جاری شده بود که هر که در عقد و گره دمیده باید خود او آن را بگشاید.

(وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ) و پناه میبرم به پروردگار صبح از شرّ حسود آن

گاه که اظهار حسد کند زیرا اینکه حسد او را و امیدارد بر اینکه به محسود شرّی و ضرری برساند، پس خداوند امر فرمود که از شر او پناه به خدا برند.

و بعضی گفته اند: که اراده فرموده از شرّ خود حسود و زیان چشم او را زیرا که چه بسا شده چشم و دل حسود اصابت کرده بمحسود و او را معیوب و ضرر زده و در حدیث آمده که چشم (چشم زدن) حق است، و گذشت در سوره قلم مطالبی در پیرامون چشم، و روایت شده که ناقه عضباء پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله هرگز در مسابقات عقب نمی افتاد و شتری و یا اسبی بر او سبقت نمیگرفت، پس یک اعرابی آمد و پیشنهاد مسابقه کرد با عضباء و بر آن سبقت گرفت پس این بر اصحاب دشوار آمد، پیغمبر (ص) فرمود، بر خدای عزّ و جل حق است که بلند نکند چیزی را از دنیا مگر اینکه آن را پائین آورد.

و انس از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده که هر کس چیزی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۵

ببیند که از آن خوشش نیاید و در نظرش عجیب جلوه کند بگوید،

اللَّه اللَّه ما شاء اللَّه لا قوّه الّا باللّه

از زیان مصون بماند.

و روایت شده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بسیار بود که حسن و حسین علیهما السلام را بواسطه این دو سوره تعویذ میکرد، و بعضی از ایشان گفته اند که خداوند سبحان جمع کرد شرور را در این سوره و آن را بحسد پایان داد تا معلوم شود که حسد پست ترین طبیعتها و صفات

ذمیمه است، پناه بخدا میبریم از آن «۱».

---

(۱)- اخبار و آثار در مذمّت صفت حسد بسیار است، و بعضی از دانشمندان معاصر کتاب مستقلّی بنام حسد تألیف و طبع نموده اند، و آثار شوم آن غالبا عاید خود حسود میشود و برای همین است که فرموده اند

الحسود لا یسود

، حسود سودی نصیبش نمیشود،

الحسد یأکل- الایمان کما تأکل النار الحطب

حسد ایمان را میخورد و نابود میکند چنانچه آتش هیزم را میخورد و خاکستر میکند،

و کاد الحسد ان یغلب القدر

حسد میشود که بر قدر و قضا غلبه کند.

و امّا اینکه اثر شوم حسد غالبا بر خود حسود واقع میشود، برای نمونه حکایت عجیبه ای که در تواریخ مسطور و در تفسیر اثنا عشری هم مذکور است مینگارم تا روشن شود.

در عصر موسی هادی عباسی برادر هارون الرشید در بغداد صاحب نعمتی بود که یکی از همسایگان او بر وی حسد برده و سعی میکرد بهرچه میتوانست برای زوال نعمت از او کوشش میکرد ولی موفق نمی شد پس باین فکر افتاد که از راه اتلاف و هلاك خود بلکه میتواند آن شخص متنعّم و خیّر را نابود کند غلامی به این منظور خرید و مدّتی او را تربیت کرد وقتی بزرگ و قادر شد امر کرد او را که بکشد او را بر بام خانه دنباله پاورقی صفحه بعد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۶

دنباله پاورقی از صفحه قبل:

(محسود تا کسان او آن مرد دولتمند نیکوکار را قصاص کنند باتّهام قتل او غلام او را بسیار نصیحت کرد که خود را بخیال امری که نمیدانی محقق شود یا نشود، هر آینه عقلایی نخواهد بود، خلاصه

حسود گفت بتو مربوط نیست و حتما بایـد این کـار را بکنی عاقبت سه هزار درهم بغلام داد و با کارد و الزام کرد او را، آخر شب عمر خود بیـدار مانـده و در سـحر آن غلام را بیدار و به پشت بام همسایه خوابیده بسـمت قبله و گفت عجله کن غلام هم گلوی او را بریـده و فرار کرد و باصـفهان رفت و روز بعـد قضـیّه کشف شـده و آن شـخص نیکوکار ثروتمند را که مقتول در پشت بام او بود گرفته و باتّهام قتل او بزندان افکندند تا به پرونده قتل رسیدگی و آن شخص را قصاص کنند.

پس بعـد از مـدّتی یک نفر از مردم بغداد مسافرت باصـفهان نمود و در آن بغلام برخورد کرد و جریان قتل را باو گفت، غلام گفت قاتـل آن شـخص منم و جریان را کاملا تشـریح کرد و فورا به بغـداد برگشت و بـدولت اطلاع داد و آن شـخص متّهم و بیگنـاه را از زنـدان و تهمت و قتـل نجات و خود هم از قصاص معاف گردیـد، و خون آن بـدبخت حسود که حسـدش موجب شده بود از بین رفت، فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۷

سوره الناس ... ص : ۳۸۷

اشاره

در مدینه نازل شده و آن مانند سوره فلق است برای اینکه آن یکی از دو سوره معوذتین است و آن شش آیه است.

فضیلت آن: ... ص : ۳۸۷

فضـیل بن یسار گوید شـنیدم ابو جعفر علیه السـلام میفرمود رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله کسالت و درد شدید و سختی پیدا کرد و جبرئیل و میکائیل خـدمت آن حضـرت آمدند، جبرئیل در بالای سـر آن حضـرت نشـست و میکائیل در پائین پای، پس جبرئیل آن حضرت را بقل اعوذ برب الفلق دعاء خواند و به خدا پناه برد و میکائیل بسوره قل اعوذ برب الناس.

ابو خـدیجه از حضـرت ابی عبد اللَّه علیه السـلام روایت کرده که جبرئیل خدمت پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت داد خواهی می کرد و یا ناله مینمود، پس ارواح پلیده را از آن حضرت بوسیله قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو اللَّه احد دور کرد و گفت

باسم اللَّه ارقیک و اللَّه یشفیک من کل داء یوذیک خذها فلتهنیک

بنام خـدا ارواح پلیـده را از او دور میسازم و خـدا شـفا میدهد تو را از هر دردی که تو را اذیّت کند بگیر آن را که بر تو گوارا باشد. و گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۸۸

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶] ... ص : ۳۸۸

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ (۴)

الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ (۶)

ترجمه: ... ص : ۳۸۸

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) بگو ای محمد پناه میبرم به پروردگار مردم (۲) پادشاه مردم (۳) معبود مردم (۴) از شرّ و ضرر وسواس (که نامش) خنّاس است (۵) آنکه در پنهانی و آشکارا وسوسه میکند در سینه های آدمیان (۶) خواه از جنّ باشد و خواه از آدمیان.

قرائت: ... ص : ۳۸۸

ابو عمرو و دوری از کسایی قرائت کرده اند که اماله میداد الناس در این آیات را در موضع جر است و اماله نمیداد در رفع و نصب و دیگران اماله نمیدادند.

لغت: ... ص : ۳۸۸

الوسواس: یعنی حدیث نفس بچیزی که مانند صوت خفی است و اصل

آن صدای آهسته و پنهانی است، از قول اعشی:

تسمع للحلی وسواسا اذا انصرفت کما استعان بریح عشرق زجل

میشنوی صدای زنگوله خلخال را هر گاه برختخواب و خوابگاه خود میرود چنانچه بسبب باد صدای دانه خشخش درخت عشرق شنیده میشود، شاهد این بیت وسواسا است که صدای آهسته و آرام باشد و این بیت از هفت قصیده معلّقه مشهوره است.

روبه گوید:

وسوس یدعو مخلصا ربّ الفلق سرّا و قد آون ت؟؟ وین العتق

آهسته و یواش میخواند از روی اخلاص و خلوص پروردگار صبح را در نهانی و صدا میکرد مانند صدای شکم گور خر وقتی

که پر خورده و آشامیده باشد شکمش آهسته صدای طق طق میکند، شاهد این بیت کلمه وسوس است که صدای آرام باشد.

و وسوسه مانند همهمه است و از آنست قول ایشان فلانی موسوس هر گاه بر او غلبه کند چیزی که او را مبتلا به زرداب و کسالت صفرایی کند گفته میشود وسوس وسواسا و وسوسه و توسوس.

الخنوس: پنهانی بعد از ظهور است، خنس یخنّس و از آنست الخنّس در بینی یعنی تو دماغی گفتن برای نهانی آن بگرفتن او در موقع گریپ و سرما خوردگی.

الناس: اصل آن اناس است، پس همزه ای که فاء الفعل است حذف شده و دلالت میکند بر این انس و

اناس، و امّا قول ایشان در تحقیر آن نویس، پس الف دوّم چون زایده بوده اشتباه بالف فاعل شده، پس

قلب بواو گردیده است.

اعراب: ... ص : ۳۹۰

بعضی گفته اند: که قول خدا مِنَ الْجِنَّةِ بدل از قول او مِنْ شَرِّ- الْوَسْواسِ پس مثل آنکه گفته است اعوذ باللّه من شرّ الجنه و الناس، و بعضی گفته اند که من بیانیه برای وسواس است و تقدیرش من شرّ ذی الوسواس الخنّاس من الجنّه و الناس، یعنی صاحب وسوسه ای که از جنّیان و آدمیان است، پس الناس معطوف بوسواس چنانست که آن در معنای ذی الوسواس است، و اگر خواستی حذف نشود مضاف پس تقدیرش میشود من شرّ الوسواس الواقع من الجنّه از شرّ وسواسی که واقع میشود از جنّی که وسوسه میکند در سینه های مردم پس فاعل یوسوس ضمیر جنه است، و البته ذکر نمود برای اینکه جنه و جنّ یکیست و جایز است از آن کنایه آورده شود اگر چه متأخّر از آنهم باشد برای آنکه آن در نیّت تقدیم است، پس جاری مجرای قول خدا، فاوجس فی نفسه خیفه موسی، پس احساس کرد در دل خودش ترسی موسی، و حذف عائد از صله بموصوف شده چنانچه در قول خدا:

أَ هذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا، یعنی آیا اینست آنکه خدا او را به عنوان رسالت برانگیخت.

تفسیر: ... ص : ۳۹۰

(قُلْ)

بگو ای محمد.

(أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) پناه میبرم بخالق آدمیان و مدبر و ایجاد کننده ایشان.

(مَلِكِ النَّاسِ) یعنی آقای ایشان و توانای بر ایشان و در اینجا جایز

نباشد مگر ملک، ولی در سوره مبارکه فاتحه ملك و مالك هر دو جایز است، و این جهتش اینست که صفت ملك دلالت میکند بر تدبیر کسی که اشعار به تدبیر میکند ولی مالك چنین نیست برای اینکه

جـایز است که گفته شود مالـک ثوب ولی جـایز نیست ملک ثوب بگوینـد، پس لفظ در فاتحه الکتاب بر معنای ملک در روز جزاء جاری شـده است و در این سوره جاری شـده بر ملک تـدبیر کسـی که می اندیشـد و میدانـد تدبیر را، پس لفظ ملک در اینجا اولی و احسن است و معنایش پادشاه تمام آدمیانست که در تمام حوائج پناهنده باو شده و توسّل باو میجویند.

(إِلهِ النَّاسِ) یعنی آنکه بر آدمیـان واجب است که فقط او را عبادت کننـد برای اینکه اوست که برایش عبادت شایسـته است نه غیر او، و البتّه خدای سبحان آدمیان را اختصاص داد و فرمود (إِلهِ النَّاسِ) گرچه او پروردگار تمام آفریده و مخلوقاتست، برای اینکه در میان آدمیان بزرگانی هسـتند، پس خبر داد بآنکه اوست پروردگارشان اگر چه بزرگ هم باشـند و برای اینکه خـدای سبحان فرمان داده به پناه بردن از شرّ ایشان، پس خبر داد بذکر آنها که اوست آن کسی که باید از ایشان پناهنده باو شد، و در میان آدمیان، سـلاطین و پادشاهانی هسـتند، پس تذکر داد که پادشاه حقیقی آنها اوست و در میان مردم افرادی هستند که غیر خدا را میپرستند پس یادآور شد که خدا و معبودشان اوست و فقط اوست که استحقاق و اهلیّت برای عبادت دارد، نه غیر او.

جـامع علوم نحوی گویـد: النّاس در این آیه تکرار نیست، برای اینکه مقصود از نـاس اوّل جنین هـا و بچه هـای پنهان در رحم مادرهاست برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹۲

آنکه خدا ایشان را تربیت میکند، و مقصود از ناس دوّم اطفال است و برای همین

فرمود مَلِكِ النَّاسِ زیرا که اوست ایشان را نیرومند و مقتدر میکند و مقصود به ناس سوّم جوانان بالغ و مکلّفین است و برای همین فرمود إِلهِ النَّاسِ برای اینکه اهل تکلیف و بالغین او را عبادت میکنند، و مقصود از ناس چهارم علماء و دانشمندانست که شیطان وسوسه میکند ایشان را، و جاهل را اراده نکرده زیرا که جاهل بنادانی و جهلش گمراه میشود، و البتّه وسوسه در قلب عالم میآید چنانچه فرمود، فوسوس الیه الشیطان، پس وسوسه کرد باو شیطان.

در قول خداوند (مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ) چند قول است:

۱- اینکه یعنی از شرّ وسوسه ای که از جنّیان واقع میشود و بیان آن گذشت.

۲- اینکه یعنی از شر صاحب وسواس که شیطانست چنانچه در خبر آمده که شیطان وسوسه میکند و هر گاه بنده خدا را یاد کند مخفی میشود، سپس خدای تعالی او را توصیف کرد و فرمود:

(الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ) یعنی بسخن مخفی که مفهوم آن در دلها میرسد بدون شنیدن، سپس یاد کرد که این شیطانی که وسوسه میکند در سینه های مردم.

(مِنَ الْجِنَّةِ) از جنّیان و ایشان شیاطین هستند چنانچه خدای سبحان فرمود: إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ تمام فرشته ها بر آدم سجده، کردند مگر ابلیس که از جن بود و سجده نکرد، سپس عطف کرد به قول خودش:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹۳

(وَ النَّاسِ) را بر وسواس و مقصود من شرّ الوسواس و من شرّ الناس مثل اینکه امر فرموده که پناه ببرند از شرّ جن و انس.

۳- اینکه یعنی از شرّ ذی الوسواس الخنّاس آن گاه تفسیر کرد بقولش (مِنَ الْجِنَّةِ

وَ النَّاسِ) «۱» چنان که گفته میشود، پناه میبرم از شرّ هر تمرّد کننده ای از جنّیان و آدمیان و بنا بر این وسواس جن آن وسواس شیطانست بنا بر آنچه که گذشت.

---

(۱)- در تفسیر اثنا عشری ج ۱۴ ص ۲۷۲ گوید: تنبیه لفظ ناس در این سوره پنج مرتبه واقع شده اگر چه بحسب ظاهر تکرار مینماید، امّا به حسب معنی مکرّر نیست زیرا:

۱- مراد از ناس اوّل اطفالند و معنای ربوبیّت دال بر آنست.

۲- ناس دوّم جوانان و لفظ ملك دليل است بقهر و سياست مشير به آنست.

۳- پیران مراد است و اسم اله که مشعر است بر طاعت و عبادت مخبر است از آن.

۴- صالحان که وسواس حریص است به اغوای ایشان.

۵- مراد مفسدانند که بالقای شبهات متزلزل نمایند عقاید حقه مردمان و اخلاق آنان را فاسد نمایند.

بدانکه افتتاح قرآن به حرف (با) بِسْمِ اللَّهِ ... و پایان آن به حرف سین (وَ النَّاسِ) شده در این سرّ غریبی است زیرا این دو حرف با و سین وقتی با هم ترکیب شود میشود (بس) و عرب گوید بسك، بمعنی حسبك برای تو کافی است، پس چنین میشود (حسبك من الكونين، ما اعطيناك بين الحرفين) کافی است ترا از دو جهان آنچه را عطا فرمودیم ترا از میان این دو حرف یعنی قرآن کفایت است برای هر مؤمن و مؤمنه در تحصیل مرادات دنیوی و اخروی بحسب تلاوت و عمل بمضامین

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹۴

و در وسواس آدمیان دو وجه است:

۱- اینکه وسوسه انسانی است از خودش.

۲- اغواء و فریب دادن آنست که او را میفریبد و گول

میزند از آدمیان و بر این دلالت میکند قول خدا شیاطین الانس و الجنّ، پس شیطان جن وسوسه میکند و شیطان آدمی علانیه و ظاهرا میآید و میبیند که او را نصیحت و خیر اندیشی میکند و حال آنکه قصدش شرّ و فریفتن است.

مجاهد گوید: خنّاس شیطانی است که هر گاه یاد خدا شود مخفی شود و منقبض گردد و وقتی یاد خدا نشود بر تمام قلب گسترش و تسلّط پیدا کند و تأیید میکند این را آنچه از انس بن مالك روایت شده که او گوید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود، شیطان پوزش را میگذارد بر قلب پسر آدم، پس هر گاه یاد خدای سبحان نماید سرش را می کشد و هر گاه فراموش کند یاد خدا را قلب او را فرو برد، پس این است وسواس خنّاس.

و بعضی گفته اند: خنّاس معنایش زیاد مخفی شدن بعد از ظهور است، و آن مستور و مخفی از دیده آدمیان است برای اینکه وسوسه

آن از آنچه مشتمل است، شعر:

اوّل و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

میگویم البتّه قرآن بضمیمه خاندان رسالت علیهم السلام نه فقط قرآن زیرا پیامبر اسلام هم فرمود

انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا

، میان شما دو چیز یادگار و امانت میگذارم کتاب خدا و عترتم مادامی که باین دو متمسّک بشوید هرگز گمراه نمیشوید ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹۵

میکند از جایی که بچشم دیده نمیشود.

ابراهیم تمیمی گوید: اوّل جایی که وسواس شروع میکند از قبل وضو

است و بعضى گفته اند: كه معناى قول خدا، الَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ انداختن شغل و كاريست در دلهاى مردم بوسوسه اش، و مقصود اينكه براى او رفقايى است كه بسبب آن وسواس را بسينه ميرسانند و آن نزديكتر از خلوص او باو بسينه اش ميباشد، و در اين اشاره است به اينكه ضرر و زيان از جهت اين گروه و اينكه ايشان قادر و توانا هستند بر اين مطلب و اگر نبود اين هر آينه امر باستعاذه از ايشان خوب نبود و در اين دلالت است بر اينكه ضررى نيست از كسى كه باو پناه برده ميشود، و البتّه تمام ضرر از آنست كه از او پناه برده شده است، و اگر خداوند سبحان خالق زشتيها بود هر آينه تمام ضرر از او عز و جل بود، و در آن نيز اشاره است به اينكه خداى سبحان رعايت ميكند حال كسى را كه باو پناه برده است پس كفايت ميكند شرّ و ضرر آنها را از او و اگر اين نبود هر آينه دعوت نميكرد كه به او پناه برند از شرور ايشان، و چون خود را توصيف كرد به اينكه او پروردگار مسلّط و خداى بينياز از خلق است، پس البتّه كسى كه نيازمند و محتاج غير است.

خدا نميباشد و كسى كه بينياز داناى به بينيازى خود ميباشد اختيار كار زشت نميكند، و براى همين استعاذه بخدا از شرّ غير او نيكوست.

و عبد اللَّه بن سنان از حضرت ابى عبد اللَّه عليه السلام روايت كرده كه فرمود:

هر گاه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را خواندى در دلت بگو اعوذ بربّ الفلق و هر وقت قُلْ أَعُوذُ

بِرَبِّ النَّاسِ خواندی در دلت بگو اعوذ بربّ

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹۶

الناس و عياشى به اسنادش از ابان بن تغلب از جعفر بن محمد عليهما السلام روايت كرده كه گفت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

هيچ مؤمنى نيست مگر اينكه براى قلب او در سينه اش دو گوش است يك گوش را فرشته در آن ميدمد و الهام ميكند و در گوش ديگر وسواس خنّاس وسوسه ميكند، پس مؤمن را خدا بفرشته تأييد مينمايد و اين قول اوست، و ايّدهم بروح منه، و تأييد ميكند ايشان را بر وحى و فرشته اى از خودش.

تمام شد ترجمه تفسير نفيس مجمع البيان در تاريخ يكشنبه ۲۵ ذى حجّه ۱۳۹۸ بدست خطا كار اين بنده رو سياه اميدوار به عفو و كرم صاحب قرآن و شفاعت حاملين واقعى و بيان كنندگان متشابهات و مجملات آن خاندان رسالت عليهم السلام ..

محمد بن على الرازى تايپ: حسن فقيهى پايان

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۷، ص: ۳۹۷

فهرست جلد بيست و هفتم ... ص : ۳۹۷

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص: ۴۰۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹